

چشم انداز ایران

۱۲۵

به نام همه بزرگان و همه بانان

دوماهنامه چشم انداز ایران

دی و بهمن ۹۹

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandaz_iran

cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:



آغازین

- شعار محدود؛ مقاومت نامحدود ۲ لطف الله میثمی
 قانون اساسی در بوته آزمایش ۴ محمد محمدی گرگانی
 نظریه ولایت و نظریه نظارت ۷ گفت‌وگوی منتشر نشده جمعی از صاحب‌نظران
 با حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

داود فیرحی و قاعده کرامت ۱۳

در سوگ استاد بازرگان ۱۴

چشم‌انداز سیاست داخلی

- توسعه مرزها، امنیت و منافع ملی ۱۶ گفت‌وگو با احسان هوشمند
 آقای خاتمی اگر جای شما بودم؟ ۲۰ مهدی غنی
 نگرش امنیتی و خلأهای آن؛ در ایران پیش و پس از انقلاب ۲۴ لطف الله میثمی
 سد بختیاری؛ تکمیل‌کننده چرخه پیشگیری از سیل خوزستان ۳۱ میرداوود میلانی
 پنجه بر ساز شکسته ۳۲ مهدی فخرزاده
 چشم‌ها و گوش‌ها ۳۵

چشم‌انداز اندیشه

- چگونه قرآن بخوانیم؟ ۴۰ سید محمدباقر تلغری زاده
 اسلام‌ستیزی در پوشش لائیسیتیه و آزادی بیان ۴۴ مهدی رحبی
 گذر از تئولوژی ۵۰
 اخلاق مداری و انسان‌دوستی در سروده‌های حکیم طوس ۵۲ احمد کتابی

چشم‌انداز اقتصاد و توسعه

- محیط زیست و روندهای دموکراتیک ۵۶ احمد هاشمی
 تقابل معدنکاری و محیط زیست ۵۷ سارا اصغری
 مهم‌ترین راهبردهای کلان انرژی در کشور ۶۱ محمد آقایی
 حقایقی درباره تغییرات اقلیمی در سال ۲۰۲۰ ۶۴ برگردان: هادی عبادی
 برای نجات بزرگ‌ترین دریاچه جهان، شاید دیگر دیر شده باشد ۶۷ برگردان: احمد هاشمی
 بورس؛ مفهومی تاریخی، اقتصادی و فلسفی ۶۸ حمیدرضا عریضی
 نظریه توانمندسازی، آخرین دستاورد علم توسعه ۷۱ بهنام ذوقی رودسری

چشم‌انداز جامعه

- دینداری و آموزش‌های رسمی ۷۴ مهدی فخرزاده
 کاستی‌های آموزش دین در ایران ۷۵ گفت‌وگو با حسن محدثی
 از زمین آموزش دین تا آسمان عمل ۷۸ گفت‌وگو با محمود بهشتی لنگرودی
 خدایی که ما را دوست دارد ۸۰ انسبیه ابراهیمی
 از مجتهد جامع الشرایط تا استخدام طلاب در آموزش و پرورش ۸۲ رحیم روح‌بخش
 بررسی آموزش دینی در فنلاند از چشم‌انداز حقوق بشری ۸۷ برگردان: مهدی پهلوی
 ماشین دینی کردن دانش آموز ۹۱ طیبیه سلمانی
 نگاهی به روند افول دفتر تحکیم وحدت ۹۲ گفت‌وگو با عباس عبدی

چشم‌انداز تاریخ

- سازمان‌دهی امور در نوفل‌لوشاتو ۹۶ خاطرات احمد غضنفرپور
 بازنمایی تاریخ در خاطرات پرویز ثابتنی ۹۹ گفت‌وگو با علی مرادی مراغه‌ای
 پذیرش تکثر؛ راز بقای ایران ۱۰۱ گفت‌وگو با محمد ترکمان
 قانون‌گرایی و اسلام‌گرایی ۱۰۶ مهدی غنی
 مذاکرات شورای انقلاب ۱۰۹ حسین رفیعی
 انقلاب ایران چرا و چگونه؟ ۱۱۱
 سوسیالیست مصلح ۱۱۲ نگاهی به کتاب «در دفاع از خلیل ملکی»
 نوشته کمال قائمی

چشم‌انداز سیاست خارجی

- راه دشوار بایدن ۱۱۴ محمد احمدی
 انتخابات آمریکا، آینه‌ای از جامعه‌ای دوباره ۱۱۷ علی نظیف‌پور
 چگونه برخی رسانه‌های فارسی پوپولیست شدند؟ ۱۲۰ مهدی جامی
 ترورهای هدفمند شخصیت‌های فرهنگی در افغانستان ۱۲۴ گفت‌وگو با پیر محمد ملازهی
 ایران در آیین رسانه‌ها ۱۲۶
 چشم‌انداز خوانندگان ۱۲۸

شعار محدود؛ مقاومت نامحدود



لطف‌الله میثمی

در جریان مبارزات مکتبی و مسلحانه پیش از انقلاب و در جریان حرکت‌های پس از پیروزی انقلاب، یکی از شعارهایی که صحت و صلابت و دربرگیرندگی خود را از دست نداده و در فراز و نشیب مبارزات جان سالم به در برده، «شعار محدود و مقاومت نامحدود» است. این شعار دربرگیرنده دو مؤلفه است: نخست تضمین پیروزی؛ و دوم کاهش هزینه انسانی.

در سرمقاله‌های شماره‌های ۲۵ و ۲۶ چشم‌انداز ایران،^۱ به تجربیات پیش از انقلاب اشاره شد که مبارزان جان بر کف اگر قانون اساسی انقلاب مشروطیت را نفی نمی‌کردند و خطاب به سردمداران رژیم کودتا (رژیمی که با قانون اساسی انقلاب بازی کرده و آن را تحریف کرده است) می‌گفتند سلاحی را که به‌عنوان چتر دفاعی در برابر سرکوب به دست گرفته‌ایم زمین نمی‌گذاریم، مگر اینکه شاه و «اطرافیان غیرقابل دسترس او»^۲ به مژ قانون اساسی بازگردند، نتیجه بهتری عاید می‌شود و رهبران مبارزه هزینه کمتری می‌دادند، البته نه اینکه هزینه قانونی پرداخت نشود.

پس از قیام ملی ۱۵ خرداد و در پایان محاکمه سران نهضت آزادی و پیش‌بینی مهندس بازرگان درباره مبارزان و قانون اساسی، در بین نیروهای مبارز یک جمع‌بندی شکل گرفت که جوهر قانون اساسی انقلاب مشروطیت چیزی جز یک رژیم منحن موروثی نیست؛ به‌ویژه که پدر و پسر از طریق کودتا به سلطنت رسیده بودند. غافل از تمامی حقوق ملت در قانون و متمم قانون اساسی، یک اصل در مورد سلطنت بدین مضمون وجود داشت که می‌گفت سلطنت موهبتی الهی است که به موجب رأی مردم به پادشاه تفویض می‌گردد. ما غافل بودیم که روح قانون اساسی رأی مردم است، حتی سلطنت موروثی هم وابسته به رأی مردم بود و گناه قانون اساسی انقلاب مشروطیت چه بود که ما آن را نفی کردیم؟

در این راستا هزینه‌های انسانی زیادی پرداخت شد و اگر آن رهبران تا زمان پیروزی انقلاب حضور می‌داشتند، از ظرفیت بیشتری برخوردار بودیم. در ابتدای سال ۵۲ که در زندان شیراز بودیم دکتر یدالله سبحانی به ملاقات مهندس سبحانی آمد و گفت ساواک او و مهندس بازرگان را احضار کرده و به آن‌ها گفته است چرا مبارزه مسلحانه مجاهدین را محکوم نمی‌کنید. آن‌ها هشیارانه پاسخ داده بودند اگر شما (رژیم سلطنتی) به قانون اساسی بازگردد، مبارزه مسلحانه کم‌رنگ و بی‌رنگ می‌شود. متأسفانه پس از انقلاب نیز در مقاطعی نیروهایی که در جامعه مدنی جایگاهی داشتند شعارهایی دادند که از اصل «شعار محدود؛ مقاومت نامحدود» عدول کردند. شعارهایی که نتیجه‌ای نداشت، اما شاهد خسران‌هایی بودیم؛ مانند مبارزه مسلحانه به‌منظور تغییر رژیم و به دست گرفتن تمامی قدرت، شعارهای عبور از خاتمی، عبور از قانون، یک ملت یک دولت آن هم به رأی ملت و عبور از یکی از اصول قانون اساسی.

پس از خرداد ۷۶، به یاد دارم سید محمد خاتمی در حضور برخی از اندیشمندان گفت گرچه من به قانون اساسی انتقاداتی دارم، ولی شعار «استراتژیک» تجدیدنظر در قانون اساسی در شرایط فعلی خیانت است. منظور این بود که اگر این شعار به اصلی‌ترین شعار مملکت تبدیل شود، نادرست است. چنان‌که در بازنگری قانون اساسی نیز عناصر دموکراتیک و شورایی قانون اساسی تضعیف شد.^۳ خاتمی گفت هرکس از منظر خود خرداد ۷۶ را به گونه‌ای تفسیر می‌کند، ولی به نظر من جوهر آن احیای قانون اساسی و قانون‌گرایی بود که توانست یک بار حدود ۲۰ میلیون و بار دوم ۲۲ میلیون نفر را پای صندوق بیاورد و در پی آن بود که بیشتر صاحب‌نظران که ارزشی برای قانون اساسی قائل نبودند به کلیت قانون اساسی وفادار شدند. همه می‌دانستند که طبیعی است خاتمی با دیدگاه‌های خود برخی اصول قانون اساسی را قبول نداشته باشد، اما به لحاظ استراتژیک کلیت آن را قبول و به آن الزام عملی داشت و کاری خلاف قانون از او سر نزد.

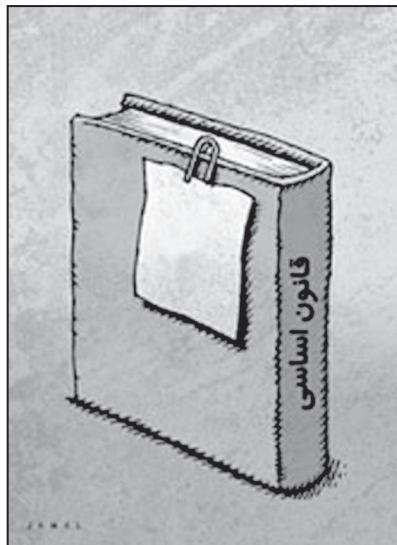
در مقطع ۸۸ مهندس میرحسین موسوی با شعار «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» توانست شور و شوق بی‌نظیری در مردم ایجاد کند که به کمربند سبزی یا زنجیره انسانی از تجریش تا راه‌آهن در روز ۱۸ خرداد و راهپیمایی آرام «رأی من کو؟» در بستر قانون اساسی در روز ۲۵ خرداد ۸۸ منجر شد. حرکتی که ایجابی بود و مردم می‌دانستند چه می‌خواهند، برخلاف گذشته که تأکید بر «چه نمی‌خواهیم» بود. تا آنجا که اطلاع دارم علاوه بر حجت‌الاسلام خاتمی و مهندس موسوی افرادی چون آیت‌الله‌العظمی منتظری که ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی را به عهده داشتند و مهندس عزت‌الله سبحانی تا آخرین لحظه حیات خود بهترین عمل راهبردی را احیا و اجرای قانون اساسی می‌دانستند.

بیش از چهار سال است که از پیروزی انقلاب می‌گذرد و شاهد فراز و نشیب‌های زیادی بوده‌ایم. در این مدت رویه‌هایی در کنار قانون اساسی شکل گرفته که یا ناشی از تفسیر ناهماهنگ با قانون اساسی بوده یا ناشی از قدرت. با الهام از «شعار محدود، مقاومت نامحدود» و با کمترین هزینه می‌توان تلاش کرد تا این رویه‌ها به اصل قانون اساسی بازگردند. یکی از این موارد نظارت استصوابی است که در مرحله اول، مصوبه آن با خود قانون اساسی هماهنگی ندارد و دوم اینکه به کمک همین قانون نظارت استصوابی مصوب مجمع تشخیص مصلحت نمی‌توان صلاحیت کسی را رد و یا تأیید کرد، چراکه تأیید و رد صلاحیت بر اساس آنچه سخنگوی اسبق شورای نگهبان (یعنی دکتر نجات‌الله ابراهیمیان) می‌گفت و منطقی هم هست، نیاز به دادگاه انتخاباتی همراهِ با هیئت‌منصفه دارد. مهم‌تر اینکه تأیید و رد صلاحیت کار قوه قضائیه آن هم در دادگاه صالحه است نه شورای نگهبان که جزو قوه مقننه است؛ البته هیئت‌های اجرایی می‌توانند صلاحیت افراد را بر اساس گزارش چهار نهادی که در قانون ذکر شده است تأیید یا رد کنند؛ مانند ایرانی بودن، مشهور به فساد نبودن و از این قبیل و شورای نگهبان نیز بر این امر نظارت داشته باشد که مبدا قوه مجریه از این طریق دخالتی در انتخابات کند. شورای نگهبان نگران

است که مبادا افراد ناصالحی به ریاست جمهوری و یا نمایندگی مجلس شورای اسلامی و خبرنگان برسند. راهی که نخبگان دلسوز مملکت در پیش پای آن‌ها گذاشته‌اند این است که نامزدی حذف نشده ولی شهروندان قانوناً می‌توانند نظر خود را درباره عملکرد نامزدها انتشار دهند؛ بنابراین مسئولیت خود را در برابر خدا، قانون و مردم انجام داده‌اند و می‌ماند آرای مردم که خودشان حق تشخیص دارند.

اگر مردم حق تشخیص نداشتند، بر چه اساسی سه بار به قانون اساسی رأی دادند؟ یک بار هنگام انتخاب اعضای خبرگان قانون اساسی، بار دوم هنگام تصویب قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ و بار سوم پس از بازنگری در سال ۱۳۶۸. نتیجه می‌گیریم موجودیت شورای نگهبان نیز به رأی مردم درباره قانون اساسی موکول است؛ بنابراین چگونه ممکن است مردم صلاحیت اظهار نظر و تشخیص نداشته باشند؟

متأسفانه در بسیاری از انتخابات‌ها رأی مردم برخلاف نیت مسئولان انتخابات توسط شورای نگهبان بوده و این می‌تواند اعتبار شورای نگهبان را در مردم کاهش دهد که نه به نفع دینداران است و نه منافع ملی ایران. مرحوم امام که مراد اعضای شورای نگهبان و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و امضاکننده قانون اساسی بوده‌اند و در زمان حیاتشان چندین انتخابات بدون نظارت استصوابی - برگزار شد، درباره صلاحیت اظهار نظر مردم و رأی آن‌ها بدین مضمون می‌گویند: «آنچه مردم می‌خواهند باید ملاک و معیار باشد. اگر روزی مردم بخواهند نظام دیکتاتوری انتخاب کنند می‌توانند و کسی نباید مزاحم شود. می‌شود با مردم حرف زد که دیکتاتوری بد است و مفسد دارد اما کسی نمی‌تواند با توپ و تانک جلوی مردم بایستد که دست از انتخابات بردارد». یک جای دیگر هم در دیدار با اعضای خبرگان قانون اساسی که ویدیوی آن هم پخش شده، امام بدین مضمون می‌گوید: «باید به انتخاب مردم احترام گذاشت. گاهی مردم انتخابی می‌کنند که از نگاه علما مسلم است که غلط است، اما حق نداریم جلو انتخاب مردم بایستیم». مگر اینکه اعضای شورای نگهبان بگویند نه امام را قبول داریم و نه قانون اساسی و هرچه هست فهم فقهای شورای نگهبان است و آن فهم هم مبتنی بر آموزش‌های جاری است که مرحوم امام می‌گفتند اجتهاد مصطلح کافی نیست و حتی خطاب به اعضای شورای نگهبان گفتند اگر خودتان باب مصلحت را می‌دانستید، به تشکیل نهاد جدیدی به نام مجمع تشخیص مصلحت و پرداخت هزینه‌های بیشتر نیازی نبود یا اینکه مرحوم امام احکام اولیه آموزش‌های جاری را دور نمی‌زدند تا مصلحت مردم را مطرح کنند. اگر تأسی اعضای شورای نگهبان به مقام رهبری است، ایشان هم چند بار گفته‌اند قانون اساسی فصل الخطاب است و در اظهار نظر خودشان هست که با رأی غیرمستقیم مردم انتخاب شده‌اند.



طرح از جمال رحمتی

این روزها یکی از بحران‌هایی که گریبان‌گیر جامعه شده بحران بی‌اعتمادی است که مسئولان هم آن را جزو دیگر بحران‌ها برشمردند. به نظر من مکانیسم به وجود آمدن این بی‌اعتمادی از اینجا شروع می‌شود که اعضای شورای نگهبان در بستر نظارت استصوابی به قدرت تشخیص مردم اعتماد ندارند و بخشی را هم رد صلاحیت می‌کنند تا در معرض رأی مردم قرار نگیرند. طبیعی است که مردم احساس حقارت کنند و مردم و نخبه‌های آن‌ها هم متقابلاً اعتمادشان به شورای نگهبان کم‌رنگ شود. نتیجه این بی‌اعتمادی متقابل را نیز در آرای فرزاندم گونه مردم که خلاف تمایل مسئولان مربوطه بوده مشاهده کرده‌ایم. آیا درست است که این روند کارشناسی شده و آشکار و بی‌تفاوتی مردم در رأی دادن ادامه یابد؟

یکی دیگر از مواردی که رویه شده است تغییر برخی از اصول قانون اساسی است. واضح است که بر اساس مواد قانون اساسی تنها نهاد معتبر برای بازنگری و تغییر قانون اساسی، مجلس بازنگری و در پی آن رأی مردم است. حتی با فرزاندم هم نمی‌توان قانون اساسی را تغییر داد. در عمل در زمان حیات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی - حضور ایشان در رأس مجمع تشخیص مصلحت - پیشنهاد تغییر اصل ۴۴ و خصوصی کردن مؤسسات و صنایع دولتی به مقام رهبری داده می‌شود و ایشان هم بدین امر اهتمام می‌ورزند. در این پروسه حتی مجلس شورای اسلامی نیز در جریان قرار نگرفت. رئیس‌جمهور خاتمی هم خطاب به آقای هاشمی گفته بود اگر این راه باز شود دیگر امیدی نیست که بقیه اصول قانون اساسی تغییر نکند، ولی در مجموع به تصویب مجمع رسید. به لحاظ کارشناسی برشمردن چند نکته ضروری است: نخست اینکه سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی اگر بخواهند در ایران سرمایه‌گذاری کنند پیش‌بینی می‌کنند اگر قرار باشد مجمع تشخیص به کمک مقام رهبری بتواند قانون را تغییر دهد چشم‌انداز ثبات ایران مخدوش می‌شود و آنگاه

ریسک سرمایه‌گذاری را نمی‌پذیرند؛ دوم اینکه در شرایطی این رویه ایجاد شد که مقام رهبری شعار مبارزه با فقر و فساد و تبعیض را مطرح کردند. طبیعی است در شرایطی که فقر و فساد و تبعیض در جامعه باشد خصوصی کردن‌ها به نتیجه مطلوب نخواهد رسید؛ سوم اینکه در عمل هم دیدیم برخی از خصوصی کردن‌ها انتقال از یک بخش نظام به بخش دیگر نظام بود و برخی دیگر هم نتیجه مطلوب نداد و به اعتراضات کارگری موجود منجر شد و کارگران هم شعار بازگشت صنایع خصوصی شده به دولت را دادند که حداقل حقوق آن‌ها سر ماه پرداخت شود. عملکرد صنایع خصوصی شده آشکار بوده و نیازی به مطلب مستقل نیست؛ و چهارم اینکه وقتی در تجربه یک تصمیمی ولو کارشناسی شده به نتیجه مطلوب نمی‌رسد باید این روند را تغییر داد.

البته موارد دیگری هم هست که رویه شده و در آینده به آن‌ها خواهیم پرداخت. متأسفانه برخی شعار نامحدود تغییر قانون اساسی را می‌دهند که نمی‌توان روی آن مقاومت کرد. این در حالی است که به نظر نمی‌رسد با توان موجود حتی این رویه‌ها به قانون اساسی بازگشت کند یا گفت‌وگویی در این زمینه انجام گیرد. چرا گویی که می‌توان با دست باز کرد و لازمه آن پرداخت هزینه قانونی است بخوایم با دندان باز کنیم؟ من بارها اعلام کرده‌ام که نیروهای اصیل به هیچ وجه دخالت خارجی یا براندازی را قبول ندارند. تغییر از راه انقلاب هم نه عملی و نه ممکن است و عوارض زیادی دارد. شعار تغییر قانون اساسی هم در شرایط فعلی و با توجه به رژیم حقیقی و روندهای موجود اگر بازگشت به عقب نباشد، به چیزی بهتر از قانون اساسی موجود نمی‌انجامد. ترکیب اعضای بازنگری هم در قانون اساسی مشخص شده و نتیجه آن پیش‌بینی‌پذیر است؛ بنابراین تنها راهی که می‌ماند تلاش جامعه مدنی، کنشگران مرزی و نیروهای مترقی نظام برای بازگشت به شعار «احیا و اجرای بدون تنازل قانون اساسی» است. توجه شود اینجانب و کسانی که می‌شناسم ضمن تمکین به رویه‌های موجود در صدد اصلاح آن هستیم؛ البته این تلاش‌ها بدون هزینه نخواهد بود منتها در این راه هزینه‌ها قانونی هستند که بارها دیده‌ایم در توان ملت بوده است. به نظر می‌رسد اصلاح بنیادی در این راستا بهتر از شعار تغییر قانون اساسی جواب می‌دهد. ■

پی‌نوشت:

۱. «افسوس پدر طلاقانی» فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳؛ «شعار محدود، مقاومت نامحدود: چرا و چگونه؟» خرداد و تیر ۱۳۸۳
۲. «اطرافیان غیرقابل دسترس شاه» یا untouchable تعبیر پر معنایی است که داریوش همایون در گفت‌وگوهای تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد آن را به کار برده است.
۳. رجوع شود به «قانون اساسی در پوینه آزمایش»، نوشته محمد محمدی گرگانی بخش چهارم، شماره ۱۲۵ چشم‌انداز ایران.

قانون اساسی در بوته آزمایش

بخش پنجم

به عنوان مثال در مورد اصل تساوی حقوق زن و مرد، اصل بیستم قانون اساسی ایران، می گوید: «همه افراد ملت ایران، اعم از مرد و زن، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.» می توان گفت که بر اساس برداشت مرحوم آیت الله منتظری، طبق موازین اسلامی، زن و مرد از حقوق مساوی برخوردارند.

با تکیه بر این نکته که در چارچوب همین قانون اساسی می توان به سؤال های نو پاسخ های مناسب و درخور داد و گفت: طبق همین قانون اساسی و بر اساس شرط «موازین اسلامی» می توان: «برای همه ایرانیان (به جز چند مورد) حقوق مساوی برقرار نمود، نه فقط برای مسلمانان یا مؤمنان».

لاجرم اگر بازنگری در قانون اساسی فعلاً و عملاً به هر دلیل ممکن نباشد، می توان در چارچوب همین قانون اساسی، قدم های بزرگی برای پاسخ های مناسب و نو، برای مسائل نو داشت.

ضمناً در اینجا نکته بسیار مهمی مطرح هست که شاید کمتر مورد توجه صاحب نظران قرار گرفته است، در صورت امکان بازنگری در قانون اساسی، نیز نمی توان عنوان «موازین اسلام» را از قانون اساسی حذف کرد، زیرا طبق اصل ۱۷۷ قانون اساسی، این موارد تغییرناپذیر است:

الف: اسلامی بودن نظام;

ب: ابتدائی کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران;

پ: جمهوری بودن حکومت;

ت: ولایت امر و امامت امت;

ث: اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی;

ج: دین و مذهب رسمی کشور.

در این صورت تا این قانون اساسی و راه های بازنگری قانونی آن وجود دارد امکان حذف عنوان «موازین اسلامی» از آن نیست.

نکته بسیار مهم دیگر این است که عده ای به اشتباه به اصل ۵۹ قانون اساسی ایران، یعنی رفراندوم استناد می کنند، در حالی که رفراندوم موجود در قانون اساسی مربوط به اختیارات قوه مقننه یعنی مجلس شورای اسلامی است و مربوط به اصلاح و متمیم قانون اساسی نیست و به لحاظ حقوقی طبق اصل ۱۷۷ «اصلاح یا متمیم» قانون اساسی از اختیارات شورای بازنگری قانون اساسی است و مجلس شورای اسلامی نمی تواند در مورد «اصلاح یا متمیم» قانون اساسی اقدام نماید، ضمن آنکه واژه «تغییر» در قانون اساسی ایران نیامده است و قانون اساسی در اصل ۱۷۷، از دو واژه «اصلاح» و «تتمیم» استفاده کرده است؛ لذا رفراندوم برای تغییر قانون اساسی در قانون اساسی ایران پیش بینی نشده است.

البته به نظر این جانب، به لحاظ حقوقی نمی توان از یک طرف «جمهوریت» را به عنوان حق دائمی مردم به رسمیت شناخت و از طرف دیگر دین و شکل خاص از حکومت یعنی، «جمهوری اسلامی» را تغییرناپذیر دانست؛ زیرا این به معنای آن است که عده ای در زمان حال تصمیم می گیرند که مردم در آینده چه شکلی از حکومت را باید داشته باشند و این خود با اصل جمهوریت در تعارض است.

نکته مهم دیگر این است که آیا قانون اساسی می تواند حقوق بنیادین انسان ها مانند حق تعیین سرنوشت را نقض کند؟

به نظر این جانب، با منطبق حقوق اساسی، قانون اساسی نیز نمی تواند حقوق بنیادین انسان ها را نقض کند، اما در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی راه حلی برای این مورد پیش بینی نشده است.

مقدمه:

در بخش های گذشته، سخن به این سؤال رسید که در قوانین موجود در جامعه امروز بشری و بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر، همه شهروندان، فارغ از (دین و مذهب و نژاد) از حقوق و آزادی های برابر برخوردارند و دین و مرام سیاسی و نژاد و جنسیت تأثیری در بهره برداری آنان از این حقوق مساوی ندارد.

در این بخش اولین سؤال این است که آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این ظرفیت را دارد که متناسب با شرایط امروز جامعه بشری حقوق همه انسان ها را فارغ از دین، نژاد، جنسیت و عقیده سیاسی به رسمیت بشناسد، در حالی که در سراسر قانون اساسی بارها از عناوینی چون موازین اسلام (۱۳ بار)، احکام اسلام (اصل ۹۱ و ۹۶)، اصول و احکام مذهب رسمی (اصل ۷۳)، نام برده شده است؟ آیا رأی و نظر و برداشت فقهای شورای نگهبان در این مورد نقش تعیین کننده دارد؟ و سؤال دوم این است که آیا این قانون اساسی ظرفیت پذیرش آزادی های فردی و اجتماعی را دارد؟

ابتدا برای پاسخ به سؤال اول به نظر می رسد چند نکته مختصراً توضیح داده شود: نکته بسیار مهم این است که در اینجا سخن از ساختار حقوقی قدرت است، نه ساختار حقیقی قدرت؛ یعنی سخن در متن قانون اساسی است، نه در اینکه چرا عملاً قدرت در مراکز بیشتر تمرکز یافته است؟ و راه و چاره تقسیم قدرت کدم است؟

۱. به نظر می رسد نویسندگان قانون اساسی هشیارانه از هیچ حکم اسلامی نام نبرده اند، مثلاً نگفته اند که دست بریدن یا سنگسار کردن حکم اسلامی است، بلکه فقط از عناوین مذکور به طور کلی سخن گفته اند. به عبارت دیگر، میدان اجتهاد مستمر را برای هر دوره تاریخی باز گذاشته اند و این نکته بسیار مهم و قابل تقدیر است.

۲. قانون اساسی خود راه هایی را باز گذاشته تا متناسب با شرایط برداشت های تازه شود، مثلاً در بند ۶ اصل ۲ قانون اساسی می گوید: «اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم أجمعین».

۳. از طرفی قانون اساسی در اصل ۹۱ برای انتخاب فقهای شورای نگهبان سه شرط گذاشته است: (الف) عدالت؛ (ب) آگاه به مقتضیات زمان؛ و (ج) مسائل روز.

این سه شرط را اگر با شرط موجود در اصل دوم قانون اساسی یعنی «اجتهاد مستمر» جمع کنیم، شورای نگهبان می تواند به بسیاری از مسائل روز پاسخ مناسب و درخور بدهد.

۴. البته به نظر این جانب بهتر بود که در قانون اساسی ما مجلس سنا حذف نمی شد، زیرا حضور ده ها افراد باسواد و باتجربه در رشته های مختلف در مجلس سنا، بهتر می تواند نظر کارشناسی و مناسب را ارائه کنند.

۵. به نظر می رسد با توجه به تحول و تغییرات عمده ای که در کل جامعه بشری از جمله ایران به وجود آمده شرایط امروز ما، نیازمند «اجتهاد مستمر» و برداشت های تازه است. ابتدا در اینجا، به صورت بسیار مختصر و فقط در یک جمله عرض می کنم، تنها اگر این یک جمله مرحوم آیت الله منتظری مبنا باشد، برای پاسخ به تمام مسائل مورد بحث ما کافی است. ایشان فرمودند: «انسان میناست، نه مؤمن». این جمله تمام کلام حقوق بشر است و در یک کلام، شهروندی میناست، هرکس ایرانی است، با هر دین و زبان و نژاد و مرام سیاسی از حقوق مساوی با دیگران بهره مند است.

ما در همین یک کلام قدریم تمام حقوق انسان ها را، جز در موارد خاصی، چون مثلاً مقام رهبری و ریاست جمهوری که شرایط خاصی برای آن، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ذکر شده، به صورت مساوی به رسمیت بشناسیم.



محمد محمدی گرگانی



همه انسان‌ها با هم برابرند

اصل برابری در قانون اساسی

قبلاً در مجله چشم‌انداز (شماره ۱۲۰) از اصل ۱۴ قانون اساسی سخن گفتیم، طبق این اصل:

اول: دولت جمهوری اسلامی و دوم: مسلمانان مکلف شده‌اند تا حقوق غیرمسلمانان را تضمین کنند. پس دولت مکلف است از طریق لوایح قانونی، حقوق غیرمسلمانان را تأمین کند و مسلمانان نیز مکلف‌اند در رفتار و گفتار خود، حقوق غیرمسلمانان را رعایت کنند.

چهار شرط اصل ۱۴ عبارت‌اند از:

۱. اخلاق حسنه؛ ۲. قسط؛ ۳. عدل اسلامی؛ و ۴. حقوق انسانی.

اگر حوزه بحث‌های مربوط به عدل اسلامی و قسط و اخلاق حسنه را در نظر نگیریم و فقط به‌عنوان چهارم که سخن از حقوق انسانی می‌نماید توجه کنیم بسیار ساده سؤال این است:

آیا حق داشتن، شغل، حق تحصیل و یا حق برخورداری از کرامت ذاتی انسان، جزء قطعی‌ترین حقوق انسانی افراد نیست؟

آیا قانون‌گرایی که نوعی تفتیش عقیده است و برخلاف نص صریح اصل ۲۳ قانون اساسی است، خود ناقض حقوق انسانی تصریح شده در بند ۴ اصل ۱۴ نیست؟

فقط با همین اصل ۱۴ و با در نظر گرفتن سایر اصول قانون اساسی می‌توان بسیاری از حقوق اساسی ایرانیان را فارغ از نژاد و مذهب و مرام سیاسی به رسمیت شناخت.

توجه به این نکته حائز اهمیت است در زمان تصویب اصل ۲۳ قانون اساسی از ۵۳ نفر خبرگان حاضر در مجلس مذکور، ۵۱ نفر رأی موافق و ۲ نفر رأی ممتنع دارند؛^۳ یعنی حتی یک نفر از اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی با تفتیش عقیده موافق نبودند.

سؤال دوم:

سؤال دوم این است که آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ظرفیت آزادی‌های فردی و اجتماعی را دارد؟

در اینجا سخن بسیار مختصر و در محدوده یک مقاله به عرض می‌رسد، هدف این نیست که آزادی را تفسیر و تبیین کنیم، بلکه تنها در محدوده قانون اساسی و مختصراً به آن خواهیم پرداخت.

در اینجا باز مایلیم از جایگاه حقوق به توضیح بحث پردازیم، با این تفاوت که در اینجا سخن از فلسفه حقوق است که بسیار به فلسفه علوم سیاسی نزدیک می‌شود.

ابتدا نکته‌ای را به عرض می‌رساند که در تعریف آزادی، مورد توجه قرار گرفته است و آن نکته این است که اگر آزادی همراه با توانایی بهره‌مندی از آن نباشد شعاری بیش نیست. به عبارت دیگر، آزادی با برابری معنا می‌دهد، هرچند هر دو نسبی هستند.

به‌عنوان مثال، اگر به زنان افغانی حق طلاق داده شود، اما آنان نتوانند به دلیل اقتصادی از آن استفاده کنند، این حق تنها در کتاب قانون باقی می‌ماند.

نفی هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی

به چند اصل قانون اساسی استناد می‌کنیم.

در مقدمه قانون اساسی تحت عنوان «شیوه حکومت در اسلام» آمده است: «با توجه به ماهیت این نهضت بزرگ، قانون اساسی تضمین‌کننده نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد و در خط

تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را سلب کرد. نکته مهم دیگر این است که قانون‌گذار با صراحت بیان می‌کند اگر قانونی وضع شود که آزادی مشروع را سلب نماید، آن قانون نیز مشروعیت ندارد.

به نظر نمی‌رسد که بتوان از این محکم‌تر و همه‌جانبه‌تر در متن قانون اساسی برای صیانت از آزادی سخن گفت. این اصل در پی آن است تا بهانه‌های مربوط به محدود کردن آزادی‌ها را از صاحبان قدرت سلب نماید، زیرا همیشه در طول تاریخ کسانی که صاحب قدرت و ثروت بودند سخن از امنیت و استقلال کرده‌اند و آنان که در اقلیت بوده و شرایط موجود به ضرر آنهاست از آزادی سخن گفته‌اند.

قانون اساسی حتی شرایط استثنائی و اضطراری را پیش‌بینی کرده است و برای محدودیت آزادی به‌صورت استثنائی و اضطراری مقررات سختی را گذاشته است.

طبق اصل ۷۹ قانون اساسی:

«برقراری حکومت نظامی ممنوع است. در حالت جنگ و شرایط اضطراری نظیر آن دولت حق دارد با تصویب مجلس شورای اسلامی موقتاً محدودیت‌های ضروری را برقرار کند، ولی مدت آن به هر حال نمی‌تواند بیش از سی روز باشد و در صورتی که ضرورت همچنان باقی باشد، دولت موظف است مجدداً از مجلس کسب مجوز کند.»

بنابراین، فقط در حالت جنگ و شرایط اضطراری نظیر آن، با توجه به شرایط زیر می‌توان آزادی را محدود کرد:

۱. دولت لایحه تهیه نماید.

۲. مجلس شورای اسلامی آن را تصویب نماید.

۳. فقط برای سی روز باشد.

۴. محدودیت‌های ضروری باشد.

۵. در صورت نیاز به تمدید مهلت سی‌روزه، دولت مجدداً باید از مجلس کسب مجوز نماید.

این اصول قانون اساسی، این چنین سخت و جدی در متن قانون، برای جلوگیری از محدودیت آزادی پیش‌بینی‌های لازم را کرده است. اگر بخواهیم برای حفظ آزادی از حداکثر ظرفیت کلمات در قانون استفاده نماییم، آیا بهتر از این می‌شود؟

سخن بر سر این است که نویسندگان قانون اساسی، سعی و کوشش تحسین برانگیزی برای صیانت از آزادی کرده‌اند و اگر بخواهیم فقط به همین اصول عمل کنیم،

گسستن از سیستم استبدادی و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کند: (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)»^۴

همچنین طبق بند ۶ از اصل ۲ قانون اساسی، هرگونه ستمگری و ستم‌کشی نفی شده است:

«نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند». در بند ۶ اصل ۳ قانون اساسی، هرگونه استبداد و خودکامگی نفی شده است.

در اینجا فقط به‌عنوان نمونه چند مورد ذکر شد و از بیان تفصیلی آن خودداری می‌شود. سخن این است که در اصول قانون اساسی ایران، پیش‌بینی‌های مناسبی برای تأمین حقوق و آزادی‌های مردم شده است.

تفکیک ناپذیری آزادی و استقلال و تمامیت ارضی

ابتدا به اصل ۹ قانون اساسی استناد می‌کنیم:

«در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آن‌ها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.»

این اصل بدون اشاره به عناوینی چون «موازن اسلام» و «احکام اسلام» از تفکیک‌ناپذیری آزادی و استقلال، آزادی و تمامیت ارضی سخن گفته است. به لحاظ حقوقی این اصل یکی از حقوقی‌ترین و پیشرفته‌ترین اصول قانون اساسی است.

طبق این اصل نمی‌توان به نام آزادی به استقلال یا تمامیت ارضی کشور، «کمترین خدشه‌ای» وارد کرد. اصطلاح «کمترین خدشه» به‌خوبی نشان‌دهنده نگرانی تدوین‌کنندگان قانون اساسی است که همیشه در طول تاریخ به بهانه آزادی، تمامیت ارضی و استقلال کشور محدود شده است. از طرفی روشن است که نمی‌توان به نام استقلال و

می‌توانیم بخش بزرگی از آزادی‌های مورد نیاز جامعه را تأمین کنیم.

استبداد و مستبد

ابتدا لازم است به این مسئله اشاره شود که گفته می‌شود بسیاری از مردم ما ضد مستبد هستند نه ضد استبداد، با شکل و صورت قدرت برخورد می‌کنند و توجه به ساختار قدرت و پایه‌های آن ندارند، شرایط تاریخی استبداد را در نظر نمی‌گیرند، قدرت را فردی و استبداد را از جایگاه روان‌شناسانه و شخصی و غیرتاریخی می‌بینند، درحالی که قدرت سیاسی همانند کوه یخ در دریاست که فقط بخش ناچیزی از آن دیده می‌شود به‌عنوان مثال اتحادیه اروپا برجام را امضا کرد، اما شرکت‌های اروپایی از اجرای آن سرباز زدند و به تعهد رسمی دولت‌هایشان عمل نکردند. به تعبیر مرحوم دکتر شریعتی، زر و زور و تزویر، حاکم است یا به تعبیر هابرماس فیلسوف معروف آلمانی، صاحبان قدرت و ثروت بر جهان حاکم‌اند که می‌توان حاکمیت رسانه‌ها را نیز به آن اضافه کرد؛ مانند مسئله فساد که با مفسد برخورد می‌شود نه با فساد. فساد در ساختار قدرت ریشه دارد و عوامل پیچیده‌ای در آن مؤثر هستند، مثلاً می‌گویند اقتصاد دولتی و اقتصاد نفتی از عوامل فساد در نظام اداری یک کشور است و دموکراسی و آزادی

نیز به تعبیر مرحوم بازرگان «آوردنی نیست، آمدنی است» و به نظر بسیاری از متفکران، دموکراسی نیز با یک قشر و طبقه اقتصادی و اجتماعی شکل می‌گیرد، نه فقط با فداکاری و تلاش عده‌ای آزادیخواه و روشنفکر.

امنیت مقدم بر آزادی

ابتدا این سؤال مطرح است که چرا قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ تغییر پیدا کرد؟ و چرا تقریباً تمام شوراها حذف شد و مدیریت مقتدر جای آن را گرفت؟

گفته می‌شود که همیشه در شرایط ناامنی و شورش‌ها و جنگ‌های داخلی و پراکندگی مراکز تصمیم‌گیری، قدرت و نیروی متمرکز و صاحب اقتدار شکل می‌گیرد و مسئله امنیت مقدم بر آزادی می‌شود.

همچنین گفته می‌شود (با پوشش از خوانندگان محترم که فرصت نیست تا منابع این بحث‌ها ذکر شود):

۱. ایران در منطقه نیمه‌خشک جهان قرار دارد، لاجرم از گذشته تا کنون کمبود آب موجب درگیری و اختلاف می‌شود و به تقویت مدیریت و مراجع قدرت می‌انجامد.

۲. تنوع قومی و فرهنگی و گستردگی سرزمین از عوامل تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری از بالاست.

با ذکر همین مختصر به این سؤال می‌پردازیم که چرا قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ تغییر کرد؟ آن‌چنان که تقریباً در همه موارد به تمرکز قدرت انجامید. ابتدا به دنباله ذکر شرایط تاریخی ایران می‌پردازیم که منجر به تغییر در قانون اساسی شد.

۱. شرایط موجود در ابتدای انقلاب اسلامی ایران و مراجع بسیار پراکنده و مختلف قدرت چنان شد که هرکس در هر شهر و استانی برای خود تصمیم می‌گرفت و به قول مرحوم بازرگان هیچ کس تابع قدرت مرکزی نیست یا نبود.

۲. چهل روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، جنگ گنبد و کردستان و خوزستان پیش آمد.

۳. هشتاد روز پس از پیروزی انقلاب یعنی در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ مرحوم آیت‌الله مطهری، شخصیت مشهور و نظریه‌پرداز انقلاب ترور شد.

۴. در این سال نیز ترورهای زیادی صورت گرفت، از جمله، در شهریور سال ۱۳۵۸، مرحوم آقای حاج مهدی عراقی و فرزندش ترور شدند و به شهادت رسیدند.

۵. در شهریور ۱۳۵۹، عراق به ایران حمله کرد و ده‌ها کیلومتر مربع از خاک ایران را اشغال کرد.

۶. از تابستان ۱۳۶۰ جنگ مسلحانه شهری شروع شد و بسیاری از شخصیت‌های سیاسی، نظامی، قضائی ایران ترور شدند.

۷. حادثه ۷ تیر ۱۳۶۰ (انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری و شهادت مرحوم آیت‌الله بهشتی و عده‌ای از مقامات اجرایی و مجلس) و ۸ شهریور ۱۳۶۰ (انفجار دفتر نخست‌وزیری و شهادت مرحوم محمدعلی رجایی رئیس‌جمهور و باهنر نخست‌وزیر ایران)، تحولی شگرف در تمام ابعاد تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی گذاشت.

۸. محاصره اقتصادی ایران. ۹. ده‌ها نفر از شخصیت‌های مذهبی و سیاسی مانند، آیت‌الله دستغیب شیرازی، آیت‌الله اشرفی اصفهانی، آیت‌الله قاضی، آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله مدنی که هرکدام در مراکز استان‌ها صاحب نفوذ بودند ترور شدند، بسیاری نیز ترور شدند ولی به شهادت نرسیدند.

این‌جانب خود در دوره اول مجلس شورای اسلامی، نماینده مردم گرگان و آق‌قلا در مجلس بودم و آشکارا می‌دیدم که این شرایط چه تأثیر شگفتی بر تمامی مراجع تصمیم‌گیری و مردم داشت.

در ابتدای مجلس به نمایندگان یک دستگاه اتومبیل پیکانی می‌دادند، حتی مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که از تمکن مالی بیشتری برخوردار بود با یک ماشین بلیزر بدون محافظ و موتورسوار به مجلس می‌آمد و بارها مرا همراه خود تا تهرانپارس می‌رسانید؛ زیرا منزل او در قلهک بود و منزل ما در مسیر او قرار داشت.

هر روز که وارد مجلس می‌شدیم یا کسی را ترور کرده بودند و دسته‌گلی روی صندلی او بود و یا کسانی سخن از ترور خود می‌گفتند که معجزه‌آسا جان سالم به در برده بودند.

روز ۷ تیر در دفتر مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بودم، هر آن خبر از شهادت یک نفر می‌آمد و هاشمی مکرراً از افراد در محل حادثه می‌پرسید که بهشتی چی شده است؟ هم‌زمان به من نگاه می‌کرد و می‌گفت: حالا چه می‌گویی؟ باز هم سخن از آزادی گروه‌ها می‌نمایی؟

شرایط چنان بود که مسئله جنگ و امنیت و تمامیت ارضی ایران و همچنین امنیت افراد در اولویت قرار می‌گرفت. در اینجا سخن این نیست که اگر برخلاف قانون اساسی، حقوق افراد در شرایط جنگی ضایع شده است، قابل توجیه و دفاع است، اما سخن بر سر آن است که شرایط تاریخی و بحران‌های اجتماعی مستقیماً بر تقدم یا تأخر آزادی و امنیت اثر می‌گذارد، چنان که آیت‌الله طالقانی گفت اگر جنگ در کردستان ادامه یابد، از اصول انقلاب چیزی باقی نمی‌ماند. منظور ایشان این بود که امنیت بر آزادی غلبه می‌کند. مجموعه این عوامل و سایر حوادث موجب شد تا مراکز تصمیم‌گیری قدرت به این نتیجه برسند که باید مرجع تصمیم‌گیری متمرکز باشد. در زیر به‌طور خلاصه به چند تغییر مهم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اشاره می‌شود:

۱. شورای رهبری حذف و مطابق اصل ۱۰۷ رهبری واحد جایگزین آن شد.

۲. شورای عالی دفاع حذف و اختیارات آن طبق اصل ۱۱۰ به رهبری واگذار شد.

۳. شورای عالی قضائی حذف و اختیارات آن طبق اصل ۱۵۷ به رئیس قوه قضائیه واگذار شد.

۴. اداره شورایی سازمان صدا و سیما که متشکل از قوای سه‌گانه بود حذف و طبق اصل ۱۷۵ به رئیس صدا و سیما محول شد.

۵. حل اختلاف و تنظیم قوای سه‌گانه که از اختیارات رئیس‌جمهور بود، به رهبری واگذار شد.

آیا می‌توان نتیجه گرفت که در قانون اساسی پیش‌بینی‌های ارزنده‌ای برای حفظ آزادی‌ها شده است؟ لذا با همه انتقادهایی که به قانون اساسی وارد است و این‌جانب نیز به‌عنوان دانشجوی این رشته درباره آن کتاب نوشته و فراوان سخن گفته‌ام، اما به نظر می‌رسد همین قانون اساسی ظرفیت و امکان بسیار خوبی برای حفظ و توسعه آزادی‌های مردم را دارد، اگرچه در صورت آمادگی شرایط باید در آن اصلاحات لازم صورت گیرد. ■

پی‌نوشت:

۱. اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به: ۱. خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او. ۲. وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین. ۳. معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به‌سوی خدا. ۴. عدل خدا در خلقت و تشریع. ۵. امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام. ۶. کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا که از راه: الف - اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین؛ ب - استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آن‌ها؛ ج - نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلسله‌گری و سلسله‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همسنگی ملی را تأمین می‌کند.
۲. آیت‌الله منتظری، انتقاد از خود، ص ۱۶۴. همچنین نگاه کنید به عمال‌الدین باقی، تقریرات آیت‌الله منتظری در مورد حرم انسان، صص ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۶۰ و ۱۷۴.
۳. صورت مشروح مذاکرات خبرگان قانون اساسی سال ۱۳۵۸، جلد چهارم، ص ۸۰.
۴. سوره اعراف آیه ۱۵۷.

بسیاری از مردم ما ضد مستبد هستند نه ضد استبداد، با شکل و صورت قدرت برخورد می‌کنند و توجه به ساختار قدرت و پایه‌های آن ندارند، شرایط تاریخی استبداد را در نظر نمی‌گیرند، قدرت را فردی و استبداد را از جایگاه روان‌شناسانه و شخصی و غیرتاریخی می‌بینند

نظریه ولایت و نظریه نظارت

گفت‌وگوی منتشر نشده جمعی از صاحب‌نظران با حضرت آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری

بدون تردید نظریه اصلی آیت‌الله العظمی منتظری در کتاب دراسات فی ولایة الفقیه، نظریه انتخاب (نظریه نخب) است و پیش از آن به نظریه نصب باور داشتند. کتب و آثاری که در اواخر عمر ایشان منتشر شده نشان می‌دهد تحولی عمیق در نظریات قبلی ایشان صورت گرفته است. اگر این نظریه را بتوانیم «نظریه نظارت» فقیه نام دهیم، تفاوت اصلی اش با نظریه قبل آن است که در این مدل حکومتی، متخصصان حکومت و فقها نظارت می‌کنند. ظاهراً تنها مقاله‌ای که به شکل مستند بین آیت‌الله منتظری متقدم و آیت‌الله منتظری متأخر (شش تفاوت اساسی) قائل شده، مقاله‌ای از دکتر سید صادق حقیقت با عنوان «تحولی روش‌شناختی در فقه سیاسی شیعه» (فصلنامه علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی، ش ۲۹، بهار ۱۳۸۹) است.

مصاحبه ذیل که در ۲۲ فروردین ۱۳۸۳ انجام شده برای اولین بار به شکل کامل منتشر می‌شود و شاید بتوان آن را نقطه آغازین آیت‌الله منتظری متأخر دانست. متن حاضر حاصل جلسه گفت‌وگویی است که در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۸۳ در دفتر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری برگزار شد. در این نشست دکتر سید علی میرموسوی، دکتر سید صادق حقیقت، حجت‌الاسلام سید هادی هاشمی، حجت‌الاسلام دکتر حسن موحدی ساوجی و حجت‌الاسلام احمد منتظری حضور داشتند. این متن که به لحاظ اندیشه‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است برای نخستین بار از سوی دفتر معظم له به شکل کامل منتشر می‌شود؛ البته، پس از ویرایش از مباحثی که به سیاست آن روز (اوایل دهه ۸۰) مربوط می‌شد، صرف نظر شده است.

مردم بایند سه فقیه را هم‌زمان انتخاب کنند که یکی از آن‌ها امر اجرا، دیگری امر قضا و سومی امر افتاء را به عهده داشته باشند. لازمه این سخن آن است که این سه نفر در زمان واحد نمی‌توانند اعلم باشند.

آیت‌الله منتظری: در این فرض اعلمیت فقط در افتاء شرط است.

دکتر حقیقت: پس در نتیجه آن کسی که مجری است لازم نیست که اعلم باشد.
آیت‌الله منتظری: مجتهد هم لازم نیست باشد؛ همین که زیر نظر اعلم کار کند کافی است.

دکتر حقیقت: یعنی، آشنایی با علوم اسلامی برای او کافی است. پس تنها در مورد افتاء و قضا شما شرط اعلمیت و فقاہت را لازم می‌دانید.

آیت‌الله منتظری: در امر قضا هم اعلم در باب قضا کافی است.

دکتر حقیقت: در حوزه افتاء هم شورا را پذیرفته‌اید که حتی می‌تواند به شکل شورایی باشد.

آیت‌الله منتظری: شورایی اقرب الی الواقع است؛ یعنی اگر حوزه افتاء از یک لجنه‌ای تشکیل شده باشد، نظر آنان به واقع نزدیک‌تر است.

دکتر حقیقت: اگر همه این مقدمات را بپذیریم، من فقط یک سؤال دارم و آن این است که آیا نمی‌شود تصور کرد که در حکومت اسلامی - که در آن مفروض است که احکام ضروری شرع باید در آن اجرا شود و نمی‌خواهیم حکومت دموکراتیک لائیک باشد - مجری احکام کسی باشد که آشنای به احکام دین است (با این فرض که این شخص مجتهد نیست، ولی یک نفر یا عده‌ای که شورای افتاء را تشکیل می‌دهند و نظارت بر اجرا دارند)؟ نظارت یعنی نگاه کردن؛ منتها شما حتماً نظراتان این است که نگاه کردن ضمانت اجرایی می‌خواهد و بدون آن فایده‌ای ندارد. پس باید ضمانت اجرا داشته باشند که حوزه اجرا هر جا خلاف عمل کرد بتواند جلوی شان را بگیرند.

آیت‌الله منتظری: البته، نه به این معنا که بخواهند در همه چیز دخالت کنند. مثلاً در امور اجرایی مثل رابطه با آمریکا بخواهند بگویند که رابطه با آمریکا باشد یا نباشد، این مسائل به حوزه افتاء مربوط نیست. آن‌ها در این کار تخصص ندارند. به قول مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی، فقیه بماهو فقیه متخصص در فقه است.

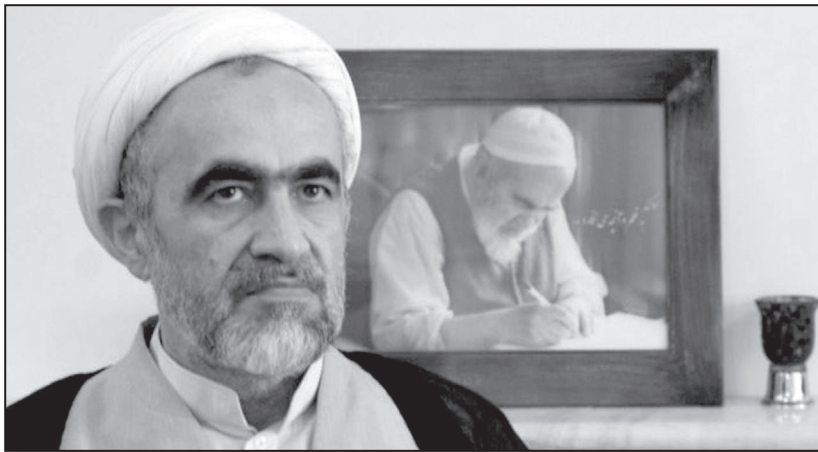
آیت‌الله منتظری: خیر مقدم می‌گویم. من در کتاب دراسات فی ولایة الفقیه گفته‌ام که ما یک راه باریکی را در این زمینه باز کرده‌ایم؛ چون درباره این مسئله در فقه شیعه خیلی بحث نشده است، سنی‌ها بحث کرده‌اند، اما شیعه‌ها بحث نکرده‌اند؛ ما راه باریکی باز می‌کنیم و بعد شما آن را توسعه دهید، اثبات کنید، اشکال کنید، اعتراض کنید. یک کلیاتی در شرح داریم که این‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت؛ مثلاً آیه شریفه «أَقَمْنَا يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (سوره یونس، آیه ۳۵). پس معلوم می‌شود شخص متبّع اجمالاً بایستی که خودش هدایت‌شده و عالم باشد. «یهدی الی الحق» باشد و بتواند هدایت کند.

این آیه به ارتکاز انسان‌ها نیز ارجاع داده؛ یعنی ارتکاز انسان می‌گوید آن کسی که «یهدی الی الحق» است سزاوارتر از کسی است که «لا یهدی الا ان یهدی». یا مثلاً مولی امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» (حکمت ۱۷۲ نهج البلاغه). نمی‌فرمایند: «اعلمهم بالحیض والنفس»! بلکه می‌فرمایند: «أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»؛ یعنی در باب حاکمیت به فرمان خدا دانایتر باشد. اینکه فکر می‌کنیم دین اسلام منحصر به مسائل عبادی و اخلاقی است، این طور نیست. اجمالاً می‌بینیم اسلام به همه چیز کار دارد. فقه ما حدود هشتاد کتاب است که هفت یا هشت مورد آن عبادیات است. پس اجمالاً ما یک کلیاتی درباره حاکمیت داریم و نمی‌توانیم بالکل بگویم شرعاً حاکمیت دست مردم است و هر کار که خواستند بکنند از نظر دینی مشروع است.

دکتر حقیقت: از اینکه ما را خدمت خود پذیرفتید ممنونیم. پیرو فرمایشات اخیر شما در آن چهار نواری که در سال ۷۸ توسط حجت‌الاسلام موحدی ساوجی از شما ضبط شده بود، سؤالی به ذهن بنده رسید که خواستم نظر شما را درباره آن جویا شوم. این سؤال چند مقدمه دارد:

مقدمه اول: اینکه شما در کتاب دراسات از روایات برای ولایت انتخابی استفاده نکردید و علاوه بر اینکه دلالت آن‌ها بر نظریه نصب را خدشه‌دار دانستید فرمودید که از روایات نظریه انتخاب قابل استنباط است؛ و فقط در آخر برخی روایات فرمودید که می‌توان با نظریه انتخاب هم سازگار باشد.

مقدمه دوم: اینکه شما در آن چهار نوار تفکیک قوا را پذیرفتید که امکان این هست



حجت‌الاسلام احمد منتظری

معنا ندارد که بگوییم در امور سیاسی، اقتصادی، روابط خارجی و... نظر او متعّ باشد.

دکتر حقیقت: این خلدون هم در ص ۵۴۲ مقدمه می‌گوید: «فی أنّ العلماء من بین البشر أبعد الناس عن السياسة و مذهبها: والسبب في ذلك أنّهم مُعتادون النظر الفكري و الغوص على المعاني و انتزاعها عن المحسوسات و تجریدها فی الذهن أموراً کلیّة عامّة».^۲ سؤال بنده، در واقع، این است که این تصویری که شما ارائه می‌فرمایید واقعیت و محتوایش «ولایت» نیست؛ این «نظارت» است و چیزی است شبیه آن چیزی که در مشروطه طراحی کردند که حکومت دست عده‌ای باشد و عده‌ای هم نظارت کنند و هر جا هم مجریان سؤال داشتند بروند از آن‌ها پرسند؛ هر جا هم مجریان تخطی کردند آن‌ها بگویند شما پایتان را از اسلام فراتر گذاشته‌اید. تفاوت این فرض با مشروطه این است که البته، در اینجا ما می‌گوییم حکومت دست افراد مسلمان، متدین و کسانی باشد که احکام شرع را اجرا کنند، در حالی که در مشروطه قدرت سیاسی به شاه داده شده بود.

آیت‌الله منتظری: البته در کتاب ولایت فقیه و قانون اساسی من این را هم ذکر کرده‌ام که در عین حالی که قانون متبع است و باید قانون در همه جا متبع باشد و حتی مفتی هم تابع قانون است، منتها باید ببیند که قانون بر طبق موازین اسلام هست یا نه. در حقیقت موازین اسلام برای مفتی قانون به شمار می‌آید و او را محدود می‌کند، پس مفتی هم باید مورد سؤال قرار گیرد: «لا يُسأل عما یفعل» (آیه ۲۳ سوره انبیا) نیست. من یادم است که آقای مشکینی در افتتاح مجلس خبرگان قبل، نطق اولش این بود که «ما خبرگان در مقابل خدا و مقام معظم رهبری مسئولیت داریم». این حرف اشتباه است. شما در مقابل خدا مسئولیت دارید،

اما در مقابل رهبری مسئولیت ندارید، بلکه رهبری در مقابل شما مسئولیت دارد، برای اینکه شما که او را انتخاب می‌کنید، باید نظارت کنید که تخلف نکند. در کتاب ولایت فقیه و قانون اساسی گفتم: البته ممکن است در یک جاهایی بن‌بست‌های سیاسی پیدا شود که به‌طور قانونی هم نشود آن‌ها را حل کرد و احتیاج به یک اظهار نظر قطعی داشته باشد. فرض آنجایی است که خبرگان (کارشناسان) و رؤسا و همه بگویند اینجا بن‌بستی

است که گره کور است و در گره کور مجبور به اعمال حاکمیت باشید. در اینجا باید مجتهد اعلم اعمال حاکمیت کند.

حجت‌الاسلام سید هادی هاشمی: کارشناسان در اینجا هیچ نقشی ندارند؟

آیت‌الله منتظری: فرض این است که همه نظر داده‌اند و باز هم اختلاف شد، مسئله دو طرفی شد و باز هم حل نشد؛ در واقع تراحم بین ملاکات پیدا شد. یک کسی می‌خواهد در اینجا این گره کور را حل کند.

دکتر حقیقت: در واقع در اینجا دو دسته متخصص

هستند که در یک امر تخصصی اختلاف دارند؛ آن وقت فقیه که متخصص در آن کار نیست چگونه بیاید و داوری کند؟!

آیت‌الله منتظری: نه هر فقیهی؛ فقیه اعلمی که او را با مقدمات و مسائل آشنا سازند.

دکتر حقیقت: همان‌ها که او را آشنا می‌کنند، همان‌ها خودشان تصمیم می‌گیرند.

آیت‌الله منتظری: فرض این است که نتوانستند تصمیم بگیرند.

دکتر حقیقت: بالاخره یا از راه اکثریت و یا هر راه دیگر، متخصصان در آن امر اولی هستند.

دکتر میرموسوی: در واقع، آنچه حضرت‌عالی می‌فرماید، یک نوع ولایتی در حدّ تقنین می‌شود؛ یعنی اینکه این فقیه در امر قانون‌گذاری یک نوع ولایت باید داشته باشد که این قوانین برخلاف اسلام نباشد؛ همان چیزی که در عصر مشروطه هم علمای مشروطه می‌گفتند.

حجت‌الاسلام سید هادی هاشمی: ولایت داشته

باشند یا نظارت؟

دکتر حقیقت: ولایت، نظارت هم می‌آورد.

آیت‌الله منتظری: ولایت، نظارت نیست، اما ولایتی که این آقایان به این وسعت قائل‌اند، چیز دیگری است.

دکتر حقیقت: اینکه شما فرمودید: «ولایت، نظارت نیست»، الآن هم که نظریه شما نظارت است، پس چه نسبتی با ولایتی که قبلاً

می‌فرمودید پیدا می‌کند؟

آیت‌الله منتظری: گفتم که در جاهایی گره کورهایی پیدا می‌شود که در صورتی که تراحم و تعارض باشد، لابد یک نفر باید مشکل را حل کند.

دکتر میرموسوی: حالا اگر در قانون سازوکاری را پیش‌بینی کردند که این مشکل را حل می‌کند، چه؟

آیت‌الله منتظری: اگر در قانون چنین سازوکاری را پیش‌بینی کردند که مشکل حل می‌شود و دیگر نیازی به فقیه اعلم نیست.

دکتر حقیقت: پس فرمودید نظارت فقیه با ولایت فقیه دو چیز است. الآن نظریه شما نظارت است، پس آیا با نظریه ولایت که قبلاً معتقد بودید، زاویه پیدا می‌کند؟

آیت‌الله منتظری: یعنی در حاکمیت، فقیه دارای نقش است. «الملوک حکام الناس والعلماء حکام علی الملوک»،^۵ با اینکه ملوک رئیس سیاسی‌اند و عادل هم باشند، اما از باب اینکه در علم و فقهت کمبود دارند، علما حاکمان بر ملوک هستند و چنانچه چیزی به آن‌ها در حوزه تخصصی و علمی‌شان بگویند باید عمل کنند، اما این ولایت فقیهی که برخی می‌گویند، برخلاف عقل بشر است. مسئله نظریه نصب در ولایت فقیه دارای اشکالات ثبوتی و اثباتی است که اخیراً آقای موحدی ساوجی از میان نظریات اینجانب آن‌ها را جمع‌آوری کرده و یک کتاب شده است.

حجت‌الاسلام سید هادی هاشمی: این اشکال هنوز باقی است که ولایت فقیه که می‌خواهد در گره‌های کور اظهار نظر کند، در آن‌ها تخصص ندارد.

می‌گویند گره کور است، **آیت‌الله منتظری:** نه، این‌ها گره کور نیست، مجلسی را که شما تصویب کرده‌اید خودتان پایبند به مجلس باشید.

دکتر میرموسوی: آنچه حضرت‌عالی در دراسات دارید، ولایت در امور اجرایی را هم شامل می‌شود؛ یعنی در رأس هرم قدرت، فقیه قرار می‌گیرد و سایر نهادها بازوهای اجرایی او هستند.

دکتر حقیقت: حجت‌الاسلام موحدی ساوجی برداشتی از فرمایشات شما کرده بودند که شما یک نظریه‌ای به نام نظریه «ولایت انتخابی» دارید که چند شکل دارد که یکی از آن‌ها تمرکز قواست که در دراسات بیان کرده‌اید، یکی تفکیک قواست و شکل‌های دیگر که همه‌اش با نظریه انتخاب سازگار است. منتها فرمایشی که الآن فرمودید اصلاً نظارت با ولایت جور در نمی‌آید؛ اساساً دو چیز است؛ به عبارت دیگر در دراسات، شما ولایت فقیه را به شکل انتخابی اثبات کرده‌اید و الآن نظارت را می‌فرمایید.

آیت‌الله منتظری: آن ولایت فقیهی را که ما می‌گفتیم با قطع نظر از این بود که مجلس شورای اسلامی داریم و مردم انتخاب می‌کنند و...؛ مصداق

ولایت، به معنای حکومت، قدرت می‌خواهد؛ و قدرت در دست مردم است. لذا، ائمه ما هرچند ولایت داشته‌اند، اما حکومت و قدرت نداشتند

فرمایش امیرالمؤمنین (ع) که: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» در فرضی است که فردی حاکم باشد و در عین حال مسئولیت هم داشته باشد، اما در فرضی که (در تمرکز قوا) فقیه امور را به مجلس محول کرده، دیگر نباید در کار مجلس دخالت کند و فقط اگر جایی خلاف شرع شده بود جلوی خلاف شرع را بگیرد.

حجت الاسلام سید هادی هاشمی: به نظر چه کسی خلاف شرع باشد؟ او می گوید به نظر من خلاف شرع است.

آیت الله منتظری: صاحب کشور همه مردم هستند و مردم باید انتخاب کنند. پیامبر اکرم (ص) هم هیچ وقت نکفت چون «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، پس من هیچ بیعت نمی خواهم. تا زمانی که با پیامبر بیعت نکردند، خود را به عنوان حاکم معرفی نکرد. امیرالمؤمنین (ع) به بیعت انکا می کند: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرَ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ»^۷

(از نامه های حضرت علی به معاویه). پس معلوم می شود این حق مال مردم است، ولو بگویند قرارداد. مردم قرارداد اجتماعی با کسی می بندند که تو حاکم بر ما باش و ما هم مطیع تو هستیم، اما ما به مردم می گویم اگر انتخاب می کنی، عالم بر غیر عالم، مدیر بر غیر مدیر و مدبّر بر غیر مدبّر مقدم است. حالا اگر تزاخم در کار پیدا شد، می رسم به حرف شیخ الرئیس که اگر یکی اعدل الناس باشد و یکی اعلم الناس، اینجا اعدل را انتخاب می کنیم و اعلم باید بر او نظارت کند.

حجت الاسلام احمد منتظری: ما چه کاره ایم که به مردم بگویم چه کسی بر چه کسی مقدم است؟ **آیت الله منتظری:** ما داریم راهنمایی می کنیم، می گویم چون شما مسلمانی، اسلام این شرایط را برای حاکم ذکر کرده است.

حجت الاسلام احمد منتظری: شاید مردم نخواهند!

حجت الاسلام موحّدی ساوجی: مردم اگر نخواستند اسلام را هم رها می کنند؛ آن بحث دیگری است.

آیت الله منتظری: بله، ما می گویم اسلام این را می گوید: مردم هم آزادند هرکدام را خواستند انتخاب کنند.

دکتر میر موسوی: افلاطون در کتاب جمهوری نظرش به «فیلسوف شاه» بود و می گفت: یا شاه باید فیلسوف باشد یا فلاسفه شاه و نظر فیلسوف هم برتر بر قوانین است و قوانین نباید محدودکننده قدرت او باشد. **آیت الله منتظری:** این حکومت فردی است. شما که حالا به مجلس شورا و... قائل هستید، معلوم می شود حکومت فردی نیست و حکومت مشورتی را می گویند.

دکتر میر موسوی: افلاطون که در مقام عمل و در عالم خارج دید چنین چیزی تحقق پیدا نمی کند، گفت: پس حالا ما قوانین را مقدم می کنیم، یعنی قانون مقدم بر فرد می شود. من فکر می کنم نظر حضرتعالی در کتاب دراسات در یک شرایط آرمانی بوده که یک فقیه حاکم بر همه امور باشد.



حجت الاسلام حسن موحّدی ساوجی

آیت الله منتظری: ما در آن موقع آقای خمینی را در نظر داشتیم و ایشان را تالی تلو معصوم و مؤید من عندالله می دانستیم و یک کاری می کردیم همه چیز زیر نظر ایشان برود. این اشتباه بود. در بازنگری هم آمدند اختیارات بیشتری را قرار دادند و به ولایت مطلقه قائل شدند. من یک روز به آیت الله بروجردی گفتم: آقا شما چند روز پیش طور دیگری نظر دادید؛ ایشان گفتند: «انسا کل یوم رجل»، حالا در مورد من هم «انا کل یوم رجل»!

حجت الاسلام احمد منتظری: در حقیقت، شما ولایت قانون را اختیار کرده اید.

آیت الله منتظری: خیلی خوب، ولایت قانون را انتخاب می کنیم؛ اصلاً ما ولایت فقه گفته ایم نه ولایت فقیه!

دکتر حقیقت: اینکه فرمودید پیامبر (ص) و ائمه (ع) تا مردم رجوع نکنند ولایت پیدا نمی کنند، به این معناست که ولایت در آن موقع ایجاد می شود، یا فعلیت پیدا می کند؟

آیت الله منتظری: به این معناست که آن‌ها قبل از رجوع مردم ولایت داشته اند، ولی در صحنه حکومت تحقق نیافته بود. ائمه ما هرچند (از ناحیه خدا) ولایت داشتند، اما حکومت در دست دیگران بود. ولایت، به معنای حکومت، قدرت می خواهد؛ و قدرت در دست مردم است. لذا، ائمه ما هرچند ولایت داشته اند، اما حکومت و قدرت نداشتند. اینکه امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» بنا بر این فرض است که اگر یک فرد را شاخص قرار دادیم، باید این خصوصیات را داشته باشد. در فرضی که رئیس جمهور فقیه باشد (فرض ادغام رهبری در ریاست جمهوری)، این ویژگی ها باید در وی باشد. در فکر بعضی ها این است که اگر فقیه رئیس جمهور شد، مرتب باید جایی را افتتاح کند و سر و صدا داشته باشد. این کارها جزو حکومت و ولایت نیست. در این فرض، رئیس جمهور به وظیفه اش عمل می کند و این افتتاح‌ها و سر و

صداها را به معاونش منتقل می کند. ما آن وقت هم که رهبری را از رئیس جمهوری جدا کردیم، در ذهنمان این بود که نمی شود مرحوم امام به استقبال مثلاً قذافی برود و سان ببیند! اول قانون گذاری ما هم بود و سابقه قانون گذاری نداشتیم. در خیلی موارد اشتباه کردیم؛ البته، این در فرض ادغام رهبری در ریاست جمهوری است؛ و در فرض تفکیک یا فرض های دیگر مسئله فرق می کند.

حجت الاسلام موحّدی ساوجی: نکته ای که من در آن نوشته آورده بودم و دکتر حقیقت به آن اشکال داشتند، این بود که به نظر من حضرتعالی با توجه به نظریه انتخاب که در دراسات فرمودید، تمام این شکل هایی که الآن می فرمایید با آن نظریه انتخاب مخالف نیست؛ یعنی همان نظریه تمرکز هم که در دراسات مطرح شد و همه اختیارات به ولی فقیه داده می شد، یک شکل از نظریه انتخاب می تواند باشد و سه نظریه ای که بعداً فرمودید - تفکیک قوا، ادغام رهبری در ریاست جمهوری یا بحث نظارت - این سه نظریه هم در ذیل نظریه انتخاب گنجانده می شود. به عبارت دیگر مردم می توانند اختیارات وسیعی به حاکم دهند؛ و می توانند اختیارات او را تفکیک و محدود سازند. دکتر حقیقت می گویند که این نظریه تفکیک که در آن ولی فقیه یا به عبارت دیگر فرد اعلم فقط نظارت بر قوانین می کند، یا فقیه متصدی باب قضاوت می باشد و در حوزه اجرا دخالتی نمی کند، این در واقع برگشتی از نظریه ولایت فقیه است.

آیت الله منتظری: بالاخره فقیه باید در میان باشد، حالا اسمش را هر چه می خواهید بگذارید.

دکتر حقیقت: فقیه در حدّ تقنین، آن هم در شورای فقه، در همین حدّ که نظارت بر قوانین و اجرا داشته باشند.

آیت الله منتظری: منتها اگر تفکیک قوا گفتیم، آن وقت باید دید که چه کسی رابط میان سه قوه و سه حوزه باشد؟

دکتر حقیقت: قانون تنظیم می کند. **آیت الله منتظری:** بالاخره سه حکومت مستقل نمی شود در یک کشور باشد.

دکتر حقیقت: سه حکومت مستقل نیست و با هم در تعامل هستند. عقلای جهان مدل های مختلفی را ارائه و عمل می کنند.

آیت الله منتظری: اگر قانون ارتباط میان آن‌ها را مشخص کند، مشکلی ندارد.

دکتر میر موسوی: نفس حاکمیت، در حقیقت، رابط به شمار می آید. این سه قوه، سه قوه از حاکمیت هستند؛ مثل انسان که قوه عاقله و قوای دیگر دارد.

آیت الله منتظری: در هر حال، یک رابطه ای باید میان این سه حوزه باشد، هرچند قانون رابط آن‌ها باشد. اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»، در وقتی است که حاکمیت فردی مطرح بوده؛ ولی چنانچه زمانه حاکمیت فردی را نمی پذیرد، در حقیقت، حاکمیت جمعی و حاکمیت قانون جای آن را می گیرد.

حجت الاسلام موحدی ساوجی: یک

اشکالی که ممکن است بعضی ها مطرح کنند این است که اگر فرض شود متصدی اجرا فقط مجری قانون می باشد از نظر شرعی و قانونی اشکالی پدید نمی آید، اما اگر فرض کنیم که متصدی اجرا در برخی مواقع نوعی قضاوت هم بکند، مشکل وجود خواهد داشت.

حجت الاسلام سید هادی هاشمی: یعنی

متصدی اجرا وقتی می خواهد قوانین را تطبیق کند، این نوعی قضاوت به شمار می آید.

آیت الله منتظری: این اسمش قضاوت نیست.

درواقع، در فرض تفکیک قوای یک قرارداد اجتماعی بین رئیس قوه مجریه با مردم بسته شده است که بر اساس آن، وی متعهد شود کارهایی را مطابق قانون عمل کند و مردم هم مطیع او باشند.

حجت الاسلام موحدی ساوجی: آیا این

قرارداد اجتماعی مورد تأیید شارع است؟

آیت الله منتظری: بله، اینکه انتخاب می کنند،

یعنی انتخاب می کنند و مطابق آن عمل می کنند. ادله انتخاب این را می گوید.

حجت الاسلام موحدی ساوجی: ادله

انتخاب، از جمله شرایط، شرط فقاقت را هم قائل است.

دکتر میر موسوی: شرط فقاقت در کجا؟ ایشان

می فرمایند شرط فقاقت در باب اجرا اصلاً نیست. شرط فقاقت صرفاً در این است که ببینند این قوانین منطبق با شریعت هست یا نه؛ و به نظر می رسد مشروطه هم همین گونه بوده است. اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه یک سازوکاری است برای فرمایش ایشان.

حجت الاسلام موحدی ساوجی: نکته دیگر

این است که ما نباید فقط قوانین را در قوانین مجلس شورای اسلامی محصور کنیم؛ زیرا یک سری بخشنامه ها و آیین نامه هایی در هیئت دولت تصویب می شود که حکم قانون بر آنها بار می شود.

آیت الله منتظری: بله، آنها هم نباید خلاف شرع

باشند.

حجت الاسلام موحدی ساوجی: در همین

سیستم کنونی، در قانون اساسی گفته شده که آیین نامه های هیئت دولت باید مطابق با قوانین مجلس باشد که رئیس مجلس این وظیفه را بر سر عهده دارد و هیئت تطبیقی را به همین منظور تشکیل داده است. یا دیوان عدالت اداری می تواند آیین نامه ها را - در صورت خلاف بودن - باطل کند؛ بنابراین، در سیستم کنونی هم چنین سازوکاری دیده شده است.

دکتر میر موسوی: بالاخره این سه شأن است: شأن

اجرا، شأن قانون و شأن قضاوت. در شأن اجرا نظر شما این است که اصلاً فقاقت شرط نیست.

آیت الله منتظری: در مورد قضاوت هم که گفته

می شود، قضاوت به معنای فصل خصومت است؛ و ما پیشنهاد کردیم که رئیس قوه قضائیه - همچون برخی کشورهای دیگر - انتخابی باشد؛ نه اینکه بگویند فلانی تا پنج سال، نه، مردم ببینند و از میان افرادی که مطرح می شوند یک نفر را انتخاب کنند و او باید پاسخگوی مردم هم باشد. همه مسئولان باید پاسخگو باشند. امیرالمؤمنین (ع) در حکمت ۲۱۶ نهج البلاغه می فرماید: «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَتَّى أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدَلٍ،



حجت الاسلام سید هادی هاشمی

فَأَيُّ لَيْسَتْ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَ وَ لَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ»^۸، وقتی امیرالمؤمنین (ع) این طور می فرماید، دیگر اینکه می گویند چرا اعتراض کردید، غلط است.

دکتر حقیقت: قرارداد اجتماعی را که می فرمایید، نتیجه اش این است که تا مردم به یک فرد رجوع نکنند آن فرد ولایت پیدا نمی کند؛ ولایت هم که می فرمایید در تقنین است که یک شورایی هستند که نظارتی دارند. **آیت الله منتظری:** همین شورا را هم باید مردم انتخاب کنند، همان طور که مفتی را هم مردم انتخاب می کنند.

دکتر حقیقت: بنابراین، این قرارداد اجتماعی و تفسیر اسلامی که از آن می فرمایید، با «ولایت» سازگار نیست.

آیت الله منتظری: خوب سازگار نباشد! از این به بعد اسمش را شما «ولایت» نگذارید!

حجت الاسلام موحدی ساوجی: نه، این

صورت هم با ولایت سازگار است. این نظارتی که او دارد، بر اساس یک نوع ولایتی است که اعمال می کند؛ یعنی اگر قوانین مجلس برخلاف احکام شرع باشد، او ولایت دارد که آن ها را وتو کند.

دکتر حقیقت: نه، این دیگر «ولایت» نیست.

آیت الله منتظری: ببینید، آیه ای از قرآن هست که کمتر به آن توجه می شود؛ خداوند در این آیه خواسته بفرماید همه مردم حق امر به معروف و نهی از منکر دارند؛ خوب من به شما می گویم: آقا فلان کار را نکن، نهی می کنم. شما می گوید: به تو چه؟ چه کاره ای؟ من خودم یک بشرم و تو هم یک بشری. لذا، خداوند برای اینکه می خواسته امر به معروف و نهی از منکر را تثبیت کند، اول آمده جعل ولایت کرده، فرموده: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (آیه ۷۱ سوره توبه). «ولی» به معنای دوست نیست، معنای صاحب اختیار دارد. همین که من به شما بگویم بکن یا نکن و شما هم موظف باشید عمل کنید، این خود یک نحوه ولایت است. اول، خداوند

برای اینکه اعتراض نشود که امر به معروف و نهی از منکر دخالت در کار دیگران است، به نحو استغراق فرموده: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ منتها صاحب اختیاری مراتب دارد. در همین اندازه صاحب اختیار هستند که امر به معروف و نهی از منکر کنند. الآن که مثلاً من به شما امر می کنم و شما باید عمل کنید، این یک نحوه اعمال ولایتی است که من کرده ام و شما ملزم هستید عمل کنید و نمی توانید به من بگویید تو چه کاره ای؟ من می گویم خدا این ولایت را به من داده است. به این معنا، می توان گفت مفتی هم به یک نحوه ولایت دارد.

دکتر میر موسوی: اینکه حضرتعالی می فرمایید حتی فرد هم باید با انتخاب مردم باشد، دقیقاً در مشروطیت هم گفته شد مراجع بیست نفر را معرفی کنند و از این بیست نفر، پنج نفر را مجلس که منتخب مردم است انتخاب کند. نکته دیگری که به ذهن می رسد، اینکه شما می فرمایید خبرگان درواقع خلاف آن چیزی که وضع شده عمل می کنند، این شاید از این جهت باشد که اساساً خبرگان و این گونه نهادها بر اساس یک برداشت دیگری تأسیس شده اند.

آیت الله منتظری: برداشتی که خبرگان و امثال

ایشان دارند، این است که اگر من بخواهم زن بگیرم تا تحقیق و بررسی نکنم نمی آیم این دختر را بگیرم، چطور یک نماینده مجلس را ناظر نفرستیم و بر صلاحیت او نظارت و بررسی نکنیم. جوابش این است این ها می گویند این کشورمان است؛ بنابراین، نماینده را بایستی خوب بررسی کنیم، ببینیم صلاحیت دارد یا نه! در این مجلس، یهودی ها و مسیحی ها نماینده دارند، آن وقت مثلاً ملی مذهبی ها نباید نماینده داشته باشند؟! انتخاب حق ملت است، اداره کشور حق ملت است، در میان ملت، هم یهودی هست، هم مسیحی هست، هم زرتشتی هست، هم ملی مذهبی هست، هم نهضت آزادی هست. این ها همه ملت اند. مردم باید نماینده انتخاب کنند و نماینده از آنان دفاع کند. آقایان می گویند مبدا یک نفر در مجلس برخلاف میل ما باشد. منتها ما باید کاری کنیم که مردم به اسلام متمایل و ملتزم شوند تا افراد متدین و خوب را از بی نشان انتخاب کنند. کشور مال مردم است.

حجت الاسلام موحدی ساوجی: از آیت الله

مؤمن نقل شده است که در جایی گفته بودند: این چه کاری است که این همه هزینه برای انتخابات می شود، بهتر است رهبری نمایندگان را انتخاب کند، حالا برای اینکه خیلی بد نباشد نیمی از نمایندگان را مردم انتخاب کنند و نیمی دیگر را رهبر انتخاب کند.

آیت الله منتظری: عرض کردم این دو دیدگاه

است؛ برخی معتقدند ما صاحب کشوریم، پس باید نمایندگان هم مطابق میل ما باشند. باید گفت: نه، شما صاحب کشور نیستید.

حجت الاسلام سید هادی هاشمی: لازمه

نظریه نصب همین است. آن ها هم متشرع هستند؛ روی عقیده نصب، آن ها درست فهمیده اند. معنای نصب الهی همین است.

دکتر حقیقت: نصب را هم می توان این طور

برداشت کرد که فقیه منصوب است، همان طور که

ائمه(ع) منصوب بودند، ولی با شرط اینکه مردم به آن‌ها اقبال کنند و این در کلمات حضرت امام(رحمه‌الله) نیز هست.

حجت الاسلام سید هادی هاشمی: ادله نصب مطلق است و این شرط در آن نیست.

آیت الله منتظری: گفتم که اصلاً خود امیرالمؤمنین(ع) که می‌خواست استناد کند می‌گوید: «إِنَّهُ بَابِعِي الْقَوْمِ الَّذِينَ بَابَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ». من بارها گفته‌ام که آن‌هایی که پای منبر امیرالمؤمنین(ع) بودند بعضی‌ها خیال می‌کنند که از شیعیان امیرالمؤمنین بوده‌اند: آن‌ها شیعیان علی(ع) نبودند، آن‌ها شیعیان ابوبکر و عمر بودند، بعد از عثمان آمدند علی(ع) را انتخاب کردند. آن‌ها که پای منبر علی(ع) بودند، آن حضرت را خلیفه چهارم می‌دانستند نه خلیفه اول؛ بنابراین، امیرالمؤمنین(ع) با آن منطق با آنان صحبت می‌کند. لذا، هیچ‌وقت حضرت به آنان نمی‌گوید مرا پیغمبر تعیین کرده، می‌خواهد قبول کنید می‌خواهد قبول نکنید. بلکه می‌فرماید: شما با من بیعت کردید و طبق بیعت باید با من عمل کنید.

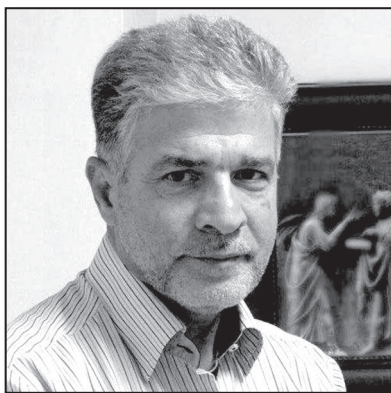
حجت الاسلام سید هادی هاشمی: به عقیده قائلان به نظریه نصب، حضرت از راه جدل با آن‌ها صحبت کرده، یعنی عقیده خودشان نبوده؛ بلکه بر اساس عقیده آن‌ها با آن‌ها صحبت کرده‌اند.

آیت الله منتظری: بالاخره حضرت با این‌ها سروکار دارد؛ و آن‌ها هم علی(ع) را خلیفه چهارم می‌دانستند. امیرالمؤمنین(ع) وقتی که به کوفه آمدند به امام حسن(ع) گفتند به مسجد برو و به مردم بگو که صلوة تراویح را نمی‌توان به جماعت به جا آورد. صلوة تراویح را عمر بدعت گذاشته بود، وقتی امام حسن(ع) این را فرمود، صدای «وا عمراً» مردم بلند شد؛ بعد حضرت که دیدند مردم اعتراض کردند، منصرف شدند. در حقیقت گفتند هر کاری می‌خواهید بکنید. مردمی که در کوفه بودند این‌ها بودند. شیعیان علی(ع) نبودند، بلکه شیعیان عمر

بودند. بعد از عثمان کسی را نداشتند، به سراف علی(ع) آمدند.

دکتر حقیقت: بعضی‌ها فکر می‌کنند اینکه حضرتعالی فرموده‌اید که فقیه در امر افتاء ولایت دارد و آن هم به‌صورت شورای فقها، این یک ضمانت اجرا می‌خواهد؛ و بنابراین، باید همه قدرت دست خودش باشد که هر وقت بخواهد آن را اعمال کند، درحالی‌که ضمانت اجرا دست مردم است؛ یعنی مردم اگر حکومت اسلامی را بخواهند که خواسته‌اند، اگر نخواهند که کاری نمی‌شود کرد.

آیت الله منتظری: بله، در این صورت فقط کاری که می‌توانیم بکنیم تبلیغ اسلام است، به مردم می‌گوییم اسلام این است؛ اگر دلشان خواست بیايند حکومت اسلامی را تشکیل دهند؛ و اگر نخواستند که حق اجبار



دکتر سید صادق حقیقت

نداریم. حاکمیت زور و دین زور هیچ ارزشی ندارد. **دکتر حقیقت:** اگر ما فرض کنیم در یک کشوری می‌توانیم برویم با زور فقیهی را حاکم کنیم، مردم آن کشور هم فعلاً نمی‌خواهند؛ آیا ما چنین ولایتی بر آن‌ها داریم؟

آیت الله منتظری: نه! «و لائکونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحکمکم».

حجت الاسلام موحدی ساوجی: اگر فرض کنیم مردم مسلمان بخشی از احکامی که فقها فکر می‌کنند جزء شرع هست - و واقعاً هم از شرع باشد -

نخواهند در حکومت دینی اجرا شود، آنوقت تکلیف حاکم اسلامی چیست؟

آیت الله منتظری: در این صورت هیچ کار نمی‌توان کرد: لا إكراه فی الدین.

دکتر حقیقت: بنابراین، اگر روزی مردم از بخشی از اسلام یا اصلاً از کل اسلام بازگشتند، باز هم ما وظیفه نداریم اسلام را با زور بر آن‌ها تحمیل کنیم؟ **آیت الله منتظری:** مثلاً مردم گفتند ما نمی‌خواهیم زنانمان محجبه باشند، آیا شما می‌توانید با زور حجاب را بر آن‌ها تحمیل کنید؟ با زور که نمی‌شود!

حجت الاسلام موحدی ساوجی: پس، اگر مردم به فقیه اعلم گفتند ما می‌خواهیم تو بر قوانین ما نظارت کنی، اما نمی‌خواهیم این بخش از احکام شرع را که می‌گویی اجرا کنیم، یعنی قید بزنند؛ در این صورت فقیه اعلم حق تحمیل آن حکم شرعی را ندارد؟ **آیت الله منتظری:** فقیه اعلم باید حق را - که به نظرش می‌رسد - بگوید، اما اگر مردم نخواستند، در مقام اجرا وظیفه‌ای ندارد.

حجت الاسلام موحدی ساوجی: بنابراین، اگر زمانی در حکومت اسلامی مردم گفتند «حکومت اسلامی حق ندارد مثلاً قصاص را اجرا کند، یا در حجاب مردم دخالت کند»، فقیه اعلم با متصدیان هر یک از حوزه‌های حکومت دینی نباید با تحمیل و زور قصد اجرای این احکام را داشته باشند.

آیت الله منتظری: مثل زمان ائمه(ع) که خیلی از دستورات اسلام اجرا نمی‌شد و ائمه هیچ نمی‌گفتند. حداکثر امام صادق(ع) می‌فرماید نماز تراویح بدعت است و بدعت هم ضلالت است. عرض کردم حتی خود حضرت علی(ع) که قدرت پیدا کرده بود، به امام حسن(ع) فرمود که در مسجد کوفه به مردم بگوید: «صلوة تراویح را نمی‌توان به جماعت به جا آورد و بدعت است و آن را در مساجد به جا نیاورند». وقتی امام حسن(ع) این را فرمود و صدای «وا عمراً» بلند شد، وقتی امیرالمؤمنین(ع) این را دیدند که مردم نمی‌پذیرند، اصرار نکردند و منصرف شدند.

دکتر میر موسوی: حضرت در نهج البلاغه (حکمت ۲۶۴) تعبیری دارند که: «لَوْ قَدْ اسْتَوْتُ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَفَرِثْتُ أَشْيَاءَ». ابن ابی‌الحدید، چهل مورد را می‌شمارد که در زمان حکومت حضرت علی(ع) برخلاف نظر ایشان بوده، ولی در عین حال اجرا می‌شده است. یکی از آن‌ها نماز تراویح بوده است.

دکتر حقیقت: پس، نظر اکثریت را می‌توان ملاک اجرا - نه ملاک حق - قرار داد، هر چند غلط باشد؟

آیت الله منتظری: بله، نظر اکثریت ملاک اجراست. اصلاً غیر از این نمی‌شود و حاکمیت زور دوام ندارد و دین هم به زور محقق نمی‌شود. دین بایستی با اختیار مردم باشد و حاکمیت هم باید در اختیار مردم و اکثریت مردم باشد.

حجت الاسلام سید هادی هاشمی: سلب سلطه اقلیت چه مجوز شرعی دارد؟ مثلاً اگر اقلیت گفتند نمی‌خواهیم این خیابان از خانه ما عبور کند، حاکم که نماینده اکثریت است و مورد بیعت اقلیت قرار نگرفته، به چه مجوزی سلطه اقلیت بر اموالشان را سلب می‌کند؟

آیت الله منتظری: حضرت امیر(ع) می‌فرماید اگر بخواهیم بگوییم «همه» غیر ممکن است. معنایش این است که اگر اکثریت انتخاب کردند، اقلیت هم باید پیروی کنند. به عبارت دیگر، به خاطر ضرورت اجتماع، گو اینکه اقل هم قبول دارد که اکثریت حاکم و ملاک باشد.

دکتر حقیقت: وقتی نود درصد مردم بگویند این فرد را برای تصدی حوزه افتاء یا اجرا می‌خواهیم و ۱۰ درصد بگویند نمی‌خواهیم، مسلم است که این رأی ۹۰ درصدی مقدم بر رأی ۱۰ درصدی است؛ یعنی همان بحثی است که در قرارداد اجتماعی کسانی همچون روسو مطرح کرده‌اند.

آیت الله منتظری: ما می‌گوییم خود اقلیت این را پذیرفته است.

دکتر حقیقت: آن‌ها هم همین را می‌گویند؛ می‌گویند با پا گذاشتن به اجتماع، آن ده درصد پذیرفته‌اند که اگر روزی رأی ما اقل شد رأی اکثر ملاک باشد.

دکتر میر موسوی: در سیره پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) نیز به اکثریت عمل می‌کرده‌اند. مرحوم نانینی استناد به این مقوله هم می‌کند که حضرت فرمودند: که «دَعِ الشَّاذَّ النَّادِرَ». می‌گویند این هم دلیل بر حجیت رأی اکثریت است که حضرت فرموده‌اند شاذ نادر را

کنار بگذار. خود شهرت نیز دلیل برای اکثریت است. دلیل عقلی هم داریم.

آیت الله منتظری: از روایات دیگر هم این مطلب استفاده می شود.

حجت الاسلام موحدی ساوجی: حالا که بحث اکثریت مطرح شد، این نکته را هم باید در نظر داشت که اکثریت نباید به گونه‌ای رفتار کند که حقوق اقلیت پامال شود؛ یعنی این امکان باید برای اقلیت فراهم شود که بتواند خودش را تبدیل به اکثریت نماید.

دکتر حقیقت: یکی از شرایط دموکراسی این است که اقلیت با شیوه‌های مسالمت‌آمیز بتواند تبدیل به اکثریت شود.

حجت الاسلام سید هادی هاشمی: بالاخره، این را روشن بفرمایید - چون الآن بحثش با دوستان مطرح بود - که مثلاً حکومت وقتی می خواهد خانه یک فردی که از اقلیت است را خراب کند و از او سلب سلطه کند، آیا نیازی به اجازه فقیه ندارد؟

حجت الاسلام موحدی ساوجی: این سؤال در فرض تفکیک قواست که در رأس حوزه اجرا فقیه قرار ندارد. فرض این است که مثلاً از اینجا به حرم می خواهند خیابان کشی کنند و سه راه برای خیابان کشیدن هست. کارشناسان حوزه اجرا تشخیص

می دهند از یکی از راه‌ها خیابان کشیده شود و در این مسیر چند خانه باید خراب شود. صاحب‌خانه‌ها که از اقلیت هستند - علی‌رغم اینکه حکومت به طور عادلانه حاضر به پرداخت غرامت به آنان است - به این امر رضایت نمی دهند. حالا سؤال این است که بدون اذن فقیه در اینجا، آیا شرعاً حکومت می تواند از صاحب‌خانه سلب سلطه کند یا خیر؟

آیت الله منتظری: اگر حکومت چنین تشخیص کارشناسی داده و حاضر است غرامت عادلانه به صاحب‌خانه پردازد، دیگر صاحب‌خانه شرعاً نمی تواند جلوگیری کند. وقتی حکومت نماینده اکثریت باشد، دیگر اذن فقیه لازم نیست. مرحوم آیت‌الله بروجردی گویا چنین نظری داشت. یک شبی مرحوم حاج شیخ محمدحسن نجف آبادی - که استاد ما هم بود - آمدند قسم و گفتند برویم پیش آقای بروجردی. آیت‌الله بروجردی ایشان را از نجف می شناخت و قصه شفای ایشان در حرم حضرت امیر(ع) را بازگو کردند. بعد آقای حاج شیخ محمدحسن نجف‌آبادی مسئله خیابان‌کشی‌هایی که موجب تخریب خانه‌های مردم می شود را مطرح کردند. آقای بروجردی گفتند شما از کجا می دانید که این فردی که صاحب‌خانه بوده راضی نبوده، شاید او را راضی کرده باشند. بعد هم گفتند: این‌ها یک راهی دارد نزد ما که الآن گفتنی نیست. من به آقای مطهری آن زمان می گفتم لابد نظر آقای بروجردی این است که چنانچه مصلحت اکثریت مردم مطرح باشد، آن اقلیت دیگر حرفش معتبر نیست.



دکتر سیدعلی میر موسوی

حجت الاسلام موحدی ساوجی: در یکی از جلسات که در این باره بحث می شد، آقای معتمدی اشکال می کرد که، به هر حال، در این مسئله چون نوع سلب سلطه‌ای از این شخص ناراضی (صاحب‌خانه) صورت می گیرد، ما احتیاج به مجوز شرعی داریم و قدر متیقن از دلیل شرعی این است که در اینجا به اذن فقیه - به عنوان یکی از شرایط - نیاز داریم.

دکتر میر موسوی: در اینجا دو مقدمه داریم: اول اینکه ما نیاز به حکومت و نظم داریم و دیگر اینکه این نظم یا از طریق اتفاق نظر باید محقق شود، یا با رأی اکثریت.

آیت الله منتظری: بله، اگر اتفاق حاصل نشد، از راه اکثریت. بر اساس همان دلیلی که ضرورت حکومت و نظام را اثبات می کند، همان دلیل بر ترجیح نظر اکثریت بر اقلیت دلالت می کند؛ و این حکم عقل و عقلاست. عقلا

با اینکه ولایت فقیه ندارند، به این حکم عمل می کنند.

حجت الاسلام سید هادی هاشمی: اشکال آقای معتمدی این بود که سیره عقلا در صورتی شرعاً معتبر است که از ناحیه شارع امضا شود و یا حداقل ردعی صورت نگیرد. ایشان می گفت ما احتمال قوی می دهیم که این روایات که دلالت بر علمیت می کند، نوعی ردع بر این سیره عقلاست؛ یعنی باید زیر نظر اعلم باشد.

آیت الله منتظری: این احوط است و در این فرض هم نباید اعلم در هر کاری دخالت کند.

دکتر حقیقت: مبنایی که در کتاب دراسات راجع به رأی اکثریت فرمودید این است که رئیس حکومت که فقیه است نظرات متخصصین را بشنود، ولی تصمیم نهایی با خود فقیه است، اما بر اساس معنای اخیری که می فرمایید کار در دست متخصصین است، وقتی کارها در دست متخصصین بود خود آن‌ها باید ببینند که چکار باید کرد؛ و اگر هم اختلاف کردند، باز هم نظر اکثریت متخصصین ملاک خواهد بود.

آیت الله منتظری: اگر یک جایی گره کوری بود که قانون هم آن را پیش‌بینی و حل نکرده، قدر متیقن قول فقیه است؛ یعنی اگر هیچ راهی نباشد. البته این فرض (که قانون پیش‌بینی نکرده) هم در جایی است که فقیه کارشناس باشد، ولی اگر کارشناس نباشد، نباید دخالت کند و خود کارشناسان باید در چنین فرضی سازوکاری را پیش‌بینی کنند.

حجت الاسلام موحدی ساوجی: جوابی که برای حرف آقای معتمدی به نظر می رسد این است که در ابتدای کار که می خواهند یک نظامی را تحت عنوان «قانون اساسی» که عقده‌ای لازم به شمار می آید تأسیس کنند و میثاقی با یکدیگر ببندند، در آن میثاق کارها و امورات تفکیک و تقسیم شده است و فرض این است که اکثریت و از جمله فقیه اعلم - که قرار است در صدر حوزه افتاء قرار گیرد و نیز اقل است - به این میثاق رضایت داده‌اند. پس اگر حرف آقای معتمدی را هم بپذیریم که رضایت فقیه اعلم در سلب سلطه از مردم در حوزه لازم‌الاجرا باشد، باز هم اشکالی پدید نمی آید؛ زیرا فرض این است که رضایت فقیه اعلم در ابتدا جلب شده است و این رضایت به معنای اذن است.

آیت الله منتظری: اصلاً اگر قرارداد اجتماعی باشد، این‌ها را نمی خواهد و ما در ۲۸ دلیلی که در این زمینه آورده‌ایم، یکی از دلایمان این است که: «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» و به طریق اولی «مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ»؛ چون اموال یک شعبه‌ای از قدرت است. وقتی من بر مالم مسلطم از باب این است که بر خودم مسلطم؛ بنابراین، انتخاب حق من است. قرارداد اجتماعی می بندند که تو رئیس جمهور ما باش با این شرایط ما هم با این شرایط مطیع تو هستیم. هر دو طرف باید به این قرارداد عمل کنند.

حجت الاسلام احمد منتظری: از حضور همه در این گفت‌وگو ممنونیم.

والسلام ■

پی‌نوشت:

۱. آیا آن‌ها که به راه حق رهبری می‌کنند سزاوارتر به پیروی است یا آن‌ها که خود هدایت نیابند مگر آنکه هدایتش کنند؟ پس شما مشرکان را چه شده، چگونه قضاوت می‌کنید؟
۲. ای مردم، سزاوارتر شخص به امر خلافت توانا ترين مردم است بر آن و داناترین آنان است در آن به امر خداوند.
۳. در اینکه علما در بین مردم دورترین هستند در سیاست و راهکارهای سیاسی و سبب آن این است که آنان عادت دارند به نظریه‌پردازی و امور فکری؛ و فرورفتن در معانی و جدا کردن آن امور فکری از محسوسات و مجرد کردن آن امور در ذهن، روال کلی و فراگیر آنان است.
۴. او بر هر چه می‌کند بازخواست نشود.
۵. شاهان بر مردم و دانشمندان بر شاهان حکومت می‌کنند.
۶. من اولی و سزاوارترم به مؤمنان از خود آن‌ها.
۷. آن مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط و مقررات با من بیعت کردند.
۸. پس از گفتن حق از مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن امین باشم نمی‌دانم.
۹. و مردان و زنان مؤمن برخی بر دیگری ولایت دارند.
۱۰. اگر دو پیام را در این لغزشگاه استوار مانده، چیزهایی را دگرگون کنم.

داود فیرحی و قاعده کرامت

واقعیست این است که جامعه ما از فرهیخته بزرگواری چون حجت‌الاسلام داود فیرحی محروم شد که ضایعه بزرگی بود. وی با وجود سن کم، علاقه و پشتکار وافری داشت که همراه با صمیمت و برخوردی مهربانانه، دستاوردهای بسیاری را به جامعه ارائه کرد. پس از درگذشت ایشان در مطبوعات و ویژه‌نامه‌ها به‌اندازه کافی و البته نه در حد شأن این بزرگوار، صحبت شده است، اما آنچه می‌خواهم در این مختصر درباره این زنده‌یاد بگویم خاطره‌ای است که از جلسه رونمایی کتاب آیت‌الله محقق داماد به یاد مانده است.

ابتدا آیت‌الله محقق داماد مطرح کردند که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یازده پست کلیدی وجود دارد که متعلق به مجتهدین است. ایشان به زبان بی‌زبانی عنوان کردند اگر در اجتهاد مصطلح تحول به وجود نیاید، نظام به بن‌بست می‌رسد و مردم انگشت اتهام خود را به سمت روحانیت نشانه خواهند گرفت؛ بنابراین ما به مجتهدینی چون آخوند خراسانی نیاز داریم. آنگاه زنده‌یاد حجت‌الاسلام داود فیرحی، ضمن اشاره به رونمایی کتاب گفتند که در انقلاب مشروطیت آیات عظام خراسانی و نائینی توانستند با فقاقت خود انقلاب مشروطیت را جا بیندازند و از ابتدا تا تدوین قانون اساسی آن را ساماندهی کنند، درحالی که در منطقه حرکت پیشتازی بود. در ادامه صحبت‌های محقق داماد، ایشان برای کارآمدی اجتهادی مصطلحی که کافی نیست به «قاعده کرامت» اشاره کردند و گفتند بایستی قاعده کرامت اساس فقاقت و تحول در فقه موجود شود. اگر قاعده کرامت اساس فقه شود، می‌توان حق شهروندی و آرای مردم در انتخابات‌های مختلف را تبیین کرد. ایشان می‌گفتند باید به تأیید دموکراسی از جانب یک روحانی آن هم در شرایط منطقه، توجه عمیق داشته باشند و از تجربه و فقاقت آن‌ها الهام بگیریم.

آیت‌الله محمدعلی ایازی کار تفصیلی و عمیقی روی قاعده کرامت انجام داده‌اند که امیدواریم در آینده به آن بپردازیم.

به نظر می‌رسد در شرایط فعلی جامعه، بسیاری از شخصیت‌های روحانی و غیرروحانی به بازمینی در فقه معتقدند و هرکدام راهی را می‌پیمایند، برای نمونه بنیان‌گذار انقلاب، مرحوم امام، تأکید کردند که اجتهاد مصطلح کافی نیست و طی ده

سالی که در رأس نظام بودند تحولات زیادی ایجاد کردند که مهم‌ترین آن، دور زدن احکام اولیه و امر مصلحت مردم بود. ایجاد پشتوانه‌ای مذهبی برای قانون اساسی و احکام اجتماعی و تصویب قوانین چندی از جمله قانون کار از دستاوردهای این روش تفقه بود. مرحوم آیت‌الله عظام منتظری در کار بزرگ خود صورت‌بندی قرآنی و فقهی حق شهروندی را تبیین کردند که اجرای قانون اساسی را تسهیل می‌کند.



پی‌نوشت:

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

در سوگ استاد بازرگان

زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان در عمر بابرکت خود شاگردان زیادی را تربیت کرد؛ من نیز افتخار دارم یکی از شاگردان او تلقی شوم. در شماره ۲۴ نشریه چشم‌انداز ایران مطلبی به نام «ملی کردن دین» نوشتم تا به‌طور نسبی دین خودم را نسبت به استاد ادا کنم. در شرایطی که دینداری رایج آن زمان حدیث و روایت‌هایی بود که بخشی از آن‌ها با قرآن هماهنگی نداشت وی ما را به سرچشمه دین و حیانی؛ یعنی قرآن هدایت کرد. در کتاب راه طی شده و چند سال بعد در کتاب ذره بی انتها، جان مطلب را ارائه داد. در آن مقاله نوشتم مصدق می‌خواست نفت را از انحصارات بین‌المللی درآورد و ملی کند و بازرگان به همین روش دین را از انحصار کسانی که آن را در احکام فردی و فرعی می‌دیدند درآورد و جوانان را به توحید، نبوت و معاد رهنمون کرد.

در سال ۱۳۳۹ انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های کشور سراسری شد و طی یک انتخابات حنیف‌نژاد مسئول انجمن‌ها شد. از او پرسیدم آیا درست است ما تشکیلی جدا از روحانیت داشته باشیم. او در پاسخ گفت امتیاز ما در این است که نخست می‌خواهیم آموزش اصلی ما قرآن باشد و دوم اینکه روی احکام اجتماعی قرآن کار کنیم. درحالی‌که این دو مؤلفه در آموزش‌های رسمی حوزه علمیه نبوده است.

در همین رابطه مقاله‌ای در چشم‌انداز ایران شماره ۳۷ با عنوان «یادی از یادآوران عرصه روشمندی» منتشر شد که سیر این حرکت را در تاریخ معاصر ایران نشان می‌داد. حرکتی که با قرآن و نهج‌البلاغه شروع شد و تداوم آن به تشکیل نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ و سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۴۴ و درنهایت به پیروزی انقلاب منجر شد.

شاگردان مهندس در شرایطی که او و یارانش در زندان بودند روی آثاری مانند راه طی شده، ذره بی‌انتهای، اسلام مکتب مبارز و مولد، خودجوشی، مسئله وحی و سایر تألیفات مهندس بازرگان کار شگرفی انجام دادند. به‌طوری‌که در سال ۱۳۴۷ که ملاقاتی بین بنیان‌گذاران سازمان و زنده‌یاد مهندس بازرگان رخ داد او با مشاهده

دستاوردها گفته بود شما شاگردانی بودید که حالا استاد شدید. جوهر حرکت مجاهدین این بود که می‌خواستند از طریق قرآن و نهج‌البلاغه به رهایی از سلطنت کودتایی و موروثی وابسته به امریکا و انگلیس دست یابند. در این راه توفیقات زیادی به دست آوردند ولی در سال‌های ۵۲، ۵۳ و ۵۴ به مشکلاتی برخورد کردند؛ مانند نداشتن درک درستی از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه در قرآن و اینکه آیا قرآن کلام محمد(ص) است یا کلام خدا، می‌پرسیدیم اگر ارسطو معتقد است تمام گزاره‌های عالم باید به اصل عدم اجتماع نقیضین ارجاع شوند تا اعتبار پیدا کنند و اگر مارکس معتقد است تمام گزاره‌های عالم تا به ماده ازلی - ابدی ارجاع نشود اعتبار پیدا نمی‌کند بنابراین ما که مسلمانیم و خدا قرآن را در دسترس ما قرار داده چگونه می‌توانیم همه گزاره‌های عالم را به خدای خالق این جهان ارجاع بدهیم تا اعتبار پیدا کند؟ این‌ها و مسائل دیگری چون نقش خدا، معاد و امام زمان در خط‌مشی مسائل بودند که جای کار داشت.

یک نظر این بود که سازمان منحل شده و برای دستیابی به پاسخ این سؤال‌ها نهضتی در سطح وسیع‌تری راه بیفتند و در دور جدیدتری حرکت سازمان ادامه یابد. نظر دیگری این بود که مارکسیسم با ۱۲۰ سال تجربه مکتب حاضر و آماده‌ای است که می‌توان با آن مشکلات را حل کرد. نظر سوم این بود که سازمان در همین راهی که دارد ادامه یافته و با کسب صلاحیت بیشتری به سؤال‌ها پاسخ دهیم. متأسفانه محمدتقی شهرام با مصادره سازمان و تصفیه بیش از ۵۰ درصد افراد مذهبی و برادرکشی سازمان را قبضه کرد که نتایج و عوارض دردناک آن، مطلب مستقلی می‌طلبد.

هدف از نوشتن این مختصر این بود که در سالگرد درگذشت زنده‌یاد استاد مهندس بازرگان ضمن تجلیل از ایشان و خدمات بی‌شمارش، نهضت اسلامی ایران را به پاسخ دادن این سؤالات دعوت کنم. هنوز که هنوز است برخی از متفکران ما قرآن را کلام خدا و برخی دیگر کلام محمد(ص) می‌دانند و در صورت دوم که قرآن کلام محمد باشد طبیعی است که بگویند محمد در یک برهه از تاریخ زندگی می‌کرده و شرایط هم عوض شده؛ بنابراین به مطالب جدیدی احتیاج داریم.

در جنبش اسلامی سه مرحله را می‌توان یافت: مرحله اول این بود که فهم قرآن از طریق روایات است. تشخیص روایت مجعول از غیر مجعول هم کار مشکلی بود؛ مرحله دوم این بود که قرآن محور باشد و حدیث و روایت‌هایی که با قرآن هماهنگی ندارد را به کار نبریم؛ و مرحله سوم این بود که اگر قرآن خدای‌نامه است ما بایستی حضور خداوند را در هر آیه مشاهده کنیم، وگرنه قرآن به کلام محمد(ص) تبدیل می‌شود که عوارض خاص خود را دارد. مرحوم طالقانی در تفسیر سوره آل‌عمران گام‌هایی در جهت پاسخ به سؤالات بنیادین برداشتند؛ چه در زمینه محکم و متشابه و چه در زمینه ناسخ و منسوخ. ایشان معتقد است قرآن کلام خداست و خداوند قرآن را به‌صورت زبان و لفظ در دسترس ما قرار داده؛ بنابراین ما نباید اسیر لفظ یا زبان شویم. زبان روزنه‌ای است که ما را به جهان خارج

وصل می‌کند؛ بنابراین ایشان می‌گویند هر آیه را باید به خدای خالق آیه تأویل کنیم. ایشان اضافه می‌کند که مصدر ثلاثی مجرد تأویل عبارت است از «اول» به معنی بازگشت و نه بازگرداندن. به این معنا که کلیه آیات قرآن و طبیعت به سمت خداوند صیوروت و رجوع داشته (و الی‌الله المصیر انا لله و انا الیه راجعون)؛ بنابراین کار مفسر این نیست که اسیر لفظ شده، بلکه کار درست آن پرده‌برداری و انکشاف از این حرکت پدیده‌ها و بازگشت آن‌ها به سوی خداوند است. در ذیل آیه ۷ و ۸ آل‌عمران مطالب نوبی مطرح کرده‌اند که محک‌های نمی‌تواند از متشابهات قرآن جدا باشد و بحث‌های مهمی که در کتاب زمان در متن دین به تفصیل آورده شده. در ذیل آیه ۱۰۶ بقره بحثی درباره ناسخ و منسوخ در قرآن دارند که در این باره هم مقاله‌ای با عنوان «شکوفایی جوهر نسخ» در شماره ۳ نشریه آمده است.

همان‌طور که گفته شد این گام‌ها برداشته شده، ولی در این زمینه به تلاش بیشتری نیاز است. روح مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی شاد و راهشان پرره و باد. ■



حسرم انداز سیاست داخلی



احسان هوشمند در مقاله «توسعه مرزها، امنیت و منافع ملی» به تبادلات قاچاق مرزی و قاچاق انسان پرداخته است. سید مهدی غنی در قالب مقاله‌ای با نام «آقای خاتمی اگر جای شما بودم؟» مطالبات خود و ملت ایران را که در رأس آن نوشتن خاطرات ایشان است مطرح می‌کند. امید که خوانندگان مثل همیشه از مطالب ایشان استفاده کنند.

لطف‌الله میثمی در مقاله «نگرش امنیتی و خلاهای آن» تلاش دارد ارزیابی از روند نیروهای امنیتی در پیش و پس از انقلاب، نقطه قوت‌ها و ضعف‌های آن ارائه بدهد.

میرداوود میلانی که پنجاه سال است در بخش آب ایران کارشناسی می‌کند، در مقاله «سد بختیاری؛ تکمیل‌کننده چرخه پیشگیری از سیل خوزستان» معتقد است با برافراشتن این سد، نه تنها می‌توان جلوی سر ریز شدن آب سد دز را گرفت، بلکه می‌توان سیل خوزستان را هم مهار کرد.

مهدی فخرزاده در مقاله «پنجه بر ساز شکسته» ضمن بررسی جنبش‌های اجتماعی سال‌های ۹۶ تا ۹۸ بر اساس دیدگاه جامعه‌شناسان بر چگونگی زایش پدیده‌ای در معادلات اجتماعی ایران پرداخته است.

نگرش امنیتی و خلاهای آن؛
در ایران پیش و پس از انقلاب

لطف‌الله میثمی



آقای خاتمی اگر جای شما بودم؛

مهدی غنی



توسعه مرزها، امنیت و منافع ملی

مطالعات مرز، تبادلات غیرقانونی مرزی در گفت‌وگو با احسان هوشمند



بخش اول

چندین گروه زبانی که در مرزهای ما مستقرند در آن سوی مرزها هم استمرار دارند و حضور دارند.

به عبارت دیگر مرز سیاسی پایانی بر مناسبات اجتماعی و فرهنگی دو سوی مرز نیست؛ مثلاً در امتداد مناطق کردی آذربایجان غربی مناطق کردی اقلیم کردستان وجود دارد که اتفاقاً آن‌ها هم مانند مناطق کردنشین آذربایجان غربی سنی‌مذهب هستند. یا مناطق کردنشین ترکیه قرار دارد. حالا می‌آییم پایین‌تر به سمت کرمانشاه که کرد شیعه‌مذهب هستند، می‌بینیم که آن طرف مرز هم خاقین قرار می‌گیرد که آن‌ها هم کرد شیعه‌مذهب هستند؛ یعنی پیوستگی زیادی در دو سوی مرز وجود دارد. در آذربایجان هم همین‌طور است و همان‌طور که مردم منطقه آذربایجان در یک دوره زمانی زبانشان از آذری به ترکی آذربایجانی تبدیل شده، مردم آن سوی مرزها هم در منطقه اران زبانشان به مرور زمان تبدیل به زبان ترکی آذری تبدیل شده است. یک مقدار این طرف‌تر که منطقه کردنشین‌ها یا جلالی‌ها و میلان و شکاک‌ها مستقرند، آن سوی مرز در کشور ترکیه می‌بینیم کرمانج‌ها سکونت دارند، حتی مردم استان ایگنیر ترکیه هم آذری هستند، مثل آذری‌های ما.

در خوزستان هم این پیوستگی‌های اجتماعی و فرهنگی مشهود است. در منطقه بلوچستان هم به همین ترتیب است. در مورد تات‌های ما در مرز اردبیل و تالش با جمهوری آذربایجان هم به همین ترتیب است. در منطقه سیستان هم که در افغانستان و پاکستان گسترش پیدا کرده سیستمی‌ها را در آنجا می‌بینیم. پس مرزهای فرهنگی و اجتماعی کشور منطبق بر مرزهای سیاسی نیست؛ یعنی اگر در همه‌جای دنیا مردمان مرزنشین به دلیل مرادوات اقتصادی و تجاری نزدیک به هم هستند، در کشور ما احتمالاً این نوع مبادلات فرهنگی و اجتماعی بیشتر است، چرا که پیوندهای طایفه‌ای، قبیله‌ای و عشایری و زبانی و مذهبی هم برقرار است؛ مثلاً اگر بخشی از طایفه ریگی در بلوچستان ایران هستند، بخشی هم در بلوچستان پاکستان مستقر هستند و یکی از بزرگ‌ترین طوایف بلوچ هستند یا براهویی‌ها به‌عنوان یک طایفه بسیار بزرگ هم به همین ترتیب هستند، پس این پیوستگی اجتماعی و طایفه‌ای و عشیره‌ای اهمیت مرز را هم دوچندان می‌کند؛ البته گاهی اوقات دردهایی را ایجاد می‌کند؛ مثلاً همین عشایر در مناطق شمالی یا حتی منطقه خراسان دام‌هایشان را برای چرا به مراتع دو سوی مرز جابه‌جا می‌کنند که نمونه‌اش را چند وقت پیش دیدیم که یکی از عشایر ما که دام‌هایش را به داخل خاک عراق برده بود، در اثر بمباران ارتش ترکیه کشته شد. این موضوع بین ایران و جمهوری آذربایجان، ایران و ترکمنستان و ایران و ارمنستان یا ایران و ترکیه و عراق و افغانستان و پاکستان هم وجود دارد و دامداران دام‌هایشان را برای چرا به داخل مرزهای هم‌دیگر می‌برند و این گاهی اوقات موجب اعتراض طرفین هم می‌شود. پس این پیچیدگی در حوزه‌های مختلف پیامدهای مختلف دارد که یک نمونه‌اش بحث مبادلات مرزی است.

در شرایط امروز کشور ما تحت تحریم‌های ظالمانه امریکاست، این تحریم‌ها باعث شده بسیاری از کالاهای مورد نیاز وارد کشور نشود. در چنین شرایطی

با تشکر از شما به خاطر فرصتی که به نشریه چشم انداز ایران دادید. موقعیت خاص ژئوپلیتیکی ایران باعث شده در مرزهای خود با چالش‌های زیادی روبه‌رو باشیم. هم‌اکنون شرایط ایران را در تعامل با همسایگان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

«ایران ما یک کشور بزرگ با مرزهای طولانی و در نتیجه شمار زیاد همسایه است؛ یعنی کشوری پرهمسایه هستیم، هم همسایه‌های زمینی داریم هم همسایه‌های آبی، با برخی از کشورهای همسایه از طریق دریا یا از طریق رودخانه‌های مرزی متصل هستیم، با برخی نیز تنها از طریق مرزهای زمینی و خشکی همسایه هستیم، اما به این موضوع حتی در مناسبات تجاری هم اهمیت کافی را نداده‌ایم. برای مثال کشور ارمنستان در شمال غرب ایران فقط با چهار کشور همسایه است. کشورهای تاجیکستان و افغانستان و پاکستان کشورهایی با جمعیت زیاد هستند، اما تعداد همسایه‌هایشان را مقایسه کنید با کشور عزیزمان که با پانزده کشور همسایه است.

به عبارت دیگر با داشتن بیش از ۸۵۰۰ کیلومتر مرز خاکی و آبی با همسایه‌ها طبیعتاً نیازمند مراکز مطالعاتی متعددی تحت عنوان مراکز مطالعاتی مرز هستیم که شوربختانه در ایران امروز حتی یک مرکز جامع با این عنوان هم نداریم که ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و سایر مسائل مربوط به مرز را مطالعه کند، پس این نکته بسیار حائز اهمیت است که در زمینه تولید دانش در خصوص موضوع بسیار مهم مرزهای کشور دچار مشکل هستیم. همین‌جا این را اضافه کنم که مجلات علمی مناسب را هم در این خصوص نداریم، در این مورد تریبونی در جامعه مدنی یا حوزه عمومی یا حوزه دانشگاهی هم نداریم که تمرکزش مطالعات مرز باشد. به سخن دیگر اگرچه امروزه با تعدد مراکز دانشگاهی روبه‌رو هستیم، اما به‌جز یک مجله پژوهش‌های مرزی مجله دیگری در این زمینه نداریم که این پژوهش‌نامه هم متعلق به ناجاست و در این زمینه یعنی مطالعات مرز نتوانستیم مدبرانه، قدرتمند و شایسته عمل کنیم.

یک نکته دیگر هم اینجا باید بگویم که بخشی از مرزهای ایران دارای یک ویژگی بااهمیت است. در همسایگی ایران کشورهای قرار گرفته‌اند که بخش‌هایی از ایران تمدنی و ایران فرهنگی بوده‌اند. به عبارت دیگر در مرزهای کشور، بین مرز سیاسی و مرز فرهنگی انطباق کاملی نیست، برای مثال الان کشور گرجستان بخشی از مرزش با کشور ارمنستان است، بخشی با کشور ترکیه است و بخشی از مرزش با آذربایجان است، بخشی از مرزش با روسیه است یا آذربایجان به همین ترتیب است و در جایی که مثلاً مرز جمهوری آذربایجان با جمهوری ارمنستان تمام می‌شود، دیگر در آن سوی مرز یعنی در ارمنستان، آذری‌زبان‌ها حضور ندارند یا در جایی که مرز ارمنستان با جمهوری آذربایجان تمام می‌شود دیگر آن سوی مرز امروزه ارمنه در درون جمهوری آذربایجان حضور ندارند، شاید در گذشته بودند اما الان دیگر حضور ندارند، ولی در مورد کشور ما در بسیاری از مناطق مرزی



شمار زیاد همسایه‌ها برای کشور فرصت ایجاد می‌کند که با دادوستد تجاری بخشی از نیازهای حیاتی کشور برطرف شود؛ البته همین مسئله یک آسیب هم ایجاد می‌کند و آن هم شکل‌گیری باندهای قاچاق و فساد و زدوبندهای مافیایی است؛ مثلاً موجب قاچاق سوخت به همسایه‌ها می‌شود یا باعث قاچاق کالاهای غیرقانونی به ایران می‌شود.

یکی از چالش‌های عمده ایران در مرزها مسئله قاچاق است و آمار نشان می‌دهد زبان‌های هنگفتی از این ناحیه به کشور وارد می‌شود.

چند نمونه را بیان می‌کنم که اهمیت موضوع برایتان مشخص شود. سال گذشته مجموعه بودجه عمرانی کشور حدوداً ۶ میلیارد دلار بود؛ یعنی کل پولی که در ایران خرج توسعه زیرساخت‌ها و تأسیسات و راه و جاده و بیمارستان و کارخانه‌ها و پروژه‌های عمرانی و تولیدی و کارخانه‌ها و کارگاه‌ها شد حدود ۶ میلیارد دلار بود. در این زمان برخی آمارها می‌گوید تنها از استان سیستان و بلوچستان روزانه ۱۰ تا ۲۰ میلیون لیتر بنزین و گازوئیل و سایر فرآورده‌های سوختی به کشورهای دیگر قاچاق می‌شود، بخش عمده‌اش به پاکستان و افغانستان و یک بخش هم از طریق دریا؛ حتی تا سومالی هم از طریق لنج‌ها می‌رود. قیمت سوخت در ایران ارزان است، مشابه آن در کشور پاکستان و افغانستان یا در ترکیه بسیار گران است و تفاوتش حدود ۱۰ تا ۲۰ برابر است، طبیعتاً این تفاوت قیمت کسانی را وسوسه می‌کند که وارد قاچاق سوخت در مرز شوند.

برآورد می‌شود روزی ۲۰ میلیون لیتر قاچاق صورت می‌گیرد، اگر هر لیتر از این سوخت تفاوت قیمتش ۱۰ هزار تومان باشد، مشاهده می‌کنید چه رقم سنگینی خواهد شد، یعنی تقریباً معادل بودجه عمرانی کشور صرف قاچاق سوخت فقط از یک استان می‌شود، بدون آنکه عایدات آن به حساب دولت برگردد. اگر گردش این پول ۱۵ یا ۲۰ هزار تومان باشد، حدود ۶ میلیارد دلار یعنی برابر بودجه عمرانی کشور سالانه از مرزها به صورت قاچاق خارج می‌شود که بخش عمده سود آن به جیب دلالان و واسطه‌ها می‌رود و این رقم واقعاً تکان‌دهنده و عبرت‌آموز و هشداردهنده است؛ یعنی معادل بودجه عمرانی سال گذشته کشور قاچاق سوخت صورت گرفته و این وضعیت پیامدهای بسیار خردکننده‌ای برای اقتصاد کشور در پی دارد!

به‌عنوان نمونه بخشی از تولیدکنندگان کارخانجات کشور اعلام نیاز به سوخت می‌کنند و برای کارخانه‌هایشان و بیش از نیازشان سهمیه گازوئیل می‌گیرند و مازاد مصرف را می‌فروشند و قاچاقچیان سوخت این سوخت را از مرزها قاچاق می‌کنند. یک بخش دیگر پالایشگاه‌ها هستند، یک بخش دیگر جایگاه‌داران هستند. به‌عنوان

مواجه شدم که آمده بود به شهر و از مردم درخواست پول می‌کرد برای اینکه بتواند برود به خانواده‌اش سر بزند. در این وضعیت طبیعتاً وقتی قاچاق شکل می‌گیرد آن سرباز را هم می‌تواند در وضعیت خطر قرار دهد که در این زدوبندها مشارکت کند. این توضیحات را دادم تا بگویم مرز برای ما از ابعاد مختلفی حائز اهمیت است.

در مرزهای غربی وضعیت چگونه است؟

در مرزهای غربی شاهد حضور مرزنشینان در مبادلات مرزی هستیم که به درست یا غلط به کولبر معروف شده‌اند. البته همه این مبادلات به صورت کولبری نیست، بخشی با خودرو صورت می‌گیرد، بخشی با چارپا و اسب و قاطر و سایر ابزارهای در دسترس است. در آنجا هم همین مسائل وجود دارد. در دوره آقای احمدی‌نژاد معابر غیررسمی برای گسترش تجارت مرزی تعریف شد. این نکته خیلی مهم است. آن زمان گفتند ما در محاصره هستیم و برای تأمین معاش مرزنشینان در کنار مرزهای رسمی بازرگان و باشماق و میرجاوه، معابر غیررسمی مرزی فعال شد که هم‌وطنان بتوانند آنجا تجارت کنند؛ البته این معابری است که کشور آن‌سوی مرز یعنی کشور عراق یا پاکستان آن را کاملاً به رسمیت نمی‌شناسد و دیگر پاسپورت و عبور از مرز به صورت قانونی معنا ندارد. این معابر را درست کردند و برای کسانی که تا ۲۵ کیلومتری مرز زندگی می‌کنند کارت‌هایی صادر کردند که بتوانند مقداری کالا با وزن مشخص جابه‌جا کنند که در ماه مبلغی از این تجارت مرزی برای مرزنشینان باقی بماند. هزاران نفر کارت گرفتند. در استان‌های کردستان و آذربایجان غربی و کرمانشاه بیش از ۱۰۰ هزار نفر کارت پیلهوری گرفتند. همه این افراد که نمی‌توانند کالا جابه‌جا

نمونه جایگاه‌داران در استان سیستان بلوچستان پیش از اینکه در سال ۹۸ بنزین گران شود، بنزین را به صورت سهمیه‌ای به کارت‌های درون استان می‌دادند و هر خودرو ۳۰۰ لیتر سهمیه می‌گرفت، وقتی قیمت بنزین گران شد و لیتری به صورت آزاد ۳ هزار تومان شد، سهمیه برداشته شد و هرکس هرچقدر می‌خواست، می‌توانست بنزین بزند. با این کار میزان قاچاق چندبرابر شده، به نحوی که حتی گروهی از هم‌وطنان ما در استان‌های مرزی مانند کرمانشاه و کردستان و آذربایجان غربی و شرقی مهاجرت کردند به سیستان و بلوچستان تا در کار قاچاق سوخت مشارکت کنند. آخرین خبر هم مربوط به چند روز پیش بود که یک هم‌وطن بانه‌ای از اهالی استان کردستان در کافه بلوچی در نزدیکی شهر سرباز در استان سیستان و بلوچستان کشته شد که به نظر می‌آید در مسیر قاچاق سوخت توقف نکرده بود و به همین دلیل کشته شد، یعنی از شمال غرب کشور به جنوب شرق کشور مهاجرت می‌کند تا در این کار مشارکت کند و سود خوبی ببرد، اما خطراتی هم به همراه دارد.

در مرز شرقی با کشوری به نام پاکستان با جمعیت ۱۶۰ میلیون نفر هم‌مرز هستیم که نیازهایی دارد و می‌توانیم از طریق قانونی و شفاف آن نیازها را برآورده کنیم، اما کارشناسی شده و شفاف عمل نکرديم. همین امر موجب شده یک اقتصاد غیرشفاف و پیچیده با مشارکت هزاران نفر از هم‌وطنان ما شکل بگیرد و فساد را به درون کشور پمپاژ کند؛ البته این فساد اگر نظارت نشود ممکن است گریبان‌گیر نیروهای مرزبانی و انتظامی هم بشود. به عبارت دیگر اگر پول ردوبدل شود ممکن است یک سرباز وظیفه را هم درگیر کند. آن هم سربازی که درآمدی ندارد. در سیستان و بلوچستان یکی از مسئولان می‌گفت با سربازی

کنند، در نتیجه هر چند نفر کارشان را می‌دهند به یک نفر که کالا جابه‌جا کند؛ بنابراین باندهای قدرت و فساد وارد می‌شوند و با این کارت‌ها کالا جابه‌جا می‌کنند. خیلی نکته جالب و مهمی است، کالا می‌خواهد بیاید بانه، سفارش‌دهنده‌ها هم از بانه تعدادی بخارشور و لباسشویی و تلویزیون از ال‌جی و سامسونگ و مارک‌های مختلف و مقادیری پوشاک و دیگر وسایل سفارش می‌دهند. این کالاها به مرزهای رسمی می‌آیند مثلاً در هر مزگان به نام سفارش‌دهنده اقلیم کردستان، از آنجا عوارض را می‌دهد و می‌آید کل طول مرز و درون کشور را طی می‌کند و می‌رسد به اقلیم کردستان عراق و آنجا منتقل می‌شود به انبارهایی در اربیل و سلیمانیه یا نزدیکی مرز و از آنجا بعد از یک روز یا هفته یا ماه یا شش ماه یا یک سال می‌آید به نقطه صفر مرزی ما و از معابر غیررسمی با معجز و تحت نظارت مرزبانی وارد می‌شود. اگر از ابتدا این دیوار کج بنا نمی‌شد و زیرساخت‌های مرزی در گمرک بانه تقویت می‌شد و مستقیم به نام ایران وارد می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟ این کالا می‌رود اقلیم، یک عوارض به اقلیم باید پرداخت شود، یک هزینه انبارداری هم آنجا باید پرداخت کنند، بعد می‌آید به سمت معابر غیررسمی و چون کومله و پ.ک.ک و پژاک و دموکرات هم در آنجا مستقر هستند یک عوارض و باج هم آن‌ها می‌گیرند و بعد وارد ایران می‌شود که باعث افزایش قیمت تمام‌شده برای تاجر ایران می‌شود. سالانه تعداد زیادی از شهروندان از تهران و شهرهای دیگر برای خرید لوازم خانه و وسایلی مثل یخچال و تلویزیون و جاروبرقی به بانه می‌روند و این وسایل را از بانه خریداری می‌کنند. حالا شما فرض کنید یک واردکننده قانونی در تهران همین کالاها را وارد می‌کند و می‌بیند هزینه تمام‌شده برای او خیلی بیشتر از کالایی است که از معابر غیررسمی وارد می‌شود و در نتیجه او هم اگر صد عدد کالا بخواهد وارد کند ده تایی آن را ثبت سفارش رسمی می‌کند و مابقی را از طریق همین معابر غیررسمی وارد می‌کند. ببینید این کار چه فساد گسترده‌ای در مرزهای ما ایجاد و کشور را از درآمدهای قانونی خودش محروم می‌کند. مرز تهدیدها و فرصت‌های فراوانی دارد که به یک مورد اقتصادی آن اشاره کردم. اگر در مورد لنج‌ها هم بخواهیم صحبت کنیم وضعیت همین‌طور است. با لنج‌های زیادی برخورد داشتیم که آن‌ها هم سوخت را به دریاهای دوردست

قاچاق می‌کنند که آنجا هم کاملاً با سودجویی شخصی همراه است. همه این‌ها را گفتم که نتیجه‌گیری کنم مرز بسیار در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و امنیتی ما اهمیت دارد، اما به اندازه اهمیتش به آن پرداخته نشده است. گویی این فرصت بسیار راهبردی در چشم و گوش ما ایرانیان عادی در نظر گرفته شده است.

با این الگوی مصرفی که در داخل است و به شکل قاچاق هم از کشور خارج می‌شود ۶/۵ میلیون بشکه مصرف روزانه ماست و تا ده سال آینده مخازن ما حتی کفاف مصرف داخلی را هم نمی‌دهد چه برسد به صادرات.

«به عبارت دیگر با یک الگوی مصرفی در داخل مواجه هستیم و همان‌طور که شما فرمودید معلوم نیست تا یک دهه آینده بتوانیم نیاز سوخت خودمان را هم تأمین کنیم که این موضوع خیلی مهمی است و باید با روش‌های درست مدیریت شود.

می‌شود درباره کولبرهایی که مورد هدف قرار می‌گیرند و بعضاً کشته می‌شوند توضیح دهید؟ با توجه به اینکه این معبرها وجود دارد، آن‌هایی که کشته می‌شوند به چه صورت است؟

«همین نکته هم اهمیت بسیاری دارد. در مرزها یک سری حفره درست شد به نام معابر غیررسمی برای ارتزاق مرزنشینان از طریق مرز که البته راه‌های جایگزین وجود داشت که آن راه‌ها دیده نشده است. حالا این معابر را برای ساعتی که مشخص

شده مثلاً از هشت صبح تا سه عصر باز می‌گذارند تا عبور و حمل کالا صورت بگیرد، آنجا تا الان مشکلی نداشته و کمتر تخلف یا کشته‌ای ثبت شده است. وقتی که میزان مبادلات زیاد می‌شود خودبه‌خود گروه‌های دیگر هم به فکر استفاده از این مبادلات می‌افتند؛ مثلاً در کشور یک بازار مصرف داریم برای مشروبات الکلی که قانونی نیست. من اینجا یاد داستانی از مرحوم مدرس افتادم که تعریف می‌کنم و بعد ادامه عریضم را می‌گویم. وقتی در مجلس چهارم قانون اخذ مالیات از واردات مشروبات مطرح می‌شود مدرس مخالفت می‌کند و می‌گوید اگر قرار است یک عده‌ای حرام بخورند و از خارج هم آن را وارد کنند و مالیات بگیریم، خب چرا پول کشور خارج شود، همین حرام در داخل تولید شود تا این را از منابع داخلی مصرف کنند که لااقل پول کشور از

کشور خارج نشود، چون آن حرام را که آن‌ها به هر حال می‌خورند. حالا من بحث مدرس را می‌گذارم کنار و به بحث اصلی برمی‌گردم که مقداری بازار مصرف مشروبات الکلی در کشور داریم. از طریق مرزهای جنوبی و لنج مقدار کمی می‌تواند بیاید، چون تجارت انبوه مشروبات الکلی در آن‌سوی خلیج فارس ممنوع است. در پاکستان و افغانستان هم به دلیل وضعیت خاص قبایل و حضور طالبان در افغانستان و پاکستان اگر کسی هم بخواهد مشروبات الکلی بیاورد طبیعتاً با وضعیت دردناکی مواجه خواهد شد و امکانش نیست. مرزهای شمالی کشور یعنی ترکیه و ترکمنستان و ارمنستان و آذربایجان هم تقریباً بسته است. بالاترین ظرفیت برای واردات مشروب اقلیم کردستان عراق است، به خصوص چند تاجر عمدتاً مسیحی و آشوری گفته می‌شود که در اقلیم حضور دارند و مشروبات را وارد اقلیم می‌کنند و از آنجا به صورت قاچاق به ایران وارد می‌شود. این‌ها از کجا باید وارد شود؟ عده‌ای می‌آیند این مشروبات را از جاهای دیگر، ۵۰۰ متر بالاتر یا پایین‌تر از این معابر وارد می‌کنند. این یک گروه است. یک گروه هم هستند که می‌گویند روزها مصلحت نیست و شب‌ها می‌آیند، گروه دیگری هستند که مشروبات وارد نمی‌کنند، اما کالاهایی که روی آن‌ها گمرکات وضع شده وارد می‌کنند که عوارض گمرکی ندهند. برای مثال قیمت یک خودرو خارجی که در تهران بسیار گران است و طبیعتاً قیمت قطعاتش هم گران است در اقلیم کردستان خیلی ارزان است، چون بدون عوارض وارد عراق می‌شود. این‌ها می‌روند یک ماشین را در اقلیم کردستان می‌خرند، قطعه‌های آن را باز می‌کنند و به صورت غیرقانونی وارد می‌کنند. افزون بر این‌ها صادرات هم هست. عده‌ای می‌آیند با توجه به نوسان قیمت ارز و ارزان شدن یک‌سری از کالاها در ایران کالاهایی مثل گوشت قرمز که در ایران حدود ۱۰۹ کیلویی ۱۰۹ تومان است را می‌برند به اقلیم کردستان و به پول ما با قیمت حدود ۴۰۰ تومان می‌فروشند. به عبارت دیگر اگر شما بتوانید در ماه بیست عدد گوسفند از ایران خارج کنید درآمدی بیشتر از حقوق یک مدیر عالی‌رتبه خواهید داشت. تعدادی از افراد هم اسلحه وارد می‌کنند و قاچاق اسلحه هم رشد چشمگیری داشته است. قاچاق انسان هم هست که آن‌ها هم رشد زیادی داشته و همه این‌ها در کنار این معابر مرزی یا مناطق هم‌جوار آن صورت می‌گیرد و موجب می‌شود گاهی اوقات با برخورد نیروی مسلح مرزبانی مواجه شوند. این نکته را هم اضافه بکنم که در بخشی از مناطق مرزی بعد از اعلام مجدد جنگ مسلحانه حزب دموکرات کردستان ایران، حساسیت بیشتری نسبت به رفت‌وآمدها از طرف مرزبانی شده است که این هم گاهی موجب تیراندازی به سمت این کسبه‌ای می‌شود که از مرز تردد می‌کنند؛ البته کشته شدن کسانی که در حال تجارت غیررسمی مرزی هستند دلایل دیگری هم دارد که خود نیازمند مطالعه عمیق‌تری است.

پس این حوزه‌ها را باید از هم تفکیک کرد. به عبارت دیگر نیامدیم گونه‌شناسی و سنخ‌شناسی کنیم و مبادلات و تجارت مرزی را و تفکیک کنیم بین تجارت مجاز و تجارت غیرمجاز، چون مرکز مطالعاتی در این زمینه نداریم. باز هم می‌گوییم همه این مطالب گفته شد تا نتیجه‌گیری کنم مرز دارای اهمیت است، اما با وجود این اهمیت همچنان مطالعات مرز در کشور فقیر و کم‌توان است و در نتیجه کار کارشناسی بر روی مرزهای کمتر صورت می‌گیرد و در نهایت موجب می‌شود که تصمیمات اتخاذ شده کمتر بنیان کارشناسی داشته باشد.

کارت پیله‌وری ظاهراً در مناطق دیگر مثل آستارا هم هست، اما انگار این آسیب‌ها آنجا وجود ندارد، درست است؟

این مناطق به لحاظ جغرافیایی و پستی و بلندی‌ها متفاوت است. اگر از مرز آستارا تا منطقه جلفا بیاید، به جز بخش کمی که کوهستانی است تماماً دشت است و قابل کنترل است، ضمن اینکه کنترل مرز از دوره شوروی سابق در این مناطق بیشتر بود و زمان شوروی به مرزهای این کشور می‌گفتند مرزهای آهین و تمام مرزهای شوروی خطوط راه آهن بود و موانع سیم‌خاردار گذاشته می‌شد و به صورت خیلی محدود امکان تردد بود. رودخانه ارس هم به صورت دائمی جریان دارد

و تردد را سخت‌تر می‌کند یا ترکیه که ده‌ها کیلومتر دیوار کشیده و به شدت مرزها را کنترل می‌کند. پس ما در مورد مرز با این مشکلات روبه‌رو هستیم.

مشکل دیگر دربارۀ قاچاق انسان است که از شرق و غرب کشور در جریان است و از سمت شرق و جنوب با ورود افغانستانی‌ها و البته ملیت‌های دیگر به داخل ایران برای رفتن به اروپا و از مرزهای غربی هم خروج از کشور اتفاق می‌افتد. سالانه هزاران تن اقدام به مهاجرت و تردد از ایران برای ورود به ترکیه و از آنجا عزیمت به اروپا می‌کنند! پس مرز حائز اهمیت است، اما ویژگی‌های مرزهای ما به لحاظ جغرافیایی، اجتماعی،

فرهنگی و سیاسی و حضور گروه‌های مسلح در آن‌سوی مرز متفاوت است و این باعث می‌شود نگاه متفاوتی به هرکدام از مرزها داشته باشیم و طبعاً در این زمینه باید پژوهش‌ها و تولیدات علمی و هنری و فرهنگی‌مان را زیاد کنیم که متأسفانه کوتاهی شده است.

بحث کولبری بسیار اهمیت دارد. یک‌عده قاچاقچیان بزرگ و سودجو هستند که استفاده می‌کنند و اگر کسی هم آسیب می‌بیند از همان افراد محلی و ضعیفی است که تحت استثمار هستند. چرا دولت نمی‌تواند این موضوع را جمع کند و نقش دولت دقیقاً چیست؟ آیا می‌تواند کلاً مرز را ببندد یا اگر این مجراهای غیررسمی را هم ببندد باز هم این قاچاق از مجراهای دیگر انجام خواهد شد؟

در اینجا چند متغیر حائز اهمیت است، یکی انحصار تجارت و واردات و اقتصاد کشور در دست یک‌سری گروه‌ها و واردکننده‌ها و چون در دست آن‌هاست قیمت را در تهران به هر شکلی که بخواهند می‌توانند تعیین کنند. می‌دانید که عموماً دفاتر شرکت‌های بازرگانی در شمال تهران است یعنی مخارج زیادی دارند و این روی قیمت تمام‌شده اثر می‌گذارد. حالا کشور همسایه عوارض و گمرکات نمی‌دهد و قیمت تمام‌شده پایین‌تر است و می‌بینید تفاوت قیمت چندین میلیون تومان است. آیا ما می‌توانیم تمام مرز را سیم‌خاردار یا دیوار بکشیم؟ نمی‌شود. آیا می‌توانیم تمام مرز را تجهیزات الکترونیکی بگذاریم؟ نمی‌شود، چون پولش را نداریم. یا فعلاً اهمیت داده نشده است. در نتیجه باید مقداری به تجارت غیررسمی تن دهیم. از طرفی بسیاری از مرزنشینان شغل ندارند. پس هم ظرفیت عرضه هست، هم تقاضای قابل توجهی وجود دارد و همین باعث می‌شود عده‌ای انواع کالاها را وارد کنند. یک‌سری از کالاها هم که اصلاً ممنوعیت ورود دارد و تماماً به صورت قاچاق وارد می‌شود، مثل مشروبات الکلی یا اسلحه! تا وقتی که این مشکلات ساختاری وجود دارد ی‌عده‌ای به این کار مشغول هستند. پس یک بخشی از داستان ساختاری است و فعلاً با توجه به شرایط کشور راه‌حلی برایش وجود ندارد تا بعد ببینیم چه شرایطی به وجود می‌آید.

نکته دوم هم این است که یک‌سری گروه‌های مسلح در مناطق مرزی وجود دارند و از یک طرف هم عده‌ای برای تجارت از این مرزها عبور می‌کنند. تفکیک این‌ها چگونه باید صورت گیرد؟ راهش ساماندهی تمام افرادی است که در این زمینه فعالیت می‌کنند، یعنی باید برای همه این افراد کارت شناسایی و برگه هویتی صادر شود و با آن‌ها هم اتمام حجت شود که مثلاً خط قرمز دولت و مرزبانی و کشور اسلحه است، اگر اسلحه وارد کنید با شما برخورد می‌شود.

به دلیل کاستی عمیق مطالعات مرز متأسفانه هزینه‌هایی که مرز دارد به کشور تحمیل می‌کند هزینه‌های گزافی است و باید با نگاه کارشناسی عمیق‌تر و دقیق‌تر و جامع‌تر در حوزه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و حتی امنیتی به مسائل مرز نگاه کنیم و ظرفیت‌های تازه‌ای در حوزه مرز تعریف کنیم تارفاه و امنیت کشور تأمین شود

نکته بعدی این است که برای تأمین امنیت مرز باید از خود آن‌ها هم مشاوره بگیرند و فراتر از آن مشارکت مرزنشینان بیشتر از قبل جلب شود و ابتکارات تازه‌ای طراحی شود. به این صورت اگر ساماندهی صورت گیرد مشکلات کمتر می‌شود و تلفات هم کاهش می‌یابد؛ البته در نهایت پول و سوسه می‌آورد و باید برای این سود هنگفتی که قاچاق سوخت دارد کارشناسان اقتصادی فکر اساسی کنند و دولت هم آن‌ها را به مشارکت بطلبد تا برنامه‌ریزی جامعی در این خصوص تدوین و سپس اجرا شود. توسعه مناطق مرزی نیازمند تدوین برنامه توسعه مرزهاست.

وضعیت قاچاق انسان در مرزها چگونه است؟

در سال‌های گذشته قاچاق انسان هم به مشکلات مرزی اضافه شده است. ما کشوری هستیم که سالانه صدها هزار نفر به صورت قاچاقی از مرزهای شرقی و جنوبی کشور تردد می‌کنند و یکی از بیشترین نرخ‌های مهاجرپذیری در دنیا را داریم که شهروندانی از کشور افغانستان و عراق و بنگلادش و پاکستان و حتی برمه و آفریقای جنوبی وارد کشور می‌شوند و گروهی از آن‌ها می‌خواهند از طریق ایران وارد خاک ترکیه و اروپا شوند. افزون بر آنکه ما از طریق مرز یک تجارت بسیار بزرگ و خطرناک به نام تجارت مواد مخدر داریم که از شرق به غرب عالم در جریان است و ایران دارد هزینه سنگینی بابت مقابله با آن می‌دهد. در مرزهای غربی متأسفانه تجارت قاچاق انسان رشد چندصد درصدی داشته، یعنی آمار دستگیری چند هزار نفری از افرادی است که در حال تردد قاچاقی از مرزها هستند و اگر این تعداد بازداشت‌شده یک‌پنجم افرادی باشد که از کشور خارج می‌شوند آن‌وقت می‌بینیم که چه تعداد زیادی این راه را می‌روند؛ البته بسیاری از این‌ها شهروندان افغانستانی هستند، اما از کشورهای دیگر حتی کشورهایی مثل سومالی و سودان هم از مرزهای جنوبی وارد کشور می‌شوند تا از مرزهای غربی خارج شوند و این گرفتاری بسیار زیادی دارد، چون وقتی این‌ها را می‌گیرند باید در کمپ مستقرشان کنند و غذا و امکانات هم بدهند و با دولتشان هماهنگ کنند برای استرداد آن‌ها و معضلات مختلفی را برای ما ایجاد کرده است.

به دلیل کاستی عمیق مطالعات مرز متأسفانه هزینه‌هایی که مرز دارد به کشور تحمیل می‌کند هزینه‌های گزافی است و باید با نگاه کارشناسی عمیق‌تر و دقیق‌تر و جامع‌تر در حوزه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و حتی امنیتی به مسائل مرز نگاه کنیم و ظرفیت‌های تازه‌ای در حوزه مرز تعریف کنیم تارفاه و امنیت کشور تأمین شود. در غیر این صورت هزینه‌های گزافی که به آن اشاره کردیم بر ملت ایران تحمیل خواهد شد و جامعه ما را هم آلوده می‌کند. مرز هم ویرترین کشور است و باید توسعه‌یافته‌تر باشد، هم اساس امنیت کشور است و باید بیش از گذشته برای امنیت آن برنامه‌ریزی کرد. ■

آقای خاتمی اگر جای شما بودم؟

مهدی غنی

آقای خاتمی عزیز، شما از جمله مقامات نادری

هستید که راحت می‌شود با او حرف زد. چند

باری هم که همراه دوستان خدمت شما رسیدیم همه به راحتی در دلدل هایشان را با شما در میان گذاشتند و شاید تنها ملاحظه‌شان گوش‌های نامرئی بود و گرنه پروایی از انتقاد به شما نداشتند. خودتان هم چنین رویکردی را می‌پسندید که در زمان ریاست جمهوری‌تان هم در مناسبت‌های مختلف یادآوری کردید مقامی هستید که گوش‌تان برای شنیدن انتقادات و حتی اعتراضات بجا یا نابجای آنان باز است، بی‌آنکه از قدرتان برای مقابله سوءاستفاده یا حتی استفاده مشروع کنید. بنا به این رویه بر آن شدم برخی مسائل در دل مانده را با شما در میان گذارم و در قالب اینکه جای شما باشم انتقادات و انتقادات موجود را مطرح کنم. هر چند شما خود دلی پر در دتر دارید.

حق مردم در دانستن

در آخرین دیدار جمعی که آبان سال گذشته خدمت رسیدیم، این اجازه را از شما گرفتم که چنین مطلبی بنویسم، هر چند نیازی به اجازه نبود. راستش شما آن قدر جاهای مهم و پرماجری بوده‌اید که جای شما بودن و حرف‌های ناگفته را گفتن کاری بس دشوار است، اما در همه دیدارهای گذشته و از جمله آخرین آن یک تقاضا از شما داشتم که لطف کنید مشروح خاطرات و تجربیاتتان را برای مردم منتشر کنید و هر بار شما گفتید در دست اقدام است. دلایل این تقاضا که در آخرین دیدار به صورت مکتوب تقدیم شد (آبان ۹۸- پیش از اعتراضات خیابانی) چنین بود: جناب آقای خاتمی، بدون تعارف شما جزو معدود مقامات جمهوری اسلامی هستید که هنوز خوشنام مانده‌اید و اغلب مردم نسبت به شما دید منفی ندارند. این سرمایه بزرگی برای کشور است که باید به کار افتد. اولین انتظاری که از شما هست، یک گزارش واقع‌بینانه به مردم است. منظور گزارش هشت سالی است که در رأس قوه مجریه بودید. به این دلایل:

۱. شما همواره بر حق شهروندی مردم تأکید داشتید، یک حق بزرگ مردم حق دانستن است. آن‌ها باید بدانند در این کشور چه گذشته است. شما تنها کسی هستید که به دلیل قرار گرفتن در جایگاه قدرت از بسیاری مسائلی مطلع شدید که مردم دسترسی به آن نداشتند.

۲. اطلاعاتی که در اختیار شما قرار گرفت اطلاعات شخصی نیست، اطلاعات ملی است و متعلق به همه مردم ایران است؛ بنابراین باید در اختیار مردم قرار گیرد.

۳. بسیاری مسائل به صورت شایعه، وارونه، بزرگمایی منعکس شد. طبیعی است تحلیل‌ها و دیدگاه‌هایی که بر اساس این داده‌های نادرست شکل می‌گیرد غیرواقعی و نادرست باشد. ضمن اینکه این امر منشأ اختلافاتی در بین اقشار و نیروها شده که تنها با اصلاح آن داده‌ها و دسترسی به واقعیت ماجراها، قابل حل است.

۴. در بسیاری از کشورها از جمله امریکای جهان‌خوار، رئیس‌جمهوری که مدت مسئولیتش به پایان می‌رسد به صورت خاطرات یا گزارش با مردمی که به او رأی داده بودند سخن می‌گوید. به این ترتیب سطح فکر عمومی افزایش می‌یابد و برای مراحل بعد آمادگی بیشتری پیدا می‌کنند. ضمن اینکه نظام نیز مجبور می‌شود در برخی مسائل تغییر رویه دهد و خود را با افکار عمومی تا حدی نزدیک کند.

۵. برخی فکر می‌کنند با گفتن واقعیات دچار مخاطره می‌شوند، درحالی که ماجرا کاملاً برعکس است. باندهای مافیایی که از شفاف شدن مسائل متضرر می‌شوند، معمولاً می‌کوشند از انتشار واقعیات جلوگیری کنند--حتی اگر شده با نابودی منبع خبر-- اما وقتی امری منتشر شد، دیگر کار از کار گذشته و اتفاقاً برای منبع مزبور امنیت ایجاد می‌کند.

۶. اثری که انتشار خاطرات آیت‌الله منتظری داشت تأمل برانگیز است. برخی چشم و گوش‌شان باز شد. برخی به پاسخگویی پرداختند. برخی دیدگاه‌ها نسبت به روحانیت آزاده تغییر کرد. همچنان که انتشار خاطرات مرحوم رفسنجانی، یا زندگی‌نامه آیت‌الله خامنه‌ای، یا دکتر یزدی و... گرچه بسیار مختصر بودند، برای تحلیلگران فرصت مغتنمی فراهم کرد.

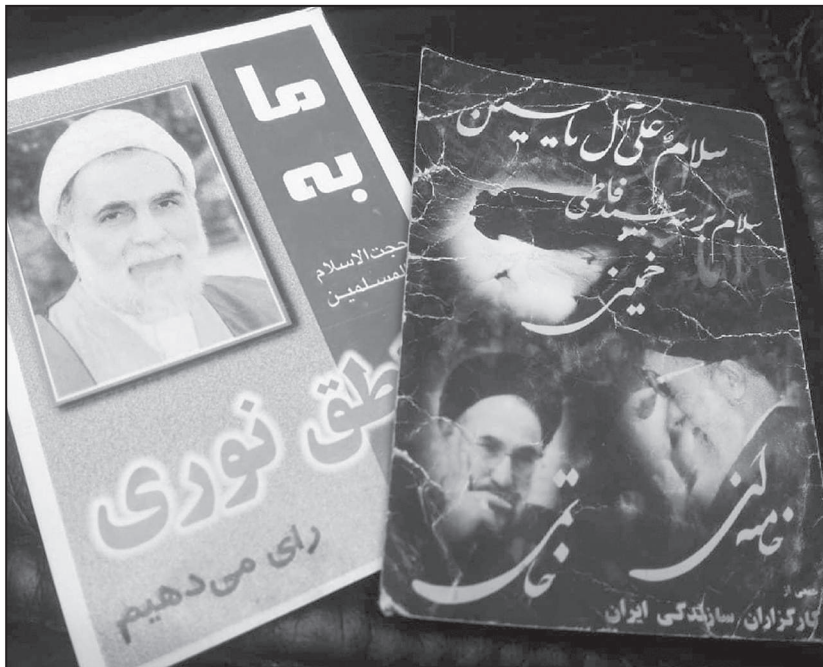
۷. تنها کسی که می‌تواند واقعیات هشت سال ریاست شما را به مردم منصفانه گزارش دهد شما هستید. چنانچه این فرصت از دست برود، بسیاری روایت‌های نادرست و مغرضانه، برای آینده مستند تاریخی خواهد شد. مسئولیت این کار بر عهده شماست.

از آن تاریخ یک سال دیگر هم گذشت و چشم‌مان به آنچه منتظر بودیم روشن نشد. درحالی که خواندن این کتاب که برای احاد ملت ایران جذاب خواهد بود، به ویژه در این ایام کرونایی می‌تواند مدتی آن‌ها را در خانه نگه داشته و به تأمل وادارد. امیدواریم این کتاب به صورت حقیقی یا مجازی هر چه زودتر منتشر شود. به هر حال آن‌ها که به شما رأی دادند، پرسش‌های بی‌پاسخ زیادی دارند که شاید به این طریق پاسخ‌هایی دریافت کنند، اما از این گذشته آن قدر حرف‌های ناگفته زیاد است که نمی‌دانم از کجا شروع کنم. بنابراین از آخر شروع می‌کنم:

گفت‌وشنود ایرانی‌ها

اگر من جای شما بودم قبل از طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها که در سطح بین‌المللی شکوفا شد، یا حداقل همراه آن، طرح جامعی برای گفت‌وشنود ایرانی‌ها تهیه می‌کردم. طرحی که اجزایش مشروط به ابرقدرت‌ها، قدرت‌ها و موانع طبیعی و غیرطبیعی نباشد. امروز ما جامعه‌ای متکثر و شاید متشتت داریم، اما از کوچک‌ترین





نهاد اجتماعی که خانواده باشد تا بالاترین سطح سازمان کشوری، از فرهنگ گفت و شنود دور افتاده ایم. هرکس راه خود می رود و سخن خود را می گوید، درحالی که حوصله شنیدن و تحمل سخن دیگری را ندارد، چه رسد به پذیرش آن، حتی در میان احزاب هم این گفت و شنود رواج چندانی ندارد. در میان برخی روحانیون هم متأسفانه این رویه متروک شده است، درحالی که خود نقل می کنند امام صادق (ع) با ابن ابی العوجاء که منکر همه اعتقادات دینی بود در مسجد به بحث و گفت و گو می نشست و به او احترام می گذاشت. همان رویه ای که به پیامبر توصیه شده بود: «جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». اما برخی تنها تکفیر و تفسیق را وظیفه خود می دانند. برخی هم در پی مجازات منکرین یا مخالفین هستند. درحالی که حتی خداوند با منکران و مشرکان به گفت و گو پرداخته و از آن‌ها می خواهد استدلال‌های خود را بیان کنند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ». برخی با شنیدن یک سخن مخالف حتی از یک عالم دینی به تکفیرش می پردازند تا زبان درکشند و کسی جز سخن موافق نگوید!

نمونه آن برخوردی بود که اخیراً با دو تن هم کیش و هم صنف خود یعنی آیت‌الله کمال حیدری و آیت‌الله امجد کردند تا چه رسد به غیرروحانیون و غیرهم کیشان.

ازجمله وقایع اسفناک تاریخ انقلاب، سرانجام مناسبات آیت‌الله منتظری و امام خمینی است، درحالی که کسی از آیت‌الله منتظری به امام خمینی نزدیک‌تر نبود، اما با آن همه مسائل مبتلابه انقلاب در دهه ۶۰ قسقدر بین این دو بزرگوار گفت و گو و تبادل نظر صورت گرفت؟ آیا اگر آن دو بزرگوار فرصت فراخی برای گفت و گو داشتند سرانجام بهتری عاید نمی شد؟

آقای خاتمی عزیز، ما رسم گفت و شنود را نمی دانیم. یادم نمی رود در دانشگاه تهران که شما برای سخنرانی رفته بودید و مخالفان شما آن قدر در سالن شعار می دادند و شلوغ می کردند که نمی گذاشتند صدای شما به کسی برسد، شما می گفتید اینکه دموکراتیک نیست. اگر من هم حق صحبت دارم، اجازه بدهید چند نکته عرض کنم، حتی پیشنهاد کردید چند نفرشان بیایند پشت تریبون با هم حرف بزنیم، اما گویی آن‌ها از همین گونه حرف زدن‌ها ناراحت بودند.

ما از پایین‌ترین سطوح جامعه تا بالاترین، نیاز داریم با هم گفت و شنود داشته باشیم. استمرار گفت و شنود موجب می شود توانمندی، دانش، صبر و ظرفیت و منطق و استدلال ما ارتقا یابد و از شتابزدگی و ساده‌انگاری مسائل فاصله پیدا کنیم. کینه، بدبینی و مطلق‌نگری تعدیل شود، درحالی که اکنون روندی معکوس را می بینیم.

مشکل هم فقط در حکومتگران نیست که صدای منتقد و مخالف را نمی شنوند و اگر بشنوند، به فکر ساکت کردنش می افتند، نیروهای مستقل، منتقد و اپوزیسیون هم به همین بلیه دچارند. با هم سر سازگاری ندارند. نقد دیگری را بر نمی تابند و هرکس

«در حوزه‌های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی فعالیت دارند. امروز **عده‌ای با ژست تقدس مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می‌زنند** که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند. **خطر تحجرگرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست.** طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش‌خط‌و‌خال کوتاهی نکنند. این‌ها **مروج اسلام امریکایی اند و دشمن رسول الله**».

«خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است».

«**آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است** و نمونه بارز آن مظلومیت و غربت امیرالمؤمنین (ع) که در تاریخ روشن است».

«طلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه تقدس مآبی و دین‌فروشی عوض شده است. **شکست خوردگان دیروز، سیاست‌بازان امروز شده‌اند**».^۳

علی‌رغم این تأکیدات مکرر، اما پیروان و مدافعان ایشان آن‌ها را از یاد بردند. بعد از درگذشت امام، حساسیت نسبت به جریان آیت‌الله منتظری به جای تحجر و تقدس‌نمایی عمده شد. مقدس‌مآبان هم فرصت یافتند و در صف مقدم مبارزه با فقیه عالی قدر برای خود جای پا ساختند. کسانی که جرم اصلی ایشان را اعلام هفته وحدت می دانستند!

در سال ۷۶ این جریان که به قول امام مروج اسلام امریکایی و به قول شما بزرگ‌ترین آفت حکومت و نظام بودند بسیار گسترده‌تر و سازمان‌یافته‌تر شده بود. درحالی که نخبگان فکری جامعه مشغول بحث‌های

خود را بی‌نقص‌ترین و بهترین می‌داند. گویی همه تشنه تأییدیم. نیازمند تمجیدیم. کسی که تأیید و تمجید می‌کند، گمان اشتباه درباره‌اش به ذهنمان خطور نمی‌کند، اما منتقد را یک سره بر خطا می‌دانیم. در چنین فضایی است که عرصه بر جابلوسان فراخ و بر دلسوزان تنگ می‌شود. در نظام امکان سوءاستفاده از قدرت آسان شده و در میان مخالفان و منتقدان، فرصت طلبی میدان می‌یابد. کاش شما اکنون که کار اجرایی ندارید و فراغت بیشتری دارید فکری به حال این معضل می‌کردید و طرحی نو درمی‌انداختید.

تحجر

شما از سال ۱۳۶۱ به مدت ده سال در دولت آقای موسوی و آقای هاشمی وزیر ارشاد بودید و در سال ۱۳۷۱ استعفا دادید. در این مدت از سوی جریان‌های متحجر و قشری سخت تحت فشار بودید. در استعفانامه‌تان خواندیم:

«این جانب ترجیح می‌دهم که بدون دغدغه مسؤولیت اجرایی با آزادی و اختیار درخور، وظیفه دینی و انقلابی و انسانی خود را در دفاع از اسلام و مصلحت نظام، طوری که آن را می‌شناسم و به آن باور دارم و نیز **مقابله با جمود و تحجر و واپس‌گرایی که آن را بزرگ‌ترین آفت حکومت و نظام به قدرت رسیده دینی می‌دانم** و ذهن مبارک امام را به‌خصوص در سال‌های اخیر نسبت به این آفت ایمان و زندگی سوز شدیداً نگران و بی‌تاب یافته‌ام و همچنین دفاع از حقوق و آزادی‌های مشروع جامعه و افراد تا آنجا که توان و درک ناچیز من و امکانات اجازه دهد در موقعیتی تازه و به صورتی دیگر انجام دهم».

شما به‌درستی بر نکته‌ای تأکید کردید که امام در سال‌های آخر زندگی‌اش بر آن تأکید می‌ورزید. بد نیست جملات ایشان را که سال‌هاست از یاد رفته به یادآوریم:

معرفت دینی، هرمنوتیک و پلورالیسم و تجدیدنظر در باورهای گذشته بودند. توده‌های مذهبی و هیئت‌ها و محافل مذهبی سمت و سویی عکس را می‌پیموندند. قشری‌گری و تقدس‌مآبی افراطی مقبولیت عامه می‌یافت و کسی را یاری نقد آن نبود. جریان‌هایی فعال شدند که دامن زدن به شکاف میان اهل سنت و شیعه را تکلیف می‌دانستند، درحالی‌که امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای بارها و بارها اعلام کرده‌اند این حرکت‌ها به نفع دشمن واقعی است. به‌عنوان دفاع از تشیع مراسمی تحت عنوان جشنی باب شد که بعد از انقلاب متروک شده بود. ای کاش پس از استعفا از وزارت ارشاد، شما که این خطر تجزیرگرایی را لمس کرده بودید، آن را برای دیگران تشریح می‌کردید. آنچه را در وزارت ارشاد با آن رویه‌رو شده بودید و فشاری را که از سوی این قشر تحمل کردید برای کنشگران سیاسی و اهل فرهنگ بازگو می‌کردید تا دریابند در چه جامعه‌ای و مناسباتی زندگی می‌کنند. با هم‌اندیشی راهکار اصلاح این جریان را بررسی و آغاز می‌کردید. جریانی که به قول امیرالمؤمنین دین را همچون پوستینی وارونه عرضه می‌کرد که مردم از آن در هراس افتند (نهج‌البلاغه خطبه ۱۰۷).

فرصت طلبان

همه ما این جمله امام خمینی را به یاد داریم که یک سال قبل از رحلتشان اعلام کردند: «من در میان شما باشم و یا نباشم به همه شما وصیت و سفارش می‌کنم که نگذارید انقلاب به دست ناهالان و

نامحرمان بیفتند» (صحیفه امام خمینی، جلد ۲۱، ص ۹۳).

تا چند سال بعد این جمله را بر بعضی دیوارهای شهر می‌دیدیم، اما مدت‌هاست جایی آن را ندیده‌ام، ولی خبرهایی که از انواع فسادهای مالی رایج می‌شنوم، این احساس را تقویت می‌کند که ناهالان و نامحرمان از پیشکسوتان و دلسوزان انقلاب پیشی گرفته‌اند و این سیر در حال پیشروی است.

در دوره ریاست شما که برخی به دفاع از رزمندگان دفاع مقدس فریاد می‌کشیدند، حجت‌الاسلام پروازی می‌گفت این‌ها ۱۰ درصد بچه‌های جبهه هم نیستند، ۹۰ درصدشان در انزوا و خاموش‌اند، گاهی نزد من می‌آیند، گوشه اتاق می‌نشینند، ساعتی می‌گریند و آرام می‌روند. این روزها مدام صحنه‌ای که ایشان ترسیم می‌کرد تداعی می‌شود. نمی‌دانم آن‌ها که اخلاص جبهه‌ها را دیده‌اند، با دیدن این اختلاس‌ها چه حالی دارند؟

چند سال پیش در یک نشست دانشجویی، وقتی سخن از اصلاح‌طلبی و اصولگرایی به میان آمد دانشجویی برخاست و گفت دیگر با این عناوین نمی‌شود نیروها را مرزبندی کرد، اکنون باید گفت دزدها و نذردها و همه او را تأیید کردند.

طبیعی است تشنگان قدرت و ثروت، هر کجا رخنه کنند، عرصه را بر دلسوزان و پاکان تنگ می‌کنند، بستر فرصت‌طلبان و عوامل نفوذی را هموار می‌کنند

و دیگر صدای انتقاد خودی‌ها هم شنیده نمی‌شود. در دور دوم ریاست جمهوری شما سال ۱۳۸۲ آیت‌الله مصباح یزدی که نزد اصولگرایان مقام والایی دارند، در پیش خطبه‌های نماز جمعه انتقادات و هشدارهایی درباره اوضاع فرهنگی و اقتصادی جامعه مطرح کرد. به رواج رشوه، رانت‌خواری، رباخواری، پارتی‌بازی و شیوه خصوصی‌سازی و واگذاری صنایع به‌شدت اعتراض کرد. نمونه‌هایی را هم عنوان کرد. مسائلی که فقط به دولت و اصلاح‌طلبان مربوط نمی‌شد و مشمول جناح مقابل آن‌ها هم می‌شد. این جمله تکان‌دهنده ایشان از یادم نمی‌رود که کشور ما رباخوارترین نظام عالم است.^۴ نمی‌دانم چرا خطبه‌های ایشان که از یک سال قبل به‌تواتر ادامه داشت، یک‌باره قطع شد. این انتقادات در کشمکش‌های سیاسی آن دوران شنیده نشد. درحالی‌که سرچشمه شاید گرفتن به بیل / چو پر شد نشاید گذشتن به بیل.

در مورد اصلاحات

درباره اصلاحات و اصلاح‌طلبی هم یک نکته در دلم مانده است که حدس می‌زنم دغدغه شما هم باشد. چرا همه می‌خواهیم دیگری را اصلاح کنیم؟ کمتر کسی به فکر اصلاح خود است. همه خود را بهترین می‌دانند و همه اشکالات و نارسایی‌ها را در دیگری جستجو می‌کنند.

امروز جامعه ما با یک دوقطبی بزرگ تحت عنوان کلی اصولگرا و اصلاح‌طلب مواجه است که تازگی

ندارد. در دهه اول انقلاب همین دوقطبی با عنوان چپ و راست مرزبندی می‌شد. چپ‌هایی که بعدها عنوان اصلاح‌طلب را بر خود نهادند و راست‌هایی که عنوان اصولگرا را برگزیدند، اما نگاهی به ادبیات و تفکرات و شیوه‌های آن دوران من و امثال مرا به سردرگمی عجیبی دچار می‌کنند.

پس از پیروزی انقلاب، کسانی بودند که از دموکراسی و حکومت قانون و انتخابات آزاد و تنش‌زدایی با کشورهای دنیا سخن می‌گفتند و من و امثال من که داعیه تداوم اصول انقلاب و اسلام و صدور تجربه‌های انقلاب و گسترش آن‌ها را داشتیم، آن‌ها را غیرخودی پنداشتیم. گروهی از دیوار سفارت بالا رفتند تا آن‌ها را از مناصب خود پایین کشند. آن‌ها هم چه آسان پایین آمدند! و ما خوشحال که پیروز شدیم.

در همان دهه اول انقلاب شاهد بودیم آیت‌الله منتظری دائماً به اعمال روش‌های نادرست انتقاد می‌کرد و پیگیر اصلاح وضعیت زندان‌ها، عملکرد دولتمردان و سیاست‌های جاری بود، اما نه چپ، نه راست حمایتی از ایشان نکردند.

از آن دهه بگذریم که زمانه درس‌های بزرگی به همه داد. سهرایی به سنگ خورد و نگاه‌ها و باورها تغییر کرد. در دهه دوم، گفتمان‌های جدیدی سر برآورد

که با گذشته تفاوت آشکار داشت، درحالی‌که راز این دگرگونی و دگرپسویی یا دگراندیشی برای بسیاری چندان آشکار نشده بود، واژگان اصلاح‌طلبی بر سر زبان‌ها افتاد، بی‌آنکه به‌روشنی گفته شود چه را یا که را باید اصلاح کرد. برخی سخن از اصلاح ساختار می‌گفتند، برخی از تغییر رفتار و گروهی بر آن شدند باورها و افکار را اصلاح کنند. بی‌آنکه تقدم و تأخیر این کنش‌ها مشخص باشد.

در دهه اول انقلاب، گفتمان مسلط این بود که برای مقابله با خشونت، کاربرد خشونت مجاز و مشروع است، هم در برابر تروریسم رجوی و هم تجاوز صدام به خاک میهن، مبارزه بی‌امانی صورت گرفت و تعداد زیادی از هم‌وطنان در این راه جان باختند. اما در دهه دوم، از درون همان گفتمان، یک‌باره موجی گسترده علیه خشونت و خشونت‌طلبی برخاست، بی‌مرزبندی، بی‌آنکه مرز میان سرکوب و خفقان با مبارزه علیه ظلم و تجاوز آشکار شود. مبارزه با خشونت با چنان همه‌ای در فضای روشنفکری و مطبوعات و محافل آغاز شد که برخی بسیاری مبارزات و مقاومت‌های گذشته را هم مصداق خشونت گرفتند، درحالی‌که هنوز آثار مجروحیت بر روح و جسم آنان باقی بود.

فرصت‌طلبان از همین ابهام بهره گرفتند و اصلاح‌طلبان را که بسیاری‌شان رزمنده دوره دفاع مقدس بودند، در تقابل با رزمندگی و جبهه معرفی کردند.

جریان اصلاح‌طلب در دهه اول انقلاب بر ولایت‌مداری تکیه داشت و ولایت و امامت را محور کنشگری سیاسی خود می‌دانست. چگونه در دهه بعد به دموکراسی رسید؟ این تغییر تفکر و رویه بر اساس چه ضرورت‌ها و مبنایی صورت گرفته بود؟ آن آیات و روایات و دلایل که بر درستی اندیشه ولایت‌مداری ذکر شده بود، چه تکلیفی پیدا می‌کرد؟ اگر این تغییر نگرش به‌صورت شفاف و مستدل به جامعه ارائه می‌شد، موجبات یک گفتگوی جدی منطقی میان جناح‌های موجود فراهم نمی‌شد؟ چرا هنوز ما در تنش‌های فکری دوران مشروطیت درمانده‌ایم؟ هنوز برای قانون اساسی مشروعیت قائل نیستند. مردم را نیازمند قیم می‌دانند که برایشان وکیل انتخاب کنند. هنوز معتقدند تساوای افراد در برابر قانون نافی شرع مقدس است و... آیا جای پای کم‌کاری در اصلاح فکری جامعه و مبارزه با تحجر و قشری‌گری آشکار نیست؟

اگر من جای شما بودم از جریان اصلاح‌طلبی می‌خواستم قدری در این نکات تأمل کنند:

۱. آنچه در دهه اول انقلاب کردیم، بر اساس یک تفکر، جهان‌بینی و قرانت دینی و منش اخلاقی بود. همان تفکری که اینک جریان مقابل مدافع آن است. کجای آن تفکر اشتباه بود؟ آیا آن قرانت و تفکر را در خود پاک‌سازی کردیم؟

۲. ای کاش نیروهای اصلاح‌طلب به ریشه‌یابی و آسیب‌شناسی از دست دادن کادرها و شخصیت‌های انقلاب و نظام در دهه ۶۰ می‌پرداختند. این افراد بزرگ‌ترین سرمایه جامعه و پشتوانه فکری انقلاب بودند. چگونه جریان مقابل توانست تا عالی‌ترین سطوح و نزدیک‌ترین حلقه‌های سران کشور نفوذ

چرا همه می‌خواهیم دیگری را اصلاح کنیم؟ کمتر کسی به فکر اصلاح خود است. همه خود را بهترین می‌دانند و همه اشکالات و نارسایی‌ها را در دیگری جستجو می‌کنند

کرده و در موقعیت مناسب ضربه کاری خود را وارد کند؟ مکانیسم این نفوذها و علل آن و حفره‌های درونی این مسئله چه بود؟ پرداختن به این مسئله ظرفیت و کیفیت نیروها را ارتقاء داده و تجربه‌های کسب‌شده برای دیگران نیز قابل استفاده خواهد بود.

۳. چه اشتباهاتی صورت گرفت که نیاز به اصلاح پیدا شد؟ به چه دلیل آن موارد اشتباه بوده است؟ کدام رویکردهای فکری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ما نیاز به تجدیدنظر داشت و به چه دلیل؟ رویکردهای ولایت‌مداری، فراقانونی، اقتصاد دولتی، تداوم جنگ، طرد منتقدان و... چه ایرادی داشت؟ دلایل آن چیست؟ ۴. رویکرد جایگزین چگونه انتخاب شده است؟ آیا واکنشی و احساسی به مواضع جدید رسیدیم یا بر اثر آگاهی و دانش و خرد جمعی و تبادل نظر استدلالی و منطقی؟

همه این دستاوردها می‌تواند دستمایه و سوژه گفت‌وگویی ملی با همه دلسوزان انقلاب و کشور باشد تا در یک مسیر مسالمت‌آمیز و منطقی به همدلی و هم‌زبانی برسند.

خاتمی یا ناطق

همین جا باید یک اعتراف هم بکنم. در انتخابات سال ۷۶ من بر این عقیده بودم که آقای ناطق نوری برای ریاست جمهوری مناسب‌تر است؛ البته نه از این جهت که شما را لایق چنین پستی نمی‌دانستم.

آن شبی که در تالار وحدت برای رفتن شما از وزارت ارشاد مجلس تودیع برگزار شد، شاهد بودم که همه اقشار فرهیخته کشور با چه شور و حالی از شما تجلیل کردند و از رفتن اظهار تأسف. درحالی که هم‌زمان جریان‌های جشن گرفته بودند که با فشارهای خود توانستند عرصه فرهنگ و هنر کشور را از دست شما خارج کنند.

پس از آن دوران در محلی سکونت داشتم که از جمله مراکز فعالیت نیروهای منسوب به حزب‌الله بود. شاهد بودم چه کینه و نفرتی در میان آنان نسبت به شخص آقای هاشمی رئیس‌جمهور وجود دارد. هرروز شایعه و خبری مبنی بر انحراف دولت ایشان از آرمان‌های انقلاب بازگو می‌کردند. گروهی ایشان را «اکبرشاه» لقب داده بودند، عنوانی که به‌خوبی دیدگاه آن‌ها را نشان می‌داد. این در حالی بود که میان ایشان و مقام رهبری هیچ شکاف و تمایزی وجود نداشت و آیت‌الله خامنه‌ای از ایشان کاملاً حمایت می‌کردند. کما اینکه در روز دوم خرداد موقع رأی‌گیری گفتند هیچ‌کس برای من هاشمی نمی‌شود.

وقتی به آن افراد می‌گفتم شما که باید پیرو رهبری باشید، چطور علی‌رغم حمایت ایشان از آقای هاشمی، این‌طور او را با شاه مقایسه می‌کنید؟ می‌گفتند رهبری یک وظیفه‌ای دارد و ما هم یک وظیفه برای خودمان داریم. سوء قصد به ایشان در حرم امام خمینی و برخی

تحركات نظامی دیگر را هم در آن دوران شاهد بودیم. آن زمان جریان محافظه‌کار طیفی از گرایش‌های مختلف بود. آقای ناطق از عاقل‌ترین و معتدل‌ترین شخصیت‌های آن جریان بود. پیدا بود ایشان را هم تحمل نخواستند کرد تا چه رسد به شما که وزارتتان را هم برتانی‌بندند. ضمن اینکه امید می‌رفت آقای ناطق چه‌بسا به دلیل مقبولیت بتواند آن‌ها را مدیریت کند تا آن‌ها نیز در عمل کاستی اندیشه‌هایشان را مشاهده کرده و همچون اصلاح‌طلبان به لزوم نوآوری برسند. از آن‌سو طیفی هم که از شما حمایت می‌کرد، گرایش‌های فکری-سیاسی گوناگونی داشتند. تازه داشت تحولی درونی در نیروهای انقلاب شکل می‌گرفت. فرصتی می‌خواست تا پخته و آماده شود. به قول مرحوم طالقانی نایب‌ستی غوره نشده مویز می‌شد، ولی تقدیر زمانه این بود که بر ما رفت. اکنون شما باید و یک سینه پردرد، در مقابل کوهی از انتظارات. اگر انتظارات مرا معقول ندیدید و نشانه کزفهمی و خامی یافتید، یک انتظار بیشتر ندارم و آن آگاه کردن است. ■

پی‌نوشت:

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.
۲. سوره انبیا، آیه ۲۴.
۳. صحیفه امام خمینی، ج ۲۱، صص ۲۷۸-۲۸۰.
۴. <http://mesbahyazdi.ir/> - پیش‌خطبه نماز جمعه جلسه نوزدهم.

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفاً برگ اشتراك را كامل و خوانا پر كنيد.

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:

«قید کدپستی الزامی است»

حق اشتراك يك ساله

داخل کشور: ۱,۲۰۰,۰۰۰ ریال

خارج از کشور:

اروپا ۵,۰۰۰,۰۰۰ ریال

امریکا ۷,۰۰۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۳۷۷۵۵۰۲۳۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایید. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

• در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.

• در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.

• بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.

• ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.

• خوانندگان گرمی می‌توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵



نگرش امنیتی و خلاهای آن

در ایران پیش و پس از انقلاب

لطف‌الله میثمی

پرسش این است آیا انقلاب توحیدی، اسلامی، مردمی و باشکوه ایران سازمان اطلاعاتی - امنیتی مناسب خود را یافته است یا نه؟ و پرسش دیگر اینکه در آستانه چهل و دو سالگی جمهوری اسلامی ایران، سیر این سازمان در نظام جمهوری اسلامی ایران چگونه بوده است؟ توجه شود ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها مایل نیستند ایران سازمان اطلاعاتی ملی و مستقلی داشته باشد، چرا که آن‌ها برای بقای قدرت دست اول خود به دو مؤلفه نظامی گری و اطلاعات متمرکز مجهز هستند؛ بنابراین ضرورت دیدم در کنار نقطه قوت‌ها و تلاش‌های ارزنده اطلاعاتی در حد امکان به کاستی‌ها هم پرداخته شود.

برای بررسی سازمان اطلاعاتی پیش از انقلاب می‌توان از دو کتاب کمک گرفت: نخست خاطرات ارتشبد حسین فردوست؛^۱ و دیگری کتاب شیوه‌های ساواک که شرکت صمدیه اول انقلاب آن را چاپ منتشر کرد؛ البته منبع دیگر اطلاعاتی نیز بخش منتشرشده اسناد سفارت امریکا است که دانشجویان خط امام منتشر کرده‌اند.^۲ آنچه مسلم است رژیم شاهنشاهی دستگاه‌های اطلاعاتی متعددی داشته است که به‌طور ضربدیری یکدیگر را کنترل می‌کردند. پس از کودتای انگلیسی - امریکایی ۲۸ مرداد سال ۳۲ علیه دولت ملی و منتخب مصدق، دستگاه اطلاعاتی بیشتر در فرمانداری نظامی و فرمانداری نظامی هم در ساختمان اطلاعات شهربانی مستقر بود. شهربانی دو بخش داشت: یک بخش اطلاعات شهربانی که فرمانداری نظامی زیر نظر آن‌ها بود و با سیاسیون برخورد می‌کرد که در باغ ملی و روبه‌روی ساختمان وزارت خارجه بود؛ و بخش دیگر، «آگاهی» بود که

با جرائم عادی برخورد می‌کرد.

ساواک در سال ۱۳۳۵ تشکیل شد. ساختمان مرکزی این سازمان نیش شمال غربی چهارراه فیش‌آباد (واقع در خیابان تخت جمشید «تقاطع فردوسی قرنی فعلی») بود و بعداً به شهر ساواک در سلطنت آباد (پاسداران فعلی) منتقل شد که اکنون این ساختمان به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران اختصاص دارد.

پس از قیام ملی ۱۵ خرداد ۴۲، برای بار دوم فرمانداری نظامی در اطلاعات شهربانی سازمان‌دهی شد که مرحوم طیب و اسماعیل حاج رضایی و دیگران در فرمانداری نظامی بازداشت و شکنجه شدند. سرچشمه و مادر دستگاه اطلاعاتی و ساواک، رکن ۲ ارتش و ضداطلاعات ارتش بود. ژاندارمری هم برای خودش یک دستگاه اطلاعاتی به نام ضد اطلاعات ژاندارمری داشت که سرهنگ افشاعی، رئیس دفتر تیمسار فردوست، مدتی ریاست آن را بر عهده

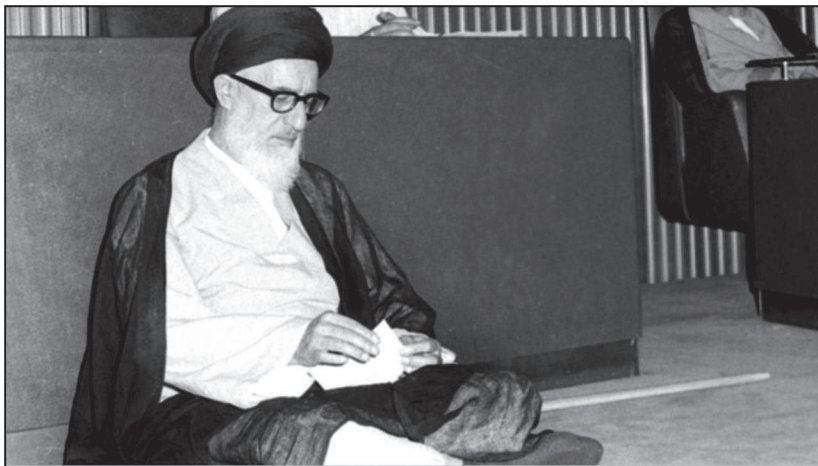
داشت. تمام دستگاه‌های اطلاعاتی مملکت در یک سرای نظامی زیر نظر ارتشبد حسین فردوست متمرکز بود. حسین فردوست در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، مسئول دفتر ویژه اطلاعاتی بود که تمام اطلاعات مملکت از چند جا به دفتر ویژه سرازیر می‌شد و ایشان اطلاعات را با اطلاعاتی که از طرف انگلیس و امریکا به دربار می‌دادند مطابقت می‌داد و خلاصه می‌کرد و برای شاه می‌فرستاد؛ البته شاه برای اینکه با کودتایی در ارتش مواجه نشود همه رکن ۲ و ضد اطلاعات لشکرها را مستقیماً به دفتر خودش وصل کرده بود که مبدا علی‌هش کودتایی شبیه کودتای قاسم در عراق و جمال عبدالناصر در مصر رخ دهد.

مرحوم عباس امیرانتظام تحلیلی داشت که وضعیت دستگاه‌های امنیتی پیش از انقلاب را به‌خوبی توضیح داده است. ایشان معتقد بود بنیاد دستگاه‌های امنیتی ایران بر مبارزه با کمونیسم گذاشته شده بود و به همین دلیل عضوگیری ضد اطلاعات و ساواک بیشتر از افراد مذهبی سنتی بود، نه مذهبی مکتبی. بخشی از رویه‌های امنیتی ساواک در سه جلد کتاب خاطراتم^۳ آمده است که دانستن آن‌ها خوب است.

در سال ۱۳۴۳، گروه مؤلفه در پی ترور حسنعلی منصور؛ نخست‌وزیر وقت، بروز و ظهور یافت و اکثر اعضا دستگیر و سه نفر از آن‌ها اعدام شدند.^۴ در سال ۱۳۴۴ اعضای حزب ملل اسلامی بازداشت شدند؛ در همان سال سازمان مجاهدین خلق ایران که در آن زمان اسم نداشت بنیان‌گذاری شد. در سال ۱۳۴۸، سازمان‌های چریکی دیگری ظهور و بروز یافتند. اولین گروه فلسطین بود و در سال ۱۳۴۹ قضایای سیاهکل پیش آمد. در شهریور ۱۳۵۰، سازمان مجاهدین خلق بروز خارجی یافت و اکثر اعضای آن دستگیر شدند. مبارزه مسلحانه شهری و روستایی



طیب حاج رضایی در دادگاه



آیت‌الله طالقانی

به زندان آمد و گفت حتی اگر کسی کتاب ما تو هم بخواند جرمی مرتکب نشده است، مگر اینکه دست به اسلحه ببرد. تا قبل از تشدید مجازات یعنی تا سال ۵۴، داشتن اعلامیه و کتاب ممنوعه حکم تبلیغ علیه نظام داشت که حداکثر یک تا سه سال جرم داشت. عضویت در گروه مجاهدین یا فدایی بدون عملیات، سه تا ده سال بود. بعد قانون جدید، همه جرائم را یک درجه بالا برد.^۸ برخی از سران مولفه که حدود سیزده سال مداوم بدون مرخصی زندان کشیده بودند حالا به این نتیجه رسیده بودند که باید بیرون بروند و مسئله اصلی آن‌ها مارکسیسم است؛ البته آقای بادامچیان اشاره کرده بودند که ما از امام خمینی دستور داشتیم که این کار را نکنیم، اما آقای عزت شاهی (مطهری) در گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران گفتند که هیچ گفت‌وگویی با امام در میان نبوده است. این مسئله مهمی بود و در خط‌مشی ساواک هم اثر گذاشت. به طوری که رضا عطارپور، معروف به حسین زاده سربازجوی ساواک، داخل زندان آمد و به شکرالله پاک نژاد از رهبران گروه فلسطین گفته بود خط‌مشی ساواک سه مرحله دارد: اول جدایی مسلمانان از مارکسیست‌ها، مرحله دوم اختلاف انداختن میان مارکسیست‌ها و مرحله سوم ایجاد اختلاف در میان مسلمانان. اگر دقت کنیم حدود سه دهه پس از انقلاب، به نسبت زیادی این خط‌مشی تحقق یافته است؛ یعنی به‌جز جاهای بسیار معدودی، مسلمانان و مارکسیست‌ها از هم جدا شدند و خود مارکسیست‌ها هم به چندین دسته تقسیم شدند تا حدی که با دستگاه اطلاعاتی علیه هم همکاری می‌کردند. در میان مذهبی‌ها هم این اختلاف‌ها و حذف نیروها شکل گرفت. مجاهدین و آیت‌الله شریعتمداری در همان ابتدای انقلاب با جمهوری اسلامی درگیر شدند، کم‌کم حذف‌ها به نهضت آزادی و نهضت مجاهدین خلق و مجاهدین انقلاب اسلامی رسید، بعد به حذف آیت‌الله منتظری و حتی به میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی هم کشید. اوایل انقلاب که آزاد شده بودم، مرحوم بازرگان و فرزندشان عبدالعلی بازرگان به منزل ما آمدند. مهندس بازرگان تازه از پاریس و از ملاقات با امام آمده بودند

مجتمع واحدی داشتند که با هم غذا می‌خوردند، در امور زندان تصمیم می‌گرفتند. در سال ۱۳۵۱ در زندان شیراز برخی زندانیان مذهبی حساسیت‌هایی نسبت به کمونیسم داشتند، اما وقتی از مرحوم آیت‌الله‌العظمی بهاء‌الدین محلاتی استفتا می‌کنند ایشان می‌گویند که به هیچ وجه سفره‌ها را جدا نکنید و اصل بر وحدت است. این موضوع در خاطرات جلد دو (آن‌ها که رفتند) به‌طور مفصل آمده است؛ اما در فاجعه سال ۵۴ قضایا فرق کرد و فضا کاملاً عوض شد. مرحوم لاجوردی که شکنجه‌های زیادی را تحمل کرده بود و قهرمان مقاومت بود نه‌تنها مارکسیست‌ها را نجس می‌دانست، اگر مذهبی‌ها هم به دیوارهای زندان دست‌تر می‌زدند می‌گفت این مسئله دارد، چون مارکسیست‌ها هم دست می‌گذارند و نجس است. حاج اسدالله بادامچیان نیز چنین دیدگاه‌هایی داشت. در همان سال فردی در زندان قصر می‌گفت اگر مسلسل داشتم، تمام مارکسیست‌ها را به مسلسل می‌بستم. کینه متقابل عجیبی به وجود آمده بود، به طوری که گفته می‌شد حسینی، جلال اوین و شکنجه‌گر معروف، نماز می‌خواند در نتیجه مسلمان و پاک است ولی مارکسیستی که برای عدالت تا پای مرگ شکنجه می‌شود و مقاومت می‌کند، نجس است.

معادله عجیبی شکل گرفته بود. ما می‌دانستیم که ساواک در زندان از بسیاری از بریده‌ها برای خبر گرفتن استفاده می‌کند و همیشه سعی می‌کند نفوذی داشته باشد و بالاخره این مسائل گزارش می‌شد و به نظرم با مؤسسات اطلاعاتی گسترده‌ای که ساواک داشت به این نتیجه رسیده بود که حالا می‌شود با پدیده «اسلام رادیکال» کار کرد. در ساواک هم اختلافی به وجود آمده بود که ما تا کی روشنفکرها را بگیریم و شکنجه دهیم و به زندان بیاوریم و کادر بشوند و بیرون که بروند تا فعال تشکیلاتی بشوند. در واقع پس از سرکوب نظامی گروه‌ها، در ساواک تغییراتی به وجود آمده بود که حالا چه باید کرد؟ آن‌ها به دنبال راهی بودند که این پدیده دیگر شکل نگیرد (در فیلم سیانور این مسئله تا حدی نشان داده شده است).^۷ نتیجه این شد که بازجوی ارشد ساواک

هم شکل گرفته بود تا اینکه به دلیل تعدد سازمان‌های اطلاعاتی و برخی تراحم‌هایی که با کار هم داشتند در پایان سال ۵۰ و ابتدای سال ۵۱ کمیته مشترک ضد خرابکاری به وجود آمد که محل آن در زندان موقت شهربانی بود و تغییراتی هم در زندان به وجود آوردند. به‌عنوان نمونه زندان زنان را منحل و به جای آن سلول‌های انفرادی بیشتری ایجاد کردند و سپس آن را به زندان موقت شهربانی اضافه کردند. شش بند زندان موقت را هم به سلول‌هایی تقسیم کرده بودند. کمیته مشترک، مرکب از ضد اطلاعات ارتش و ژاندارمری و ساواک و شهربانی و کلیه نیروهای امنیتی بود. اولین رئیس آن تیمسار زندی‌پور^۹ نام داشت و این کمیته مشترک عمدتاً به دست بازجوهای ساواک اداره می‌شد. کمیته مشترک توانست تا سال ۵۵ اکثر تشکل‌های چریکی و غیرچریکی را به لحاظ فیزیکی سرکوب کند، اما تضادهایی هم در درون خودش اتفاق افتاد.^{۱۰} در آن زمان بیش از ۵ هزار نفر زندانی از یک سال تا ابد محکوم شده بودند. در این مدت تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین رخ داد و تعدادی از دست‌پرورده‌های دیدگاه مذهبی سازمان، مارکسیست شدند. تا دیروز بسیاری سهم امام زمان خود را به سازمان می‌دادند و حالا شنیده بودند که سازمان مارکسیست شده است که به‌شدت ناراحت شده بودند. ترور و شهادت مجید شریف واقفی و محمد یقینی و ترور مرتضی صمدیه که به دستگیری و اعدام او انجامید و بسیاری اتفاقات از این دست، از عواقب این تغییر ایدئولوژی بود. تحلیلی که بخشی از گروه‌های مارکسیستی می‌کردند این بود که آخرین گروه مذهبی هم در ایران مارکسیست شدند، در نتیجه و از نظر آن‌ها ویژگی جامعه ایران یک ویژگی مارکسیستی است. این تحلیلی بود که در اتاق‌های در بسته انجام می‌شد. متأسفانه برخی از روشنفکران مذهبی را هم متأثر کرد و آن‌ها نیز فکر کردند که واقعاً ایران در حال کمونیست شدن است، در نتیجه رویکردی به سمت امریکا ایجاد شد که البته انگیزه این روشنفکران کمک به ایران بود. پس از فاجعه تغییر ایدئولوژی، اتفاق دیگری نیز در زندان‌ها افتاد و عده‌ای حتی به این تحلیل رسیدند که باید در مقابل مارکسیست‌ها با ساواک همکاری کرد. بیانیه‌ای که مارکسیست‌ها را نجس می‌دانست در زندان منتشر شد و سفره‌ها را جدا کردند. سرانجام نیز مراسم سیاس با این تحلیل انجام شد که مسئله اصلی کمونیسم است و باید به بیرون برویم.

بیرون از زندان نیز گفت‌وگوهایی با سفارت امریکا و انگلیس شروع شده بود که اوج آن نامه‌ای بود که تعدادی از مبارزان آن را امضا کرده بودند. این نامه را آقای میناچی به سفارت امریکا و انگلیس تحویل داده بود و محتوای آن این بود که ما منافع غرب را حفظ می‌کنیم، اما غرب هم باید گامی در جهت کاهش استبداد شاه بردارد. وقتی من این نامه را خواندم این‌گونه برداشت کردم که منافع انگلیس و امریکا به رسمیت شناخته شده است و حالا بناست استبداد شاه کمتر شود.

از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۵۴ کلیه مبارزان در زندان

و می‌گفتند که مرحوم امام در ۲۸ مرداد نقشی بسیار جدی‌تر از آیت‌الله بروجردی در مقابل مصدق داشتند و از ایشان خوب نمی‌گفتند. من متعجب شدم که چرا ایشان با این انتقادات، هم رهبری امام را پذیرفتند و هم نخست‌وزیر ایشان شدند. تحلیل من این بود که آقای بازرگان بسیار از مارکسیست شدن سازمان نگران بود و احتمالاً به این نتیجه رسیده بود که ممکن است جریان آذربایجان بعد از شهریور ۲۰ در کل ایران تکرار شود و شاه هم دیگر عرضه مبارزه با فساد از یکسو و مبارزه با کمونیسم از سوی دیگر را ندارد و باید یک حرکتی بشود. امام هم در مصاحبه‌ای که در اوایل ۵۷ با روزنامه لوموند داشتند حتی همکاری تاکتیکی با کمونیست‌ها را تأیید نکردند.

اوایل پیروزی انقلاب در بیت امام نشسته بودیم، آقای طالقانی و دکتر عباس شیبانی و اعضای جنبش امل لبنان هم آمده بودند. بچه‌های امل و آقای شیبانی از آقای طالقانی سؤالاتی درباره روابط ایشان با امام پرسیدند. ایشان بدین مضمون گفتند من با امام در چند موضوع اختلاف داشتم و بعدها دیدم موضع ایشان درست‌تر است. فعلاً تنها اختلاف ما بر سر نحوه برخورد با کمونیست‌هاست. ایشان خیلی به کمونیست‌ها حساس هستند. من می‌گویم کمونیست‌ها انسان‌اند

و کمونیسم هم یک فرضیه بیش نیست که در برخورد با واقعیات کم‌رنگ خواهد شد. فرضیه گاهی درست است و گاهی غلط و اگر کمونیسم درست باشد، لابد اسلام غلط است و باید فاتحه اسلام را بخوانیم.

به نظر من حساسیت‌هایی هم که اول انقلاب و حتی پیش از آن روی آقای طالقانی بود به همین دلیل بود. کارت دعوت ایشان را برای رفتن به فرودگاه و استقبال از امام بسیار دیر به ایشان رساندند و استقبال از امام را در داخل هواپیما شهید مطهری انجام داد نه مرحوم طالقانی، حتی آقای بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر یزدی و دکتر حبیبی که با آقای طالقانی عضو نهضت آزادی بودند به ایشان نگفتند عضو تشکیلات جدیدی به نام شورای انقلاب شده‌اند.

وقتی که مهندس سبحانی برای دیدن امام به پاریس می‌روند درباره عضویت آقای طالقانی در شورای انقلاب صحبت می‌کنند. امام می‌گویند گفته‌ام آقای طالقانی هم در شورای انقلاب باشند و هم رئیس آن

باشند. تا آن موقع آقای طالقانی از شورای انقلاب خبر نداشت. شاید مسئله این بود که ایشان این معادله ضد کمونیستی را قبول نداشت. عملکرد ایشان در زندان

هم این را نشان می‌داد. ایشان پس از حوادث سال ۵۴ می‌گفتند که مشکل مارکسیست شدن بچه‌ها بر گردن ما روحانیت بوده است که کار منسجمی نکرده‌ایم و اسلام راستین را معرفی نکردیم، در نتیجه این جوانان رفتند روی اسلام کار کردند و این طور شد. کلاً روال روحانیت شیعه این بوده است که با حوادث برخورد ایدئولوژیک می‌کرد، اما اگر در سال ۵۴ نیروها بیرون زندان بودند و در زندان نبودند، بین روحانیت و مارکسیست‌شده‌ها برخورد نظامی صورت می‌گرفت. ولی در زندان مرزبندی شد و کاملاً رودرروی هم قرار گرفتند و بحث‌های نجس و پاکی مطرح شد. البته تقی شهرام و یارانش با حذف‌های ۵۰ درصدی و ترور نیروهای مسلمان موفق شدند ادعا کنند مارکسیسم بر اسلام غلبه کرد، درحالی‌که این کار را غیردموکراتیک انجام داد.^۱ واکنش طبیعی این بود که مسلمانان هم آن‌ها را حذف کنند و از داخل زندان شروع کردند و پس از پیروزی انقلاب هم این کار ادامه یافت. این حذف‌ها هم ایدئولوژیک بود و هم واکنشی. مسعود رجوی و موسی خیابانی به این جمع‌بندی رسیده بودند که علت ضربه ۵۴، ناداشتن تمرکز تشکیلاتی بوده است؛ بنابراین به یک تمرکز تشکیلاتی شدید در زندان دست زدند و با هر انتقادی که رویه‌رو می‌شدند

فکر می‌کردند که با شهرام و بهرام روبه‌رو هستند و به شدت انتقادات را سرکوب می‌کردند. در واقع نوعی توتالیتریزم کامل حاکم شده بود. در زندان با نیروهای مذهبی هم برخورد چکش‌وی قهرآمیز می‌کردند و آن‌ها هم در مقابل همین‌طور عمل کردند. می‌توان گفت ریشه برخوردهای پس از انقلاب که منجر به ۳۰ خرداد ۶۰ شد تا حد زیادی نتیجه عملکردها و برخوردهای داخل زندان بود. برای مثال رسولی که بازجوی ارشد ساواک بود به زندان اوین می‌رفت و به بند مارکسیست‌ها سر می‌زد و با آن‌ها گپ می‌زد و می‌گفت بالاخره ما و شما هر دو مدرنیسم را قبول داریم ولی اگر کمی مشروب بخوریم یا برقصیم این مذهبی‌ها برخورد می‌کنند. بعد به بند مذهبی‌ها می‌رفت و می‌گفت این مارکسیست‌ها که خدا را قبول ندارند و نجس‌اند و سر پای پیشاب می‌کنند، این حتی با و طبق رساله‌های مراجع این‌ها مرتدند و خونشان مباح است.

عوامل ساواک خیلی روی تفرقه تلاش می‌کردند. حتی بیانیه «نجس-پاکی» این گونه نبوده که علما بنشینند و فکر کنند و بیانیه بدهند و کتباً امضا کنند. افرادی بودند که با بقیه صحبت کردند و

شفاهی تأییدیه گرفتند، سپس از طریق کسانی که در زندان‌های مختلف بودند موضوع را پخش می‌کردند. ساواک هم از این نقل و انتقال خبر داشت و به آن دامن می‌زد.^۱

در گفت‌وگویی که پس از انقلاب با محمدرضا شاه انجام شد از او می‌پرسند آیا شما با حقوق بشر مشکل پیدا کردید که منجر به سقوط نظام شاهنشاهی شد؟ او در پاسخ می‌گوید با حقوق بشر مشکل داشتیم، اما فراز و نشیب داشت و قابل حل بود، اما پدیده‌ای به نام اسلام انقلابی به وجود آمده بود که این‌ها می‌توانستند با کمونیسم مبارزه کنند، بدون نیاز به پادگان و اسلحه. به نظر من از این واقعه این‌گونه برمی‌آید که وقتی ناتو مشاهده می‌کند که جریانی به وجود آمده است که بدون سلاح و پادگان با کمونیسم در حال مبارزه است، این یعنی پایان تاریخ مصرف اعلی حضرت.^{۱۱}

به نظر من هم تحلیل شاه غلط بود و هم تحلیل امریکا و انگلیس که خطر اصلی ایران را کمونیسم می‌دیدند و هم اینکه تحلیل کمونیست‌ها اشتباه بود که خود را اصلی‌ترین جریان و پیشاهنگ مبارزات می‌دیدند و هزینه بسیاری را هم در این راه متقبل شدند. این مطلب را این اواخر یکی از مارکسیست‌های سابق هم اعتراف کرده و گفته است که ما هژمون‌نداشتیم، اما چنین اشتباهی داشتیم. هم اینکه شهرام و بهرام اشتباه می‌کردند و فکر می‌کردند که آخرین گروه مذهبی را اگر با زور و غیردموکراتیک مارکسیست کنند، ویژگی جامعه ایران مارکسیستی می‌شود. این تحلیل‌ها همه در اتاق فکرهای درسته انجام می‌شد و با واقعیت جامعه ما نمی‌خواند. در مقابل این تحلیل‌ها، تحلیل‌های دیگری هم بود که با واقعیت قرابت بیشتری داشت. شهید جزینی در اسفند ۵۳ می‌گوید اگر کم‌استبداد بشکنند، این آیت‌الله خمینی است که حاکم خواهد شد چرا که قیام ۱۵ خرداد ۴۲ به رهبری او بود...

پیش از انقلاب و داخل زندان، تحلیل ما از ساواک این بود که ارگانی امپریالیستی است که هم اینتلیجننت سرویس در آن نفوذ دارد، هم سیا و هم موساد. در پی پیروزی انقلاب هم این تحلیل را داشتیم که اگر ساواکی‌ها را بازجویی کنیم به شبکه اینتلیجننت سرویس و سیا و موساد خواهیم رسید و به همین دلیل هم خدمت مسئولین وقت رسیدیم. ما از آن‌ها خواستیم که مسئولیت شهر ساواک را به ما بدهند که مخالفت کردند. علت اصرار ما هم این بود که سال‌ها با ساواک درگیر بودیم و آن‌ها را می‌شناختیم. ساختمان ضد اطلاعات ارتش هم (رکن ۲) واقع در چهارراه قصر و نزدیک دادرسی ارتش بود که در آنجا (من و چند نفر از دوستان) حضور پیدا کردیم و مستقر شدیم و مدتی آنجا بودیم تا مجوز آنجا را بگیریم که مجوز را به من ندادند. تا اینکه خواهرزاده من، مرحوم آقای علی اژتایان که عضو جمع ما نبودند را معرفی کردیم و مجوز به نام ایشان صادر شد. مرحوم اژتایان از دوستان مهندس الویری و مهندس رضوی بود و بعدها بچه‌های مجاهدین انقلاب در آنجا مستقر شدند.

کشمیری کسی بود که در این روابط خود را جا انداخت و اعتماد همه را جلب کرد و از همین جا نفوذ خود را تا دبیری شورای امنیت طی کرد که

رسولی که بازجوی ارشد ساواک بود به زندان اوین می‌رفت و به بند مارکسیست‌ها سر می‌زد و با آن‌ها گپ می‌زد و می‌گفت بالاخره ما و شما هر دو مدرنیسم را قبول داریم ولی اگر کمی مشروب بخوریم یا برقصیم این مذهبی‌ها برخورد می‌کنند. بعد به بند مذهبی‌ها می‌رفت و می‌گفت این مارکسیست‌ها که خدا را قبول ندارند و نجس‌اند و سر پای پیشاب می‌کنند، این حتی با و طبق رساله‌های مراجع این‌ها مرتدند و خونشان مباح است

نفوذ منجر او به شهادت شهید رجایی و باهنر و دیگر دوستان آن‌ها شد. کشمیری که نفوذی مجاهدین خلق به رهبری رجوی بود معلوم نیست چند نفر را در آن اوضاع و احوال کاشته باشد. آقای دکتر یزدی بعدها به من گفت که ما اجازه ندادیم اداره هفتم و هشتم ساواک منحل شود، چرا که بیشتر حوزه فعالیت‌های آن‌ها درباره جاسوس‌های خارجی به‌ویژه شوروی بودند. می‌گفتند پس از استعفا از دولت موقت نیروهای این دو اداره به دفتر ایشان در کوه نور می‌رفتند و آموزش می‌دیدند. پس از پیروزی انقلاب، در دولت موقت ساواکا تشکیل شد (سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران) که زیر نظر شهید دکتر چمران بود. وقتی ناآرامی‌های کردستان پیش آمد و شهید چمران به کردستان رفتند و برادرشان مهندس مهدی چمران مدیریت ساواکا را بر عهده گرفتند. مهندس چمران در سال‌های ۴۳ و ۴۴ از اعضای انجمن ضد بهائیت در دانشکده معماری دانشگاه تهران بود. گفته می‌شد ایشان رابط ملاقات حاج شیخ محمود حلبی با برخی با مسئولان نظام بودند و خبر داشتیم که چهل نفر از اعضای این انجمن در سه نهاد جمهوری اسلامی مستقر شده‌اند. یکی در اداره شهر ساواک که در سلطنت آباد واقع بود. دیگری مسئولیت گزینش‌ها بود و دیگری نیز اطلاعات کمیته‌ها. بدین‌سان هسته تشکیلات اطلاعاتی ما از این سه جاسوس تشکیل گرفت. مهندس عبدالعلی بازرگان هم مدتی در شهر ساواک فعال بودند. به نظر من سازمان مجاهدین به رهبری رجوی هم از آنجا که قدرت فوق‌العاده تشکیلاتی داشتند خط‌مشی‌شان نفوذ در ارگان‌ها به‌ویژه ارگان‌های اطلاعاتی بود و تحلیل‌شان هم این بود که بالاخره جمهوری اسلامی به رهبری امام با ما درگیر خواهد شد. ترور شهید کجویی در اوین توسط کاظم افجه‌ای و ترور شهید قدوسی با بمب در دادستانی کل انقلاب، نفوذ جواد قدیری در بیت امام و نفوذ عباس زریباف در اطلاعات سپاه (ایشان فرار کرد) نمونه این نفوذهاست.

آقای امیرانتظام در خاطراتشان می‌گویند یک آقای پنج‌ساله از اداره هفتم و هشتم ساواک به دیدن ایشان می‌آید و می‌گوید که یک نفر به نام عبدالعلی که با مسئولان سفارت روسیه تماس می‌گیرد و ما می‌خواهیم او را دستگیر کنیم. آقای امیرانتظام جریان را با مهندس بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت در میان می‌گذارد و ایشان مجوز دستگیری را می‌دهد و ناراحت می‌شود که چرا همنام فرزندشان است. فرد دستگیرشده همان محمدرضا سعادت‌ی از یاران نزدیک مسعود رجوی بود. در آن اوضاع و احوال و در پی وقایع سال ۵۴ دروازه حساسیت روی چپ زیاد بود. به نظر مسئولان وقت می‌توانستند سعادت را آزاد کنند، اما گویی قضیه بیخ‌دار شده بود. پدیده سعادت می‌توانست نیروهای زندان‌کشیده را با نظام به رهبری امام خمینی درگیر کند و نیروهایی را که از خارج آمده بودند و هزینه‌ای ندادند بودند و پایگاه کمی در میان مردم داشتند حاکم کند.

دیدیم که همین‌طور هم شد و قضیه سعادت‌ی مشکل ایجاد کرد. منظور این است که جهت‌گیری

اطلاعاتی به چه سمتی بود. در این شرایط مهندس بازرگان می‌گفتند که با آقای باتلر، معاون سیا، صحبت کرده‌اند و در تمام موارد توافق داشتیم. به نظر من نفوذی‌های مجاهدین هنوز هم وجود دارند. چرا که نهادهای امنیتی تا حدی خط آن‌ها را پیش برده‌اند و فقط هزینه از جانب انقلاب بوده است، اما بهره‌اش به آن‌ها رسیده است. یکی از کارهای بزرگی که برای دستیابی به یک سازمان اطلاعاتی متناسب با انقلاب شد کاری بود که آقای سعید حجاریان و آیت‌الله اسدالله بیات و دیگر دوستانشان انجام دادند. عده‌ای می‌خواستند سازمان اطلاعاتی زیر بازوی رهبری باشد. حجاریان با امام دیدار می‌کند و می‌گوید این‌ها می‌خواهند هر اتفاق امنیتی رخ داد، شما مسئول شناخته شوید. عده‌ای نیز می‌خواستند سازمان اطلاعاتی همچون اروپا و امریکا به‌عنوان بازوی رئیس‌جمهور باشد که در واقع باعث می‌شد رئیس‌جمهور از اطلاعات آن به نفع خود استفاده کند. فضای اول انقلاب این گونه بود که قوه مجریه نتواند چنین کند. این گروه به این نتیجه رسیدند که وزارت برای آن ایجاد شود و جزو کابینه باشد، به مجلس گزارش دهد و به مردم پاسخگو باشد که این کار بسیار بزرگی بود. آیین‌نامه شورای وزارت اطلاعات هم کار بزرگی بود. نمایندگان مجلس شورای اسلامی اصرار داشتند که وزیر اطلاعات مجتهد جامع‌الشرایط شود، چون نمی‌خواستند آقای لاجوردی وزیر اطلاعات شود. آقای مشکینی اجازه اجتهاد آقای ری‌شهری را می‌دهند و ایشان به‌عنوان اولین وزیر اطلاعات ایران وارد کابینه می‌شوند. در ۲۵ خرداد ۶۰ جبهه ملی در برابر لایحه قصاص اعلامیه راه‌پیمایی می‌دهند.^{۱۲} مرحوم امام گفتند ملی‌گرایی کفر است و بدون نام بردن از مصدق درباره ایشان هم گفتند که او مُسلم نبود. (سال‌ها بعد نظر امام درباره مصدق تصحیح شد). دیدگاه امام درباره ملی‌گرایی روی سازمان‌های اطلاعاتی اثر گذاشت و نتیجه‌اش مرزبندی حذف‌گونه با نیروهای ملی شد. در ابتدا که وزارت اطلاعات تشکیل شد سه جهت‌گیری از سوی نیروهای وابسته به اطلاعات مشاهده می‌شد که هم مصدق، هم طالقانی و هم حنیف‌نژاد را مناق می‌دانستند، ولی بعد از مدتی دیدند که تشکیلات محارب رجوی از این سه مؤلفه سود می‌برد و عضوگیری می‌کند و گسترش می‌یابد و این مطلب را در سال ۱۳۷۲ که نشریه راه مجاهد توقیف شده بود، هنگام احضار، یکی از مسئولان وزارت اطلاعات به من گفت. بنا بر این به‌تدریج خط را عوض کردند و موضع وزارت اطلاعات نسبت به مصدق و طالقانی و حنیف‌نژاد تغییر کرد، تا حدی حالا سعی می‌کنند که طالقانی را مصادره کنند. آن‌ها ملی‌گرایی را کفر می‌دانستند و درحالی‌که بعدها در واکنش به این روند اسفندیار مشای، مکتب ایرانی را مطرح کرد. زمانی وزارت اطلاعات کلی هزینه می‌کرد تا به کسانی که از تشکیلات رجوی جدا می‌شدند پاسپورت ایرانی بدهند که هر وقت خواستند به ایران برگردند. من به آقای داعی می‌گفتم میلیون‌ها تومان خرج می‌شود تا یک نفر از مجاهدین جدا شود، اما به این فکر

نمی‌کنند که زمینه‌ای برای این همه آدم دلسوز ایجاد کنند تا مشمول انگ و برچسب نشوند. به ایشان می‌گفتم ملا نصرالدین دو تا بره داشت که یکی از آن‌ها فرار کرد. ملا بره‌ای که مانده بود را دادم می‌زد که چرا بره دیگر فرار کرده است. در واقع عده‌ای از ایران رفته بودند و این‌ها که دلسوزانه مانده بودند زیر فشار بودند. سازمان مجاهدین خلق هم پس از اینکه وارد فاز ترور و مبارزه مسلحانه شد و آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله اشرفی اصفهانی و آیت‌الله مدنی و سران حزب جمهوری اسلامی و رجایی و باهنر را ترور کردند و موفق نشدند حاکم شوند راه خارج را پیش گرفتند. آقای لاجوردی در ملاقات به خانواده‌های زندانیان گفتند که اگر ترورها ادامه یابد، این‌ها هم عده‌ای از زندانیان را اعدام می‌کنند. این معادله ترور-اعدام به پایان ماجرا انجامید، درحالی‌که تمام کسانی که دلشان برای مجاهدین می‌سوخت پیش‌بینی کرده بودند که این راه درست نیست. (امثال مهندس سبحانی و زنده‌یاد معین فر و آقای محمدی گرگانی) اما آیا پیش از اینکه این همه هزینه نمی‌شد به راه حلی برای پایان دادن به تروریزم رسید؟ آیا هیچ راه دیگری وجود نداشت؟

یکی از خطی‌مشی‌های مجاهدین به رهبری رجوی حساسیت روی خط استحاله بود. می‌گفتند طیفی هستند از مهندس سبحانی، دکتر رئیس، دفتر سیاسی وابسته به بیت آیت‌الله منتظری، سید مهدی هاشمی و لطف‌الله میثمی می‌خواهند نظام را با استحاله و اصلاحات حفظ کنند. این خبر در نشریه راه مجاهد منعکس شد. پس از مدتی دیدیم که نهادهای امنیتی ما روی این افراد حساس شدند. هم روی نهضت مجاهدین و راه مجاهد حساس شدند، کلاس‌های دکتر رئیس در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران را تعطیل کردند و روی دفتر سیاسی و حتی روی مدارس آیت‌الله منتظری هم حساس شدند. از عجایب روزگار است که وزارت اطلاعات ما با تمام تمرکز که روی بیت آیت‌الله منتظری داشت و از سال ۶۲ مرادوات آنجا را رصد می‌کرده است از تحولات سیاسی-نظامی مجاهدین بی‌خبر بوده است. به‌طوری‌که سران مجاهدی خلق طی دو سال، شبانه‌روز در پی طراحی حمله به ایران بودند و حتی از طریق برزیل، تانک‌های دوپاکه سفارش داده بودند که از عراق تا تهران نیاز به سوخت‌گیری مجدد نداشتند... آن‌ها تمام نیروهای خود حتی کسانی چون سعید شاهسوندی که به سازمان رجوی اعتراض داشت یا علی زرکش را که در خود سازمان به‌ناحق به اعدام محکوم شده بود را وارد ایران کردند و نیروهای امنیتی ما اعم از بسیج و سپاه و اطلاعات هیچ اطلاعی نداشتند و در بدو امر غافلگیر شدند.

باید روی ریزه‌کارهایی که مجاهدین انجام دادند و بی‌خبری مطلق وزارت اطلاعات کار تفصیلی کرد و نتیجه بگیریم که انگار فقط همه نیروهای داخلی دشمن هستند و هیچ توطئه‌ای در خارج وجود ندارد. خود مریم رجوی در یک سخنرانی پیرامون عملیات فروغ جاویدان (عملیات مرصاد) گفت: تمام سازمان‌ها فلج شدند. فقط ما خبر نداشتیم که آقای

خمینی به تدریج روی مردم کار ایدئولوژیک کرده بود و انبوه مردم آمدند جلو ما را گرفتند

حالا ما در این نقطه عطف چه میزان ضرر کردیم؟ بخشی از سران نظام جمهوری اسلامی گفته بودند ما آتش بس با صدام را بپذیریم ولی با امریکا بجنگیم. امریکا در این مقطع هوایمای ایرباس مسافری ما را زده بود، اما بخش عمده نظام می گفتند اگر قرار است آتش بس را بپذیریم، بهتر است که قطعنامه را بپذیریم. در این باره در مسجد دانشگاه در برابر دانشجویان سخنرانی شد. پذیرش قطعنامه منجر به این شد که احکام شورای امنیت به لحاظ راهبردی مورد پذیرش قرار بگیرد و از آن به بعد ما باید در چارچوبهای شورای امنیت و سازمان ملل کار می کردیم. توافقنامه‌های مانند برجام و تعامل سازنده با دنیا باید در همان سال ۶۷ اتفاق می افتاد. این خود جای بحث زیادی دارد. فرماندهان جنگ هم اکثریتشان در اواخر جنگ به لحاظ عقلانی و منطقی جنگ را قبول نداشتند، فقط می گفتند ما بنا به فتوای امام ادامه می دهیم. این‌ها همه از پذیرش قطعنامه ناراحت بودند و آن را «زهرنامه» می دانستند و با چشمائی گریان آن را پذیرفتند. آن‌ها در صدد ریشه‌یابی بودند که علل پذیرش قطعنامه چه بوده است و مدیریت جنگ چرا کار را به اینجا کشاند.

بین نیروهای فعال در جنگ، اپوزیسیونی منطقی به وجود آمده بود که بزرگ‌ترین ضربه عملیات مرصاد یا فروغ جاویدان پیش‌گیری از شکل گرفتن این نیروها بود. دومین ضربه این بود که ۱۴۰۰ نفر از بهترین اعضای سازمان مجاهدین را به قربانگاهی آشکار بردند درحالی که شکست این عملیات از ابتدا معلوم بود، حتی ژنرال‌های عراقی از مسعود رجوی خواسته بودند این عملیات را انجام ندهد و محمود عطایی فرمانده نظامی مجاهدین هم مخالف این عملیات بود. سومین ضربه عملیات مرصاد از

بین رفتن بسیاری از ارتشی‌ها، بسیجی‌ها، سپاهیان و مردم عادی بود. چهارمین ضربه این عملیات واکنش وزارت اطلاعات و اوج بی‌خبری از آن بود. آن‌ها در زندان‌ها را بستند و زندانیان بی‌خبر از وقایع بیرون را با مسئله بر سر موضع بودن روبه‌رو کردند. وزارت اطلاعات گزارشی به مرحوم امام می‌دهند که طرح این عملیات از داخل زندان اوین ریخته شده است و مقداری پوتین و بیسیم هم از زندان کشف شده است. آن موقع مسئولان زندان می‌گفتند که ما دمپایی هم کم داشتیم چه برسد به پوتین! و این سؤال مطرح بود که این‌ها چطور وارد اوین شده است. درواقع باید مسئولین زندان محاکمه می‌شدند که این اقلام از کجا وارد زندان شده است. به هر حال امام فتوای خود را صادر کردند. محمدجواد ظریف جلالی، رئیس زندان مشهد، وقتی گزارش وزارت اطلاعات

را خوانده بود گفته بود که امام چرا این قدر کوتاه آمدند، اما بعد که جریان را بررسی کرده بودند و متوجه مخالفت آقای منتظری می‌شوند به زندانیان ندا می‌دهند که مراقب باشید و حماقت نکنید. من که به مجلس ختم ایشان رفته بودم درصد بالایی از شرکت‌کنندگان در مراسم ایشان همین نجات‌یافتگان بودند و من آنجا این داستان را توضیح دادم. درواقع دستگاه اطلاعاتی که در اوج بی‌خبری توانست از اجرای مرصاد (فروغ جاویدان) جلوگیری کند، حالا در واکنش و در برخورد با زندانیان می‌خواست آن را جبران کند، دست به قتل زندانیان زد. اگر معتقد بودند که این اعدام‌ها مشروع است، لاقابل‌قبر این‌ها را نشان خانواده‌هایشان می‌دادند. این طبیعی‌ترین حق یک خانواده است. اگر تشییع جنازه نشده‌اند، اگر غسل و تدفین بدون حضور خانواده بوده است، لاقابل‌قبرشان را باید نشان دهند. این نشان می‌دهد که کار اعدام‌ها به شکلی عجولانه بوده است که مبادا تغییری به وجود آید و مشکل ایجاد کند. آن‌ها روی دو موضوع کار می‌کردند تا در آن شرایط مشکلی ایجاد نشود. یکی جریان آیت‌الله منتظری و دیگری زندانیان سیاسی که هر دو را این گونه حل می‌کنند. وقتی سید مهدی هاشمی به اعدام محکوم می‌شود، امام می‌گویند اعدام نشوند.

حاج سیداحمد آقا این نظر امام را شفاهاً به وزیر اطلاعات ابلاغ کردند. وزیر اطلاعات می‌گوید نامه بیاورید و تا نامه برسد سید مهدی اعدام می‌شود. آن‌ها می‌دانستند که این حذف، یک نسل را حذف می‌کند. ما در نشریه راه مجاهد پیشنهاد دادیم که اگر در زندان را باز می‌کردند و زندانیان با خانواده‌ها ملاقات می‌کردند، می‌فهمیدند که عملیات نظامی مجاهدین به رهبری رجوی شکست خورده و کسی بر سر موضع نمی‌ماند. کسی هم از یک عملیات شکست‌خورده دفاع نمی‌کند.

حتی غیر از مجاهدین، تشکل‌های مارکسیست را که سر موضع خود بودند نیز اعدام کردند. آن‌ها که هیچ ربطی به مرصاد نداشتند. یکی از خطاهای اطلاعاتی ما کاری بود که آقای لاجوردی کرد. سعادت از افراد بسیار نزدیک به رجوی بود و بسیار به رجوی وفادار بود. او در زندان به این جمع‌بندی رسید که اگر آیت‌الله خمینی خرده‌بورژوازی چپ است پس ضد امپریالیسم است و باید از خشم خمینی علیه امپریالیسم استفاده کرد. این جمع‌بندی که درست هم بود جمع‌بندی بدنه مجاهدین بود، با دیدگاه بنیان‌گذاران و مثنی اصلی مبارزاتی سازمان که ضد امپریالیستی بود همخوانی داشت. ضمن اینکه این دستخط، دستخط خود سعادت بود، اما مجاهدین کجوبی را در زندان ترور کردند و لاجوردی هم سعادت را اعدام کرد. اعدام

سعادت نفس راحتی برای رجوی بود، چراکه او موی دماغ رجوی می‌شد و این تحلیل جدیدش برای خط رجوی مشکل ایجاد می‌کرد. سعید حجاریان پس از دستگیری سعید شاهسوندی نامه‌ای به مقام رهبری آیت‌الله خامنه‌ای می‌نویسد که مبادا درباره او هم مانند سعادت اشتباه امر کنند و این باعث آزادی شاهسوندی بعد از دوران محکومیت می‌شود. به نظر من اگر سعادت اعدام نمی‌شد یک انشعاب بزرگ در تشکیلات رجوی به وجود می‌آمد و این همه عوارض برای خودشان و مملکت ایجاد نمی‌شد و مبارزه مسلحانه هم شکل نمی‌گرفت. گفتنی است شهید رجایی به‌عنوان رئیس‌جمهور و بهزاد نبوی با اعدام سعادت مخالف بودند.

در یکی از شماره‌های راه مجاهد یک مقاله تحقیقی به نام «سه تشکل» منتشر شد. مبنای این مقاله هماهنگی سه تشکل برای حذف انقلابی‌ها بود: انجمن ضدبهاثیت، روحانیت غیرمکتبی و سازمان مجاهدین خلق به‌عنوان تروریزم امریکایی. این مقاله نشان می‌داد که ابتدا روحانیت غیرمکتبی با انگ و برجسب، عناصر انقلابی را لکه‌دار یا کم‌رنگ می‌کنند. انجمن ضدبهاثیت به دلیل نفوذی که در تشکیلات نظام داشت، این‌ها را تصفیه و حذف می‌کند و اگر قابل انگ یا تصفیه نباشند، سازمان مجاهدین این‌ها را ترور می‌کند. امثال بهشتی، باهنر، رجایی و دستغیب نه انگ بردار بودند و نه می‌شد آن‌ها را تصفیه کرد. تا مدت‌ها دستگاه اطلاعاتی ما متوجه خط‌دار بودن این حذف و ترورها نبودند. کشمیری دبیر شورای امنیت که از عوامل رجوی بود همه‌جا می‌گفت گروه میثمی از منافقین هم بدترند و تأثیر این جوسازی را در بیان برخی از مسئولان نظام دیدیم که می‌گفتند میثمی از منافقین هم پیچیده‌تر است (مطبوعات).

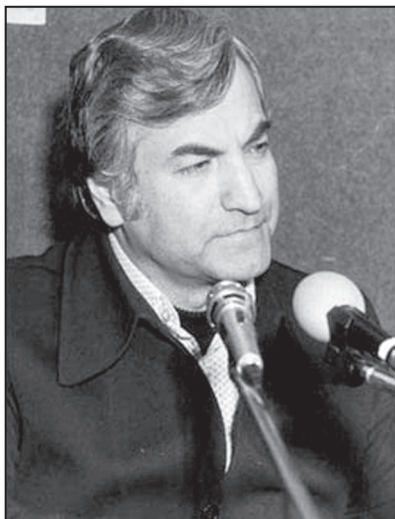
مهندس جواد مادرشاهی، رئیس اطلاعات انجمن ضدبهاثیت، بعدها به ریاست امنیت دفتر رئیس‌جمهور انتخاب شد و احتمالاً بسیاری را با خود به این مجموعه وارد کرد... وقتی آقای موسوی وزیر خارجه بودند و ما این تحلیل سه تشکل را با ایشان در میان گذاشتیم، ایشان در بدو امر نپذیرفتند که خط‌دار باشد. اما می‌دیدیم که این‌ها یک روحانی مرتجع را ترور نمی‌کنند یا کسانی که پیش از انقلاب با مجاهدین همکاری نداشتند هیچ کاری نداشتند. رجوی هم در یک سخنرانی گفت که خط ما این بود که عناصر کیفی انقلاب را بزنی تا انقلاب دچار کم‌کیفیتی شود، وقتی دچار کم‌کیفیتی شد با مردم درگیر می‌شوند و مردم هم با آن‌ها درگیر می‌شوند در نتیجه مبارزه توده‌ای خواهد شد. به نظر می‌رسد دستگاه اطلاعاتی ما تا حد زیادی در حذف نیروها هماهنگ با آن‌ها انجام وظیفه کرد. یکی از اصلاح‌طلبان می‌گفت وقتی در سال ۷۲ حجت‌الاسلام حسینیان دادستان دادگاه ویژه روحانیت، نشریه راه مجاهد را توقیف کرد گمان می‌کردم به خاطر این مقاله بوده. او می‌گفت این مقاله بعدها راهنمای عمل بسیاری از اصلاح‌طلبانی شد که در مجلس ششم وارد مجلس شدند. هماهنگی خط‌مشی اطلاعاتی نهادهای جمهوری اسلامی با مجاهدین را باید در

”
رجوی هم در یک سخنرانی گفت که خط ما این بود که عناصر کیفی انقلاب را بزنی تا انقلاب دچار کم‌کیفیتی شود، وقتی دچار کم‌کیفیتی شد با مردم درگیر می‌شوند و مردم هم با آن‌ها درگیر می‌شوند در نتیجه مبارزه توده‌ای خواهد شد

این خبر دید. آقای حسین طائب در قم گفته است: «ما روی این زمینه کار کردیم؛ نقطه ضعف موسوی در خارج اعدام‌های گسترده ضد انقلاب در زمان نخست‌وزیری‌اش بوده است. اگر بخواید آن دوره را نفی کند، امام را نفی کرده و باعث ریزش ارادتمندان امام در داخل کشور که متأسفانه هنوز موسوی را قبول دارند و انحراف او را باور نکرده‌اند می‌شود و اگر هم بخواید تأیید یا سکوت کند، اپوزیسیون خارج کشور را از دست می‌دهد، کافی است شما یک سائیتی، کانالی راه بیندازید و تأمینش کنید که هر روز از آن اعدام‌های اول انقلاب و سال ۶۷ بنویسد و از موسوی و سران فتنه بخواید اظهار نظر کند، خوب ما این کار را کردیم، گرفت و بین خودشان الآن معضل شده است، برنامه‌های دیگری هم داریم که مصداق مکر الهی این انقلاب است.» طائب افزود: «اما آنچه دوستان درباره حمایت بین‌المللی از سران فتنه گفتند جای نگرانی ندارد؛ یک موج است که اگر مقاومت کنیم، تمام می‌شود، مهم این است که در داخل سرانشان را خفه کردیم و تجربه انقلاب نشان داده که در خارج این گروه‌ها و شوراهای کاری بکنند تأثیری ندارد و لابی‌های بین‌المللی‌شان هم مهم نیست، ما هم که بیکار نمی‌نشینیم و لابی می‌کنیم، در گذشته این نگرانی وجود داشت که مبادا خاتمی که اعتبار بین‌المللی و جهانی دارد بعد از دستگیری موسوی و کروی ربه‌ری را به دست بگیرد که خوشبختانه این اتفاق نیفتاد، به هر حال هر یزدی که مصباح یزدی نمی‌شود.»^{۱۳} آیا این‌ها همان حفره‌های امنیتی - اطلاعاتی نیست که از خارج ضربه می‌خوریم؟

گفته شد که رجوی و امریکا قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول ندارند تا جایی که می‌دانم برخی شخصیت‌های تعیین‌کننده جمهوری اسلامی نیز قانون اساسی را برانداز می‌دانند و هیچ‌گاه خود را قانون‌گرا ننمایدند و حاضر هم نیستند به قانون اساسی سوگو کنند بخورند. نتیجه اینکه در نظر هر سه تشکل، هر حرکت قانونی یک نوع جنگ علیه آن‌ها تلقی می‌شود و بی‌دلیل نیست که اعتراض‌های قانونی را جنگ نرم می‌نامند و خطرناک‌تر از جنگ گرم. سازمان رجوی در رسانه خود حرکت‌های براندازانه را تبلیغ می‌کند و افرادشان سعی دارند هرگونه حرکت قانونی را به شعارهای تند تبدیل کنند که خوشایند جریان امنیتی - نظامی است. تلویزیون صدای امریکا هم دانم می‌گوید مردم ایران از قانون عبور کرده‌اند. اگر خاتمی رأی دادن را تشویق نمی‌کرد و اگر میرحسین موسوی مقاومت نمی‌کرد، آیا بقیه دسته‌ها و گروه‌ها قادر بودند یک صدم جمعیت ۲۵ خرداد ۸۸ را به صحنه آورند؟ رمز آن حماسه، حرکت در بستر قانون و به ویژه اصل ۲۷ قانون اساسی بود. به نظر من توان تاریخی مردم نیز همین حرکت قانونی است مثل رأی دادن که رد پا هم نداشته باشد.

به نظر مهم‌ترین تحول منفی که در دستگاه اطلاعاتی ما رخ داد این بود که هم‌زمان با اینکه فائزه هاشمی در انتخابات تهران در مجلس پنجم رأی بالایی آورد، احساس خطر شد و نیروهای سپاه احضار شدند و واژه خواص درباره آن‌ها به کار برده شد. حجت‌الاسلام



عباس امیرانتظام

پروازی در نامه بسیار راهبردی خود به این موضوع اشاره کرده‌اند. وقتی آن‌ها خواص شدند؛ یعنی نسبت به دیگران برتری داده شدند و برتر از دیگران قرار گرفتند و آن‌ها هم خط «النصر بالرعب» را پی گرفتند. پروازی اشاره می‌کند پس از پیروزی خاتمی، انصار حزب‌الله که از همین نیروها تشکیل می‌شد به حضور رهبری می‌روند و مقام رهبری در آن جلسه اشاره می‌کنند که الله کرم ریاست انصار حزب‌الله را به عهده بگیرد، اما بیرون از جلسه آقای حجازی می‌گویند رأی‌گیری شود و در رأی‌گیری الله کرم رأی نمی‌آورد و نیروهای دیگری رأی می‌آورند. اگر کسی بخواید درباره این مسائل تحقیق کند، می‌تواند به نامه حجت‌الاسلام پروازی و حواشی آن بپردازد.

اگر به دوران وزارت اطلاعات آقای ری‌شهری برگردیم، ایشان در یک مصاحبه تلویزیونی گفتند که جرم اصلی سید مهدی هاشمی التقاط و تسری آن به حوزه علمیه است. باید توجه داشت که اولاً التقاط جرم نیست و همه انسان‌ها بین خود، نفس و شیطان التقاط داریم. خود جمهوری اسلامی هم به ظاهر التقاطی است؛ جمهوری افلاطونی و اسلام محمدی. برای رهایی از یک ایدئولوژی کهن و دستبستی به یک مکتب رهایی بخش، ما سال‌ها به دام التقاط خواهیم افتاد، اما باید سعی کرد که در این وضع نمانیم. در واقع نمی‌توان یک وضعیت طبیعی را جرم تلقی کرد و هیچ آدم عاقلی التقاط را جرم نمی‌داند. من این را از برخی علمای حوزه علمیه هم پرسیده‌ام و نظر آن‌ها هم این بوده است که اصولاً التقاط به‌خودی‌خود جرم نیست. دوم اینکه منظور از تسری التقاط به حوزه علمیه، مدارس آیت‌الله منتظری بود که در این مدارس قرآن و نهج‌البلاغه تدریس می‌شد، چون قرآن و نهج‌البلاغه رویه مجاهدین بود، شد التقاط. مهم‌تر از همه این بود که می‌گفتند جرم سید مهدی التقاط است و اصلاً ربطی به ترور شمس‌آبادی ندارد. می‌توان با قطعیت گفت که در تمام دوران وزارت آقای ری‌شهری در وزارت اطلاعات، هدف اصلی حذف آقای منتظری بوده است و به همین دلیل از پیگیری حرکت مجاهدین بازماندند و در حمله مرصاد در اوج

بی‌خبری بودند که این به نوعی حفره امنیتی اطلاعات محسوب می‌شود. آقای ری‌شهری در خرداد ۷۶ که کاندیدای ریاست جمهوری بودند در یک مصاحبه با کیهان گفتند که خدمات زیادی انجام دادند، ولی مهم‌ترینش عزل آیت‌الله منتظری و رهبری آیت‌الله خامنه‌ای است. در انتخابات خرداد ۸۸ هم نیروهای امنیتی تحلیلشان این بود که موسوی رأی می‌آورد و بلافاصله نتیجه گرفتند که هاشمی هم رهبر می‌شود، پس باید در برابرشان ایستاد. چون چنین رسالتی را احساس می‌کردند، مسائل امنیتی واقعی و رسالت حرفه‌ای فراموششان شد. در آخرین شماره نشریه راه مجاهد (شماره ۷۲) تمامی صحبت‌های آیت‌الله منتظری به مناسبت ۲۲ بهمن ۷۱ را چاپ کردیم. علتش هم این بود که دستگاه اطلاعاتی و امنیتی نسخه‌های زیادی از سخنرانی آیت‌الله منتظری را به شکل تحریف‌شده چاپ کرده بود و ما هم احساس کردیم که واقعیت باید منتشر شود و هرج و مرجی رخ ندهد و تشنجی به وجود نیاید... ما با دوستانمان آماده زندان رفتن هم بودیم که فقط نشریه برای چهار سال توقیف شد. در دادگاه ویژه روحانیت آقای حسینیان به ما گفتند که چرا این را چاپ کرده‌اید؟ من پاسخ دادم چون تحریف‌شده‌اش را شما منتشر کردید و من احساس کردم که منجر به آشوب می‌شود. من به ایشان گفتم که آیت‌الله منتظری از قول یکی از بزرگان نظام (که ممکن است آیت‌الله محمدی گیلانی باشند) به ایشان گفته بود که دوتا از بچه‌های اطلاعات توبه کرده‌اند چرا که گزارشی داده‌اند که بیت آیت‌الله منتظری پر از منافقین است و بر اساس گزارش این‌ها، آن جریانات ششم و هشتم فروردین ۶۸ شکل گرفت. آقای حسینیان گفتند که اگر این‌طور باشد که تمام چیزها زیر سؤال می‌رود. در جواب گفتم که بالاخره باید حق و حقیقت معلوم شود و آن دو نفر را بخواهید و اگر راست می‌گویند یا دروغ با ایشان برخورد شود، نه اینکه راه مجاهد پس از ۱۲ سال انتشار بدون وقفه توقیف شود. ایشان گفتند تا زمانی که آقای رفسنجانی در نظام جمهوری اسلامی است و از آقای منتظری دفاع می‌کنند ما نمی‌توانیم به‌خوبی با منتظری مبارزه کنیم. من گفتم مگر آیت‌الله منتظری امپریالیسم شماس است که ایشان گفتند بله او امپریالیسم ماست! مگر حفره اطلاعاتی - امنیتی شاخ و دم دارد. در شرایطی که آقای حسینیان اشراف به وزارت اطلاعات داشت و چنین خطی را دنبال می‌کرد چگونه می‌توانستند به‌صورت یک اطلاعاتی حرفه‌ای دربیابند و دشمنان اصلی و فرعی را دسته‌بندی کنند و روی اصلی‌ها نیروی بیشتری بگذارند.

آیت‌الله منتظری به همین دلایل به مرحوم امام می‌گفتند که عملکرد وزارت اطلاعات مطلوب نیست. ایشان می‌گفتند که ک.گ.ب و سیا در هم نفوذ می‌کنند و اینتلیجنت سرویس در هردو؛ بنابراین امکان نفوذ در میان ما هم دارند و طبیعی هم هست. دوم خرداد ۷۶ که اتفاق افتاد، خط قانون اساسی و قانون‌گرایی حاکم شد ولی خاتمی گفت همه می‌توانند فعال شوند، به‌جز کسانی که علیه جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه کرده‌اند و شعار

ایران برای همه ایرانیان را مطرح کردند. همین باعث شد که مجاهدین به این جمع‌بندی برسند که خاتمی بیشترین ریزش را در آن‌ها ایجاد کرده است و بنابراین به او «فتنه خاتمی» گفتند. در تمام دوران خاتمی دیدیم که یک هم‌خطی بین مجاهدین و برخی نیروهای نظامی و امنیتی ما وجود دارد. برای خاتمی هر نُه روز یک بحران ایجاد شد و کردان در خاطرات کوتاهی که از او در سایت نظام‌آباد منتشر شده به مسائل مهمی در این زمینه اشاره کرده است. در دستگاه اطلاعات قتل‌های زنجیره‌ای، حمله به کوی دانشگاه و ایده حکومت‌نظامی در تهران شکل گرفت و مجاهدین نیز علاوه بر فتنه دانستن خاتمی دائم با تحلیل‌های خود به این‌ها انسجام می‌دادند. این مطلب در مقاله‌ای تحت عنوان «فتنه خاتمی» در چشم‌انداز ایران (شماره ۶۲، تیر و مرداد ۱۳۸۹، ص ۳۰) آمده است که تکمیل‌کننده این بخش است. علت این است که مجاهدین با اصلاحات قانونی موافق نیستند، بلکه مایل‌اند که اشتباهات انباشته شود و نظام سقوط کند. در دوران خاتمی بیشترین ریزش در نیروهای آن‌ها پیش آمد، اما در دوران احمدی‌نژاد دوباره انسجام پیدا کردند و

داشتند از بین بچه‌های خوب عضوگیری می‌کردند. روز ۱۴ خرداد سال ۸۹ مراسم سالگرد مرحوم امام در حرم امام، نیروهای خودسر توانستند جلو سخنرانی حجت‌الاسلام سید حسن خمینی را بگیرند و او را تخریب کنند. این مراسم را کامل تلویزیون جمهوری اسلامی نشان داد. تشکیلات رجوی هم کامل این صحنه‌ها را نشان داد. این به چه معناست؟ یا اینکه دیدیم در روز روشن در مراسم افتتاح فرودگاه امام خمینی با توپ و تانک و هواپیما جلو مراسم افتتاح را گرفتند و آن آبروریزی را به بار آوردند و در برابر رئیس‌جمهور منتخب و قانونی وقت ایستادند. چگونه است در سطح بالای نظام اشرافی به این به حرکات نبوده؟

مجاهدین همواره نسبت به هاشمی وحشت داشتند، چراکه توانایی اداره نظام را داشت و این چیزی است که آن‌ها نمی‌خواستند. هم آن‌ها هاشمی را می‌کوبیدند و هم دستگاه‌های امنیتی ما و این هم خطی ادامه داشته است. در قضایای امنیتی هم مجاهدین نفوذ داشتند. یک مورد آشکار هم خطی، این بود که دکتر صالحی، به‌عنوان اولین ریاست انتخابی دانشگاه علم و صنعت انتخاب شد. آقای احمدی‌نژاد با کمک سردار حجازی فرمانده بسیج، شخصی را به نام

... بدون هماهنگی با رئیس دانشگاه به‌عنوان فرمانده بسیج اساتید انتخاب کردند و با قدرت نظامی فرمانده قبلی را عزل کردند. شخص نام‌برده که از امریکا آمده بود، ریش‌بلند و تسیب و ذکر، مشخصه‌اش بود. لپ‌تاپ معروف انرژي هسته‌ای از دست ایشان را یک مجاهد موتورسوار ربود و ایشان دستگیر شد و به زندان رفت و گویا نفوذی بود و اعدام شد. در واقع کسی که رفیق شفیق آقای احمدی‌نژاد بوده است نفوذی از آب درآمده است و چنین خسارتی زده و پیگیری هم نشد.

برخی نیروهای خاص امنیتی سال‌ها تلاش می‌کردند که وزارت اطلاعات را از حالت وزارتخانه خارج کنند و به‌صورت سازمان درآوردند و بازوی رهبری شود، اما نتوانستند. حتی یک بار پیشنهاد دادند که وزارت اطلاعات به‌صورت سازمان درآید، اما چنین امری صورت نگرفت و با مقاومت روبه‌رو شدند... اکنون که سازمان اطلاعات سپاه مستقیم به رهبر گزارش می‌دهد، وزارت اطلاعات را هم به دنبال خود یدک می‌کشد و در واقع آن اتفاق افتاد.

نگرانی عمده در این است که از کانال‌های مختلف به فرماندهی کل قوا گزارش می‌شود، درحالی‌که این گزارش‌ها با هم تفاوت جدی دارند و ممکن است فرماندهی دچار تردید در تصمیم‌گیری شود و فرصت‌های طلایی از دست برود.

ملاحظه می‌کنیم یک نوع گزارش‌های خودسر به سفارت عربستان را حرکت آدم‌های دلسوز تلقی می‌کند و یک نوع گزارش آن را در خط عربستان و قطب‌بندی کاذب بین ایران و عربستان بیان می‌کند. در مورد حمله به سفارت انگلیس هم گزارش‌های مختلفی شنیدیم، از جمله اینکه کار سیا یا خود انگلیس بوده. احمدی‌نژاد هم معتقد بود برای سرنگونی او بوده است. یک بخش از نیروهای امنیتی سعید

امامی را در ارتباط با قضیه میکونوس و قتل‌های زنجیره‌ای مرتبط می‌دانند و متأسفانه بخش دیگری از نیروهای امنیتی وی را شهید دانسته و در تشییع جنازه‌اش شرکت می‌کنند و هنوز هم او را شهید می‌نامند؛ بنابراین سازمان قضائی نیروهای مسلح قاتل و انکارگر معرفی می‌شود. در این باره می‌توان به نامه جعفر شیرعلی‌نیا در آذر ۹۷ اشاره کرد. برخی کار قتل‌های زنجیره‌ای را به نیروهای بیگانه نسبت می‌دهند ولی دستگاه رسمی اطلاعات آن را کار نیروهای خودسر

وزارت اطلاعات می‌داند. متأسفانه دو نوع تحلیل از یک واقعه می‌تواند موجب تردید و از دست دادن فرصت شود.

آنچه برشمردم در چند سال قبل به‌صورت نامه‌ای خطاب به مسئولان بود. در این روزها تروریهایی که به اسرائیل نسبت داده می‌شود یا گروه رجوی به مسئله حفره‌های اطلاعاتی امنیتی تبدیل شده و بر سر زبان افتاده؛ بنابراین ضرورت پیدا کرد ضمن تنظیم و ویرایش جدید، این‌نامه در اختیار خوانندگان نشریه نیز قرار بگیرد باشد که طراحان امنیتی-اطلاعات به نکات اشاره‌شده در این مطلب توجه کنند و ما را از راهنمایی‌های خود محروم نفرمایند. ■

پی‌نوشت:

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی در دو جلد توسط انتشارات مؤسسه اطلاعات و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی منتشر شده است (وابسته به وزارت اطلاعات).
۲. اسناد سفارت لانه جاسوسی چاپ‌شده توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳. «از نهضت آزادی تا مجاهدین»، «آن‌ها که رفتند» و «تولدی دوباره: از اخدا تا باخدا»، سه جلد خاطرات لطف‌الله میثمی، انتشارات صمدیه.
۴. شهید: صادق آمانی، محمد بخارایی و مرتضی صفارهرندی.
۵. تیمسار زندی‌پور ۲۶ اسفند ۵۳ به دست اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران اعدام شد.
۶. پس از پیروزی انقلاب، کمیته مشترک ابتدا به نام زندان توحید و بعد هم تبدیل به موزه عبرت شد.
۷. مقاله «یادی از مرتضی صمدیه لیا، به بهانه اکران فیلم سیانورا»، شماره ۱۰۱ چشم‌انداز ایران، دی و بهمن ۱۳۹۵.
۸. قانون مقدمین علیه امنیت و سلطنت که در سال ۱۳۱۰ توسط رضاشاه تصویب شده بود می‌گفت هر جمع سه تا پنج نفره که مرام اشتراکی داشته باشند یا علیه امنیت اقدام کنند از سه تا ده سال زندان برایش می‌پریدند که عملاً بدون اقدام هم سه تا ده سال حکم زندان می‌دادند.
۹. نقل از گفت‌وگوهای شفاهی بین حمید اشرف و تقی شهرام از انتشارات سازمان پیکار که پس از چهل سال منتشر شد و همچنین نظر جوهری درباره تقی شهرام که صرفاً هدف شهرام مصادره سازمان بوده است به نقل از نشریه آرش شماره ۱۰۵ و ۱۰۶ (همچنین رجوع شود به خاطرات بهمن بازگانی، شماره ۱۱۴ چشم‌انداز ایران).
۱۰. درباره درگیری‌های سازمان مجاهدین به رهبری مسعود رجوی و نظام جمهوری اسلامی ایران در ۳۰ خرداد ۶۰، ۸۰ گفت‌وگوی شفاهی در نشریه چشم‌انداز ایران انجام شده که به ریشه‌یابی این درگیری‌ها کمک می‌کند.
۱۱. مطلب فوق را در کتابی خواندم که آقای دکتر قهاری آن را به من داد و نام آن به یاد من نیست از ایشان نیز پرسیدم که به خاطر نداشتند... با ارجاع به کتاب پشت پرده کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نوشته علی رهنما ملاحظه می‌کنیم یکی از شعارهای اصلی کودتاجیان این بود که مصدق می‌خواهد ایران را به دست کمونیست‌ها بدهد و سلطنت را واژگون کند.
۱۲. به نظر می‌رسد اگر لایحه قصاص ملهم از دیدگاه مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن نوشته می‌شد قضایا طور دیگری رقم می‌خورد و شاید خرداد ۶۰ پیش نمی‌آمد یا با تأخیر اتفاق می‌افتاد...
۱۳. اسفندماه ۸۹، بولتن مجرمانه مدرسه علمیه الهادی قم که توسط برخی طلبه‌ها روی وبلاگ‌ها رفت، به نقل از سایت کلمه.

”
ملاحظه می‌کنیم یک نوع گزارش خودسر به سفارت عربستان را حرکت آدم‌های دلسوز تلقی می‌کند و یک نوع گزارش آن را در خط عربستان و قطب‌بندی کاذب بین ایران و عربستان بیان می‌کند. در مورد حمله به سفارت انگلیس هم گزارش‌های مختلفی شنیدیم، از جمله اینکه کار سیا یا خود انگلیس بوده

سد بختیاری؛ تکمیل کننده چرخه پیشگیری از سیل خوزستان

میرداوود میلانی بیش از پنجاه سال است که در بخش آب کشور مشغول به کار است. ۲۷ سال در مدیریت اجرایی کارهای آبی مشغول به کار بوده که می‌توان به مدیرعاملی و رئیس هیئت‌مدیره آب منطقه‌ای خراسان رضوی، خراسان شمالی و جنوبی و مدیرعاملی کشت و صنعت کارون اشاره کرد. میلانی همچنین ۲۳ سال در امور برنامه‌ریزی به‌عنوان مشاور وزیر نیرو و مدیرکل دفتر برنامه‌ریزی تلفیقی و دبیر آب و کشاورزی برنامه‌های اول و دوم توسعه و نماینده وزارت نیرو در برنامه‌های سوم و چهارم توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور حضور داشته است و ده سال نیز در سازمان برنامه و بودجه کشور مدیرکل امور آب سازمان بوده است. ایشان رئیس هیئت‌مدیره انجمن خبرگان برنامه‌ریزی است که مدیران سابق و فعلی سازمان برنامه و بودجه در آن عضویت دارند؛ ضمناً مهندس میلانی در زمان وزارت نیرو دوره قبلی (۱۳۹۲-۱۳۹۶) عضو اتاق فکر آب وزارت نیرو بوده است.



میرداوود میلانی

آبی که پشت سد جمع خواهد شد نیاز قطعی توسعه کشور است و می‌تواند در حوادث بروز سیل نقش تکمیلی سدهای فعلی را بازی کند و از سرریز شدن سدهای موجود سد دز جلوگیری کند و مقدار ۴.۵ میلیارد متر مکعب آب را پیش از رسیدن به سد دز در خود ذخیره کند.

محاسبه اقتصادی نقش سد بختیاری در ذخیره سیلاب‌هایی که موجب تخریب مزارع و خانه‌های مردم می‌شود خسارات فراوانی را به بار می‌آورد و به راحتی جوازگویی هزینه احداث آن می‌کند.

احداث نکردن این سد از دست رفتن آب قابل توجهی را به دنبال خواهد داشت و بعد پشیمانی برای حاکمیت و مردم خواهد بود، درحالی که کشورهای هم‌جوار مانند ترکیه تمام آب‌های موجود در کشور خود را با زدن سد مهار کرده‌اند و در بعضی رودخانه‌ها تا ۲ برابر آورد سالیانه رودخانه ظرفیت ایجاد کرده‌اند و به این ترتیب روی آب‌های جاری در آن کشور حق ایجاد شده است که با شرایط کم‌آبی در دنیا سرمایه قابل توجهی محسوب می‌شود. کشورهای همسایه ما مانند عراق و افغانستان هم توانسته‌اند در جمع‌آوری آب‌ها سرمایه‌گذاری و حرکت‌های قابل توجه از خود بروز دهند. عدم کنترل و استفاده نکردن از این آب‌ها موجب رسیدن آب به دریا و شور شدن خواهد شد که حرکت بعدی استحصال آب توأم با شیرین کردن آن بسیار گران تمام می‌شود.

نقش استراتژیک سد بختیاری

آب جمع‌شده در سد بختیاری می‌تواند برای تأمین آب مزارع موجود در استان خوزستان به کار برود بقیه آن به حوضه‌ها و استان‌های دیگر منتقل شود که به‌شدت به آب نیاز دارند و نقش استراتژیکی برای اجرای برنامه‌های توسعه صنعتی و خدماتی در کشور داشته باشد.

نقش سد بختیاری برای تولید برق آبی

سد دز که در پایین‌دست سد بختیاری است در حال حاضر به خاطر عدم اجرای استفاده صحیح در بهره‌برداری و اجرای طرح آبخیزداری در حوضه خود رسوبات زیادی را تحمل کرده و این امر موجب ایجاد خلل در مسیر تولید برق آبی شده و مشکلات بعدی را به دنبال خواهد داشت. با احداث سد بختیاری، سد دز به نوعی احیا شده است و قابل استفاده خواهد بود.

برق آبی ظرفیت نیروگاه ۱۰۰۰ مگاواتی سد بختیاری حدود ۱۰۰۰ مگاوات است که برق پاک و بدون مشکل زیست‌محیطی خواهد بود. تعهد داده شده کشورمان در کنفرانس پاریس برای کاهش اکسید دوبرن حاصل از سوخت نیروگاه‌های حرارتی، توجه

احداث این سد و نیروگاه برق آبی آن را دوچندان کند؛ به‌خصوص در شرایط فعلی از عمر مفید نیروگاه‌های حرارتی دایر در کشور که ۱۰۵۰۰ مگاوات تولید داشته و بالای ۳۰ سال هستند، فقط با انجام تعمیرات اساسی امکان بهره‌برداری از آن‌ها خواهد بود که این امر احداث سد بختیاری را به لحاظ نیاز به تولید برق، توجیه می‌کند.

ضرورت ساخت سد بختیاری با توجه به آمار و ارقام سیل اخیر

از ابتدای سال آبی سال ۹۸ تاکنون میزان بارندگی به ۳۱۷ میلی‌متر رسیده است که این رقم در مقایسه با ۱۳۹ میلی‌متر مدت مشابه سال قبل از آن ۱۲۹ درصد در مقایسه با ۲۱۹ میلی‌متر مدت متوسط بلندمدت ۴۵ درصد افزایش نشان می‌دهد.

در سال ۹۸ استان لرستان پرباران‌ترین استان کشور شده است و آب ورودی به سدهای کشور از ابتدای سال گذشته ۶۴ میلیارد مترمکعب بوده که این رقم در مقایسه با ورودی ۱۶ میلیارد مترمکعبی مدت مشابه قبل از آن ۲۹۷ درصد افزایش داشته است.

از میان ۱۷۸ سد مهم کشور حدود ۸۳ سد بزرگ که ۵۹ درصد از ظرفیت کل مخازن سدهای کشور را شامل می‌شوند، بین ۹۰ تا ۱۰۰ درصد پر شده است.

در سال ۱۳۹۸ سدهای استان خوزستان هم در وضعیت مطلوبی قرار دارد به طوری که ورودی به سدهای استان خوزستان از ابتدای سال به حدود ۳۷.۵ میلیارد مترمکعب رسیده است. این رقم سال قبل از آن در چنین زمانی تنها هفت میلیارد مترمکعب بوده است. در سال ۹۸ به میزان ۹۴ درصد مخازن سدهای خوزستان پر است و آب موجود در مخزن سدهای استان با افزایش ۷۴ درصدی نسبت به سال قبل به بیش از ۲۳ میلیارد مترمکعب رسیده است.

سیل در منطقه خوزستان، در سال ۹۸ به علت بارش‌های خوب پاییز و زمستان و پر بودن سدهای کرخه و دز با مشکل برخورد کرد و این دو سد توانستند سیل را در مخزن نگهداری کنند که برای پیشگیری از خطر آسیب رساندن به سدهای دز و کرخه ناگزیر

پنجه بر ساز شکسته خیابان و گسست‌های اجتماعی ایران

پیش درآمد

اردیبهشت سال ۱۳۹۶ جامعه سرگرم انتخاباتی بود که به روایت آمار رسمی مشارکت بالایی به همراه داشت. در یک سوی این معادله رئیس‌جمهوری بود که پس از تلاشی فراوان و با وجود مقاومت‌های خارجی و داخلی برجام را به نتیجه رسانده بود و وعده می‌داد که باید منتظر پیامدهایش باشیم، در سوی دیگر کسانی بودند که منتقد برجام شناخته می‌شدند. هرچند نارضایتی‌هایی از عملکرد روحانی در دور اول بود، اما گویی سایه رقابت سال ۸۸ میان موسوی و احمدی‌نژاد هنوز بر سر فضای انتخاباتی ایران باقی بود. روحانی در پایان نخستین دور از ریاست‌جمهوری خود به وعده برجام عمل کرده بود، اما مردم وعده‌هایی از او به یاد داشتند که در سطح وعده مانده بود، اما گویی مسیر سخت دولت، مردم را قانع کرده بود او را در پاستور نگه دارند و امید به تغییر داشته باشند؛ امیدی که دیر پا نبود.

ساز مخالف

در دوازدهمین دوره از انتخابات ریاست‌جمهوری مسائلی همچون برجام و مسائل مالی جامعه‌محور بحث رقابت‌کنندگان بود، اما چند دوره‌ای می‌شد که در گرماگرم انتخابات، برخی از کاندیداها دست به «افشاگری» رقیب می‌زدند و ثابت می‌کردند میان همین چند تن که از فیلترهای سخت شورای نگهبان عبور کرده‌اند، انواع فسادها وجود دارد. تا پیش از ظهور احمدی‌نژاد در سیاست ایران، چنین رسالتی را «اطرافیان» بر عهده می‌گرفتند، اما او خود آستین‌ها را بالا زد و وارد میدان شد. انتخابات سال ۱۳۹۶ اما سرفصل یک اتفاق جدید بود و تمام کاندیداها با آستین بالا و کپی پرونده رقیب وارد میدان شدند. کاندیداها تیغ افشا و پرده‌دری علنی مقابل دوربین صدا و سیما بر هم کشیده بودند، خیابان و فضای مجازی صحنه منازعه شدید بود. شاید یکی از عوامل داغ شدن این انتخابات هم همین قطعی‌سازی فضای جامعه بود.

اما در کنار فضای قطعی جامعه، از اوایل دهه ۹۰، رشد فراوانی در دسترسی مردم به رسانه به وجود آمد. بر اساس نتایج طرح پژوهشی برخورداری خانوارها و استفاده افراد از فناوری اطلاعات و ارتباطات (مرکز



مهدی فخرزاده

دریچه‌های آن را باز کردند تا آب ورودی به سد به‌ناچار وارد زمین‌های پایین دست شود که این آب مازاد حداقل ۷ میلیارد مترمکعب بود که بسیاری از روستاها و چند شهر خوزستان آسیب وارد آورد و هزاران نفر مردم در شهرهای سوسنگرد، حمیدیه و غیره آواره شدند.

طبق برآوردی مهندسی، اگر سدی مثل بختیاری وجود داشت به راحتی می‌توانست با ۷ میلیارد آب هدررفته مخزن سد را پر کند و از هدر رفتن آب شیرینی جلوگیری نماید که در مناطقی از کشور به شدت به آن نیاز داریم.

با احداث سد بختیاری، هم جلوگیری از هدر رفتن آب به میزان قابل توجهی کم شده و هم برق آبی تولیدی از آن به خاطر عدم نشتر گازهای گلخانه‌ای و تولید انرژی پاک برای کشور یک مزیت خواهد بود و ضمناً سد بختیاری سدی مکمل برای سد دز است و سبب کارآیی و افزایش عمر مفید سد دز خواهد بود.

اضافه آب سد بختیاری را می‌توان برای تأمین نیاز استان‌های هم‌جوار منتقل کرد که نیاز شدید به آب دارند.

بهر همدنی استان‌های هم‌جوار با نگاه آمایشی

با ساختن سد بختیاری فرصت طلایی بسیار ارزشمندی برای ارسال آب اضافی از خوزستان به استان‌های هم‌جوار فراهم خواهد شد که برای کشور بسیار حیاتی بوده و مشاجره و شکوه و شکایت از حساسیت‌های آب‌رسانی از خوزستان به استان‌های دیگر مرتفع می‌شود که چندین بار در مجلس شورای اسلامی مورد درگیری و مشاجره نمایندگان بوده است.

این اقدام ضمن اینکه گره کور آب‌رسانی از خوزستان به استان‌های هم‌جوار را به صورت منطقی باز می‌کند و به لحاظ اقتصادی هم برای کشور مقرون‌به‌صرفه خواهد بود.

با رعایت سیاست‌های آمایشی در خوزستان، می‌توانیم از ۹۰ هزار هکتار نیشکر نیمی از سطح زیر کشت را به صورت آبیاری بارانی یا آبیاری تحت فشار آبیاری کنیم و نیم دیگر را فعلاً با روش آبیاری کرتی و ردیفی مثل سابق آبیاری کنیم.

نصف سطح زیر کشت نیشکر در خوزستان را که ۴۵ هزار هکتار می‌شود، با سیستم جدید آبیاری به صورت بارانی یا تحت فشار آبیاری کنیم. آب مورد نیاز ۷ هزار مترمکعب در هکتار جمعاً ۳۱۵ میلیون مترمکعب خواهد شد که با احتساب مقدار آب مورد نیاز برای ۵۰ درصد باقیمانده نیشکر که به صورت کرتی و ردیفی آبیاری می‌شود، آب مورد نیاز با حساب ۳۵ هزار مترمکعب برای هر هکتار خواهد شد یک میلیارد و ۵۷۵ میلیون مترمکعب که با این ترتیب جمع آب مورد نیاز ۹۰ هزار هکتار نیشکر با روش جدید خواهد شد یک میلیون و ۸۹۰ هزار مترمکعب از بقیه آب که یک میلیارد و ۲۶۰ میلیون مترمکعب است، می‌توان برای انتقال آب به استان‌های هم‌جوار خوزستان استفاده نمود.

نتایج احداث سد بختیاری

۱. احداث سد بختیاری در زمان سیلاب‌ها می‌تواند ۷ میلیارد مترمکعب آب را که از حوزه تخلیه و باعث ضرر و زیان می‌شود، جمع‌آوری کرده و مورد استفاده قرار گیرد.
۲. در نتیجه اقدامات آمایشی و تغییر نحوه آبیاری نیمی از کشت نیشکر در منطقه می‌توان از آب حاصل شده بدون هیچ گونه تحمیلی بر مقدار آب خوزستان آب به‌دست‌آمده از سد بختیاری به‌اضافه آب صرفه‌جویی شده از آبیاری کشت نیشکر را به چهار استان هم‌جوار که به‌شدت دچار کم‌آبی هستند، منتقل کرده، انتخاب استان مناسب پس از مطالعات لازم ممکن خواهد شد.

۳. آب منتقل شده به استان‌های هم‌جوار می‌تواند در صنایع موجود و جدید مورد استفاده قرار گیرد که به‌شدت به آن برای اشتغال در منطقه احتیاج دارند و موجبات رونق اقتصادی شود.

۴. در صورتی که برای تأمین آب استان‌های هم‌جوار خوزستان از محل احداث سد بختیاری برنامه‌ریزی و اقدام نشود، تنها راه تأمین آب اقدام از طریق آب‌رسانی از دریا و شیرین کردن آن خواهد بود که به‌شدت گران‌تر تمام خواهد شد. این امر یک فرصت طلایی برای کشور است که بتوانیم مشکل استان‌های هم‌جوار را هم حل کرده و از درگیری‌های موجود در مجلس شورای اسلامی برای رقابت بر سر تصاحب آب و انتقال از موجودی فعلی آب کشور بکاهیم که ممکن است مشکلاتی را برای استان‌های مبدأ به وجود آورد حل کرد.

۵. احداث سد بختیاری علاوه بر تأمین قابل توجهی از آب شیرین برای کشور، هزار مگاوات برق آبی تولید خواهد کرد که با توجه به تعهد ایران در کنفرانس پاریس مبنی بر کم کردن اکسید دواکربن تولیدی در کشور برای جلوگیری از گرم شدن زمین بسیار مفید خواهد بود. ■



آمار ایران، ۱۳۹۸) دسترسی جمعیت بالای شش سال کشور به اینترنت در سال ۱۳۹۶، حدود ۶۴ درصد بوده است که این مقدار در سال ۱۳۸۷ نزدیک به ۱۲ درصد بوده است. همچنین بنا به ادعای وزیر ارتباطات، تعداد گوشی هوشمند در ایران از ۲ میلیون گوشی در سال ۹۲ به بیش از ۱۰۰ میلیون گوشی در سال ۱۳۹۵ رسید. (آذری جهرمی، ۱۳۹۵) در همین سال صدا و سیما زمان بیشتری نسبت به تمام انتخابات‌ها در اختیار کاندیدها قرار داد (خبرگزاری صدا و سیما، ۱۳۹۶) تا همه عرصه را به رسانه‌های مجازی وانگیزد، اما حضور امیر تلو در ستاد حجت‌الاسلام رئیسی، نشان می‌داد که «رسانه‌های مجازی» و در پی آن «شاخ‌های مجازی» خود را حتی به علمای سنتی تحمیل کرده‌اند. با وجود آنکه رد صلاحیت گسترده بخش عظیمی از افراد و جریان‌ها را از روند انتخابات کنار گذاشته بود، اما در میان همین اقلیت از فیلتر گذشته هم تعارض‌های بسیار عمیق و جدی وجود داشت. این تعارض‌ها چند پیامد مهم در خود داشت: نخست اینکه مسائلی چون «فقر» و «تورم» و «فساد» که مشکلات بزرگ کشور است و حل آن‌ها نیاز به عزم و همبستگی ملی دارد به‌عنوان ابزار پیروزی در این تعارض‌ها استفاده شد. در نتیجه به‌جای برنامه‌ریزی بلندمدت، سیاست‌های هیجانی و کوتاه دامنه استفاده شد. از پیامدهای دیگر این تعارض‌های شدید، افشاکاری‌های فراوانی بود که مانند سیل بر سر حیثیت اجتماعی مسئولان فرود آمد و باعث شد امروز شاید نتوان شخصیتی را یافت که محور همبستگی ایران بوده باشد و برای همه اعم از حاکمیت و مردم قابل اعتماد باشد. در این میان صدا و سیما هم در کنار رسانه‌هایی مانند «من و تو» با رویکردی تخریبی مشکلات جامعه را گزارش می‌کرد؛ گزارش‌هایی که گویی در هیچ سویی از آن برنامه برای اصلاح نبود. مسئولان و کارشناسان با هم ته‌بن‌بست ایستاده بودند و همه فریاد می‌زدند که راه بسته است و این بن‌بست نتیجه عملکرد «دیگری» است. مردم بن‌بست را دیده بودند و حالا هیچ ایده‌هایی بخشی در میان نمی‌دیدند.

میراث شوم

حضور بیش از ۷۳ درصدی مردم در انتخابات، شور و شوق خاصی ایجاد کرد و مردم روحانی و حامیانش را به ترتیب راهی خیابان پاستور و خیابان بهشت (مقر شورای شهر) کردند و برای بار دوم به کلید روحانی اعتماد کردند، اما این بار اعتماد مردم دولت مستعجل بود و چندان ناپایید. بخشی از این ناامیدی به خود دولت برمی‌گشت، اما بخشی نیز میراثی بود که به او رسیده بود.

روحانی در اولین انتخابات ریاست جمهوری وعده‌هایی داد. بخشی از این وعده‌ها اقتصادی بود، بخش بزرگ‌تری قرار بود خطر جنگ را از ایران دور سازد. خطری که خیلی‌ها به آن باور نداشتند. عمده چهار سال اول روحانی صرف برجام شد و باقی شعارهای دور اول را به دور دوم سپرد. از همان اوایل دور دوم بخشی از کسانی که شاید تمام حاصل زندگی‌شان را به صندوق‌های مالی و اعتباری سپرده

بودند، با مشکلاتی مواجه شدند و اعتراض آغاز شد. بخشی از سرمایه‌گذاران این صندوق‌ها چیزی برای دست دادن نداشتند و هرچه بود باخته بودند. این صندوق‌ها میراث دهه ۷۰ و شرکت‌های مضاربه‌ای بودند که با آغاز خصوصی‌سازی بانک‌ها در دولت خاتمی، بخشی از آن‌ها وارد بانکداری شدند. با توجه به تجربه موفق بانک‌های خصوصی، بسیاری انگیزه ایجاد بانک خصوصی پیدا کردند و مسیر این بانک‌ها را از صندوق مالی و اعتباری آغاز کردند. صندوق‌ها نیاز به مجوز بانک مرکزی نداشتند و با مجوز وزارت تعاون کار خود را آغاز می‌کردند. حجم پرداخت دولت (۲۰ هزار میلیارد) به بخشی از طلب‌های بخشی از طلبکاران این صندوق‌ها نشان از نقش بزرگ آن‌ها در اقتصاد ایران دارد (بانک مرکزی، ۱۳۹۵).

در عین حال نسبت مصرف و تولید ناخالص داخلی سرانه در این سال‌ها روندی بسیار نامتعادل داشت. بالاترین میزان تولید ناخالص داخلی سرانه مربوط به سال ۱۳۵۳ است. پس از انقلاب نیز در سال ۱۳۹۰ ما به بیشترین تولید ناخالص داخلی سرانه دست یافتیم. این مقدار، حدود ۸۰ درصد مقدار سال ۱۳۵۳ است و مصرف سرانه دولت کمتر از ۴۰ درصد همین رقم در سال ۱۳۵۳ است، (گودرزی، ۱۳۹۷) اما «مصرف سرانه در سال ۱۳۹۰ معادل ۱/۷ برابر مصرف سرانه در سال ۱۳۵۳ است؛ به عبارت دیگر کیک اقتصاد کوچک‌تر و سرمایه‌گذاری کمتر شده، ولی مصرف افزایش یافته درحالی که مصرف دولت کاهش داشته است؛ یعنی دولت برای انجام وظایف خود مثل آموزش، بهداشت، تأمین امنیت و مانند آن با محدودیت مواجه است» (گودرزی به نقل از نیلی، ۱۳۹۷).

چنین روندی جامعه را آبرستن ناآرامی کرده بود. دولت با رویکردی غیراصولی قصد داشت نخستین کانون‌های شورش را با تزریق پول به سمت آرامش برد که هواداران رقیب انتخاباتی روحانی در مشهد دست به تظاهرات زدند. تظاهرات مشهد، زمینه‌ساز بحرانی شد که به شورش‌های دی‌ماه معروف شد.

درآمد

با بسته شدن پرونده جنگ و اجرای سیاست‌های

اصلاح اقتصادی دولت هاشمی، جامعه درگیر شورش‌های فراوانی شد. تخریب خانه‌های حاشیه‌نشینان در اراک بستر شورش شد، کوی طلاب مشهد، شیراز و اسلامشهر از جمله شورش‌های وسیع در دهه ۷۰ برای نان بودند، اما در همان سال‌ها بهانه‌های دیگری نیز برای شورش بود. تقسیمات استانی در شهرهایی مانند قزوین و سبزوار زمینه‌ساز شورش شد و انتقال یک کارخانه خیابان‌های لامرد را به آشوب کشاند. با حضور خاتمی در انتخابات، هم‌زمان با باز شدن فضای سیاسی جامعه، پای سیاست به شورش‌ها نیز کشیده شد. خیابان‌های شهرهای بزرگ که از سال‌های نخستین انقلاب به بعد، شاهد حضور شورشگران سیاسی نبودند، دوباره صحنه درگیری شدند، حتی بهانه‌های غیرسیاسی می‌توانست به شورش‌های سیاسی منجر شود.

شورش‌های فوتبال، نمونه‌ای از محمل غیرسیاسی برای مطالبات سیاسی بود. در واقع هرچند انسداد سیاسی در ایران چندان به گروه‌های سیاسی اجازه ابراز نداده است، اما خیابان در موارد بسیاری زمین ابراز مطالبات بوده است. این ابراز گاهی خشمگینانه و گاهی آرام بوده است، برخورد با این شورش‌ها نیز گاهی خشمگینانه بوده (در بسیاری از موارد) و در اندک مواردی برحسب منافع گروه‌های ذینفع قدرتمند برخورد آرام و حتی تشویقی بوده است (در شورش لامرد، نمایندگان شهر از این ابزار برای تغییر فرماندار بهره بردند). در این موارد برخلاف شورش‌های نوع اول که هیچ امتیازی در مقطع شورش داده نمی‌شود، گاهی امتیازات حداقلی داده می‌شود، اما تعارض و مسئله اصلی حل نشده باقی می‌ماند. دیدگاه حاکم بر دستگاه‌هایی که مسئولیت حل این مشکلات را دارند شاید این است که اگر امتیازی در خیابان داده شود، خیابان صحنه امتیازگیری خواهد شد. هرچند این دیدگاه می‌تواند درست باشد، اما وقتی نهادهای اجتماعی به رسمیت شناخته نمی‌شوند، اگر امکان خیابان هم از مردم سلب شود و هیچ عرصه‌ای برای ابراز و اعتراض باقی نماند، آنگاه باید منتظر غافلگیری‌های بسیار بیشتری بود. حضور در خیابان حق انسانی و قانونی مردم بود و باید به رسمیت شناخته می‌شد و سال‌ها بود

این گونه نشده بود. حتی قانون اساسی این حق را ذکر کرده بود و هیچ گاه به رسمیت شناخته نشد. تمام این فرایند یک جمع بندی را در ذهن جامعه برجای گذاشت؛ ساختار به شدت فاسد است، برنامه ای برای اصلاح وجود ندارد، هیچ گروهی قدرت اصلاح ندارد، اعتراض در هم کوبیده خواهد شد و در نتیجه با وجود مشکلات پیچیده، بوی بهبود از اوضاع ایران بر نمی آید.

آهنگی که خیابان ساز کرد

شورش های دی ۱۳۹۶ از دید برخی از جامعه شناسان ویژگی های منحصر به فردی داشت. در انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری، بخش زیادی از شعارها معطوف به نیازهای اقتصادی مردم و نوع تعامل با جهان بود. شعارهای اقتصادی همیشه بخشی از برنامه های نامزدها برای ریاست جمهوری بوده است، اما در این دوره گویی نیازهای فوری جامعه خود را بیشتر به پوستر تبلیغاتی نامزدها تحمیل می کرد. دوقطبی ایجاد شده در آن انتخابات به حضور بیش از ۷۳ درصدی مردم منجر شد. بالا بردن سقف مطالبات با طرح شعارهایی در فضای دوقطبی انتخابات، محدودیت در امکان تحقق وعده های انتخاباتی و افکنده شدن بذر نفرت در فضای دوقطبی انتخابات، بخشی از بسترهای شورش دی ماه را تشکیل دادند. تله های فضایی نیز یکی از بسترهای جدی شورش های دی ماه بودند (کمال اطهاری، ۱۳۹۸). تله های فضایی زمانی به وجود می آید که «فعل شدگی نهادی» وجود داشته باشد؛ یعنی برای مشکلات راه حل های نادرست اجرا شود. مثلاً در یک دانشگاه فساد باشد، برای رفع فساد با سیم خاردار آن را محصور کنند (اطهاری، ۱۳۹۸ ب).

به تمام این دلایل امیدها به دولت امید به ناامیدی بدل شد و هنوز چند ماهی از استقرار دولت نگذشته، شورش های دی ماه سر برآورد. با توجه به برخی از نظرسنجی ها (گودرزی، ۱۳۹۸)، پس از دی ماه جامعه با کاهش امید و سرخوردگی مواجه شد و این فرایند نشانه ای از حضور عنصری است که محسن گودرزی آن را «شهروند عاصی» نامیده است.

اما این نوع از «شهروند» از کجا برآمده است؟ گودرزی معتقد است با کاهش همبستگی اجتماعی، جامعه دچار گسیختگی اجتماعی شده است و فرایندهای «گسیخته ساز» همچنان فعال اند و در شکاف های ناشی از این گسیختگی ها، «شهروند عاصی» رشد می کند.

فرایندهای «گسیخته ساز» دو دسته اند: نخست عوامل عینی یا مادی است که بیشتر به زیرساخت های اقتصادی بازمی گردد و مسائلی چون کوچک شدن یک اقتصاد، بیکاری، فساد و فقر را دربر می گیرد؛ و دیگری عوامل نگرشی است که به «رشد فردگرایی»، «احساس زوال اجتماعی»، جایگزینی نظام ارزشی مبتنی بر «ترجیح منافع فردی بر هر ارزشی دیگر» و «ضعف نظام هنجاری» معطوف می شود (گودرزی، ۱۳۹۷).

گسیختگی اجتماعی از دید این استاد جامعه شناسی یک مفهوم است که با حضور «شهروند عاصی»

از حوزه مفاهیم وارد زندگی روزمره شهر می شود و سرفصل حضور اجتماعی این شهروند، اعتراضات دی ماه سال ۹۶ بود. در واقع این مفهوم، جریان های به حاشیه رانده شده مانند حاشیه نشینان، لایه های پایین جامعه و NEET^۱ در جامعه را از میان مفاهیم توریک، به عرصه جامعه آورد تا دیده شوند.

نارضایتی در همه حوزه ها گسترده شده است، این نارضایتی از فضای مجازی تا گفت وگوهای بین مردم در وسایل حمل و نقل عمومی مشهود است. از طرفی رسانه نیز با بازنمایی فقر و تبعیض و فساد به این نارضایتی دامن می زند. نارضایتی وقتی همراه با ناامیدی از اصلاح باشد، خستگی به همراه دارد و «شهروند عاصی» از آنجا که دیگر آمیدی به اصلاح امور یا شخصیت ها و جریان های سیاسی ندارد، دچار خستگی شده است. او چشم انداز بهبود اوضاع ندارد، وضعیت برای او تحمل کردنی نیست و قدرت تغییر وضعیت زندگی خود را هم ندارد. «شهروند عاصی» از هر تغییری درمانده است و بازنمایی اخبار فساد در رسانه ها نیز هرچه بیشتر او را دچار تحقیر می کند. چنین وضعیتی او را دچار «تنش ها، خشم و هراس جمعی» می کند و جامعه را هرچه بیشتر به سمت رفتارهای پیش بینی نشده و هیجانی می راند.

در این میان بسیاری از سیاست های رسمی تأثیرگذار بر زندگی افراد نیز به تشدید عصبان منجر می شود. گودرزی در مقاله خود می گوید چگونه سیاست های فرهنگی و اجتماعی در مورد پوشش زنان، کنسرت موسیقی و مسائلی از این دست خود به نارضایتی دامن می زند، «شهروند عاصی» دچار سطحی از نارضایتی است که حتی سیاست های درست هم می تواند موضوع خشم او واقع شوند؛ هرچند ویژگی بسیاری از سیاست ها در این سال ها، ناپایداری، موقتی بودن و ناکارآمدی است. شهروند عاصی میل به گریز دارد، گریز از همه چیز، حتی از وطن و آمار مهاجرت در سال های اخیر، گویی روایت زندگی همین شهروند است.

عصبان شهروندان حتی بر ارزش ها و نگرش های جامعه هم اثرگذار است و نظرسنجی ها نشان می دهند «هرچند از سال ۱۳۵۴ که نتایج پیمایش ها در دست است، روزه همواره بالاترین میزان تقید را در بین رفتارهای دینی داشته است و رقم آن به طور متوسط بالای ۷۰ درصد بوده است» (گودرزی، ۱۳۹۹)، اما این شاخص پس از سال ۱۳۹۶، به زیر ۵۰ درصد رسیده است.

شهروند عاصی گویی برساخته نگاه موقتی و سیاست های موقتی بوده است. مطالبات او با روش های موقتی پاسخ داده شده، زندگی اش دستخوش سیاست های موقتی بوده، حتی شغلش درگیر قراردادهای موقتی بوده (اگر اساساً شغلی به کار بوده) و اگر اعتراضی به این وضعیت داشته، اعتراض او نیز با روش های موقتی خاموش شده است. او در چنین وضعیتی شاهد هرچه عمیق تر شدن دو شکاف در زندگی اش است؛ نخست شکاف میان او و مطالباتش، دیگری شکاف میان او و بخش اندکی از جامعه.

فرود

با تحلیل گودرزی، امروز شهروند عاصی را باید در همه معادلات ایران تأثیر داد. در این سال ها بخشی از کنش های انتخاباتی از سر همین عصبان شهروندان بوده است. آن ها هیچ راهی برای ابراز مطالبات خود نیافته اند، نه خیابان را داشتند و نه نهاد. ناچار در انتخابات به کسی که قرار نبود رأی بدهند رأی می دادند. در بیش از یک دهه اخیر بزرگ ترین اپوزیسیون ایران مسئولان مملکتی بوده اند. آن ها که باید رویکرد حل مسئله می داشتند، بیشتر در پی طرح مسائلی هستند که مردم با آن مسائل زندگی می کنند و این گفتن ها و گلایه ها وقتی همراه راه حلی نیست، گویی نمکی است که بر زخم مردم ریخته می شود. گفتن از دردها وظیفه رسانه است. باید به رسانه ها احترام بیشتری گذاشته می شد تا آن ها دردها را بگویند، به کارشناسان و اساتید دانشگاه بهای بیشتری داده می شد و قدر بیشتری می دیدند تا راه حل بیابند و مسئولان تیغ برکشیده شان بر روی هم را غلاف می کردند که باری بردارند. نمی توان این صدای نهفته در جامعه را با پرچسب هایی چون «دست خارجی» آرام کرد، این صدا مطالباتی دارد و پاسخ می خواهد. اگر سامان و سازمانی داشت، امروز پیمایش را بهتر می توانست بگوید و پی بگیرد، اما ندارد. در آستانه انتخابات ۱۴۰۰، شاید باید به صداهای خاموش جامعه و به «شهروند عاصی» بیشتر اندیشید؛ صداهایی که گاهی فریاد شدند و شنیده نشدند، اما در همیشه بر یک پاشنه نخواهد چرخید. ■

پی نوشت:

۱. گروه هایی که نه در حال تحصیل یا مهارت آموزی اند و نه دارای شغل هستند.

منابع:

- گودرزی، محسن، ۱۳۹۶، «روندهای گسیخته ساز، کتاب همبستگی اجتماعی و نابرابری»، دومین گزارش وضعیت اجتماعی ایران، ۱۳۹۶-۱۳۸۸، جلد یکم، به مدیریت علمی مرطاهر موسوی، انتشارات آگاه، صص ۴۸۱-۴۹۶.
- گودرزی، محسن، ۱۳۹۸، «شهروند عاصی؛ با بازیگر آینده ایران آشنا شوید»، سایت انگاره: <https://engare.net/aasi/>
- مرکز آمار ایران، ۱۳۹۸، نتایج طرح پژوهشی برخورداری خانوارها و استفاده ای افراد از فناوری اطلاعات و ارتباطات - ۱۳۹۶، منتشر شده در نشانی: <https://www.amar.org.ir/Portals/0/News/1398/artbattat96.pdf>
- خبرگزاری صدا و سیما، ۱۳۹۶، «زمان بندی تبلیغات رادیو تلویزیونی نامزدهای ریاست جمهوری + جدول پخش»، به نشانی: <https://www.iribnews.ir/006jbW>
- اطهاری، کمال، ۱۳۹۸، «قرمزی رنگ نینداخته است بیخودی بر دیوار»، ایران فردا شماره ۵۵.
- اطهاری، کمال، ۱۳۹۸ ب، همایش اعتراضات و ناآرامی های آبان ماه: ریشه ها و پیامدها، دانشکده علوم اجتماعی، ۸ دی ماه ۱۳۹۸.
- سایت بانک مرکزی ایران، ۲۱ اسفند ۱۳۹۶: <https://cbi.ir/showitem/17575.aspx>
- آذری جهرمی، محمدجواد، ۱۳۹۵: سایت ایسنا <https://www.isna.ir/news/95120402988/>

چشم‌ها و گوش‌ها

فشار اصلی تحریم‌ها بر دوش مردم

گری سیک، کارشناس برجسته امریکایی که در مذاکرات پاریس قبل از انقلاب هم شرکت داشته، طی مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی، در ۲۴ آذر ۹۹ اظهار کرد: تحریم‌های حداکثری به‌طور قطع به ضرر مردم ایران بوده و فشار روی دوش مردم آورده است. هم‌زمان آقای روحانی، آماری را ارائه داد که تحت‌های بیمارستانی و تولید فولاد طی این هفت سال ۲ برابر شده و از ریل‌گذاری و دیگر آمار هم صحبت به میان آمد. سرمقاله ۲۵ آذر ۹۹ کیهان هم به این آمار انتقادی نداشت. می‌توان نتیجه گرفت ترامپ، وزیر خارجه امریکا و بعضی از ایرانیان وام‌دار این جریان می‌گویند هر دلاری که به ایران برود به غزه، یمن یا به سوریه می‌رود. آیا نمی‌بینیم که درآمد مملکت صرف چه کارهایی شده که به نفع مردم است؟ تنها یک قلم هزینه‌ها حقوق کارمندان و بازنشستگان است که رقم زیادی را تشکیل می‌دهد. به نظر می‌رسد انسان‌هایی نسبتاً منصف مثل گری سیک و دیگر متفکران امریکایی باید به دولت امریکا فشار وارد آورند که از این رویه ظالمانه دست بردارد.

وضعیت اقتصادی در دوران بایدن

کانال تلگرامی دکتر محمدحسین ادیب / ۱ دی ماه ۹۹

محمدحسین ادیب: از سال ۲۰۰۸ تا کنون دوران استقرار بانکداری جهانی است در این فاصله بانک‌های بزرگ، بانک‌های ملی را از اقتصاد جهان به میزان ۹۰ درصد حذف کردند و در دوران بایدن صنایع و شرکت‌هایی که با جهانی‌سازی مالی دیگر توان رقابت ندارند باید از اقتصاد جهان حذف شوند؛ لذا یک فروپاشی دیگر در راه است البته این فروپاشی اصلاح ساختار اقتصاد جهانی است که خود را با جهانی‌سازی مالی تطبیق می‌دهد.

ظریف و همه‌جانبه‌گرایی

برگزیده‌ای از گفت‌وگوی مهدی نصیری با دکتر ظریف / ۲۰ آذرماه ۱۳۹۹

از نظر واقعیت‌های بین‌المللی، چین امروز تبدیل به یک قدرت بسیار مهم و رقیب غرب شده است؛ نه بهره‌بردار از غرب؛ البته چینی‌ها دوست دارند بهره‌برداری خودشان را بکنند، اما در حوزه صنعت و تکنولوژی به خلاقیت رسیده‌اند نه به کپی‌برداری گذشته برای همین بود که قبلاً هر وقت با چینی‌ها صحبت می‌کردیم می‌گفتند ما ۲۵ سال وقت می‌خواهیم. خودشان می‌گفتند برآمدن صلح‌آمیز (و نه ستیز با امریکا)؛ یعنی سیاست چین برآمدن صلح‌آمیز بود و این سیاست بسیار خردمندانه‌ای بود که آن‌ها دنبال کردند. الان چین به‌عنوان یک قطب بین‌المللی مطرح است. شما باید با چین یا روسیه به خاطر اصالت چین و روسیه به‌عنوان دو بازیگر بین‌المللی با آن‌ها رابطه برقرار کنید؛ نه به جای غرب و نه برای ضربه زدن به غرب.

وقتی در یک مذاکره بین‌المللی موفق می‌شوید که برای طرف مقابل خودتان هم یک حداقلی از عقل و ذکاوت در نظر بگیرید. چین اگر خودش را ابزار روابط ما با غرب ببیند، به سمت ما نخواهد آمد، اما اگر در ما اصالت در رابطه با چین ببیند؛ کما اینکه باید اصالت در رابطه با غرب هم داشته باشیم؛ یعنی من معتقد نیستم ما باید به جای غرب چین را انتخاب بکنیم یا به جای چین غرب را انتخاب بکنیم. ما تنها در زمانی می‌توانیم روابط سالم و مناسب با همه طرف‌ها داشته باشیم که با همه طرف‌ها رابطه داشته باشیم، اما در مورد سیاست این دولت، تعداد سفرهای من به روسیه از مجموعه سفرهای من به غرب بیشتر است.

هفت سال استثنایی سیاستمدار

مصطفی تاجزاده - روزنامه همشهری - ۱۷ دی

ازجمله اقدام‌های مثبت آیت‌الله هاشمی می‌توان به اصرارش بر برپایی رفراندوم در مورد قانون اساسی تهیه‌شده در پاریس و تکمیل و اصلاح‌شده در دولت موقت و شورای انقلاب در سال ۵۸ اشاره کرد. او معتقد بود به تشکیل مجلس مؤسسان یا مجلس خبرگان نیاز نیست و همان پیش‌نویس را باید به همه‌پرسی عمومی گذاشت و اگر مردم به آن رأی دادند به‌عنوان قانون اساسی نظام نوپا به رسمیت شناخت. در آن قانون اساسی از برخی موارد آسیب‌زا سخنی در میان نبود. به نظر من اگر پیشنهاد او مورد قبول مرحومان مهندس بازرگان و سحابی و دوستانش قرار می‌گرفت، مسیر جمهوری اسلامی با آنچه در چهل سال گذشته پیموده شده متفاوت می‌شد.

هاشمی و گشودن باب‌های فقهی

کانال فردای بهتر - ۱۷ دی ماه ۹۹

آیت‌الله سید ضیاء مرتضوی: هاشمی باب‌های خوبی را در فقه گشود. دلایل این توفیق، روشن‌بینی و جامع‌نگری، اعتقاد به حاکمیت فقه، شناخت الزامات مهم حکومت و جامعه، جایگاه هاشمی در مدیریت کشور و به‌ویژه مجلس و ارتباط نزدیک و اعتماد امام به ایشان بود. ایشان نقش مهمی در بررسی چالش‌های فقهی جمهوری اسلامی داشت و یکی از مسائل که باید از نگاه فقهی بررسی شود و آقای هاشمی هم به آن اشاره کرده است، معنای فقهی دولت کشور در عصر ما و تفاوت دو مفهوم ملت و امت است.

ضمن آرزوی آرامش ابدی برای مرحوم آیت الله یزدی؛ بنده یک خاطره از ایشان دارم.

در سال ۱۳۸۱ دولت آقای خاتمی لوایح دولتی را به مجلس ارائه داده بود که یک قلمروی آن درباره افزایش اختیارات رئیس جمهور بر اساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی بود. شورای نگهبان این لایحه را در سال ۱۳۸۲ رد کرده و آیت الله یزدی هم در خطبه‌های نماز جمعه تهران موضع سختی در برابر این لایحه گرفت. اختلاف در این بود که دولت بر اساس اصل ۱۱۳، رئیس جمهور را مسئول اجرای تمام اصول قانون اساسی می‌دانست، اما شورای نگهبان و شخص آیت الله یزدی بر آن بودند که رئیس جمهور تنها مسئول اجرای اصول قانون اساسی مربوط به قوه مجریه است. بنده در همان ایام از سوی دبیرخانه مجلس خبرگان و شخص استناد و رعای برای پروژه «مبانی و مستندات قانون اساسی» مأمور مصاحبه با آیت الله یزدی شدم و طبعاً یکی از موضوعاتی که می‌توانست در این گفت‌وگو مطرح شود همین موضوع بود.

چند روزی در این باره تحقیق کردم و دیدگاه حقوقدانان بزرگ را مبنی بر اطلاق اصل ۱۱۳ نسبت به تمام اصول قانون اساسی گرفتم. در روز مصاحبه برخلاف تصویری که از اخلاق تند ایشان داشتم بسیار بزرگوارانه برخورد کرده و جلسه صمیمانه‌ای شکل گرفت. بنده هم جرئت کرده استدلال خود مبنی بر اطلاق اصل ۱۱۳ نسبت به تمام اصول قانون اساسی را بیان کردم. ایشان با تمام متانت گوش کردند و در کمال نباوری گفتند: این همه استدلال لازم نیست اصل ۱۱۳ به روشنی رئیس جمهور را مسئول اجرای تمام اصول قانون اساسی می‌داند و تردیدی در آن نیست! بنده که شگفت‌زده شده بودم عرض کردم شما در شورای نگهبان لایحه دولت را رد کردید و جناب‌عالی هم در خطبه نماز جمعه در رد آن سنگ تمام گذاشتید ولی الان این طور می‌فرمایید؟!

با صراحت همیشگی‌شان گفتند آن حرف‌ها به خاطر این بود که آقای خاتمی لایحه را داده بود و منجر به افزایش اختیارات ایشان می‌شد که به صلاح نیست! و این ربطی به متن قانون اساسی ندارد!

* راوی: مدیر اجرایی فصلنامه حکومت اسلامی و مدیر اجرایی پروژه بیست جلدی مبانی و مستندات قانون اساسی، کارشناس ارشد الهیات و معارف از موسسه آیت الله مصباح و سطح چهار حوزه.

چشم‌انداز ایران: مرحوم آیت الله یزدی در مراسم تحلیف حجت‌الاسلام محمد خاتمی در مجلس شورای اسلامی، برای نخستین بار اصل ۱۱۳ قانون اساسی را احیا کرد و توضیح دادند که رئیس جمهور در درجه اول مسئول اجرای اصول قانون اساسی است و در درجه دوم، مسئول قوه مجریه است، ولی بعدها دولت دهم، دکتر احمدی‌نژاد، ادعا کرد که با اصل ۱۱۳ می‌تواند در قوای دیگر نظارت داشته باشد، ولی آیت الله یزدی نظری برخلاف تفسیر اول خود دادند.

محمدباقر قالیباف: بنده هم اگر توفیق خدمت پیدا کنم به عنوان دولت مردم حتماً از این توافق‌نامه‌ای که انجام شده پاسداری می‌کنم. این را هم مردم عزیز ما بدانند هر دولتی غیر از این دولت فعلی هم بود همین مسیر را طی می‌کرد، چراکه مجموعه نظام و حاکمیت تصمیم گرفته بودند که در این حوزه این مذاکره را انجام دهند.

محمدرضا باهنر: می‌گویند جریان اصولگرایی با برجام مخالف بود. من قبول ندارم. شما فکر می‌کنید در این مملکت و این نظام اگر برجام مخالف جدی در سطح بالای نظام داشت، اصلاً کسی این اجازه را داشت که برجام را امضا بکند؟

علی اکبر ولایتی: ما حتماً باید مذاکره می‌کردیم. این تصمیم فرد نبود! نظام تصمیم گرفته بود مذاکره صورت بگیرد.

جمهوریت و آرا مردم اساس مملکت است

حسن روحانی در همایش حقوق اساسی و شهروندی (۱ دی ماه ۹۹) درباره قانون اساسی بدین مضمون گفت:

* قبل از انقلاب، شعار مردم حکومت اسلامی بود. مرحوم امام آن را به جمهوری اسلامی، آرا مردم، انتخابات و قانون اساسی تبدیل کرد؛ که اساس و مبنای جمهوری اسلامی ایران شد.

* به لحاظ یک کارشناس امنیتی اگر نظام ما جمهوریت و آرا مردم را نداشت، تا کنون بقا پیدا نمی‌کرد.

* قانون اساسی ما بر اساس تحزب نیست، بلکه بر اساس رأی دادن به افراد است و بهتر است اگر ممکن شد و فرصتی پیش آمد درباره حزبی بودن انتخابات فکر شود.

* اصل ۱۱۳ قانون اساسی بسیار صریح است به طوری که رئیس جمهور را نخست شخص دوم مملکت و دوم مجری قانون اساسی و... می‌داند. شورای نگهبان از ابتدای انقلاب تا کنون تفسیرهای مختلفی درباره این اصل کرده است.

* خطاب به حقوقدانان در اصل ۱۳۴ آمده است که رئیس جمهور خط مشی مملکت را تنظیم می‌کند. عملاً یک بار رئیس جمهور هنگام اخذ رأی از مردم برنامه‌اش را مطرح می‌کند، بار دوم هنگام معرفی وزرا و رأی اعتماد از مجلس این کار را می‌کند و بار سوم برای اداره امور مملکت. مجلس هم برنامه‌های چهارساله و پنج‌ساله می‌دهد که معلوم نیست چه باید کرد؟ حقوقدانان بایستی با بحث و پیگیری این اصل را پخته کنند تا اگر فرصتی پیش آمد وظایف تفکیک و شفاف شود.

* در قانون اساسی واژه‌ای برای نظارت مجلس بر قوه مجریه و وزرا وجود ندارد ولی مجلس می‌تواند از وزرا سؤال کرده و وزرا یا رئیس جمهور را استیضاح کنند. این وظیفه رئیس جمهور است که بر وزرا نظارت داشته باشد.

* متأسفانه حتی بین بخش‌های مختلف نظام فهم واحدی از بعضی اصول قانون اساسی وجود ندارد.

* قانون اساسی در ردیف قانون‌های اساسی دنیا قانون به‌روزی است و اصول مدرنی به‌خصوص در بخش حقوق ملت دارد و قانون اساسی خوبی است.

گفت‌وگوی ترامپ و عبدالمهدی دو روز قبل از ترور سردار سلیمانی

ایرنا / ۱۳ دی ۱۳۹۹

عبدالمهدی در مستندی که از شبکه خبری المیادین منتشر شد به بیان جزئیات مکالمه تلفنی اش با رئیس‌جمهوری آمریکا دو روز قبل از ترور سردار سلیمانی و ابومهدی المهندس در اوایل سال گذشته پرداخت.

عادل عبدالمهدی: ترامپ شب تحویل سال میلادی گذشته حدود ساعت ۹ شب به وقت بغداد با من تماس گرفت و از پایان دادن به حادثه حمله به سفارت آمریکا از ما تشکر کرد. بعد از من پرسید که آن‌ها (حمله‌کنندگان) عراقی بودند یا ایرانی؟ گفتم عراقی‌ها به اقدام هواپیماهای آمریکایی در بمباران گروه‌های مسلح در مرزهای مشترک با سوریه معترض بودند.

ترامپ گفت: آمریکایی‌ها ایرانی‌ها را خوب نمی‌شناسند، اما عراقی‌ها آن‌ها را خوب می‌شناسند.

به ترامپ گفتم ایرانی‌ها می‌گویند که به دنبال جنگ نیستند همان‌گونه که آمریکایی‌ها خواهان جنگ نیستند. به او پیشنهاد دادم یا به‌طور مستقیم با ایرانی‌ها مذاکره کند یا اینکه توافقات ضمنی همانند توافقاتی را که از سال ۲۰۰۳ منعقد شد با آن‌ها امضا کند.

ترامپ به من گفت که شما مذاکره‌کنندگان خوبی هستید، آنچه در این باره از دستان برمی‌آید انجام دهید و ما آماده هستیم.

طی توافق و با دعوت رسمی قرار شد شهید سلیمانی برای گفت‌وگو به عراق بیاید. تصمیم ترور او در یک یا دو روز برنامه‌ریزی نشده بود، بلکه مدت‌زمانی زیادی بود که برای آن برنامه‌ریزی شده بود.

سردار سلیمانی و ابومهدی المهندس سال گذشته در سوم ماه ژانویه هنگامی که در یک سفر رسمی وارد پایتخت عراق شده بود، توسط پهپادهای آمریکایی در فرودگاه بغداد هدف حمله تروریستی قرار گرفت و به شهادت رسید.

هادی عامری و ترور سلیمانی

هادی عامری: من مطمئن شده بودم حاج قاسم بعد از گرفتن پیام ما (پیامی برای پایین آوردن تنش با عربستان) تصمیمش را برای آمدن به عراق عوض کرده و قرار بود فقط به لبنان و سوریه برود. عبدالمهدی با قاسم تماس گرفته و گفته کارهایی دارد که می‌خواهد با او در میان بگذارد. حاج قاسم تصمیمش را عوض کرده و از سوریه به عراق رفته او به دعوت عادل عبدالمهدی به عراق رفت.

تا آنجا که فهمیده بودم آمده بود تا تنش با آمریکا را کم کند. نه اینکه عملیاتی علیه آمریکا طرح کند. اگر می‌خواست عملیاتی انجام بدهد، لازم نبود به عراق بیاید. می‌توانست در سوریه، لبنان و ایران بنشیند در آنجا عملیات را طراحی کند.

من معتقد بودم آمریکایی‌ها برای عملیات ترور حاج قاسم برنامه‌ریزی بلندمدت داشتند. ما بارها به حاج قاسم هشدار داده بودیم ولی او می‌گفت: آمریکایی‌ها این قدر احمق نیستند که او را در عراق بکشند. می‌گفت آمریکایی‌ها می‌خواهند او را در ایران بکشند. برای همین در ایران محتاط بود و همه ملاحظات امنیتی را رعایت می‌کرد.

چشم‌انداز ایران: در اخبار آمده بود پهپادهای آمریکایی طی ۴۸ ساعت قبل از تلفن ترامپ به عبدالمهدی در حال پرواز به عراق بودند و به نظر می‌رسد ساده‌اندیشی در کار بوده که متوجه ترفند ترامپ نشدند.

سردار سلیمانی، جهانگیری و کیهان

اسحاق جهانگیری، معاون اول رئیس‌جمهور، درباره سردار سلیمانی بدین مضمون گفت: او با آقای خاتمی روابط خوبی داشت. کیهان در واکنش به این «خبر»، به خود اجازه داد که «تحلیل» کند و بگوید اگر چنین بود خاتمی به آرمان‌های او پشت نمی‌کرد. درحالی‌که در برابر «خبر» نباید پندار پروری کرد!

نقش سردار سلیمانی در مسئله فلسطین

گفت‌وگو با خالد قدومی، نماینده حماس در ایران - شعوبا - ۱۲ دی ماه ۹۹

مهم‌تر از انتقال اسلحه و تکنولوژی، انتقال تجربه بود که در دوران انقلاب اسلامی به دست آمده بود. اینکه جهادگران فلسطینی با امکانات بومی چگونه می‌توانند موشک داشته باشند که دیگر نیازی هم به فرستادن موشک یا اسلحه به‌صورت عینی نباشد. به گونه‌ای که با کمک جمهوری اسلامی توانایی‌های ساده و بومی را علیه اسرائیلی‌ها اثرگذار کرد. رفتار حاج قاسم در توسعه جبهه مقاومت فراتر از فلسطین بود.

الگوی رفتاری سردار سلیمانی

متأسفانه برخی از هم‌وطنان تأثیرگذار از سردار سلیمانی تعریف می‌کنند، ولی در عمل به رفتار و کردار او تأسی نمی‌جویند. برای نمونه بسیاری از شخصیت‌های ارزنده منطقه و ایران تأکید دارند که رفتار سلیمانی با حماس اهل سنت فرقی با رفتار او با حزب‌الله شیعه نداشته و حتی به حماس نزدیک‌تر بوده است ولی می‌بینیم که این الگوی رفتاری سردار، در داخل ایران، هرچند گام‌هایی برداشته شده ولی عملی نشده است یا در مورد خودی-غیرخودی کردن جوانان سردار سلیمانی دیدگاه‌هایی داشت که در ایران رعایت نمی‌شود. در مورد حجت‌الاسلام و مسلمین خاتمی هم همین‌طور.

برجام، اوباما و بایدن

کانال دکتر محمدحسین ادیب / ۳۱ دسامبر (۱۱ دی ماه ۹۹)

خاطرات اوباما اخیراً منتشر شد. اوباما می‌نویسد «تعاملات با رهبران سه کشور ایران، روسیه و چین در طول سال اول به من نشان داد این کار چقدر می‌تواند دشوار باشد. از بین این سه مورد، ایران کمترین چالش را در برابر منافع بلندمدت آمریکا ایجاد کرده، اما جایزه «خصمانه‌ترین دشمن» را از آن خود کرده است». به نظر من رفتار بایدن بازنویسی خاطرات اوباما است، بایدن خاطرات اوباما را پاک‌نویس می‌کند.

ترور ۹ نفر در تپه‌های اوین در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴

در مورد ترور ۹ نفر از شهدایی چون جزینی و یارانش و همچنین ذوالانوار و خوشدل در تاریخ ۲۹ فروردین ۵۴، دو دیدگاه وجود دارد: یکی اینکه بازجوهای اوین و کمیته مشترک، حساسیت زیادی روی ترور سرتیپ زندی‌پور رئیس کمیته مشترک داشتند و در واکنش به این ترور بنا بر مصاحبه تهرانی، سربازجوی ساواک - بعد از انقلاب - بازجوها در قهوه‌خانه‌ای نزدیک زندان اوین جمع شدند و تصمیم گرفتند این ترورها را انجام دهند. فرخ نگهدار نیز معتقد است شاه می‌خواست در برابر آمریکا، قدرت‌نمایی نشان دهد که نه لیبرال‌های غرب‌گرا و نه روحانیون فقاهتی این‌ها هیچ‌کدام قدرت مقابله با چپ مانند شاه را ندارند و آن‌ها نمی‌توانند بدیل رژیم شاهنشاهی شوند.

نگهدار بنا بر اسناد معتقد است: مدارک و مباحثات سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷) در اندیشکده‌های غرب شواهدی به دست می‌دهد که باور کنیم سیاست ناتو در این سال‌ها ادامه فشار حداکثری بر جریان چپ ضمن نرمش حداکثری با لیبرال‌های غرب‌گرا و اسلام‌گرایان فقاهتی بوده است.

جایگاه پرشکوه ایران

دکتر محمدحسین ادیب استاد دانشگاه اصفهان در کانال تلگرامی مورخ ۲۰ آذرماه بدین مضمون مطرح می‌کند:

* روند امریکا خروج تدریجی از خاورمیانه است.
* توجه اصلی امریکای بایدن به کشور چین است.
* گرچه جان بولتون مشاور امنیت ملی سابق ترامپ توجه گاهش به ایران بود، ولی به‌تازگی در گفت‌وگویی که با شبکه الجزیره داشته است تأکید دارد که بایدن بایستی توجه گاه اصلی اش چین باشد و ترامپ از عهده این مسئولیت برنیامد.

* با خروج امریکا از منطقه عربستان و امارات پشوانه راهبردی خود را از دست داده و جایگاهشان در منطقه کمرنگ می‌شود.

* در دوره بایدن فشار امریکا از روی ایران برداشته می‌شود و متوجه چین خواهد شد.

* در مقایسه ایران و ترکیه دکتر ادیب بدین مضمون معتقد است ترکیه ۴۵۰ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد که با توجه به کاهش ارزش لیر حتی تا بیست سال دیگر هم سود آن را هم نمی‌تواند بپردازد. تحریم بخش دفاعی ترکیه از طرف امریکا و احتمالاً اتحادیه اروپا جایگاه ترکیه را ضعیف می‌کند درحالی که ایران تنها ۲ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد و اگر فشارها از رویش کاسته شود با توجه به اندیشمندان زیادی که در داخل و خارج دارد می‌تواند دوران شکوفایی باشکوهی داشته باشد.

خاتمی، هاشمی و ملک عبدالله

معروف است ملک عبدالله پادشاه قبلی عربستان اصلاحاتی در عربستان انجام داده است؛ از جمله روابط عربستان با ایران در دوره ریاست جمهوری آیت‌الله هاشمی و حجت‌الاسلام خاتمی خیلی خوب شده بود. گفته می‌شود که او درباره هاشمی گفته است: او گاهی بر اساس منافع ایران و گاهی بر اساس مصالح دو کشور عمل می‌کند و به همین دلیل قابل پیش‌بینی نیست، اما خاتمی از آنجا که به یک فلسفه‌ای متکی است و معتقد است که هر فردی سرنوشت خود را خودش رقم می‌زند و هر مملکتی هم سرنوشت خودش را خودش رقم می‌زند؛ بنابراین می‌توان اطمینان کرد که اگر خاتمی رئیس‌جمهوری ایران باشد از چنین فلسفه‌ای که او دارد دخالت در دیگر کشورها نتیجه نمی‌شود؛ بنابراین ما مطمئن هستیم که دخالتی نخواهد شد.

به همین دلیل در دوران خاتمی قرارداد امنیتی عدم دخالت و عدم تجاوز بین دو کشور منعقد شد. مشابه این قرارداد با دیگر همسایگان بسته شد و یک هاله امنیتی و دفاعی به نفع کشور ما به وجود آمد که امریکا به‌شدت با این قراردادهای بدون هزینه مخالف بود. (برگرفته از مصاحبه عبدالله رمضان زاده در تاریخ ۲ آذرماه با انصاف‌نیوز)

خاتمی این دیدگاه را از کجا آورده است؟ یکی اینکه او در دوره فوق‌لیسانس و دکترای فلسفه خوانده و دیگر اینکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که خاتمی به‌شدت به آن وفادار است در اصل ۵۶ آمده است: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد ...

ملاحظه می‌شود وقتی رئیس‌جمهور ایران به این اصل وفادار باشد کشورهای همسایه و دیگر کشورها می‌توانند به روندی که در ایران می‌گذرد اعتماد کنند و قراردادی منعقد کنند که به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز منجر شده هزینه‌های امنیتی و جنگ را کاهش دهند. نتیجه مهمی که می‌خواهیم بگیریم این است که اگر اجرای بدون تنازل قانون اساسی عملی شود هم شهروندان و هم حکمرانان دیگر کشورها اعتماد می‌کنند که ایران به یک اصول و پرنسیپی اعتقاد دارد که قابل پیش‌بینی است و این‌طور نیست که هرروزی یک نفر یا یک عده‌ای یا یک نهادی بتواند آن را تغییر دهند.

وحشت عاملان ترور فخری‌زاده از انتقام ایران

خبرگزاری صدا و سیما - ۱۶ آذر ۹۹

عبدالباری عطوان، سردبیر روزنامه اینترنتی رأی‌الیوم، به رعب و وحشت امریکا و رژیم صهیونیستی از انتقام به موقع ایران اشاره کرد و گفت: وقتی دانشمند هسته‌ای ایران ترور شد جهان به لرزه درآمد تا سران عرب به بی‌ارزش بودن خودشان پی ببرند و ببینند کجای معامله قرار دارند.

مرشایمر: لابی اسرائیل نمی‌گذارد بایدن به برجام بازگردد

جان مرشایمر یکی از دو نفر نویسنده کتاب لابی صهیونیسم و سیاست خارجی ایالات‌متحده که نشر صمدیه به فارسی برگردانده، در تاریخ ۱۷ نوامبر ۲۰۲۰ (۲۷ آبان ۹۹) به نقل از مطالعات راهبردی می‌نویسد: امریکا سه کار احمقانه انجام داده: یکی، خروج از قرارداد بین‌المللی برجام، دوم، واگذاری ارتفاعات جولان به اسرائیل و سوم، انتقال سفارت امریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس. وی معتقد است بایدن نیز روابط خوبی با اسرائیل خواهد داشت و بعید است کارهایی که ترامپ به نفع اسرائیل انجام داده برگرداند. او معتقد است لابی اسرائیل به‌قدری در امریکا نفوذ دارد که مشکل است بگذارد بایدن به برجام برگردد.

دومینوی عادی‌سازی روابط با اسرائیل بازسازی چهره جمهوری اسلامی در جهان اسلام

ساناز یوسفی - شعوبا - ۲۲ آذر ۱۳۹۹

کشورهای عربی گوی سبقت را از یکدیگر در عادی‌سازی رابطه با اسرائیل می‌ریابند. نتانیاهو در پایتخت عمان دست در دستان قایوس می‌زند؛ اماراتی‌ها و بحرینی‌ها در واشنگتن پیمان امضا می‌کنند؛ و حال گویا نوبت مراکش رسیده و آن‌ها هم وارد این قطار شده‌اند.

اگرچه این عادی‌سازی روابط در دولت‌های مختلف عربی در حال تکرار است، اما اغلب ملت‌های عربی و اسلامی بر اساس نظرسنجی مرکز عربی پژوهش‌ها و مطالعات سیاسی مخالف عادی‌سازی روابطشان با رژیم اشغالگر قدس هستند. مدتی از شهادت شهید فخری‌زاده می‌گذرد؛ اگرچه این شهادت تلخی بسیاری به کام ما چشاند اما این حادثه می‌تواند فرصت‌های بسیاری پیش‌روی ما بگشاید. شاید کمتر کسی است که نداند در سالیان گذشته به دلایل بسیاری، رابطه جمهوری اسلامی با گروه‌های عربی و اسلامی بسیاری تیره و نار شد و طبعاً دشمنان نیز بر این اختلافات دمیدند. متفکر موریتانیایی تبار اخوانی، شهید فخری‌زاده را فرزند امت می‌نامد و ترور او را ادامه ترورهای فرزندان امت برای جلوگیری از قدرت و بازدارندگی مسلمانان می‌داند؛ و از طرف دیگر نویسنده‌ای در وب‌سایت عربی ۲۱ این تجاوزها را علی‌رغم اختلاف نظر با ایران محکوم می‌کند.

این مواضع و ده‌ها موضع‌گیری دیگر بیانگر این نکته است که با وجود همه اختلافات باقی‌مانده سال‌های اخیر هنوز فلسطین است که می‌تواند نقطه اشتراک همه فرزندان اسلام باشد. اینکه واکنش جمهوری اسلامی به شهادت شهید فخری‌زاده چگونه باید باشد نیاز به تأملات بسیاری دارد و بررسی همه جوانب در آن امری مهم است، اما شهادت این شهید می‌تواند بار دیگر به جهان اسلام نشان دهد که پرچم مبارزه با اسرائیل همچنان در دستان ایران است و جمهوری اسلامی هرگز لحظه‌ای از آن بازنیاستاده. به خصوص وقتی که ملت‌های مسلمان بدانند که فخری‌زاده چه خدماتی به جبهه مقاومت و گروه‌های مبارز فلسطینی داشته و در راستای آرمان‌رهایی قدس چه قدم‌هایی برداشته؛ در آن صورت است که شهادتش را ضربه‌ای به کلیت امت با همه طوایفش می‌دانند و نه خسارتی صرف برای ملت ایران. ■

چشم انداز اندیشه



مهدی رجبی در مقاله «اسلام‌ستیزی در پوشش لائیسیته و آزادی بیان» سعی کرده نشان دهد مکرون به بهانه آزادی بیان و لائیسیته از ترور یک معلم و ماجرای کلیسا استفاده کرده تا جناح راست افراطی را در مبارزه با اسلام جامعه مسلمانان فرانسه به سمت خود بکشاند.

محمدباقر تلغری زاده در مقاله «چگونه قرآن بخوانیم؟» درباره روش فهم قرآن و اینکه آیا منطق واحدی است که همچون نخ تسبیچی توشه‌گیری‌های متنوع از قرآن را به آن منطق ربط دهد. ایشان همچنین نقدی به صحبت‌های محمد مجتهد شبستری در شماره ۱۲۲ چشم‌انداز ایران دارد.

بیژن عبدالکریمی در مقاله گذر از تنولوژی» معتقد است هرمنوتیک پدیدارشناختی با تاویل‌های باطنی در سنت‌های شرقی که خواهان انکشاف باطن یا پرده‌برداری از حقیقت پنهان یا افشای آن هستند، بسیار همسویی دارد.

احمد کتابی در سلسله مقالات جدید درباره فردوسی نشان می‌دهد فردوسی نه تنها حماسه را احیاکننده زبان فارسی می‌داند، بلکه او حکیمی بود که هم آموزگار وطن‌پرستی و هم معلم اخلاق و فضیلت، مدافع عدالت و مبلغ گذشت و گشاده‌دلی است.

چگونه قرآن بخوانیم؛

سید محمدباقر تلغری زاده



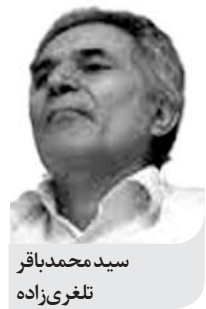
اسلام‌ستیزی در پوشش لائیسیته و آزادی بیان؛

مهدی رجبی



چگونه قرآن بخوانیم؟

جستاری در موانع فهم قرآن و پراکندگی برداشت‌ها از آن



سید محمدباقر
تلغری زاده

نیست، چون هیچ‌گاه همه انسان‌ها (مفسران) از نظر دانش، بینش و منش در یک سطح قرار نداشته‌اند و قرار هم نخواهند گرفت و اما مطلوب نیست، چون آن متن را در زمان یا دوره‌ای خاص محدود و محصور می‌کنند و راه را بر نوآوری‌ها یا برداشت‌های نو آیندگان می‌بندد؛ اما این امر مانع از آن نمی‌شود که در صورت به کار بستن روش‌های تفسیری درست و مناسب توان - دست‌کم - به یک اجماع نسبی در فهم یک متن - قرآن - و شناخت خطوط و ویژگی‌های اصلی پیام آن دست یافت؛ بنابراین در زیر به نکاتی اشاره می‌شود که به نظر می‌رسد در صورت رعایت آن‌ها به میزان (زیادی) از پراکندگی تفسیرها و برداشت‌ها کاسته شود.

۱. نکته نخست: جست‌وجوی موضوع و پیام اصلی قرآن

نخستین گام و در عین حال اساسی‌ترین گامی که خواننده یا مفسر قرآن برای فهم آن باید بردارد همانا کوشش در راه دستیابی به موضوع مرکزی و پیام اصلی آن - البته در صورت موجود بودن - است. می‌دانیم قرآن از موضوعات گوناگونی سخن می‌گوید که برخی از آن‌ها صبغه کلامی و فلسفی و برخی دیگر رنگ و بوی تاریخی انسان‌شناختی، مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی دارد.^۳ افزودن بر آن شیوه بیان ویژه قرآن در آوردن مطالب تودرتو و به‌ظاهر از این شاخه به آن شاخه پریدن‌های مکرر این پرسش را به ذهن خواننده متبادر می‌کند که آیا در ورای این همه گوناگونی می‌توان از منطلق، موضوع یا اندیشه واحدی سراغ گرفت که همچون نخ تسبیحی آن‌ها را به هم پیوند دهد، به طوری که بتوان گفت همه این موضوعات به نحوی به این موضوع اصلی راه می‌برند و نشانی آن را در پیشانی خود دارند؟^۴ یا اینکه نه، این گفته‌ها - هرچند حکمت‌آمیز - بی هیچ ربط وثیقی و محور واحدی در کنار هم جای گرفته‌اند و به اصطلاح اطلاعاتی کشکولی‌اند که می‌توان از درون آن‌ها - بنا بر موقعیت و موضوعیت - چیزهای مختلف و حتی متضادی درآورد. کوتاه سخن اینکه در این مرحله سه پرسش مطرح می‌شود که در مراحل بعدی باید بدان‌ها پاسخ گفته شود: ۱. آیا متن قرآنی دارای یک وحدت است؟ به عبارت دیگر، آیا اجزای مختلف قرآن و درون‌مایه‌های آن‌ها از چنان انسجام و وحدتی برخوردارند که بیانگر پیامی واحد باشند؟^۵ ۲. اگر پاسخ مثبت باشد، باید پرسید این پیام یا موضوع کدام است و چگونه و به چه نحوی تضمین‌کننده این وحدت است؟ ۳. آیا قرآن از آغاز تا انجام، یعنی از آغاز نزول نخستین آیات تا آخرین آیه به این پیام پایبند مانده است یا نه چنان که برخی می‌گویند در هر موقعیتی به زبانی سخن گفته است، چنان‌که مثلاً در دوره مکی به یک زبان و در دوران مدنی به زبانی دیگر. به نظر می‌رسد پیش از روشن شدن این مسئله هیچ نوع تفسیری، از تفسیر سنتی گذشتگان گرفته تا تفسیر موضوعی رایج در دهه‌های اخیر و حتی تفسیر قرآن به قرآن که بیشتر از همه با نام مرحوم علامه طباطبائی عجین شده است، چندان ثمربخش نخواهد بود.

۲. نکته دوم: راه دستیابی احتمالی به موضوع و پیام اصلی قرآن و درک منطق آن

اکنون باید پرسید از چه راهی می‌توان پی برد که آیا متن قرآنی دارای وحدت و متضمن پیامی خاص است یا نه؟

آیات زیر و آیات دیگری همانند آن‌ها - که شمارشان کم نیست - همگی نشان‌دهنده آن‌اند که قرآن کتابی است روشن و روشنگر و به دور از کژی و پیچیدگی که خداوند فهم آن را برای یادگیری یا پندگیری آدمیان آسان کرده است. «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (سوره شعراء، آیه ۲)؛ «وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعرا، آیات ۱۹۲ - ۱۹۵)؛ «وَلَقَدْ يَسْرُتُ الْفُرْقَانَ لِلَّذِي رَفَعَهُ مِنْ مُدْكَرٍ» (سوره قمر، آیه ۱۷).^۱

اما انسان گاه از دیدن مذاهب، مکاتب، فرقه‌ها و نحله‌های بی‌شماری که هر یک خود را به نحوی - و اغلب به صورت انحصاری - به قرآن منسوب می‌کنند و مشروعیت رفتار و مواضع خود را در آن جست‌وجو می‌کنند دچار حیرت می‌شود، به‌ویژه اگر ببیند که اختلاف میان برخی از آن‌ها صرفاً یک تفاوت جزئی نیست، بلکه تا مرز تضاد و تخاصم فرا می‌رود و سر از دشمنی و کینه‌توزی و خون‌ریزی هم درمی‌آورد. متأسفانه یکی به‌راحتی گردن می‌زند و دیگری دوری یک مور از محل و لانه‌اش خواب از چشمانش می‌ریابد و فرسنگ‌ها راه می‌پیماید تا آن را به لانه‌اش بازگرداند.^۲

چنین است که از خود می‌پرسد آیا به‌راستی این کتاب ظرفیت این همه تفسیرها و تعبیرهای متفاوت و متضادی را دارد که فاصله میان برخی از آن‌ها گاه به اندازه یک سال نوری است. آیا سرچشمه این تفاوت‌ها و تضادها را باید در خود این کتاب جست‌وجو کرد و آیا خود این کتاب - به‌رغم ادعایش که در آغاز آمد - در بیان منظور و مقصود خود ناتوان بوده و دچار تناقض‌گویی شده است یا آیا اصلاً این کتاب پیام ویژه‌ای دارد؟ و الی‌آخر.

کسانی که با دنیای تفسیر آشنایی دارند می‌دانند که پیشینیان در تفسیر بهای اصلی را به متن یا نویسنده آن می‌دادند و نقش خواننده متن را نقشی فرعی به شمار می‌آوردند. آن‌ها به اصطلاح اهل هرمنوتیک «متن‌محور» بودند، برخلاف بسیاری از هرمنوتیک‌دان‌های امروزی که «خواننده‌محورند و متن را صامت می‌پندارند و آن را در فرآیند تفسیر تا سر حد یک قطعه موم درمی‌آوردند که خواننده آن را به هر شکلی که بخواهد و بتواند درمی‌آورد». به نظر می‌رسد راه درست از میان این دو می‌گذرد؛ یعنی در فرآیند تفسیر نه می‌توان نقش برجسته دانش، بینش و منش خواننده (مفسر) متن را نادیده گرفت و نه هیچ متنی آن‌چنان صامت است که خواننده بتواند هر صدا و سخنی را که دوست داشته باشد در دهان آن بگذارد و بر زبان آن جاری سازد. کوتاه سخن اینکه تفسیر حاصل گفت‌وگوی خواننده متن با متن یا به‌طور غیرمستقیم مؤلف متن است و البته این داستانی است دراز و پیچ‌درپیچ که مجال دیگری می‌طلبد و در جای دیگر باید بدان پرداخته شود.

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت اجماع نظر همگانی بر روی یک متن با همه جزئیاتش - و در اینجا قرآن - نه ممکن است و حتی نه مطلوب؛ ممکن



شاید در پاسخ بدین پرسش بتوان گفت روش پدیدارشناسانه برای حصول به این امر و به‌عنوان نخستین گام، مناسب‌ترین روش باشد، اما روش پدیدارشناسانه به ما چه می‌گوید؟ روش پدیدارشناسانه به ما می‌گوید که برای درک پیام اصلی یک متن باید کلیه پیش‌فرض‌ها، تفسیرها و تعبیرها و به‌طورکلی تاریخ مربوط به آن را موقتاً در درون دو کمان گذاشت و مستقیماً به‌سوی خود متن رفت؛^۶ البته این بدان معنا نیست که با این کار مهر باطل بر پیشانی همه کارها و دستاوردهای پیشینیان بزنیم و آن‌ها را به کلی از اعتبار بپردازیم، بلکه بیشتر بدین معناست که از هرگونه وسیله میانجی (اطلاعات فرضیه‌ها، نظریه‌ها) پرهیزیم. یکی از کارهای مهمی که می‌توان در این مرحله انجام داد که البته بسیار گسترده و احیاناً پیچیده است، به کار گرفتن روش انبارگردانی است، آن هم در سه سطح قرآنی، عالمانه و عامیانه. برای این کار باید مثلاً به سبک کتابداران که معمولاً در پایان هر سال سیاه‌های از کتاب‌های موجودی در کتابخانه برمی‌دارند تا معلوم کنند در طول سال چه کتاب‌هایی به موجودی کتابخانه اضافه شده و به‌ویژه چه کتاب‌هایی از آن کم، سیاه از موجودی امهات مسائل قرآنی برداشت و همین کار را هم باید در حوزه اسلام عالمانه (اسلام مفسران، فقیهان، متکلمان، عارفان، فیلسوفان، روشنفکران و نواندیشان) و نیز اسلام عامیانه انجام داد تا از مقایسه آن‌ها معلوم شود چه چیزهایی یا مسائلی در میان این‌ها مطرح است که در قرآن نیست یا اگر هست به‌صورت دیگر است. حسن این کار این است که تا حدود زیادی مشخص خواهد شد مسائل و موضوعات مبتلا به مسلمانان در زمان حال ریشه در کجا دارد، در قرآن یا در بیرون از آن، در سنت نبوی، در سنت علمایی یا در عرف عامه مسلمانان؛ البته منظور این نیست که به رسم و هابیان هر آنچه در قرآن نیامده است از حوزه مسلمانی خارج بدانیم و حتی آن را بدعت به‌شمار بیاوریم. کار محقق در این مرحله فقط تعیین مسائل (موجودی) است و نه ارزیابی آن‌ها.^۷ پس از دستیابی احتمالی به پیام قرآن است که می‌توان به ارزیابی دست زد و دوری و نزدیکی آن‌ها را از و به روح این پیام معین کرد.

با این همه به نظر من برای رسیدن به پیام قرآن روش صرف پدیدارشناسانه کفایت نمی‌کند، بلکه برای پیمودن این راه تا سرانجام باید از ابزارهای دیگری کمک گرفت که مهم‌ترین آن‌ها روش تحلیل مفاهیم کلیدی قرآن و ارتباط آن‌ها با همدیگر است. در اینجا تنها به مسائلی چند اشاره می‌شود که با وجود اینکه در قرآن نیامده‌اند، اما در طول تاریخ اسلام جزء لاینفک عقیده و ایمان مسلمانی به‌شمار آمده و در زمانه ما بعضاً موجب وهن اسلام گردیده‌اند:

۱. حکم اعدام مرتدین (برگشتگان از دین اسلام)؛^۸
۲. مجازات سنگسار برای مرتکبان زناى محصن و محصنه؛

او چنین می‌نویسد: «هم‌اکنون دو میز در پیش‌رو داریم: یکی گرد؛ و دیگری چهارگوش. واژه «میز» به هر دو این‌ها اطلاق می‌گردد؛ به‌عبارت دیگر ما میز چهارگوش و میز گرد را به‌عنوان «میز» رده‌بندی می‌کنیم. برای ما میز «میز» است خواه گرد باشد خواه چهارگوش، زیرا عقل سلیم چنین حکم می‌کند. بنجامین ورف (زبان‌شناس آمریکایی) با شگفتی دریافت که در بخش‌هایی از جهان که فرهنگ هندواروپایی وجود ندارد، مردمی زندگی می‌کنند که اشیا را بر پایه شکل عمده‌شان رده‌بندی و دسته‌بندی می‌کنند مانند گرد، چهارگوش، مستطیل، مکعب، جامد، مایع و غیره و برای آن‌ها معیار شکل و فرم در تعیین اینکه فلان شیء متعلق به کدام مقوله و طبقه و رده است معیاری قاطع و اساسی است. در چشم این مردمان، یک میزگرد و یک میز چهارگوش به کلی دو شیء متفاوت هستند و باید به دو نام مختلف خوانده شوند. در مورد مثال «میز» که ما آوردیم، دیدگاه و منظر خاصی که ما [حاملان فرهنگ هندواروپایی] برگزیده‌ایم «سودمندی عملی» است. ما معیارهای گردی و چهارگوشی را نادیده گرفته‌ایم و هر دو میز را زیر طبقه «میز» رده‌بندی کرده‌ایم، زیرا هر دو اشیائی هستند که برای مقصود و هدف خاصی ساخته شده‌اند و در اینجا تفاوت شکل طبیعتاً نادیده گرفته می‌شود. حال آنکه برای مردمان دیگر، این دقیقاً شکل اشیاست که اهمیت و قاطعیت دارد؛ زیرا آنان به جهان از جنبه شکل و صورت می‌نگرند، نه از جنبه مقصود و هدف. اگر در مورد واژه ساده‌ای چون «میز» وضع چنین باشد، روشن است که وضع در مورد اشیای نامتعارف‌تر با تجزیه و انتزاع بیشتر چگونه خواهد بود»^{۱۰}.

مثالی دیگر: فرض کنید حسن که یک ایرانی است و تازه با زبان آلمانی آشنا شده است، به‌تازگی با یک جوان آلمانی علاقه‌مند به زبان و فرهنگ فارسی که اندکی هم فارسی می‌داند، آشنا شده است. هر یک از آن‌ها برای پیشبرد زبان خود حضور دیگری را مغتنم می‌شمارد. بدین ترتیب که با یکدیگر عهد می‌بندند که هر یک صرفاً به زبان مادری دیگری، یعنی حسن به آلمانی و جورج به فارسی سخن بگوید. حال در نظر بگیرد که جورج برای صرف

۳. اجباری بودن دین (ایمان)؛
۴. حرمت موسیقی؛
۵. حرمت نگارگری و پیکرتراشی؛
۶. مجازات قتل برای سبب النبی و همچنین سبب الائمه (در نزد اهل تشیع) و سبب الصحابه (در نزد اهل تسنن)؛^۹
۷. رفتار ناعادلانه داشتن با دشمنان (اسلام)؛^{۱۱}
۸. جهاد یا جنگ ابتدایی-تهاجمی یعنی جنگیدن با و یا حتی تحت فشار قرار دادن غیرمسلمانانی که با مسلمانان از در جنگ درنیامده‌اند و برای آن‌ها مزاحمتی ایجاد نکرده‌اند، به بهانه تبلیغ و ترویج دین؛
۹. حجاب اجباری.

۳. تحلیل مفاهیم کلیدی قرآن و تعیین ارتباط آن‌ها با همدیگر در پرتو تلقی زبان چونان جهان‌بینی

اکنون پس از اینکه به رسم پدیدارشناسان یا منادیان «بازگشت به قرآن» واسطه‌ها (فرضیه‌ها، نظریه‌ها و عقاید رایج در معارف موسوم به معارف اسلامی یا اسلام عالمانه و عامیانه) را در درون پراتنز گذاشتیم یا موقتاً به کناری نهادیم مستقیماً به خود قرآن رجوع می‌کنیم و - چنان‌که پیش از این اشاره شد - برای درک موضوع مرکزی و پیام احتمالی قرآن از روش تحلیل مفاهیم بنیادی قرآن و تعیین ارتباط احتمالی آن‌ها با همدیگر در پرتو تلقی زبان به‌منابه جهان‌بینی که به باور من کارسازترین روش بررسی یک متن است، کمک می‌گیریم.

۱.۳. زبان چونان جهان‌بینی

پیشینیان زبان را ابزار سخن گفتن و اندیشیدن به‌شمار می‌آوردند، اما پژوهش‌های متأخر زبان‌شناسان، به‌ویژه زبان‌شناسانی که در حوزه مردم‌شناسی و زبان‌شناسی قومی پژوهش می‌کنند، آن‌ها را به این نتیجه رساند که زبان یک قوم نه صرف یک ابزار سخن گفتن و اندیشیدن، بل همچون وسیله‌ای است که آن قوم از دریچه آن جهان پیرامون خود را تصور و تفسیر می‌کند.^{۱۱} برای روشن شدن بیشتر این امر چند مثال می‌آورم: نخستین مثال را به نقل از کتاب مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، نوشته توشیهیکو ایزوتسو، فیلسوف، زبان‌شناس و اسلام‌شناس فقید ژاپنی، می‌آورم.

چای آبجوش آماده کرده است، لذا حسن را صدا می‌زند و می‌گوید: «حسن اگر چای می‌خواهی آب پخته شده است».

حسن با شنیدن عبارت «آب پخته شده است» خنده‌اش می‌گیرد، ولی از سر ادب بر خود مسلط می‌شود و در دل خود می‌گوید: «بیچاره جورج تازه با زبان فارسی آشنا شده است و نمی‌داند که ما فارسی‌زبان‌ها معمولاً فعل پختن را برای خوراکی‌ها به کار می‌بریم و نه جوشاندن میاعانی مانند آب»، اما پس از لحظه‌ای درنگ به او پاسخ می‌دهد و طبق قرار به زبان آلمانی به او می‌گوید: «Danke, Minuten eine Tasse Tee ۵ ich habe vor (gegessen».

جورج هم با شنیدن فعل Gegessen که گذشته فعل Essen به معنی خوردن است خنده‌اش می‌گیرد، اما از سر ادب بر خود مسلط می‌شود و در دل خود می‌گوید: «طفلی حسن چون با زبان آلمانی چندان آشنا نیست نمی‌داند ما آلمانی‌ها فعل Essen را برای خوردنی‌ها به کار می‌بریم و نه نوشیدنی‌ها».

در این میان حسین، دوست مشترک آن‌ها که ناظر این گفت‌وگو بوده است و بر هر دو زبان فارسی و آلمانی مسلط است، متوجه نکته‌ای ظریف می‌شود و آن اینکه هریک از طرفین نگاه زاینده زبان و فرهنگ خویش را در قالب زبانی دیگر ریخته است و اگرچه هر دو این جمله‌ها از نظر دستور زبان بی‌عیب‌اند، اما هریک از آن‌ها در نظر دیگری «ناهنجار» و حتی خنده‌دار آمده است.

سومین و آخرین مثال: یکی از عبارات‌های رایج و زیبا در شعر و ادب فارسی عبارت «شنیدن بسوی» است. مثلاً حافظ می‌گوید: «بسوی خوش تو هر که ز یاد صبا شنید / از یار آشنا سخن آشنا شنید».

با علم به اینکه می‌دانیم ابزار بویایی بینی است و نه گوش، اما این عبارت آن هم در اشعاری از این دست، به‌ویژه در گوش اهل ذوق خوش می‌نشیند و هیچ ناهنجاری هم در آن به ذهن خطور نمی‌کند، اما اگر همین بیت را به زبان آلمانی برگردانید در

نظر یک خواننده یا شنونده معمولی آلمانی مبهم، «ناهنجار» و حتی مضحک می‌نماید و ای بسا سراینده آن را به هذیان گویی متهم کند.

امید اینکه این مثال‌ها و توضیحات کوتاه تا حدودی وابستگی زبان به فرهنگ یک قوم، ملت یا گروه و از آن مهم‌تر وابستگی جهان‌بینی به زبان و حتی «جهان‌بینی بودن» زبان را روشن کرده باشند.^{۱۳}

آری، انسان‌ها معمولاً زبان مادری، فرهنگ و دین و آیین خود را خودآگاه و ناخودآگاه معیار قرار

می‌دهند و هر آنچه با زبان، فرهنگ یا دین و آیینشان ناسازگار باشد، نادرست، انحرافی و «ناهنجار» به شمار می‌آوردند. شاید غفلت از این دقیقه یا نادیده گرفتن آن بوده است که یکی از اندیشمندان نام‌آور مسلمان بر آن شده است تا با دیدن عباراتی در قرآن، از قبیل «فرو فرستادن آهن»، «به جوش آمدن» یا به تعبیر ایشان «آتش گرفتن» دریاها و... قرآن را «رؤیاهای رسولانه» بخوانند. چون با معیار قرار دادن زبان فارسی به‌راستی که این عبارات نابهنجارند و به دور از عقل سلیم در حال بیداری؛ لذا عالم خواب را پیش کشیده‌اند که البته در چنین عالمی وقوع چنین حوادثی ممکن است.^{۱۴}

اندیشمندان دیگری هم گویا مرتکب همین خطا شده‌اند، آنجا که برای توجیه مواضع بسیار و گوناگونی از قرآن که در آن‌ها پیامبر مورد خطاب قرار می‌گیرد چنین می‌گویند: «گاهی گوینده انسانی به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی کسی دارد به او خطاب می‌کند. مثلاً سعدی می‌گوید «سعدیای مرد نکونام نمیرد هرگز»، اینکه ظاهر یک متن چنین باشد که خدا سخن می‌گوید، این هم گونه‌ای سخن گفتن انسان است. اگر در قرآن برسیم به یک جایی که در آنجا ظاهراً خدا حرف می‌زند، به‌وضوح می‌توانیم این را بگوییم که اینجا انسان نبی از سوی خدا حرف می‌زند. پدیدارشناسی متن قرآن به من نشان می‌دهد که همه انواع سخن گفتن در آن متن، انواع سخن گفتن‌های انسانی هستند.

حتی در مواردی که ظاهراً در آن‌ها کسی غیر از پیامبر سخن می‌گوید و به او خطاب یا نهی می‌کند».^{۱۵} به نظر می‌رسد که این گفته به دلایل زیر نادرست باشد:

۱. نخست اینکه قیاس سبکی شناخته‌شده در شعر فارسی که گوینده در پایان هر غزل یا قطعه مثلاً تخلص شاعری نام خود را می‌آورد، آن‌هم با فاصله زمانی چندصدساله با قرآن، قیاسی مع‌الفارق است و نمی‌تواند به‌عنوان معیار شناخت سبک قرآنی به کار رود. آری، اگر استاد شبستری دست کم به یک متن عربی مربوط به دوران پیش از یا

هم عصر قرآن - البته در صورت وجود چنین متن یا متن‌هایی - استناد می‌کرد که سبکی شبیه به قرآن می‌داشت، در آن صورت آن متن ارزش آن را می‌داشت که سبکش با سبک قرآن مقایسه شود؛ بنابراین توضیح سبک قرآنی بر اساس متون ادبی یا دینی یک زبان دیگر، آن‌هم با این بازه زمانی، اگر کاملاً فاقد اعتبار نباشد چندان هم موجه نخواهد بود.

دوم، برخلاف پیامبر که در این نکته - چنان‌که

از سبک سخن گفتن قرآن برمی‌آید - هیچ تردید نداشته است که قرآن از جانب خداوند و به‌وسیله فرشته وحی بر او نازل می‌شود، نه خود شاعران پارسی‌گوی، عطار، سعدی، مولانا، حافظ، و نه خوانندگان آثار و مخاطبان آن‌ها دچار چنین توهمی بودند که گویا آنچه می‌گویند از جانب یک نیروی غیبی و ماورایی به آن‌ها القا می‌شود.

سوم، اگر به‌راستی چنین است که پیامبر قرآن را در یک دوره بیست‌وسه‌ساله بر مردم قرائت می‌کرده است، چنان‌که مثلاً بر آن‌ها خوانده باشد: «یا ایها النبی، یا ایها الرسول، ما محمد الا رسول الله» و سخنان بسیاری دیگر همانند این‌ها، آیا در آن صورت آن مردم آن قدر شعور نداشتند که بگویند گوینده چنین سخنانی یک فرد متوهم و به زبان روان‌کاوی امروز، دچار بیماری اسکیزوفرنی است. آری، یا باید پذیرفت که به‌راستی بر پیامبر وحی می‌شده است و قرآن از جانب خدا و توسط فرشته وحی بر او القا می‌شده است، چیزی که استاد شبستری به دلایل فلسفی و کلامی از پذیرش آن تن می‌زند و دست کم منکر وحی زبانی، یعنی ارتباط زبانی خداوند با اوست یا باید قائل به متوهم و بیمار بودن او شد که در آن صورت باید دست به دعا برداشت و از بن جان آرزو کرد یک بار دیگر چنین شخصی پیدا شود تا جهان را از این همه بی‌رحمی و بی‌عدالتی و پریشانی برهانند! یا اینکه دست کم همچون دکتر سروش برای توجیه سبک و سیاق قرآنی رأی به رؤیایی بودن زبان قرآن داد و گفت که محمد(ص) خواب می‌دیده که این فرشته وحی است که به‌صورت‌های مختلف این سخنان را در گوشش می‌خوانده است.

خلاصه مطلب اینکه زبان، پیام و منطق احتمالی هر کتاب - و در اینجا قرآن - را باید از درون خود آن کشف کرد و نه با قیاس گرفتن از آثار دینی - ادبی مربوط به زبان و فرهنگ‌های دیگر.

۲.۳. فهم قرآن یا هر متن دیگری از راه تحلیل مفاهیم کلیدی آن

چنان‌که پیش‌تر از این آمد، روش تحلیل مفاهیم کلیدی هر متن و کشف ارتباط آن‌ها با هم شاید مناسب‌ترین راه دستیابی به پیام آن متن باشد. مثلاً برای کشف جهان‌بینی حافظ باید نخست مفاهیم کلیدی دیوان او را تعیین کنیم؛ یعنی همان مفاهیمی که موضوع و محور اصلی غزلیات او را تشکیل می‌دهند، مانند رند و رندی، ریا، زهد، عشق، صوفی، عارف، پیر (مغان)، خضر، مرغ سلیمان، می، محتسب، صومعه و خانقاه؛ پس از آن باید به کشف نسبت احتمالی این مفاهیم با همدیگر پرداخت که در صورت توفیق می‌توان گفت حداقل به‌صورت نسبی به جهان‌بینی حافظ دست یافته‌ایم. درباره قرآن نیز به همین گونه باید عمل کرد. بدین معنا که نخست باید کلمات کلیدی آن از قبیل الله، رحمان، رب، اسلام، ایمان، مؤمن، کفر، کافر، تقوی، رسول، نبی، وحی، انسان، عبد، دنیا، آخرت، عدل، قسط و ظلم^{۱۶} را معین کرد تا موضوع

با این همه به نظر من برای رسیدن به پیام قرآن روش صرف پدیدارشناسانه کفایت نمی‌کند، بلکه برای پیمودن این راه تا سرانجام باید از ابزارهای دیگری کمک گرفت که مهم‌ترین آن‌ها روش تحلیل مفاهیم کلیدی قرآن و ارتباط آن‌ها با همدیگر است

و مسئله اصلی و مرکزی قرآن مشخص شود و پس از آن در جست‌وجوی کشف ارتباط احتمالی این مفاهیم با هم و در نتیجه دستیابی به جهان‌بینی قرآن و پیام اصلی آن برآمد. گام بعدی تعیین نسبت موضوعات گوناگون قرآن با این پیام اصلی و در نتیجه انسجام درونی - احتمالی - آن است. پس از دستیابی به این پیام است که می‌توان هم احادیث یا به‌طور کلی آنچه تحت عنوان «سنت» به دست ما رسیده است و هم میراث مسلمانی یا تراث را ارزیابی و میزان سازگاری آن‌ها را با روح این پیام ارزیابی کرد.

پیش از به پایان بردن این نوشته خوب است به دو موضوع دیگر، هرچند به اختصار اشاره‌ای بشود:

۱. نقش زمان در قرآن: توجه به عنصر زمان برای فهم آموزه‌های قرآن و عملیاتی کردن آن‌ها به‌طور عام و درک موقت و متغیر و یا ابدی بودن برخی احکام اجتماعی آن به‌طور خاص، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که باید در مبحثی جداگانه به آن پرداخته شود؛ بنابراین در اینجا به همین اشاره مختصر بسنده می‌شود.

۲. آگاهی از بافت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ظهور اسلام:

متأسفانه در این زمینه فقر اطلاعات و منابع زیاد است، اما امید می‌رود در آینده در اثر کوشش‌های مورخان، باستان‌شناسان، سکه‌شناسان و دین‌شناسان به آگاهی‌های بسیار بیشتری در این زمینه دست بیابیم که هم برای درک کلی پیام قرآن و هم برخی جزئیات آن سودمند افتد!

نتیجه

زمان آن رسیده است که مسلمانان از «معارف محوری» به «قرآن محوری» روی بیاورند و از برخورد با واسطه؛ یعنی قرآن را از پشت عینک فلسفه، کلام، فقه و عرفان دیدن^{۱۷} به برخورد مستقیم و بی‌میانجی بپردازند و از بررسی و تفسیر پراکنده مفاهیم و اجزای آن به کشف پیوند اجزای آن با هم برسند. در آن صورت می‌توان امیدوار بود از دامنه این همه برداشت‌های پراکنده و متضاد آن به میزان زیادی کاسته شود و پیام آن معلوم و مشخص شود. ■

پی‌نوشت:

- این‌هاست آیات (این) کتاب روشنگر و این کتاب نازل‌شده از جانب پروردگار جهانیان است. آن را روح‌الامین فرود آورده است بر قلب تو تا از بیم‌دهندگان باشی. به زبان عربی روشن؛ و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پندگیرنده‌ای هست؟
- اشاره به داستان شبلی، عارف نامدار قرن سوم و چهارم هجری است که در بوستان سعدی آمده است. نک به: بوستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ خوارزمی.
- در اینجا منظور از نوع نگاه قرآن به انسان، مردم و جامعه است که می‌توان از آن به انسان‌بینی، مردم‌بینی و جامعه‌بینی قرآنی یاد کرد و نه آن انسان‌شناسی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی‌ای که در عرف آکادمیک و دانشگاهی به کار می‌رود.
- برای تقریب به ذهن دو نمونه از عالم شعر و شاعری

می‌آورم: ۱. نمونه نخست از حافظ، آنجا که خطاب به معشوق (بجملت خدا) می‌گوید:

خرقه زهد و جام می‌گرچه نه در خور هم‌اند
این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو
می‌خواهد بگوید من دست به هر کاری که می‌زنم یا آهنگ هر چیزی که می‌کنم همه سمت‌وسوی واحدی دارند و به یک هدف راه می‌برند و آن همانا جلب رضایت معشوق (احتمالاً خدا) است، ولو اینکه این کارها «به‌ظاهر» با هم متضاد و حتی متناقض باشند.

۲. نمونه دوم از منظومه فرهاد و شیرین بافقی است، آنجا که بازدید شیرین از بیستون را از زبان فرهاد توصیف می‌کند:

یکی فرهاد را در بیستون دید

ز شیرین گفت از هر سو نشانی است
به هر سنگی ز شیرین داستانی است

فلان روز این طرف فرمود آهنگ

فرود آمد ز گلگون بر فلان سنگ

فلان جا ایستاد و سوی من دید

فلان نقش فلان سنگم پسندید

فلان جا ماند گلگون از تک و پو

به گردن بردم او را تا فلان سو

غرض زین گفت‌وگو بودش همین کام

که شیرین را به تقریبی برد نام

جان کلام او همین بیت آخر است: می‌خواهد بگوید همه

آن اشارات و توصیفات بهانه‌ای بود برای بردن نام شیرین تا

کام خود با آن شیرین کند.

حال برگردیم به قرآن و پرسیم آیا آنجا که قرآن از خداوند

صفات جمال و جلالش، از خلقت انسان و صفات

متضادش، از گردش منظم شب و روز، از نظم و هدفمند

بودن جهان، از تسبیح همه آفریدگان، از رویداد عظیم

رستاخیز، از داستان‌های کهن گذشتگان، از سرگذشت

پیامبران، از جن و فرشته، از وحی، از نماز، روزه، حج،

زکات، قتل، جهاد، از سیر در زمین و آفاق و انفس و ... نام

می‌برد، می‌خواهد موضوع با پیام واحدی را به انسان گوشزد

کند که همه این سخنان به نحوی - به تصریح یا به اشاره - از

برای نام بردن آن موضوع و توصیف آن پیام‌اند یا نه؟

به هر حال اگر پاسخ مثبت باشد، تفسیر به‌ناچار چیز دیگر

جز پرده‌برداری از این موضوع و توصیف این پیام و ربط همه

این سخنان گوناگون به این موضوع و با این پیام و احیاناً شیوه

رساندن و تحقق آن در زمانه هر مفسر نخواهد بود.

۵. در صورتی که پاسخ منفی باشد، بدیهی است پرسش‌های

بعدی ضرورت مطرح شدن خود را از دست می‌دهند. به

عنوان مثال، وقتی اندیشمند گرامی آقای دکتر سروش قرآن

را «خواب‌های پریشان محال» می‌نامد دیگر بعید به نظر

می‌رسد و شاید حتی محال باشد که بتواند قائل به وحدت

متن قرآنی باشد؛ یعنی متنی که دارای یک موضوع با پیام

وحدت‌بخش و انسجام‌بخش باشد، به‌طوری که همه اجزای

قرآن در نهایت به نحوی همگی حول محور این موضوع

بچرخند یا توضیح و تفصیل همین پیام باشند.

اساساً صرف وجود چنین موضوع یا پیامی خود می‌تواند

بهترین دلیل نادرستی نظریه «رؤیاهای» باشد، چرا که حتی

به‌سختی می‌توان تصور کرد که رؤیاهای گوناگون یک

شخص، آن هم در مدت بیست‌وسه سال یا حتی بیست‌وسه

روز، چنان رابطه تنگاتنگ و انسجامی داشته باشند که بیانگر

یا القاکننده پیام واحدی باشند.

۶. سخن معروف هوسرل به‌عنوان پایه‌گذار پدیدارشناسی

«بازگشت به خود چیزها» است.

۷. در این رابطه باید در نظر داشت چنانچه مسائل رایج

در سنت علمایی یا در عرف عامه مسلمان با روح پیام قرآن

ناسازگار باشد به‌راحتی می‌توان از آن عبور کرد و اما ویژگی

اصلی سنت نبوی، آن هم سنت اصیل و قطعی این است

که مؤید و مفسر قرآن است و نه ناسخ آن؛ بنابراین اگر

ناسازگاری میان روح پیام قرآنی و سنتی که قطعی‌پنداشته

می‌شود، دیده شود یا باید در اصل و قطعی بودن آن سنت

شک کرد و آن را به کناری نهاد یا اینکه آن را در پرتو پیام

قرآنی تأویل کرد؛ یعنی در نهایت اصالت از آن قرآن است و

نه حدیث و سنت؛ چنان‌که بسیاری در عمل برعکس آن

رفتار می‌کنند و معمولاً قرآن را در پرتو حدیث و سنت تأویل می‌کنند!

۸. در قرآن چندین آیه درباره مرتدین آمده است، اما در هیچ‌یک از آن‌ها مجازات دنیوی برای ارتداد قائل نشده است. در این باره به‌عنوان مثال نگاه کنید به: سوره بقره، آیه ۲۱۷؛ سوره مائده، آیه ۵۴؛ سوره محمد، آیه ۲۵.

۹. سبب یعنی کسی که ناسزا می‌گوید یا دشنام می‌دهد یا توهین می‌کند. در قرآن ذکری از سبب‌النبی (دشنام‌گویی به پیامبر) و مجازات مربوط به آن نیامده است و به طریق اولی از سبب‌الائمة و سبب‌الصحابه هم. همچنین خداوند در قرآن مجید مجازاتی هم برای سبب‌الله (ناسزا و کفرگویی به خداوند) نیامده است. قرآن حتی از مسلمانان می‌خواهد که از دشنام‌گویی به بت‌های مشرکان بپرهیزند تا آن‌ها وادار به رفتار متقابل نشوند: «چیزهایی را که آنسان به‌جای الله می‌خوانند، دشنام می‌دهد که آنان نیز بی‌هیچ دانشی، از روی کینه‌توزی به الله دشنام دهند. این چنین عمل هر قومی را در چشمشان آراسته‌ایم» (سوره انعام، آیه ۱۰۸).

۱۰. خداوند مسلمانان را از رفتار غیرعادلانه و به دور از تقوی با دشمنان (اسلام)، یعنی از زیر پا گذاشتن حقوق آن‌ها و نسبت ناروا دادن به آن‌ها برحذر می‌دارد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا، حق گفتن را بر پای خیزید و به عدل گواهی دهید. دشمنی با گروهی دیگر وادارتان نکند که عدالت نوزید. عدالت ورزید که به تقوی نزدیک‌تر است» (سوره مائده، آیه ۸).

حال خوب است این آیه قرآنی را که در واقع باید جوانان اصل حاکم بر رفتار مسلمانان یا مخالفان در نظر و به کار گرفته شود با حدیث معروف به «امبائه» یا «باهتوم» مقایسه کنید که در آن - بنا به تعبیر و تفسیر غالب - جواز بهتان بستن و ناسزاگویی به «شکاکان» و «بدعت‌گذاران صادر شده است» مقایسه کنید تا فاصله میان اخلاق قرآنی و اخلاق «غیر قرآنی» را دریابید!

۱۱. توشیحکو ایروتسو، خدا و انسان در قرآن، ص ۴.

۱۲. توشیحکو ایروتسو، ساختمان مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، ص ۷.

۱۳. برای درک بهتر این موضوع به دو کتاب خدا و انسان در قرآن و ساختمان معناشناسی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن اثر ایروتسو که من در اینجا از آن‌ها بهره فراوان برده‌ام، مراجعه شود.

۱۴. «قصه آدم و ابلیس و خلقت آغازین آدمیان از گل و رستاختیز وحش ... و آتش گرفتن دریاها و سر برآوردن مردگان از خاک و حاضر آوردن ترازوی عدل در روز پنجاه‌هزارساله قیامت ... و کسوف خورشید و تیره شدن ستارگان و نزول ملائکه در شب قدر و افتادن آهن از آسمان و معراج پیامبر ... (که همه در قرآن آمده‌اند)، همه از جنس رؤیاهای پیامبرانه‌اند، نه پاره‌ای از تاریخ انسان و نه پاره‌ای از واقعیت کیهان، بل صورت رؤیایی و خیالی‌اند که باید تعبیر شوند».

(عبدالکریم سروش، «زبان رؤیا، زبان حال»، سایت زیتون، ۱۷ تیر ۱۳۹۷)؛ البته استاد دانشمند دکتر سروش افزون بر آنچه آمد دلایل و قرائن گوناگون دیگری برای درستی نظریه خود آورده‌اند که به نظر من هیچ کدامشان وافی به مقصود نیست که در جای دیگر باید بررسی شوند.

۱۵. محمد مجتهد شبستری، «قرائت هرمتوتیک و فهم قرآن»، چشم‌انداز ایران، تیر و مرداد ۹۹، شماره ۱۲۲.

۱۶. در این رابطه نگاه کنید به ایروتسو، خدا و انسان در قرآن، ص ۲۲.

۱۷. و البته این به معنای بی‌فایده و بی‌ارج یا حتی کم‌ارج به شمار آوردن این معارف نیست.

منابع:

- ارغون، محمد، اسلام دیروز و امروز، ترجمه دکتر غلامعباس توسلی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۹.
- ایروتسو، توشیحکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۱.
- _____، معناشناسی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، انتشارات قلم، تهران ۱۳۶۰.

اسلام‌ستیزی در پوشش لائیسیته و آزادی بیان

بخش اول

پیرامون اصل لائیسیته ندارد و عوامل بنیادی دیگری در کار هستند که نه تنها رابطه مسلمانان فرانسه با آن جامعه را خدشه‌دار می‌سازند، بلکه خود جامعه را نیز آشفته‌حال ساخته است. دولت مکرون از اصول لائیسیته و آزادی بیان پیراهن عثمان ساخته است و به گفته برخی تاریخ‌نگاران متخصص لائیسیته، این اصل را به یک مذهب دولتی تبدیل کرده و آن را از روح خود تهی کرده است. حال آنکه برخی موضع‌گیری‌های سیاسی آن، اصل عدم دخالت حکومت در زندگی دینی؛ یعنی گوهر لائیسیته را زیر پا نهاده است. دستیاران مکرون زیر پوشش انتقاد از اسلام‌گرایی در پی تحمیل الزام‌های حکومتی بر زندگی دینی مسلمانان‌اند.

بروز بحران و وجوه دوگانه بررسی آن

فضای اجتماعی فرانسه در اکتبر ۲۰۲۰ گرفتار امواج ناشی از اقدامات تروریستی وحشیانه شد که به‌وسیله فئاتیک‌های (متعصبان) اسلامی در پاسخ کورکورانه به انتشار کاریکاتورهای اسلام‌ستیز صورت گرفت. معلم جوانی را به بهانه اینکه کاریکاتور حضرت محمد را در کلاس درس نشان داده بود زنده‌زنده در خیابان یکی از حومه‌های پاریس سر بریدند و در شهر نیس نمازگزاران بی‌گناه کلیسا را با چاقوی قصابی کشتند. این‌ها همگی در شرایطی رخ داد که توانایی مردم در تحمل بار تلفات سنگین و ویروس کرونا شکننده بود و محیط روشنفکری نیز از مدتی پیش به دلایل مختلف دستخوش کارزار سیاسی تبلیغاتی علیه مهاجران و مسلمانان بود. اصرار فئاتیک‌های اسلامی در دنبال کردن حرکت‌های خشونت‌آمیز ادامه ترورهای کور و وحشیانه، جو سنگین مبارزه با اسلام‌گرایان افراطی و برخوردهای تحقیرآمیز با مسلمانان حتی از سوی مقام‌های حکومتی این وضعیت را وخیم‌تر کرده بود. کمتر کسی در کشورهای مسلمان‌نشین بود که ذهنش در آن دوره گرفتار ماجرای کاریکاتور اهانت‌بار و به دنبال آن حرکت‌های تروریستی و به‌ویژه سر بریدن وحشیانه یک دبیر فرانسوی به بهانه نمایش آن کاریکاتور در کلاس درس نباشد. از این میان، کسانی که درباره چرایی رخدادها و برخوردهای پیرامون این ماجرا پرس‌وجو می‌کنند، به احتمال زیاد در جریان کارزار نظری بر سر درستی یا نادرستی چاپ و پخش کاریکاتورهای طنزآمیز یا هجو‌آلود درباره مقدسات هستند. با این حساب و به پیروی از بند «از تعارف کم کن و بر مبلغ افزا» از تکرار جزئیات ماجرای رخ داده می‌پرهیزم و به سراغ این بحث می‌روم که موضوع گفت‌وگو و جدل نه تنها در محیط روشنفکری فرانسه است، بلکه جامعه روشنفکری ایران نیز گرفتار کشاکش نظری بر سر آن است.^۲

بررسی این موضوع و گفت‌وگو درباره آن را باید از دو سو دنبال کرد: یکی به میان آمدن بحث لائیسیته است؛ و دیگری بحث آزادی بیان که به اعتبار آن واکنش‌های تروریستی به انتشار کاریکاتورها را محکوم می‌کنند. این نوشته در پاسخ به پرسش‌هایی است که پیرامون این ماجرا وجود داشت. باشد که تحلیل روشنی از آنچه به‌راستی در فرانسه می‌گذرد به دست آید.

چکیده

در پنجمین سال کشتار روزنامه‌نگاران شارلی ابدو به‌وسیله تروریست‌های داعش، موج تازه‌ای در دفاع از کاریکاتورهای آن روزنامه که برخی‌شان هجوآمیز و اهانت‌بار بودند، برپا شد و جوان متعصب و کوردلی مخالفت خود با این جریان را به‌صورت سربریدن سنگدلانه یک دبیر فرانسوی در خیابان نمایان ساخت. پس از آن، اقدام‌های تروریستی کور دیگری در این راستا انجام شد و در نتیجه فضایی خفه‌کننده و خطرناک جامعه فرانسه را دربر گرفت.

دولت مکرون در این شرایط تنش‌آمیز به جای آنکه سیاستی در جهت آرام کردن فضای سیاسی در پیش بگیرد، راه چالش با مسلمانان را زیر ظاهر مبارزه با اسلام‌گرایی و نه اسلام‌گرایی افراطی (افراطی‌گری برخی مسلمانان) در پیش گرفت و برای پیشتازی در این عرصه پوششی سیاسی-ایدئولوژیک آفرید که همانا دفاع از لائیسیته و آزادی بیان باشد. بلندگوهای حکومتی و رسانه‌های وابسته به جریان سیاسی حاکم بوق و کرنا به دست گرفتند و کارزاری گسترده علیه جامعه مسلمانان به راه انداختند. این کارزار آن‌چنان تند و زنده بود که نه تنها موجب اعتراض روشنفکران و برخی محافل سیاسی در فرانسه شد، بلکه صدای اعتراض به این جو اسلام‌ستیزی در کشورهای دیگر نیز بالا گرفت؛ از جمله نخست‌وزیر کانادا مستقیماً و بدون رودربایستی دیپلماتیک برخورد دولت فرانسه را نکوهش کرد.

در این نوشته نشان خواهیم داد رویکرد سیاسی دولت مکرون در این راستا تماماً فرصت‌طلبانه بود و پرچم دفاع از آزادی بیان و لائیسیته دستاویزی بود برای استتار سیاست واقعی‌شان؛ سیاستی با این هدف که نیروهای راست و راست افراطی را در جریان کارزار اسلام‌ستیزی به‌سوی خود بکشاند. چالش‌های کنونی ریشه در تضاد برخوردها



مهدی رجبی



حد و مرز آزادی بیان

چند روز پس از موضع‌گیری اسلام‌ستیزانه مکرون، ژان فرانسوا بایار، سیاست‌شناس فرانسوی که در سوئیس درس می‌دهد، در روزنامه لوموند به انتقاد از موج سنگین اسلام‌گریزی یا اسلام‌ستیزی در دستگاه حکومتی و در رسانه‌های فرانسه پرداخت و بی‌آنکه اصل لائیسیتته را در مجموع زیر پرسش نهد، به انتقاد از «لاییکار»ها پرداخت؛ یعنی کسانی که به بهانه اصل جدایی دین از سیاست و بهتر است بگوییم به بهانه اینکه قرارداد اجتماعی کشور فرانسه از سال ۱۹۰۵ بدین سو بر بنیادی غیردینی استوار است به تخطئه ادیان، آن هم نه همه ادیان، بلکه مشخصاً دین اسلام می‌پردازند. به‌عنوان نمونه، وزیر کشور فرانسه با بیان این جمله که چرا فروشگاه‌های فرانسه قفسه ویژه (منظور قفسه گوشت حلال) دارند از یک سو آزادی فروش گوشت حلال را در این فروشگاه‌ها مورد تردید قرار داد و از سوی دیگر جامعه مسلمان فرانسه را به لحاظ روحی و با تخطئه ضمنی گوشت حلال نقره‌داغ کرد. این گفته از آن رو بازتاب گسترده یافت و خشم و اعتراض برانگیخت که از سوی وزیر کشور و مسئول رسمی ادیان مختلف کشور بیان شد، وگرنه گفته‌ها و تفسیرهای گوناگون علیه مسلمانان و شیوه زندگی آن‌ها به طرزی فزاینده در چند سال اخیر فضای رسانه‌ها را پر کرده است، حتی رئیس‌جمهور کشور آقای مکرون نیز به این خیل پیوست و با محکوم کردن اسلام‌گرایی و اعلام اینکه آن دشمن جمهوری است (نقل به معنا) گامی بیشتر در این راه برداشت.

پیش از این در محافل رسمی و در رسانه‌ها به اسلام فئاتیک و افراطی یورش برده می‌شد و اسلام‌گرایی به‌طور کلی موضوع انتقاد نبود، بلکه از «اسلام‌گرایی

افراطی» انتقاد می‌کردند.

اکنون با موضع‌گیری وی، انتقاد از اسلام‌گرایی و طرد آن از صف جمهوری فرانسه با این توجیه که آن زمینه‌ساز تروریسم است، صورت رسمی یافته و رسانه‌ها نیز با وی هم‌آواز شده‌اند. غافل از آنکه این رویکرد هم جنبه اسلام‌ستیزانه دارد، هم اینکه تبعیض‌آمیز بوده و چهره تناقض‌آمیز آن آشکار است. چنان‌که یهودگرایی^۳ و مسیحی‌گرایی^۴ به‌عنوان دو گرایش در جامعه فرانسه پذیرفته شده‌اند و کسی حق انتقاد به یهودگرایی ندارد.

می‌بینیم که جبهه‌بندی خطرناکی در جامعه فرانسه شکل گرفته است، در یکسو نیروهایی که رواج و حیات اسلام را در نفی دیگر ادیان و کشتار وحشیانه پیروان آن‌ها می‌جویند، یعنی مسلمانان فئاتیک و جزم‌اندیش و در سوی دیگر نیروهای اسلام‌ستیز که هر از چند

صلح و آرامش سیاسی اجتماعی در یک جامعه خواهد بود، به سراغ بحث اصلی می‌روم. افزون بر این بهتر است تأکید کنم پنداشت وجود جامعه‌ای دموکراتیک در جهان امروز که سیاست و دین در آنجا در هم بیامیزند و در کار همدیگر دخالت کنند دشوار است. پذیرش امر دخالت دین در سیاست به‌ناچار در قالب دینی معین نمود پیدا می‌کند و به ترجیح باورها و آیین‌های آن دین علیه ادیان دیگر منجر خواهد شد و این خود معنایی جز نابرابری و تبعیض ندارد؛ یعنی زیر پا نهادن اصول دموکراسی.

حرکت‌های تروریستی و وحشیانه سبب شد در مدت چند روز موجی یکدست و یک‌سویه در انتقاد به اسلام‌گرایی و حتی به مسلمانی شکل بگیرد، بی‌آنکه توجه شود که آن حرکت‌های تروریستی را نمی‌توان به کل جامعه مسلمان نسبت داد. مردم مسلمان هر دو روز یک بار یا شاهد تحقیر شیوه زندگی خود در رسانه‌ها به صورت‌های گوناگون بودند یا اینکه کشف می‌کردند که حساب کارهای تروریستی و وحشیانه گروهی فئاتیک را به پای چند میلیون مسلمان فرانسوی می‌گذارند. نتیجه آنکه فضایی تیره، شوم و وحشت‌انگیز جامعه را فرا گرفته و روابط بین اقلیت مسلمان با دیگر گروه‌های جامعه بس تنش‌آمیز و آبدست خشونت بود.

پس از آنکه امواج احساسی فروکش کردند، صداهای اعتراض به این فضای مغشوش بالا گرفت و نوشته‌ها و گفته‌هایی در انتقاد به جو غالب اسلام‌ستیزانه، جرئت بروز و بیان یافتند. رویارویی‌های نظری سیاسی که پس از این ماجراها در فضای سیاسی و رسانه‌ای فرانسه پدیدار شدند حاکی از این نیستند که برخی با اصل لائیسیتته سازگارند و برخی دیگر سر‌ناسازگاری با آن دارند. اصل لائیسیتته یا دقیق‌تر بگوییم «اصل جدایی کلیسا از حکومت» که در قالب قانون سال ۱۹۰۵ تحقق یافت، احترام به آزادی آگاهی یا وجدان (فکر و باور دینی، غیردینی و حتی ضد دینی) و عملکرد آزاد آیین‌های دینی را تضمین کرده است. جالب

روز موضوع تازه‌ای را در جریان کارزار خود علیه مسلمانان اختراع می‌کنند. باید روی این موضوع کمی بیشتر تمرکز کرد تا خواننده ناآشنا را بیشتر در جریان زمینه شکل‌گیری شرایطی قرار دهم که چنین ماجرای را موجب شد و وضعیت تنش‌آلود کنونی را در فرانسه به وجود آورد.

سویه دیگر بحث تأکید بر اصل آزادی بیان، مشخصاً آزادی هنرمندان در بیان طنزآمیز و در این رابطه تمسخر باورها و به‌ویژه شخصیت‌های مقدس است. برخی از مقام‌های حکومتی فرانسه از جمله وزیر کشور و رئیس‌جمهور مکرون (در مصاحبه با تلویزیون الجزیره) طرح کردند که آزادی بیان حد و مرز ندارد. ژرالد دارمانین، وزیر کشور فرانسه، در پاسخ به رئیس‌گروه راست سنتی فرانسه در مجلس سنا که گوشزد کرده بود نباید به بهانه آزادی بیان کاریکاتوریست به مقدسات دیگران توهین کرد و با لحن شماتت‌آمیز گفت: «آزادی بیان (در فرانسه) تمام‌عیار است»؛ یعنی آنکه حد و مرز ندارد.

لائیسیتته: شبه‌بحث یا پوشش بحثی دیگر

پیش از وارد شدن به این موضوع باید توضیح دهم که نویسنده همواره در نوشته‌های خود از اصل جدایی (نهاد) دین از سیاست به‌طور کلی دفاع می‌کرده است و مشخصاً در چند نوشته منتشره در ماهنامه آفتاب یا تارنمای ایران امروز، حدود ۱۵ سال پیش به انتقاد از درک نادرست برخی از سیاست‌پیشگان ایرانی از اصل لائیسیتته و از مفهوم لائیک پرداخته بود. به هر حال نیازی به گفتن از آن‌ها نیست و با اشاره به اینکه رعایت این اصل، سازش و تفاهم بین اهل دین و دستگاه حکومتی فراهم می‌آورد و ضامن تأمین

”
لاییکارها به بهانه اصل جدایی دین از سیاست و بهتر است بگوییم به بهانه اینکه قرارداد اجتماعی کشور فرانسه از سال ۱۹۰۵ بدین سو بر بنیادی غیردینی استوار است به تخطئه ادیان، آن هم نه همه ادیان، بلکه مشخصاً دین اسلام می‌پردازند



امانوئل ماکرون

به نام لائیسیته در فرانسه وجود ندارد. با این حساب اگر نمی‌توان جریانی را در بین نیروهای سیاسی و روشنفکری سنتی فرانسه پیدا کرد که آماج جنگاوری مکرون باشد، می‌ماند جامعه مسلمانان فرانسه. آیا مسلمانان فرانسه خواستار این شده‌اند که سیاست کلی حکومت فرانسه از اصل لائیسیته فاصله بگیرد و امور سیاسی این کشور بر گرد مداری بگردد که سیاست و دین را درهم بیامیزد؟ شاید کسانی که از نزدیک با مسائل جامعه فرانسه آشنا نیستند گمان کنند که جامعه اسلامی فرانسه اصل لائیسیته را به چالش کشیده‌اند. راست اینکه انجمن‌های رسمی مسلمانان فرانسه آشکارا اصل لائیسیته را در رابطه با نهادهای حکومتی فرانسه به چالش نمی‌کشند. برخی از آن‌ها به‌طور کلی و مستقل از اینکه چارچوب سیاسی فرانسه چیست، آرزوی جامعه‌ای را دارند که قوانین آن مبتنی بر شرع اسلام باشد. این آرزوی آن‌هاست، ولی این آرزو توسط انجمن‌های رسمی مسلمانی به سیاستی آشکار تبدیل نشده است. آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که نمی‌توان مسلمانان فرانسه را که در شهرها و محله‌های مختلف با فرانسویان همزیستی می‌کنند، از جماعت فرانسوی جدا کرد. وانگهی چگونه می‌توان خواست اقلیت مسلمان کشور فرانسه را که حتی ۱۰ درصد آن جامعه را تشکیل نمی‌دهند، بر ۹۰ درصد باقیمانده جامعه تحمیل کرد؟ روشن است که ذهن سالم آرزوی خود را پیرامون برپایی حکومتی اسلامی در چنین شرایطی برای خود خوب‌تر نگاه می‌دارد و جامعه سیاسی بر آن نمی‌پوشاند. به همین روست که انجمن‌ها و نهادهای رسمی جامعه اسلامی فرانسه دعوی برقراری حکومتی اسلامی را در فرانسه ندارند و بر این پایه به سراغ ستیز با اصل لائیسیته نمی‌روند. می‌ماند محافل فئاتیک که کاری با نهادهای رسمی و صف‌بندی سیاسی جامعه فرانسه ندارند. آن‌ها این خواسته یا آرزو را در موعظه‌ها و سخنرانی‌های خود تکرار می‌کنند. بگذریم از نیروهای تروریستی که به طرز خشونت‌آمیز به تمامی جامعه فرانسه مستقل از اینکه طرفدار لائیسیته باشند یا نه، یورش می‌برند.

را زیر پوشش خود گرد آورد. جامعه فرانسه به هیچ وجه شاهد صف‌بندی بین طرفداران لائیسیته و مخالفان در سال‌های اخیر نبوده و نیست. دست‌کم به لحاظ رسمی و نظری سیاسی نشانی از این صف‌بندی که طرفداران لائیسیته در یک سو و مخالفان آن در سوی دیگر قرار داشته باشند وجود ندارد. می‌توان گفت اساساً ماجراهای پدیدآمده و فضای تنش و خشونت و وحشت موجود هم‌پیوندی ناچیزی با آن اصل دارد: به‌ویژه از نظر علی.

اثبات این مدعا نیازمند توضیح نکته‌های بسیار است که در حوصله این نوشته نیست، ولی دست‌کم برای کسانی که دستی از دور بر آتش دارند بیفزایم جریان‌های راست سنتی فرانسه از جمله ژاک شیراک که حدود دو سه دهه حزب راست سنتی فرانسه را رهبری می‌کرد از اصل لائیسیته دفاع می‌کردند و می‌کنند.

چپ‌ها که به لحاظ تاریخی پیشینان فاصله گرفتن اهل دین از دستگاه سیاسی بودند نیز از این اصل دفاع می‌کرده و می‌کنند. در طیف راست میانه نیز نمی‌توان نیرویی را یافت که خواهان تغییر آن اصل باشد.

پس چه کسی مخالف آن است؟ باید از آقای مکرون پرسید کدام نیروی فرانسوی لائیسیته را نفی می‌کند؟ نمی‌توان گفت هیچ‌کسی در فرانسه نیست که به مخالفت با لائیسیته برخیزد، ولی بار سیاسی و اجتماعی این کسان یا نیروها آن‌چنان ناچیز است که پرداختن بدان‌ها همانا تلف کردن وقت است؛ بنابراین، با حساب اینکه نمی‌توان یک نیروی سیاسی یا یک جریان روشنفکری را در فرانسه نشان داد که دعوی آن را داشته باشند که مرز جدایی دین و سیاست را در هم بشکند و اصل لائیسیته را کنار بگذارد، پس مسئله‌ای بحث‌انگیز

آنکه قانون ۱۹۰۵ به هیچ وجه سخنی از لائیسیته به میان نمی‌آورد و حتی آشکارا درباره جدایی دین از سیاست بحثی نمی‌کند. موضوع مشخص آن، جدا کردن کلیسا از حکومت، ممنوع کردن استفاده مالی کلیساها از بودجه اندام‌های مختلف حکومتی و تضمین آزادی اجرای آیین‌های دینی و نیز آزادی وجدان است؛ البته باید در نظر داشت که بحث بیشتر در این باره به یک بحث تخصصی تبدیل خواهد شد و از چارچوب مقاله کنونی تجاوز می‌کند، همین کوتاه بگویم که هیچ نیروی سیاسی در فرانسه وجود ندارد که جدایی کلیسا از حکومت و به زبانی جدایی دین از سیاست را که به‌وسیله قانون ۱۹۰۵ جا افتاد نفی یا تخطئه کند.

بحث جای دیگر است و کسانی که در جریان مشخص و جزئی کارزارهای سیاسی حزبی فرانسه در بیست سال اخیر نبوده‌اند، گمان می‌کنند دشواری‌های سیاسی کنونی فرانسه به مدل لائیسیته آن برمی‌گردد؛ گمانی نادرست. ناگفته نگذارم که این قانون و آنچه به نام اصل لائیسیته در فرانسه جا افتاد، فرآورده همکاری یکی از رهبران نامدار سیاسی فرانسه در آستانه سده بیستم با شخصیت‌های کلیسایی بود و هر دو جانب با دادن امتیازاتی توانستند به سازش برسند و دوره درازی از تفاهم و آرامش سیاسی را آغاز کنند.

بررسی قانون ۱۹۰۵ که به‌طور رسمی لائیسیته را در فرانسه بنا نهاد و به‌ویژه بررسی عواملی که زمینه‌ساز پدیداری آن شدند یک موضوع جالب تاریخی و سیاسی است. در فرانسه کتاب‌های زیادی در این باره چاپ شده‌اند. نمی‌دانم از آن میان کتابی به فارسی ترجمه شده است یا نه. این بررسی به‌ویژه از آن رو اهمیت دارد که قانون ۱۹۰۵

نشان‌دهنده سازش و هم‌آوایی گروه‌های مختلف جامعه بود؛ گروه‌هایی که در گذشته پیوسته بر سر موضوع رابطه حکومت و کلیسا در چالش و ستیز با هم بودند. این قانون توانست صلح و آرامش را در این زمینه بین آن گروه‌ها برقرار سازد. اگر امروزه می‌بینیم که بحث لائیسیته به ظاهر وارد میدان شده است، به‌راستی باید بدین واقعیت توجه کرد که صلح و آرامش اجتماعی در اثر کشاکش مسلمانان فئاتیک و از جمله تروریست‌ها و اسلام‌ستیزان به هم ریخته است.

جامعه سیاسی و روشنفکری فرانسه بیش از یک سده در پرتو تفاهم و سازش پیرامون اصل لائیسیته از تنش سیاسی بر سر رابطه اهل دین با حکومتیان در امان بود. همگان پذیرفته بودند سپهر عمومی زندگی اجتماعی از سپهر دینی جداست؛ چراکه هیچ دینی نمی‌تواند عموم جامعه

”
جامعه سیاسی و روشنفکری فرانسه بیش از یک سده در پرتو تفاهم و سازش پیرامون اصل لائیسیته از تنش سیاسی بر سر رابطه اهل دین با حکومتیان در امان بود. همگان پذیرفته بودند سپهر عمومی زندگی اجتماعی از سپهر دینی جداست

حداکثر می‌توان گفت که بحث بر سر برداشت‌های متفاوت از کاربست لائیسیته است. نویسنده بر آن است که حتی کمترین بحث پیرامون لائیسیته بیشتر یک شبه‌بحث است تا گفت‌وگو یا جدلی واقعی بر سر برداشت‌های متفاوت از آن. به زبانی می‌توان گفت که بحث لائیسیته و کشاکش و جالش نظری که ظاهراً در این راستا صورت می‌گیرد، بهانه‌ای است برای پنهان کردن بحث پیرامون نگرش‌ها، برداشت‌ها و برخورد‌های دیگر.

جالب اینکه همان نیروهایی که به لحاظ تاریخی پشتیبان اصلی امر جدایی دین و سیاست بودند و رنج بسیار در راه انتقاد از دخالت اصحاب دین در امر حکومت بردند؛ یعنی نیروهای چپ (چه سوسیالیست‌ها و چه چپ‌های افراطی) که پایه‌گذار اصلی لائیسیته در فرانسه بودند، هم‌اکنون به‌وسیله همان جریانی که به لحاظ تاریخی مخالف جدایی دین و سیاست بود، متهم می‌شوند که اصل لائیسیته را به‌درستی رعایت نمی‌کنند. پس باید دید که اختلاف اصلی در کجاست که در قالب بحث ظاهری لائیسیته نمودار می‌شود.

نکته طنزآمیز دیگر در این رابطه دفاع جریان راست افراطی فرانسه از اصل لائیسیته است. این جریان که مدت چند دهه مخالفت خود با حضور مسلمانان در کشور فرانسه را با تأکید بر اینکه هویت فرانسه همانا مسیحی بودن آن است، همراه کرده بود اینک زیر قالب دفاع از اصل لائیسیته کارزار مسلمان‌ستیزی خود را دنبال می‌کند.

شبه‌بحث لائیسیته

در آستانه ماه دسامبر، ژنرال عبدالفتاح السیسی، دیکتاتور مصر، به دعوت امانوئل مکرون به فرانسه سفر کرد و هر دو به‌طور مشترک در یک نشست رسانه‌ای شرکت کردند.

خبرنگاران از ژنرال مصری پرسیدند نظرش درباره با بحثی که پیرامون کاریکاتورها و اقدامات تروریستی جریان دارد چیست. منهای جزئیات پرس‌وجو، به یاد دارم دیکتاتور مصری ابراز داشت از دید وی قانون الهی برترین قانون جامعه است. مکرون بلافاصله در مقام پاسخ گفت قانون جمهوری در فرانسه برترین قانون است. این ماجرا را بدین خاطر به میان آوردم تا گوشه‌ای از آنچه را من شبه‌بحث لائیسیته می‌نامم بازگو کنم. آنچه مکرون در آنجا یاد کرد، وزیر کشور وی نیز پیش از او پنداره‌ای همانند

را مبنی بر برتری قوانین جمهوری بر قوانین دینی بیان کرده بود. رهبر یکی از احزاب چپ فرانسه از سر تخطئه این گفته و انتقاد به وجه عوام‌فریبانه این پنداره گفت اگر هزار بار شما بر برتری قوانین جمهوری بر قوانین دینی تأکید کنید، این اندیشه

همچنان در ذهن کسی که باور به آموزه‌ها و پنداره‌های دینی دارد باقی می‌ماند که قوانین الهی برترین است، ولی همان فرد دیندار که در جامعه دموکراتیک زندگی می‌کند به‌خوبی می‌داند که قوانین الهی عرصه دیگری دارند و نمی‌توان آن‌ها را در عرصه عمومی پیاده کرد، پس موضوع بر سر این نیست نیرویی در فرانسه بر آن باشد که قانون الهی را در عرصه عمومی باید جایگزین قانون دموکراتیک کرد. پس اگر هیچ نیروی سیاسی (منهای جریان‌های فنیاتیکی و تروریستی) در فرانسه وجود ندارد که برتری قوانین دموکراسی را در سپهر عمومی نفی کند، می‌ماند وجه دیگر این پنداره. آیا برتری قوانین جمهوری بر قوانین دینی به معنای آن است که دولت بر سر اینکه اهل دین و از جمله مسلمانان چگونه نماز بگذارند، چگونه روزه بگیرند و آیین‌های دینی را چه زمان و کجا اجرا کنند، تصمیم بگیرد؟

دولت مکران آشکارا چنین ادعایی ندارد، ولی برخی رویکردها داستان دم‌خروس را یادآور می‌شود. به‌عنوان نمونه برخی مقام‌های حکومتی به این اشاره می‌کردند که مسلمانان نباید در محیط‌های عمومی مانند خیابان نماز بگذارند، چراکه محیط عمومی از عرصه دین جداست. واقعیت این است که مسلمانان فرانسه به دلیل برخورداری از تعداد کمی مسجد یا داشتن مساجد کوچک، گهگاه به هنگام نماز جماعت پیش می‌آید که صف نماز آن‌ها از دایره درونی مسجد فراتر برود و به خیابان و کوچه کنار مسجد کشیده شود.

همین ماجرای جزئی که چند ده سال است در برخی محله‌های محدود پدیدار می‌شود و هیچ‌گاه مسئله‌ساز نبوده است اخیراً به موضوع شکایت

به دادگاه تبدیل شد و بانی این شکایت همین نیروهای وابسته به دولت بودند. جالب آنکه دادگاه پس از بررسی این موضوع حکم بر این داد که هیچ قانونی در فرانسه نمازگزاران در محیط عمومی را محکوم نمی‌کند. زیاده‌روی اسلام‌ستیزانه نیروهای دولتی به بهانه دفاع از لائیسیته و از سپهر عمومی تا آنجا پیش رفت که دولت یک لایحه قانونی را علیه اسلام‌گرایی و جدایی‌گرایی^۷ تدارک دید. با وجود آنکه مخالفان دولت و حتی برخی نیروهای نزدیک بدان گوشزد کردند که این چنین لایحه‌ای

به دلیل وجه تبعیض‌آمیز آن حتی اگر تصویب شود به‌وسیله شورای قانون اساسی لغو خواهد شد، ولی دولتیان به دلیل آنچه در بالا گفتم؛ یعنی برخوردی عوام‌فریبانه برای نشان دادن قاطعیت خود در ضدیت با اسلام‌گرایی گوش

شنوا نداشتند. بگذریم که نهادهای قانونی اروپا و سازمان ملل نیز در موضعی مخالف با این لایحه قرار داشتند. سرانجام این قانون با اصلاحاتی و با حذف واژه‌بندی‌هایی که مخالفت با اسلام را نشانه می‌رفت به تصویب رسید؛ بنابراین بحث بر سر مخالفت با لائیسیته نیست، اگر بحث لائیسیته بازتابی در رسانه‌ها داشته باشد اغلب بدین صورت است که حکومتیان و نیروهای راست افراطی کارزار اسلام‌ستیزی خود را به دفاع خود از لائیسیته نسبت می‌دهند. حال آنکه در محیط روشنفکری کارشناسانه کمتر کسی را به‌عنوان تاریخ‌نگار یا سیاست‌شناس در رابطه با موضوع لائیسیته پیدا می‌کنیم که ماجراها و کشاکش‌های امروز را به پرسمان لائیسیته مربوط سازد.

رشد جلوه‌های زندگی مسلمانی

در حقیقت کشاکش سیاسی کنونی که ظاهراً به لائیسیته نسبت داده می‌شود ریشه در مسائل دیگر دارد. این مسائل در حقیقت پدیده‌های نوینی هستند که در چند دهه اخیر در جامعه فرانسه نمودار شده‌اند و برداشت‌ها و ارزیابی‌های مختلف از آن‌ها وجود دارد. این پدیده‌های نوین کدام‌اند؟ پدیده‌های نوینی که جامعه فرانسه با آن‌ها ناآشنا بود و در فاصله کوتاهی به‌سرعت گسترش یافتند و سیمای برخی محله‌های شهری را دگرسان کردند، عبارت‌اند از:

- زنان و دخترانی که با سراپا پوشیده‌اند یا اینکه موهای سر خود را می‌پوشانند و روسری به سر می‌نهند، به زبانی پدیده حجاب اسلامی.

- افزایش شمار قصابی‌هایی که گوشت حلال می‌فروشند.

- سر بر کشیدن مساجد در شهرهایی که نمی‌دانستند مسجد چیست.

- صف کشیدن مسلمانان در خیابان پیرامون مسجدها برای ادای نماز جمعه و غیره.

- فراوان شدن مردانی که لباسشان همانند پوشش عرب‌های عربستان سعودی است.

- افزایش شمار دانش‌آموزانی که به بهانه رعایت قواعد اسلام، سامان کلاس درس و مقررات آموزش و پرورش را به چالش می‌کشیدند.

- به وجود آمدن استخرهای زنانه در اثر خواست گروهی از مسلمانان به جدا کردن دختران و پسران در برخی مکان‌ها.

برخی از این پدیده‌های نوین و کلاً حضور مسلمانان در کشور فرانسه به‌عنوان یک گروه اجتماعی به دوره پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه پس از جنگ الجزایر برمی‌گردد و برخی دیگر در دو سه دهه اخیر پدیدار شدند. ولی آن‌ها در مجموع از سه چهار دهه پیش‌رو به گسترش نهادند و از حالت حاشیه‌ای به در آمده و سیمایی متفاوت از گذشته به زندگی و روابط اجتماعی در برخی محله‌ها و شهرها داده‌اند. درست است که این پدیده‌های نوین در همه محله‌ها و همه شهرها و به‌ویژه در مناطق روستایی به چشم نمی‌خورند، ولی بازتاب آن‌ها در رسانه‌ها و پدیده

”
راست افراطی فرانسه
که چند دهه مخالفت
خود با حضور مسلمانان
در کشور فرانسه را با
تأکید بر اینکه هویت
فرانسه همانا مسیحی
بودن آن است، همراه
کرده بود اینک زیر قالب
دفاع از اصل لائیسیته
کارزار مسلمان‌ستیزی
خود را دنبال می‌کند



زبان به زبان آن‌ها را در فرانسه همه‌جا گیر کرده و مردم فرانسه را در جریان آن‌ها قرار داده است. حال اگر پدیده مهم زیر را که آن‌هم نوین است به فهرست بالا بیفزاییم، درخواهیم یافت که چرا جامعه فرانسه با چشمی گشاده و خیره شده به آن‌ها می‌نگرد:

- کنش‌ها و حرکت‌های تروریستی اسلامی در ابعادی بسا بیشتر از دیگر کشورهای اروپایی درست است که پدیده‌های بالا در دیگر کشورهای اروپایی نیز نمودار شدند، حتی حرکت‌های تروریستی در قالب اسلام‌گرایی افراطی در دیگر کشورهای اروپایی مانند انگلیس و غیره نیز رخ دادند، ولی واکنش آن کشورها گرچه نشان از نگرانی و نادلخوشی و گاه بیزاری از گسترش نمایه‌های اسلام در کشور خود داشت، در اساس با واکنش جامعه فرانسه یا بهتر است بگویم بخشی از جامعه فرانسه متفاوت بود و به‌ویژه آنکه پدید آمدن نمایه‌های اسلامی در جامعه، بازار بحث رابطه دین و سیاست را در آن کشورها برنینگخت. چرا گسترش نمایه‌های مسلمانی و رواج دین اسلام در جامعه فرانسه موجب شد تا بحث لائیسیتیه به میان آید؟

واقعیت این است به دنبال گسترش پدیده‌های نوین یادشده در بالا و دگرگون شدن سیمای زندگی در برخی مناطق فرانسه به سود اسلامی شدن، کم‌کم یک گرایش نیرومند ضد مسلمانی شکل گرفت. این گرایش به‌سادگی با جریان دیگرگرای و ضد خارجی، مشخصاً نیروهای ضد مهاجر آمیخته شد و یک جریان سیاسی اجتماعی نیرومند به وجود آورد. همین پدیده‌های نوین و کلاً گسترش اسلام را در دیگر کشورها نیز مشاهده می‌کنیم. شمار مسلمانان انگلیس و آلمان نیز میلیونی است. ولی چرا رواج اسلام و زندگی مسلمانی در این کشورها بحران به بار نیاورد، به صلح اجتماعی خدشه وارد نیاورد؟ چرا این امر سبب نشد تا وضعیت ناگوار فرانسه در آنجاها تکرار شود؟ برای شناخت بهتر فرایند بالا و توضیح تفاوت حسب و حال فرانسه در همسنگی با دیگر کشورهای اروپایی باید به پرسش‌های زیر پرداخت:

- چرا اسلام تندوتیز و دیگرستیز در فرانسه پدیدار شد و رشد کرد؟
- چگونه اسلام‌ستیزی در فرانسه رشد کرد؟
- چرا تروریسم اسلامی در فرانسه پدیدار شد؟
- چرا جامعه سیاسی فرانسه نتوانست مانع از شکل گرفتن و فراگیری اسلام دیگرستیز گردد؟
- چرا کشور فرانسه در جذب مسلمانان و همزیستی با آنان برخلاف دیگر کشورهای اروپایی دچار بحران است؟

هم‌رنگی فرهنگی^۸ یا برابری حقوقی

از میان پرسش‌های بالا نخست به آخرین آن‌ها می‌پردازیم؛ یعنی با مسئله جذب اجتماعی مسلمانان در جامعه فرانسه آغاز می‌کنم که برای بررسی آن نیازی به در نظر گرفتن نقش عواملی بیرون از شطرنج سیاسی فرانسه نیست. توضیح

چرا این نگاه تحقیرآمیز و خوارکننده نسبت به نمایه‌های زندگی مسلمانان در آلمان، در سوئد، کانادا و انگلیس وجود ندارد؛ البته در آن کشورها نیز نیروهای راست افراطی و دیگرگرایان از سر ناخرسندی و حتی بیزاری به آن نمایه‌ها می‌نگرند، ولی جو غالب در رسانه‌ها و گفت‌وگوی عمومی چنین نیست؟^۹

بخشی اصلی مسلمانان فرانسه برخاسته از کشورهای شمال و مرکز آفریقا هستند. در این میان به نظر می‌رسد که سهم الجزایری‌ها و مراکشی‌ها در ترکیب کل مسلمانان فرانسه از دیگران بیشتر است. چه ایشان و چه آفریقایی‌های که از کشورهای مرکزی و باختری آن قاره به فرانسه آمدند، توده کشورهای مستعمره بودند و نگاه بالانشین استعمارگر به آن‌ها به‌عنوان افراد کشوری سرسپرده هم در دوره استعماری جریان داشت، هم در شرایطی که آن‌ها به شهروند فرانسوی تبدیل شده بودند؛ و اما چگونه؟

زندگی در شرایط تهیدستی، بیکاری و در محله‌های حاشیه شهرها و در ساختمان‌های زهوار دررفته و کثیف زمینه آن است که فرد احساس خواری و تحقیر کرده و خویشتن را در کشور رسمی خود بیگانه یا شهروند درجه دوم به شمار آورد. مسلمانان اغلب در چنین محله‌هایی می‌زیستند و می‌زیند، ولی آنچه موجب می‌شود تا خواری، تحقیر و بیگانه بودن را شدیدتر احساس کنند، افزون بر شرایط مادی که شهروندی درجه دو بودن را سبب می‌شود؛ همانا مسئله بحران هویت است.

برای پرهیز از کلی‌گویی در رابطه با موضوع هویت به شرح ماجرای می‌پردازم که برای مدت پانزده سال به یک موضوع سیاسی اجتماعی مهم فرانسه در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۴ تبدیل شده بود: **مسئله روسری**.

اینکه چرا اسلام فنانیک و دیگرستیز در فرانسه دامن‌گستر شد، در گرو به میان آوردن یک رشته عوامل بیرونی است که در پایین خواهیم دید، ولی این مسئله که جماعت مسلمان فرانسه جذب جامعه فرانسه نشده است، عمدتاً امری درون‌مرزی است. این نکته را از زبان بسیاری از تحلیلگران می‌شنویم و همگی بر این اذعان دارند که این امر به یک معضل اجتماعی مهم در کشور فرانسه تبدیل شده است.

بخش از جامعه فرانسه نه‌تنها با حجاب اسلامی مسئله دارد، بلکه حتی یک شال ساده را روی سر شاگردان دبستانی و دبیرستانی و نیز زنان کارمند دولت تحمل نمی‌کنند. این جامعه با گسترش مغازه‌های قصابی که گوشت حلال می‌فروشند مسئله داشته و تاب دیدن آن را ندارد که زنان مسلمان در کنار ساحل بدون مایو شنا (دوتکه) یا یک‌تکه) و با بدن پوشیده وارد دریا شوند، یا کنار ساحل بنشینند. جامعه فرانسه از دیدن اینکه مسلمانان به هنگام ادای نماز جمعی پا از دایره مسجد (به دلیل کمبود جا) بیرون بگذارند و گوشه‌هایی از خیابان یا پارکینگ را اشغال کنند، برآشفته می‌شود.

بایسته تأکید است که این واکنش‌ها را نباید به کل جامعه فرانسه و همه فرانسویان نسبت داد. حکم‌های بالا شامل حال همه مردم فرانسه نمی‌شود و بخشی از مردم فرانسه با مدارا و از سر مسامحه و فارغ از کینه‌توزی به آن‌ها می‌نگرند، ولی فضای رسانه‌ای و گفت‌وگوی عمومی را بیشتر همان جو تخطئه‌آمیز دربر گرفته است و نگاه و برخورد و موضع‌گیری غالب همانا نگوهرش‌آمیز و خوارکننده است منهای برخورد با یک خوراک عربی (شمال آفریقا) که کوس کوس نام دارد و در همه شهرهای بزرگ با علاقه عمومی روبه‌روست.

از بحران روسری تا بحران هویت

این مسئله فضای سیاسی و اجتماعی فرانسه را در آن دوره زمانی فراگرفت و بحث‌های داغی را بین طرفداران و مخالفان پدیدار شدن زنان و دختران با روسری در محیط‌های عمومی دامن زد. گروهی مانند فرانسوا میتران که از فرزانگی سیاسی برخوردار بود، سفارش می‌کردند، با مسامحه از کنار آن بگذریم و برخی از سر غیرت دیگرگريزانه می‌گفتند که به سر نهادن روسری ارزش‌های انقلابی و لائیک فرانسه و از جمله آزادی زنان و برابری زن و مرد را به چالش می‌کشد. ناگفته نماند که برخی از روشنفکران نیز در قالب موضع فمینیستی روسری را نشانه سرسپردگی زن و خلاف اصل برابری زن و مرد می‌دانستند.^۱

در هیچ بندی از قانون ۱۹۰۵ که لائیسیته فرانسه را شکل داده است نمی‌توان حکمی پیدا کرد حاکی از اینکه روسری دختران در مدرسه یا محیط عمومی ممنوع است. این برداشت را که روسری دختران در مدرسه‌ها ممنوع است، نمی‌توان از آن بیرون کشید، نه تنها به لحاظ قانونی توجیهی برای آن برخورد تنگ‌نظرانه وجود نداشت، بلکه در عمل این

ماجرا به‌وسیله محافلی معین بزرگ شده و به بحران تبدیل شد. چنان‌که بی‌یر ژکس، وزیر کشور میتران، سال‌ها بعد برای نشان دادن نادرستی و مشکوک بودن اقدام رئیس مدرسه راهنمایی شهر کریل که سه دختر با روسری را به بهانه اینکه داشتن روسری با اصل لائیسیته ناسازگار است از مدرسه اخراج کرد، اشاره کرد: در بیش از ۱۵۰ مدرسه راهنمایی شهرهای مختلف فرانسه، دختران با روسری پا به کلاس درس می‌گذاشتند و هیچ مشکلی به وجود نیامده بود.

استدلال اصلی در مخالفت با حضور دختران روسری دار در کلاس درس این بود که چون روسری پیام‌دهنده یک آیین دینی مشخص است و از آنجا که آیین دینی در محیط عمومی و دولتی نباید خودنمایی بکند (با استناد نادرست به اصل لائیسیته)، پس بنابراین شاگردان یا باید روسری خود را بردارند، یا اینکه از مدرسه اخراج شوند. من در نوشته‌های که حدود شانزده سال پیش در رابطه با این موضوع از زاویه انتقاد به اقدامات جنایت‌کارانه و تروریستی فنانیک‌ها در سوءاستفاده از این موضوع نوشته‌ام به این وجه قضیه توجه نداشتم که محافل اسلامی افراطی ماجرای روسری را به یک مسئله هویتی تبدیل خواهند کرد و تحت تأثیر جو ناشی از زنده‌زنده سوزاندن دختر نوجوان مسلمانی که نمی‌خواست زیر بار تهدید و

زور فنانیک‌ها برود، از اینکه ماجرا به کجا خواهد انجامید غافل بودم؛ و افسوس که چنین نیز شد و مسلمانان فرانسه زیر تأثیر تبلیغات آن‌ها این نتیجه را گرفتند که جامعه فرانسه بر نمی‌تابد که آن‌ها مطابق با آیین‌ها و باورهای دینی خود زندگی کنند و در این رابطه اصل آزادی خود را رعایت نمی‌کنند.

برای روشنفکر فرانسوی و به‌ویژه چپ، باورها و آیین‌های دینی بخشی از هویت ملت فرانسه را تشکیل نمی‌دهد. آن‌ها اساساً با این دید مخالف‌اند که رسوم و آیین‌های دینی دیگران را نیز به هویت آن‌ها مربوط کنیم. غافل از اینکه بخش اصلی مسلمانان فرانسوی چون از لحاظ رشد فرهنگی و همپوندی با مدرنیته، نسبت به فرانسوی‌های مسیحی تفاوتی چندسده‌ای داشتند، مسلمان بودن را بخشی از هویت خود به شمار می‌آوردند؛ البته برای سلفی‌ها و وهابی‌ها، اسلام همه هویتشان است. برای آن‌ها دشوار بود و هست که با اصلی و فرعی کردن مسائل دینی از پافشاری روی برخی از باورها و آیین‌های کم‌اهمیت مانند حجاب اسلامی خودداری کنند. این امر که آن‌ها در خطایند یا اینکه

درست می‌اندیشند موضوع بحث نیست، مسئله باور دینی است و اختلاف برخورد را در این زمینه نمی‌توان به کمک بحث و استدلال حل کرد.

درباره مسئله روسری که به یک بحران رسانه‌ای تبدیل شد گفتنی بسیار است و تنها با اشاره به یک نکته از آن می‌گذرم. اکنون که با دوربیتی و تجربه برآمده از چند ده سال گفت‌ووشنود و تأمل پیرامون این ماجرا بدان نگاه افکنده می‌شود به‌سادگی می‌توان گفت که جامعه فرانسه در این رابطه پایش لغزید و به بهانه

دفاع از اصل لائیسیته و ارزش‌های انقلاب فرانسه نتوانست سفارش میتران و نیز فرزانگانی دیگر را به گوش گیرد و از کنار این موضوع با مسامحه و آسان‌گیری بگذرد و در یک سخن مدارا و تحمل پیشه کند.

برآیند تدریجی این برخورد با مسئله روسری در افکار عمومی آن بود که بخش مهمی از فرانسوی‌ها نگاهی از روی دلخوری و کدورت و گاه بی‌زاری و نفرت به زنان مسلمان پوشیده سر داشتند و این‌ها نیز آن برخورد تحقیرآمیز را به‌خوبی حس می‌کردند. در این میان، سلفی‌ها و وهابی‌ها این برخورد را زیر ذره‌بین بدگویی از فرانسه و سنت‌ها و ارزش‌های این کشور می‌نهادند و نتیجه می‌گرفتند که ارزش‌های برآمده از انقلاب فرانسه هویت مسلمانان را تشکیل نمی‌دهد و هویت آن‌ها را همانا اسلام شکل می‌دهد. آن‌ها بر پایه این استدلال و

با بهره‌جویی از تبعیض‌های سیاسی اجتماعی و گاه ریاکاری‌های سیاسی موجود نتیجه می‌گرفتند مسلمانان باید آگاهانه بکوشند تا جذب فرهنگ فرانسوی نشوند. کار تبلیغات آن‌ها تا آنجا پیش رفته که بیشتر جوانان ساکن محله‌های مسلمان‌نشین خود را فرانسوی ندانسته و «فرانسوی» را به‌عنوان واژه‌ای تحقیرآمیز در خطاب به جوانان فرانسوی مسیحی بیان می‌کنند.

این امر که دستگاه سیاسی فرانسه در مجموع خود مستقل از چپ و راست و میانه توانست سیاستی درست در جهت جذب مسلمانان که شمارشان بیش از ۶ میلیون است پیش گیرد پرسشی مهم است. این واقعیت از سوی برخی از سیاستمداران فرانسوی به‌عنوان یک شکست سیاسی قلمداد می‌شود. آیا جامعه سیاسی فرانسه در این ماجرا بازی خورد و گرفتار عوام‌فریبی گروهی معین شد و نتوانست سفارش فرزانگان را آویزه گوش کند؟ آیا این در تقدیر جامعه فرانسه و سنت و تاریخ آن بود که برخوردش در رابطه با مسلمانان، به اعتراف بسیاری از روشنفکران فرانسوی با شکست روبه‌رو شود؟ آیا دلیل شکست فرانسه را در این زمینه باید در نگرش آن به موضوع رابطه دین و سیاست و مشخصاً در اصل لائیسیته دید؟ ■

پی‌نوشت:

1. islamisme
۲. جزئیات این مقاله در شماره پیش در مطلب «در حاشیه کلیسای تتردام» شماره ۱۲۴ آمده است.
3. judaïsme
4. christianisme
5. state, é tat
6. correlation
7. separatisme
۸. برابری در کنار آزادی و برادری شعار محوری انقلاب ۱۷۸۹ بود، این شعار به اصلی نیرومند تبدیل شد چنان‌که بر سررد همه مدرسه‌ها آن را حک کرده‌اند. هم‌رنگی را معادل (assimilation) گرفتم که خواست «غریزی» جریان‌های راست و راست افراطی فرانسه است در رابطه با چگونگی برخورد با افراد کشورهای دیگر که به فرانسه مهاجرت کرده‌اند این جریان‌ها بی‌آنکه آشکارا بیان کنند، خواستار آن‌اند که دیگری کاملاً به رنگ فرانسوی درآید. حال آنکه اصول قانونی و سنت تاریخی فرانسه روی برابری حقوقی تأکید می‌کنند، نه هم‌رنگی.
۹. درست است که ذهن راحت‌طلب برای توضیح اینکه چرا جامعه فرانسه با بخشی از شهروندان و مهاجران خود چنین برخورد می‌کند به سراغ مقایسه شتابزده می‌رود، ولی چه‌بهره که از در همسنجی با کشورهای دیگر برناییم، چراکه دخالت دادن عوامل بسیار در یک بررسی، اگر با دقت و با کاربرد روش علمی همراه نباشد، آن را در حد یک برخورد سطحی پایین خواهد آورد، در غیر این صورت، این بررسی از ظرفیت یک مقاله فراتر رفته و به یک کار پژوهشی پرده‌مانه تبدیل خواهد شد.
۱۰. آلن فینکلکروت و الیزابت بدتسر در زمره روشنفکران فرانسوی یهودی‌اصل‌اند که به نام دفاع از اصل برابری زن و مرد هیزم به آتش کارزار اسلام‌ستیزی می‌افزودند. فینکلکروت (این پیامبر دروغین برابری زن و مرد) چندی پیش در نکوهش جنبش فمینیستی که برای مبارزه با تعرض جنسی در محافل هنری شکل گرفته بود سخنان زشتی بیان کرد که اعتراض محافل فمینیستی را برانگیخت و از ذکر آن‌ها در اینجا پرهیز می‌کنم.

”
**برآیند تدریجی این
برخورد با مسئله
روسری در افکار عمومی
آن بود که بخش مهمی
از فرانسوی‌ها نگاهی از
روی دلخوری و کدورت
و گاه بی‌زاری و نفرت به
زنان مسلمان پوشیده
سر داشتند و این‌ها نیز
آن برخورد تحقیرآمیز را
به‌خوبی حس می‌کردند**

گذر از تئولوژی



کتاب گذر از دفاعیه‌گرایی؛ به سوی پدیدارشناسی متن در سال ۱۳۹۱ به کوشش فرامرز معتمد را انتشارات نقد فرهنگ منتشر کرده است. گفتنی است بنا بود نام این کتاب الله و دنیای مدرن باشد که به نام فعلی تغییر یافت. این کتاب مجموعه مصاحبه‌های آقای معتمد با اندیشمندانی چون عبدالعلی بازرگان، مقصود فراستخواه، بیژن عبدالکریمی، علی زاهد، محمد مجتهد شبستری و حسن یوسفی اشکوری است. در این شماره گزیده‌ای از گفت‌وگو با بیژن عبدالکریمی را می‌خوانید.

بیژن عبدالکریمی در این گفت‌وگو به دو پرسش «الله در دنیای مدرن» و «روش فهم قرآن» پاسخ داده و نشان می‌دهد الله به هیچ وجه اثبات‌شدنی، انکارشدنی، تعریف‌پذیر و تردیدپذیر نیست. وی معتقد است هرمنوتیک پدیدارشناختی با شیوه‌های تأویل باطنی در سنت‌های شرقی که خواهان انکشاف باطن یا پرده‌برداری از حقیقت پنهان یا افشای آن هستند بسیار همسویی دارد. همچنین در پنج محور به ارزیابی پدیدارشناسی هوسرل به منظور فهم کتب مقدس می‌پردازد. مطالعه این گفت‌وگوی وزین را به طالبان حق و حقیقت توصیه می‌کنیم.

تئولوژیک و متافیزیکی خارج شویم و در فضای اندیشگی دیگری امر قدسی را در وحدت و این‌همانی‌اش با خود هستی مورد تأمل قرار دهیم.

قدسیت وحی را چگونه در می‌یابید و آیا از طریق پدیدارشناسی هوسرل می‌توان به این امر دست یافت؟

«در این فضای متافیزیکی سوپراکتیویستی اگر نتوانیم قدسیت وحی را آشکار کنیم، متون مقدس به حوزه اسطوره‌ها و افسانه‌ها سوق خواهد یافت، چنان‌که در روزگار ما چنین امری روی داده است... قدسیت متون مقدس نه امری تجربی است که بتوان آن را با روش‌های علمی و پوزیتیویستی به اثبات رساند و نه امری عقلی و استدلالی است که بتوان آن را به کمک برخی از براهین منطقی و فلسفی به ثبوت رساند و - به اعتقاد اینجانب - همه دلایل تئولوژیک و علمی و عددی و ریاضیاتی و کلامی و... نیز برای اثبات قدسیت متون مقدس شکست خورده و ناتوان‌اند؛ لذا تنها مسیر ممکن برای نشان دادن قدسیت متون مقدس «آشکارسازی» قدسیت این متون از طریق پدیدارشناسی است.

پدیدارشناسی هوسرلی کافی نیست

«باید توجه داشت، پدیدارشناسی ضرورتاً به پدیدارشناسی ماهوی و ذات‌گرای هوسرلی محدود نمی‌شود بلکه دو گونه پدیدارشناسی وجودی (کی‌بر کگاراد) و پدیدارشناسی وجود (هایدگر) که زمینه‌ساز «هرمنوتیک حضور» هستند، می‌تواند ما را در مواجهه با قدسیت متون مقدس یاری دهد. مرادم از «هرمنوتیک حضور» هرمنوتیکی است که در آن عمل تفسیر صرفاً به کشف و یافتن معنای واژگان و گزاره‌ها محدود نمی‌شود، بلکه این هرمنوتیک با پدیدارشناسی پیوند خورده، می‌کوشد امری نامستور و قدسی را از پس گزاره‌ها پدیدار و آشکار سازد. این هرمنوتیک پدیدارشناختی با شیوه‌های تأویل باطنی در سنت‌های شرقی که خواهان انکشاف باطن یا پرده‌برداری از حقیقت پنهان یا افشای آن هستند، بسیار همسویی دارد. این هرمنوتیک پدیدارشناختی در ارتباط با نوعی دیالکتیک و صیروت وجودی در خواننده متن است که می‌کوشد معنای نهفته، پنهان و باطنی را در پس گزاره‌های ظاهری یک متن از جمله متون مقدس کشف کند.

در ابتدای مصاحبه آقای معتمد ز فولی از آقای عبدالکریمی سؤال می‌کند مسلمانی چون شما، جایگاه الله در دنیای مدرن را چگونه تبیین می‌کند؟ ایشان مقدمتاً توضیح می‌دهند:

«در اکثر قریب به اتفاق نظام‌های تئولوژیک (الهیاتی) و متافیزیکی، الله، خداوند یا حقیقت قدسی به منزله امری اُنْتیک، بدیهی و موجودوش فهمیده می‌شود.

به بیان ساده‌تر در کنار «موجودات این جهان»، شاید «موجود دیگری» نیز به نام خداوند یا الله وجود داشته باشد و شاید نیز وجود نداشته باشد. حال سؤال این است که به چه دلیل باید وجود «این موجود دیگر» را در کنار «آن سایر موجودات» پذیرفت و چگونه می‌توان وجود آن موجود دیگر را «اثبات» کرد.

اما درک دیگری نیز از خداوند یا الله وجود دارد که می‌توان آن را تلقی وجودشناسانه یا اتئولوژیک نامید. بر اساس این درک خداوند، الله یا حقیقت قدسی اساساً موجودی در کنار سایر موجودات نیست، بلکه تعبیری دیگری از خود «وجود» و همان «حقیقت وجود»، است؛ و وجود امری فراسوی «اثبات و انکار» و فراسوی «کفر و ایمان» است... عبدالکریمی توضیح می‌دهد: درک «وجود مقید» همواره مبتنی بر «دریافت وجود مطلق» است.

به عبارت دیگر زمانی من معنای معنای «وجود درخت در باغچه» را می‌فهمم که پیش از آن دریافتی از خود معنای «هست» و «هستی / وجود»؛ یعنی دریافتی از مطلق «هستن / بودن» داشته باشم؛ بنابراین، وجود حقیقتی استعلایی؛ یعنی تردیدناپذیر و فراسوی اثبات و انکار است، چرا که اولاً، هر گونه اثبات و انکاری خود نوعی فعل و عمل و لذا نحوه‌ای از وجود است؛ ثانیاً، هر گونه اثبات و انکاری خود مبنی بر وجود است. اثبات یک امر یعنی نشان دادن و آشکار ساختن «وجود آن امر» و انکار یک امر یعنی نشان دادن و آشکار ساختن «عدم وجود آن امر» که هر دو مبتنی بر «دریافت پیشین ما از وجود» هستند.

خروج از فضای تئولوژیک؛ اثبات یا انکار خدا

بنابراین، بیش از آنکه ما درگیر یافتن براهین و استدلال‌هایی برای اثبات الله باشیم باید درک و دریافت خود را از این مفهوم تغییر دهیم، از ساحت تفکر

اخلاق‌مداری و انسان‌دوستی در سروده‌های حکیم طوس



احمد کتابی

فردوسی را «بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ایران‌زمین» خوانده‌اند. این عنوان، بحق، شایسته فردوسی است. سراسر شاهنامه آکنده از شرح و توصیف دلاوری‌ها، پایمردی‌ها و جان‌فشانی‌های مردم ایران به‌طور اعم و گردان و پهلوانان آن به‌حو اخص است؛ اما شگفتا! که این کتاب رزم، کتاب دینداری و نیکوکاری و کتاب خردورزی، جوانمردی و مهرورزی نیز هست. فردوسی، تنها آموزگار وطن‌دوستی و فداکاری در راه پاسداری از مرز و بوم نیست که معلم اخلاق و فضیلت، مدافع عدالت و نضت، مُبلِّغِ گذشت و گشاده‌دلی^۱ و مبشر و مشوق صلح و آشتی هم هست.

در سلسله‌مقالاتی که از این شماره تقدیم محضر خوانندگان ارجمند خواهد شد کوشش می‌شود جنبه‌هایی از شخصیت والا و بی‌همتای این «مهبین سخنور گیتی»^۲ را که به‌درستی، یکی از «سه تن پیامبران شعر فارسی»^۳ شمرده شده است، ارائه شود. بدین منظور، ضمن مروری سریع بر مندرجات شاهنامه گزیده‌ای از اشعار زبده و برجسته او را که معرف اندیشه‌های والای انسانی، اخلاقی و تربیتی اوست، استخراج کرده و ذیل عنوان‌ها و ضمن توضیحاتی به استحضار دوستان عزیز می‌رسانیم. در این بررسی، تکیه ما عمدتاً معطوف به جنبه‌های اخلاقی و انسانی اندیشه‌های فردوسی است. از این‌رو از ورود به مباحث مربوط به حماسه‌ها و شرح و تفصیل جنگ‌ها که در کتاب‌ها و پژوهش‌های مربوط به فردوسی و شاهنامه به‌نحو مبسوط و مشروح از آن‌ها سخن رفته است، حتی‌المقدور خودداری می‌شود.

۱- نکوهش غرور و ستایش تواضع

از دیدگاه فردوسی تکبر و خودبزرگ‌پنداری از جمله زشت‌ترین رذیلت‌ها و در مقابل، فروتنی و خاکساری از زمره والاترین فضیلت‌هاست؛ منی از تن خویشتن بفرکنیم / همه دست یکسر به یزدان زینم

(شاهنامه، داستان کاموس کشانی، ص ۴۹۸: ۲۰۰)

۱-۱- غرور (عُجب) ناشی از قدرت

فردوسی در شماری از بخش‌های شاهنامه از تکبر و تفرعنِ خانمان‌براندازی که اغلب گریبان‌گیر صاحبان جاه و قدرت - به‌ویژه پادشاهان و حاکمان مطلق‌العنان می‌شود، به تلخی یاد کرده و درباره عواقب و توالی فاسد آن هشدار داده از آن جمله است در شرح پادشاهی جمشید، کیخسرو و فریدون .

۱-۱-۱- داستان جمشید

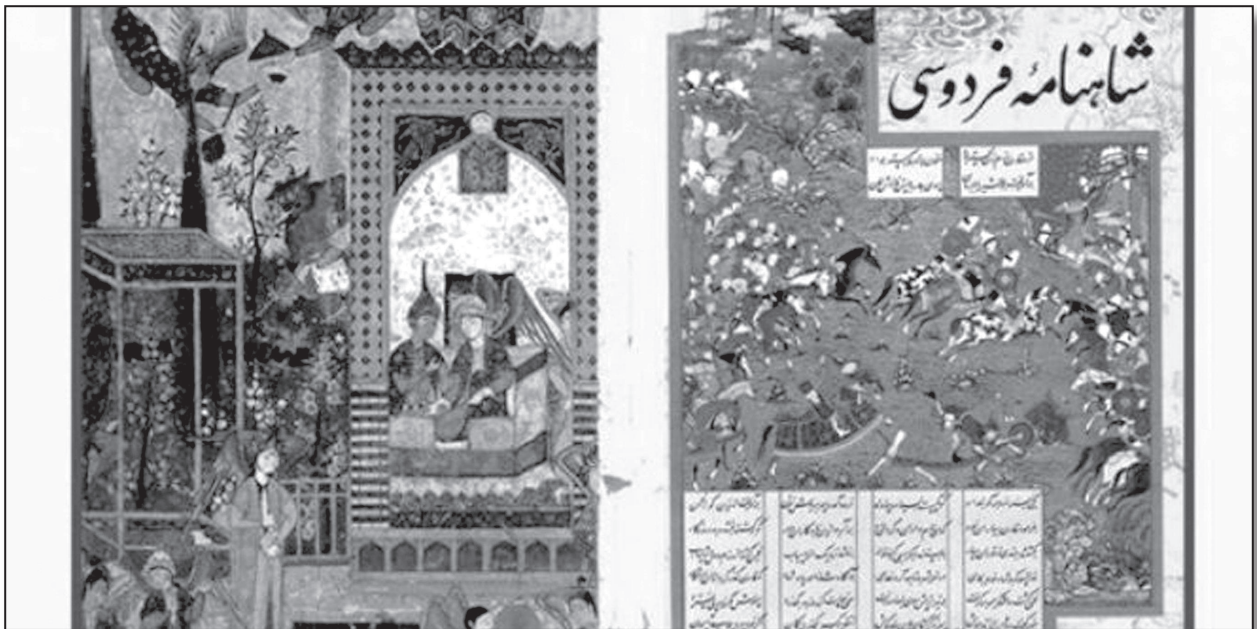
از نخستین مناسبت‌هایی که در شاهنامه از غرور و پیامدهای فاسد آن سخن رفته در شرح احوال جمشید - از پادشاهان معروف سلسله داستانی پیشدادی - است:

چنان‌که می‌دانیم جمشید بزرگ‌ترین شاهان موصوف در شاهنامه است، هم اوست که عید نوروز را پایه‌گذاری کرده است. پادشاهی او - دست‌کم تا اواخر سلطنتش - از هر جهت، با موفقیت و کامکاری قرین است. دوران او دورانی بهشت‌آساست: عمرها دراز است. (تا آنجا که طی ۳۰۰ سال! حتی یک مورد مرگ هم مشاهده نشده است) رنج و بیماری و فقر از ایران‌زمین رخت بر بسته و شادی و خرمی جایگزین آن‌ها شده است. فردوسی در توصیف دوران درخشان و شکوفای حکمرانی جمشید و آسایش و گشایشی که برای مردم فراهم آمده بود، چنین آورده است:

کمر بست با قَرُّ شاهنشهی جهان گشت سرتاسر او را رهی^۴
زمانه برآسود از داوری^۵ به فرمان او دیو و مرغ و پری
جهان را فزوده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی
... چنین سال سیصدهمی رفت کار ندیدند مرگ اندر آن روزگار
ز رنج و ز بدشان بُد آگهی میان بسته دیوان به‌سان رهی
به فرمان مردم نهاده دو گوش ز رامش جهان پر ز آوای نوش
چنین تا بر آمد برین روزگار ندیدند جز خوبی از کردگار

(شاهنامه، جمشید، صص ۱۹۰-۲۱)

اما دریغ! که قدرت مطلقه، طبق معمول، به فساد می‌انجامد و پیامدها و آثار شوم خود را ظاهر می‌سازد: با گذشت زمان، رفته‌رفته، غفرت غرور و وسوسه خودکامگی در روح و اندیشه جمشید رخنه می‌کند و چندی نمی‌گذرد که «جنون بزرگی‌طلبی» (megalomania) و عارضه روانی «خودشیفتگی» (narcissism) یک‌سره بر او مستولی می‌شود. جمشیدی که روزگاری، به تعبیر فردوسی «دو گوش را به فرمان مردم نهاده بود»، اکنون همه آدمیان - و حتی بزرگان سالخورده و روحانیان - را هیچ می‌انگارد؛ تا آنجا که حتی موبدان هم در برابر او احساس درماندگی و سرافکنندگی می‌کنند و توان و جرئت چون و چرا کردن با او را در خود نمی‌یابند. ببینید فردوسی با کلام شیوا و قلم سخاارش، چه نیکو رفتارها و گفتارهای خودکامانه و بیمارگونه جمشید را - که نظایر آن‌ها را بارها و بارها در احوال و اقوال همه مستبدان و جباران در طول تاریخ، کم و بیش، شنیده و دیده‌ایم - وصف کرده است.



به یزدان شوم یک زمان ناسپاس به روشن روان اندر آرم هراس
 ز من بگسلد فَرّه ایزدی گرایم به کَرّی و راه بدی
 (همان، ص ۸۳۰: ۲۰۳)

کیخسرو، چند روزی، بزرگان را بار نمی دهد. سپس، آن‌ها را
 فرامی خواند و خطاب بدانان می گوید که برای رهایی از عواقب
 اهریمنی قدرت تصمیم گرفته است از سلطنت کناره گیرد. شنیدن
 این خبر، برای حاضران بسیار تکان دهنده است. از این رو، با عجز
 و لابه بسیار، انصراف وی را از این تصمیم خواستار می شوند؛ ولی
 کیخسرو، به درخواست آن‌ها وقعی نمی نهد. ناگزیر، زال را از زابلستان
 فرامی خواند؛ بدین امید که شاید سخن او در کیخسرو کارگر افتد؛
 اما التماس‌ها و اندرزهای توأم با تندزبانی زال هم، کارساز نمی شود و
 کیخسرو، همچنان، بر تصمیم خود اصرار می ورزد و در تأیید نظر خود
 چنین استدلال می کند:

هر آن‌گه که اندیشه گردد دراز^{۱۳} ز شادی^{۱۴} و از دولتِ دیر باز^{۱۵}
 چو کاووس و جمشید باشم به راه چو ایشان ز من گم شود پایگاه
 چو ضحاک ناپاک و تور دلیر که از جور ایشان جهان گشت سیر
 برترسم که چون روز نخ برکشد^{۱۶} چو ایشان مرا سوی دوزخ کشد

بر اثر پافشاری کیخسرو، ایرانیان، ناچار، تسلیم می شوند. وی پادشاهی
 را به لهراسب و امی گذارد، به هر یک از پهلوانان پادشاهی شایسته‌ای اعطا
 و گودرز را به وصایت خود منصوب و مأمور می کند تا گنجینه‌ها و
 اندوخته‌های وی را صرف آبادانی کشور و تأمین آسایش نیازمندان سازد
 و آنگاه صحنه را ترک می گوید.

۱-۱-۳- فریدون: مظهر تواضع و مردم‌دوستی

دوران حکمرانی فریدون، از موارد بارز حکومت‌های مردمی و دادگرا
 در شاهنامه است.

خداوند شمشیر و گاه و نگین چو ماد دید بسیار و بیند زمین

(فریدون، ص ۵۹: ۱۲)

و نیز:

جز از کھتری نیست آیین من مباد آز و گردن کشی دین من

(همان، ص ۶۲: ۱۴)

(برای شواهد بیشتر رجوع شود به: پادشاهی اردشیر، ص ۲۷۷: ۱۷-۱۶)

یکایک به تخت مهی بنگرید منی^{۱۸} کرد آن شاه یزدان شناس
 ... چنین گفت با سالخورده مهان هنر در جهان از من آمد پدید
 ... خور و خواب و آرامتان از من است همه موبدان سرفکنده نگون
 «چرا» کس نیارست گفتن نه «چون»^{۱۹}

(همان، ص ۲۱)

و فرجام کار شوم جمشید را هم باید از زبان فردوسی شنید:

چو این گفته شد فَرّ یزدان از اوی بگشت و جهان شد پر از گفت‌وگوی
 به جمشید بر تیره گون گشت روز همی کاست آن فَرّ گیتی فروز
 (همان)

۱-۱-۲- داستان کیخسرو

فردوسی، ضمن شرح احوال کیخسرو، دیگر بار، از پیامدهای وخیم
 ابتلای فرمانروایان به غرور و خودکامگی، بر اثر برخورداری از قدرت
 مطلقه، سخن گفته است:

کیخسرو، چنان که می دانیم پادشاه محبوب و آرمانی فردوسی است.
 حکیمی است دادگر که عصر حکمرانی او اوج پیروزی نیکی بر بدی
 است. وی، در طول دوران پرجلال و شکوه فرمانروایی اش، دشمنان
 ایران زمین را از میان برمی دارد. افراسیاب، مظهر نیروهای اهریمنی را
 از پای درمی آورد و انتقام قتل سیاوش را می گیرد. آنگاه، در بجهوه
 پیروزی و کامیابی و در شرایطی که دیگر، هیچ دشمن و رادع و مانعی در
 برابرش باقی نمانده است، خردمندانه، به خود می اندیشد که مبادا افسون
 جهنمی قدرت و کیش شخصیت وی را گمراه سازد و همانند جمشید و
 ضحاک به «خودشیفتگی» و در پی آن، به تباهی و نابودی کشاند و فَرّه
 ایزدی را از او سلب کند. (امین ریاحی، ص ۸۸). در ابیات زیر، فردوسی،
 با کلامی بس شیوا و گویا، از حدیث نفس کیخسرو و دغدغه‌های او
 درباره ادامه سلطنتش سخن می گوید:

روانم نباید که آرد منی بداندیشی و کیش اهریمنی
 شوم همچو ضحاک تازی و جم که با سلم و تور اندر آیم به زم^{۲۰}
 به یک‌سو چو کاووس دارم نیا دگر سو چو توران پر از کیمیا

(جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، صفحه ۲۸-۲۶)

و سپس نگرانی خاطر خود را از امکان گرفتار آمدن به وسوسه‌های کیش
 شخصیت و کشیده شدن به انحراف بدین گونه بیان می کند:

۲- غرور (عُجْب) ناشی از علم

گرچه فردوسی با تمام وجود، به ارجمندی و والایی دانش باور دارد و بر ضرورت دانشجویی و دانش‌آموزی در همه احوال و لحظات عمر به کرات، تأکید می‌کند، در عین حال، از این احتمال هم غافل نیست که دانش‌اندوزی ممکن است در برخی انسان‌ها مشکل‌آفرین شود و به گونه‌ای تکبر و تفرعن تبدیل گردد. در این زمینه نیز، در بخش‌های مختلف شاهنامه، مثال‌های متعددی وجود دارد که به ذکر نمونه‌های بارز آن‌ها اکتفا می‌شود:

۱-۲ - فردوسی ضمن شرح احوال کسری نوشین‌روان، با روشن‌اندیشی و واقع‌بینی، طالبان علم را از خطر ابتلای به توهم دانشمندی و غرور ناشی از آن بر حذر می‌دارد:

میاسای ز آموختن یک زمان ز دانش میفکن دل اندر گمان^{۱۷}
چو گویی که فام^{۱۸} خرد توختم^{۱۹} همه هر چه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار
(پادشاهی کسری نوشین‌روان، ص ۱۴۹۷: ۸-۱۰)

۲-۲ - در جایی دیگر کسانی را که به تصور نیل به کمال و دانایی، خود را از مساعدت فکری و راهنمایی سایرین بی‌نیاز می‌بینند، نادان‌ترین آدمیان به شمار می‌آورد:

هر آن‌گاه که گویی رسیدم به جای^{۲۰} نباید به گیتی مرا رهنمای
چنان دان که نادان‌ترین کس تویی چو گفتار داندگان نشنوی
(پادشاهی لهراسب، ص ۱۰۸۶: ۱۱-۱۲)

و نیز:

هر آن‌گاه که گویی که دانا شدم به هر دانشی بر توانا شدم
چنان دان که نادان‌تری آن زمان مشو بر تن خویش بر بد گمان
(شاهنامه بروخیم، ص ۲۲۷۷: ۶-۷)

۳-۲ - سرانجام، فروتنی در مقام دانش‌آموزی را موجب برخورداری از برکات و ثمرات سخنان دانایان می‌داند:

به آموختن گر فروتر^{۲۱} شوی سخن را ز داندگان بشنوی
(پادشاهی کسری نوشین‌روان، ص ۱۴۸۰: ۱۳)

پی‌نوشت:

۱. تعبیر زیبایی که فردوسی به کار برده و دقیقاً معادل «سعة صدر» عربی است. مولوی نیز از تعبیر «گشاددل» استفاده کرده است.
۲. لقبی که محمدعلی ناصح در کتاب یادنامه فردوسی برای حکیم طوس به کار برده است.
۳. در شعر سه تن پیامبران‌اند، قولی است که جملگی برآند / فردوسی و انوری و سعدی، هرچند که لانی بعدی (به گفته پیامبر (ص)) که بعد از من پیامبری نخواهد آمد؛ و این در حالی است که خود انوری فردوسی را نه فقط استاد که خداوند (سخن) خوانده است: آفرین بر روان فردوسی، آن همایون نژاد فرخنده / نه فقط استاد بود و ما شاکر، او خداوند بود و ما بنده (نقل از امثال‌وحکم دهخدا)
۴. تعبیری است که خواجه شیراز، حافظ، برای غرور به کار برده است.
۵. مطیع، مقاد
۶. نزاع، اختلاف
۷. نسخه چاپ مسکو، در دو مجلد، ۱۳۸۲، تهران: انتشارات هرمس.
۸. تکبر
۹. سرپیچی کرد.
۱۰. دنیا به من قائم است. جهان است و من.
۱۱. نه «چرا» می‌توانستند بگویند نه «چون».
۱۲. واژه «زم»، در لغت به معنای سرماست (که زمستان از آن گرفته شده) ولی در اینجا، بعد است بدین معنی باشد. ناگفته نماند که در یکی از نسخه‌های بدلهای نسخه مسکو به جای «زم»، «هم» آمده که مناسب‌تر است.
۱۳. هنگامی که آدمی بر اثر جاه و جلال و تنعم دچار آرزوها و هوا و هوس‌های دور و دراز می‌شود.
۱۴. کنایه از سرمستی.
۱۵. حکمرانی طولانی‌مدت.
۱۶. غرور شود به کنایه: دوران عمرم به سر آید.
۱۷. گمان در اینجا به معنای غرور است (فرهنگ شاهنامه، دکتر علی رواقی)
۱۸. تغییر شکل یافته «وام» است.
۱۹. توختن به معنای ادا کردن است. منظور از مصراع: اگر گمان کنی که من وظیفه خود را انجام داده و دین خود را ادا کرده‌ام.
۲۰. مقامی رفیع و شایسته.
۲۱. متواضع‌تر.

عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



دانلود کتاب

چشم انداز اقتصاد و توسعه



در بخش اقتصاد و توسعه این شماره نشریه چشم انداز ایران به چالش‌های فراگیر محیط زیست پرداخته‌ایم. نخست احمد هاشمی در یادداشتی به ضرورت فعالیت‌های مدنی در زمینه محیط زیست و نقش این فعالیت‌ها در بسط دموکراسی



پرداخته است. سپس سارا اصغری در گزارشی با عنوان «تقابل معدنکاری و محیط‌زیست» به سراغ دو تن از کارشناسان رفته و تبعات محیط زیستی معدنکاری را واکاوی کرده است. محمد آقایی در مقاله‌ای مدیریت مصرف انرژی در کشور را نقد کرده و به استناد به قوانین بالادستی، معضلات کنونی را ناشی از انحراف از برنامه‌های توسعه دانسته است. در ادامه ترجمه دو مقاله خارجی آمده که اولی به وقایع مرتبط با تغییرات اقلیمی در سال ۲۰۲۰ پرداخته و دومی روند خشک شدن دریای خزر را بررسی کرده است.

در ادامه این بخش مقاله «بورس؛ مفهومی تاریخی، اقتصادی و فلسفی» حمیدرضا عریضی نگاهی تازه به بازار بورس انداخته است. در آخر بهنام ذوقی در مقاله «نظریه توانمندسازی، آخرین دستاورد علم توسعه» کتاب توسعه به‌مثابه توانمندسازی حکومت؛ شواهد، تحلیل، عمل را معرفی کرده است.

مهم‌ترین راهبردهای کلان انرژی در کشور؛

محمد آقایی



بورس؛ مفهومی تاریخی، اقتصادی و فلسفی؛

حمیدرضا عریضی



محیط زیست و روندهای دموکراتیک

قدم‌های کوچک و هماهنگ علیه دولت مداخله‌گر



احمد هاشمی

همه آنچه قرار است درباره اقتصاد ایران بگویم پیش از این به تواتر در مطبوعات آمده است. اصل حرف این است که ریشه مشکلات مملکت اقتصادی نیست، ملت ما نان به نرخ سیاست می‌خورند. دنیا باید سر به راه باشد تا ما سرمان به کار خودمان باشد. حالا دیگر افزون بر اینکه وظیفه شرعی مردم ایران برگزیدن گزینه «اصلاح» با کمک شورای نگهبان است، باید به بصیرت مردم آمریکا هم امیدوار باشیم. پس از آن اگر مجلس و دولت مصالحه کنند، در صورتی که قیمت نفت هم رقم معقولی باشد مختصر گشایشی در

معیشت مردم حاصل می‌شود.

مسابقه ندیدن و نشنیدن

تا زمانی که رئیس دولت و رئیس مجلس نتوانند با هم گفت‌وگو کنند، اجازه بدهید ما درباره هر امری که مربوط به اقتصاد و سیاست است سکوت کنیم. سخن گفتن از مسئله‌ای که همه می‌دانند و لابد باید صاحبان امور بیش از همه به آن واقف باشند، وقت تلف کردن محض است. خبرنگار فلان خبرگزاری حکومتی که تا خرج آبدارخانه‌اش از بودجه دولت تأمین می‌شود، می‌نشیند روبه‌روی رئیس جمهور و با عتاب و خطاب می‌پرسد چرا در شرایط تحریم روی صادرات ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار بشکه نفت حساب کرده‌اید؟ رئیس جمهور مملکت هم آسمان و ریسمان را به هم می‌بافد که هر طور شده باید این مقدار صادر کنیم. حرف خبرنگار درست است که رئیس جمهور روی بازگشت امریکا به برجام حساب باز کرده است، دیگران هم این را می‌دانند، اما کسی به زبان نمی‌آورد. اگر دولت بودجه را بدون احتساب درآمد صادرات نفت ببندد، آیا آن خبرنگار راضی می‌شود؟ نه، چون در آن صورت همین دولت مجبور است جلو خیلی از خاصه‌خرچی‌ها را بگیرد و لاجرم باید مقرری روزنامه‌های وابسته به نهادها را معلق کند و آخر سر همین خبرنگار محترم است که بیکار می‌شود. پرسش بی‌ربط، پاسخ بی‌محتوا. همه با هم در پرده حرف می‌زنند. تمام شفافیت رئیس جمهور در این است که بگوید هر روز توی جلسه هیئت دولت، وزیران ناامیدش را دلداری می‌دهد، حکماً در پرده می‌خواهد بگوید اوضاع نامساعد است که آن را هم خود ملت با گوشت و پوستشان درک می‌کنند.

بخش مهمی از اقتصاد مملکت در دست هلدینگ‌هایی است که تمام سرمایه‌شان از آن ملت است و حتی به دولت مالیات نمی‌دهند. اگر آن‌ها درآمد‌هایشان را به خزانه دولت واریز کنند، نمی‌شود مملکت را بدون نفت اداره کرد؟ اقتصادی مقوامتی یعنی همین. آیا کسی معنی دیگری برایش سراغ دارد؟ نمی‌شود عده‌ای در معیت ملازمان و محافظان «مقاومت» کنند و عده‌ای سر سیاه زمستان تا صبح زباله‌گردی. همه می‌دانیم که نمی‌شود، اما قرار است حرفش را نزنیم. ما به قضا و قدر دل بسته‌ایم، درست همین حالا که بیشتر از همیشه به عمل احتیاج داریم. ما به یک فراموشی جمعی مبتلا شده‌ایم، بدتر از آن، سر ندیدن و نشنیدن از یکدیگر سبقت می‌گیریم. دنیای امروز ما را پیش از این ژوزه ساراماگو در رمان کوری با جزئیات توصیف کرده است. «سخنران‌ها از آخر زمان خبر می‌دادند و از رستگاری به وسیله توبه، مرگ خورشید، روح قومی، عصاره مهرگیا، نظم و ترتیب باد، کینه‌توزی تاریکی، نشانه‌خوانی پاشنه‌ها، خواب سایه، طغیان دریاها، منطق آدم‌خواری، اختگی بدون درد، ضعف تارهای صوتی، مرگ کلمات... همسر چشم‌پزشک گفت اینجا هیچ کس از سازمان حرف نمی‌زند. چشم‌پزشک گفت شاید در میدان دیگری از آن صحبت کنند»^۱.

انتظار خبری نیست مرا

در شرایط کنونی راه برای سیاست‌ورزی بسته است و تصمیمات مهم از پیش گرفته شده است. مردم سرخورده‌اند از اینکه همه راه‌های مدنی را برای اصلاح امور پیموده‌اند و نتیجه نگرفته‌اند؛ این مردم «در وطن خویش غریب، قاصد تجربه‌های همه تلخ». اقتصاد کشور هر سال کوچک‌تر می‌شود، بنابراین بیکاری و فقر بیشتر می‌شود، ناامیدی فراگیر و اعتیاد و فحشا گسترده‌تر خواهد شد. خبر دارید چه بلایی بر سر محیط زیست آورده‌ایم؟ باید کاری کرد، پیش از آنکه دیر شود.

از دور باطل داد زدن ملت و نشنیده گرفتن بالایی‌ها، تا حرف زدن به معنای گفت‌وگو راه زیادی است. گفت‌وگو یعنی دو طرف بگویند و دو طرف بشنوند و پس از آن هر دو تغییر کنند. وقتی این گفت‌وگوی جمعی در سپهر عمومی شکل بگیرد، صاحبان قدرت هم ناگزیر پنبه را از گوششان درمی‌آورند. هیچ حکومتی خودکامه نخواهد بود، وقتی ساختارهای زیرساخت دموکراسی وجود داشته باشد، به همین دلیل اولین اقدام حکومت‌های خودکامه جلوگیری از شکل‌گیری تشکل‌های مدنی است. «تغییر» یک روند است، رسیدن به دموکراسی با هیچ نوع اقدام فوری ممکن نیست، در عین حال فرصت اندک است و بحران‌ها فراگیر. دموکراسی یعنی اینکه مردم متولی امور خود باشند و البته هر اقدامی که خود مردم برای برون‌رفت از این بحران‌ها انجام دهند، نوعی تصدی‌گری کارهاست و در نهایت قدمی به‌سوی دموکراسی خواهد بود. در واقع ناکارآمدی دولت از یک تهدید عینی به فرصتی برای بسط دموکراسی تبدیل خواهد شد.

چند سال پیش برف سنگینی در تهران بارید. ماجرا مثل همیشه بود که اگر بیارد یک مصیبت است و اگر نبارد یکی دیگر. درخت بود که پشت سر هم زیر بار سنگین برف سقوط می‌کرد. انتقادهای شهرداری بالا گرفت. شهرداری به وظیفه‌اش درست عمل نکرد و برخورد مردم با این ناکارآمدی دو نوع بود: مردمی بودند که چوبی به دست گرفتند و شروع کردند به تکاندن درختان و دسته دیگری هم شروع کردند به نقد تند شهرداری. اقدام دسته اول به مفهوم دموکراسی نزدیک‌تر بود. تفویض تصدی‌گری به دولت اجازه مداخله می‌دهد. در برخی کشورهای سردسیر، هنگامی که برف می‌بارد شهروندان موظف‌اند جلو در خانه‌شان را برف‌روبی کنند. اگر رهگذری در آن محدوده زمین بخورد، صاحبخانه مقصر است. روی دیگر این قانون این است که فرد به دولت اجازه نزدیک شدن به حریم خصوصی‌اش را نمی‌دهد.

نظر به نهادگرایی و توسعه

از نگاه داگلاس نورث نهادها دربرگیرنده قوانین، هنجارها، مقررات عملکردی و نحوه اعمال آن‌ها بوده و مجموعه‌ای از فرصت‌ها را برای فعالیت‌های هدفدار سازمان‌ها یا

تقابل معدنکاری و محیط زیست

معدنکاری سبز از کدام مسیر می گذرد؟

ایران قابلیت‌ها و منابع طبیعی متنوع، آب و هوا و اقلیم گوناگونی دارد که به دلیل شرایط خاص زمین‌شناسی و داشتن منابع غنی از ذخایر هیدروکربنی همراه با سایر انواع معادن در بین کشورهای منطقه از مزیت ویژه‌ای برای سرمایه‌گذاری برخوردار است. به گونه‌ای که حتی برخی از کارشناسان دنیا، ایران را کشوری معدنی می‌دانند تا نفت خیز. ایران ۷ درصد ذخایر معدنی جهان را در اختیار دارد که می‌تواند منبع اشتغال و درآمد چشمگیری به شمار آید، ولی در مقابل نباید از این موضوع که چه تخریب‌هایی از طریق معدنکاری به طبیعت وارد می‌شود نیز غافل شد. معادن با آنکه به‌عنوان منبعی مهم و حیاتی محسوب می‌شوند، بخش مهمی از اکوسیستم و محیط زیست بی‌نظیر مناطق مختلف را به نابودی می‌کشانند؛ یعنی ضمن از بین بردن پوشش‌های گیاهی، باعث کوچ یا انقراض برخی از حیوانات و موجودات می‌شوند.

این موضوع که با چه راهکارهایی می‌توان به معدنکاری سبز رسید تا با کمترین آسیب به طبیعت همراه باشد، تعامل بیشتر بین معدنکاران و محافظان محیط زیست را می‌طلبد؛ تعاملی که در مسیرهای جداگانه هر بخش مغفول مانده است.

آیا معدنکاری سبز محقق شدنی است؟

در گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران، پیمان افضل، دانشیار گروه مهندسی نفت و معدن دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب و عضو هیئت‌مدیره انجمن‌های مهندسی معدن و زمین‌شناسی واحد تهران جنوب، درباره اهمیت و جایگاه معدنکاری و محیط زیست عنوان کرد: معدن و محیط زیست برای زندگی و پیشرفت بشر هر دو لازم به شمار می‌روند، منتهی عملیات معدنکاری خواهی نخواهی تخریب محیط زیست را در دل خود به همراه دارد، حتی عملیات اکتشاف نیز تغییراتی در سطح زمین ایجاد می‌کند. موضوع تخریبی دیگر در زمینه استخراج معادن است که تخریب آن به مراتب بیشتر از اکتشاف است. باطه‌های فرآوری بخشی از زمین و محیط زیست را تخریب می‌کند. در برداشت از معدن مقداری زیادی خاک جابه‌جا می‌شود و بخشی از پوشش گیاهی از بین می‌رود. همچنین خاک و آب و هوای یک منطقه می‌تواند ناشی از عملیات معدنی آلوده شود. این تخریب‌ها و آلودگی‌ها در معدنکاری اجتناب‌ناپذیر است. منتهی در معدنکاری همواره سعی بر آن است که این اثرات به حداقل ممکن خود برسد.

وی در ادامه خاطرنشان کرد: معدنکاری آغاز ساخت‌وساز بسیار اموری است که ما به آن نیاز داریم، محیط زیست نیز لازمه زندگی ماست. پس این دو لازم و ملزوم همدیگر برای انسان هستند و ما قادر نیستیم یکی از این دو مقوله را به نفع دیگری حذف کنیم. در معدنکاری منابع سطحی



سارا اصغری

بنگاه‌ها، اتحادیه‌های کارگری، عناصر سیاسی و مانند این‌ها فراهم می‌کند. نهادهای رسمی شامل قوانین اساسی و نهادهای غیررسمی شامل قواعد و هنجارهای جامعه است. نهادها قواعد بازی هستند و سازمان‌ها بازیگران بازی.

در شرایط انسداد سیاسی نهادهای رسمی سعی می‌کنند در برابر اعمال حاکمیت مردم مقاومت کنند و جامعه مدنی تلاش می‌کند از راه‌هایی همچون شرکت در انتخابات تغییراتی هرچند کوچک به نفع خود ایجاد کند. آشکار است این تغییرات اندک تأثیر چندانی در بهبود اوضاع نخواهد داشت، روند رو به جلو از زمانی شروع می‌شود که سازمان‌های مردم‌نهاد و اتحادیه‌ها تشکیل می‌شود. دولت‌ها از تشکیل چنین سازمان‌هایی استقبال نخواهند کرد، اما توان مقابله با همه آن‌ها را ندارند. اینجاست که نهادهای غیررسمی تأثیرگذار می‌شوند.

در حکومت‌های دموکراتیک شوراهای محله سازمان‌های قدرتمندی هستند که نقش مهمی در تدوین قوانین محلی دارند. مشکل جوامع توسعه‌نیافته این است که این تشکلهای کوچک شکل نمی‌گیرند و اگر پا بگیرند ارتباط ارگانیک با هم نخواهند داشت، در نتیجه همچون جزیره‌های کوچکی هستند که کار خودشان را می‌کنند و تأثیری بر حاکمیت ندارند، در نهایت کارایی این سازمان‌ها کم می‌شود که حاصل آن سرخوردگی و انفعال است، درحالی‌که همین قدم‌های کوچک و هماهنگ است که به تغییر منجر می‌شود.

چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم

فرض کنید با سوزش چشم و سردرد از میان دود غلیظ و ریزگردها خودتان را به خانه رسانده‌اید. برق رفته است. همان لحظه پیامکی از اداره گاز و برق به شما می‌رسد که یک درجه دمای خانه را کمتر کنید و لباس گرم بپوشید. شما هنوز محتاج مختصر نوری هستید که لباس‌های خانگی‌تان را پیدا کنید. با خود می‌اندیشید لاید اگر خانه بیش از حد گرم باشد مصرف گاز زیاد می‌شود و مجبور می‌شوید در نیروگاه‌ها از سوخت مازوت استفاده کنند تا دچار قطعی برق نشویم. بعد یادتان می‌آید که حالا هم مازوت می‌سوزانند و هم برق قطع می‌شود و هم کمبود گاز داریم! اصل حرف غلط نیست که مصرف حامل‌های انرژی در کشور ما بی‌رویه است، اما واقعیت این است آنکه به نصیحت احتیاج دارد دولت است نه مردم. دولت است که باید بابت این ابربحران‌ها به مردم پاسخ دهد و البته این مردم هستند که باید حکومت را وادار به پاسخگویی کنند.

همان‌طور که در سطور نخستین گفته شد، باوجود اهمیت موضوع بودجه ۱۴۰۰ به دلیل اینکه سخنان کارشناسی در همه‌همه درگیری‌های سیاسی گم شده است در این شماره نشریه به این مسئله پرداخته‌ایم. مباحث مطرح‌شده در بخش اقتصاد و توسعه حول محور مخاطرات محیط زیستی قرار دارد. مباحثی که سال‌ها از سوی نهادهای رسمی مشمول بی‌توجهی شده است و مانند همیشه نهادهای غیررسمی باید بار آن را به دوش بکشند. هرکسی در حد توان خود باید کاری کند، حتی اگر این کار پایین کشیدن شعله بخاری یا خاموش کردن یک لامپ در مواقع غیرضروری باشد، وگرنه زمینی سوخته برای نسل‌های بعدی به جا خواهیم گذاشت.

کنفوسیوس می‌گوید: «به‌جای اینکه به تاریکی لعنت بفرستی، شمع روشن کن» و البته می‌شود هم به تاریکی لعنت فرستاد و هم شمع روشن کرد.

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید

تو یکی نه‌ای هزاری تو چراغ خود برافروز

که یکی چراغ روشن ز هزار مرده بهتر

که به است یک قد خوش ز هزار قامت کوز

پی‌نوشت:

۱. ژوزه ساراماگو، کوری، ترجمه مهدی غبرایی، نشر مرکز، ۱۳۷۸.

و زیرزمینی ممکن است آسیب ببیند و مسیر آبراه‌های سطحی روی زمین جابه‌جا شود. بخشی از پوشش گیاهی یا به‌صورت کلی پوشش گیاهی یک منطقه از بین برود، یا یک سری گیاهان نامأنوس با منطقه رشد کند یا خاک منطقه به‌صورت اسیدی یا بازی درآید. همچنین حیوانات منطقه ممکن است که دیگر در آن منطقه قادر به زیست نباشند؛ البته امروزه در معدنکاری سعی بر آن است که این آسیب‌ها به حداقل ممکن رسانده شود. برخی از معدنکاری‌ها مانند شن و ماسه نیز می‌توانند هوا را آلوده کنند.

این دانشیار گروه مهندسی نفت و معدن دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب با اشاره به این موضوع که خسارت‌های معدنکاری برای محیط زیست به‌راحتی جبران‌پذیر است، گفت: در معدنکاری از نظر احیای زمین‌ها و استفاده از مواد شیمیایی باید به‌گونه‌ای عمل کرد که به محیط زیست آسیبی وارد نشود. در این راستا می‌توان باطه‌های معدنی را دوباره وارد فرآیند معدنکاری کرد، چراکه اگر این باطه‌ها به حال خود رها شوند، می‌توانند به‌عنوان فلزات سمی و سنگین وارد محیط زیست شوند، اما در صورت استحصال، دارای ارزش‌افزوده و اقتصادی خواهند بود. موضوع دیگر آنکه ما می‌توانیم معادن را بازسازی کنیم، حتی در این زمینه علمی به نام بازسازی معادن نیز وجود دارد. در این راستا، برای نمونه معادن رویار را به دریاچه مصنوعی تبدیل می‌کنند. یا اینکه معادن پلکانی را درختکاری می‌کنند و پوشش گیاهی را در منطقه احیا می‌کنند و متناسب با منطقه پوشش گیاهی صورت می‌گیرد.

افضل در ادامه خاطر نشان کرد: البته یادآوری می‌شود پیش از اینکه مواد معدنی استخراج شود باید درباره عناصر و فلز سمی و خطرناک همراه با ماده معدنی و همچنین عوارض ناشی از معدنکاری پژوهش لازم به عمل آید. در کل باید به‌گونه‌ای عمل کرد که کمترین خسارت ممکن به منطقه وارد شود. همچنین در ازای هر درختی که از بین می‌رود می‌توان دو درخت کاشت و این جزو قانون و حتی بخشی از سنت‌های ایرانیان قدیم است که هر کسی درختی را قطع می‌کردد باید دو اصله درخت می‌کاشت. از سوی دیگر می‌توان بخشی از معادن را به موزه تبدیل کرد؛ کاری که در لهستان انجام شده است. لهستان در سال ۲۰۰۸ در کنگره جهانی معدن و پنجاهمین سالگرد این کنگره، در معادن زغال‌سنگ و نمک که در دو شهر معروف معدنی این کشور متروک و به موزه تبدیل شده بودند، کنفرانس خود را برگزار کرد یا یکی از معادن نمک خود را تبدیل به یک بیمارستان برای بیمارانی کرده که از نظر وضعیت تنفسی مشکل دارند و حتماً باید در یک محیط نمکی قرار بگیرند.



پیمان افضل

وی ادامه داد: یک از کاربردهای معادن قدیمی زیرزمینی استفاده از تونل‌های آن‌ها برای ذخیره‌سازی نفت و گاز طبیعی است، به شرط اینکه نفت و گاز از آنجا نشست پیدا نکند و به مدت طولانی حفظ شود. با این اقدامات می‌توان عوارض معدنکاری را به حداقل رساند، زمین را بازسازی کرد و از باطله‌های معدنی نیز دوباره استفاده و وارد چرخه تولید کرد. این عضو هیئت علمی دانشگاه در پایان تأکید کرد: هم‌اکنون روش‌های معدنکاری در دنیا بسیار متداول شده که با حداقل جابه‌جایی همراه بوده و به محیط زیست کمترین آسیب را وارد می‌کند.

تخریب‌های معدنکاری جبران‌پذیر است

حمیدرضا گلزار، عضو جمعیت دیده‌بان طبیعت، در مقابل معتقد است خسارت‌های معدنکاری به محیط زیست جبران‌پذیر است. وی در گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران، درباره تقابل بین معدنکاری و محیط زیست و مرز استفاده از معدن از دید محیط زیست عنوان کرد: اصولاً همه فعالیت‌های عمرانی از معدن‌کاوی تا جاده‌سازی، شهرسازی، سدسازی و انتقال آب از آنجایی که موجب تحمیل تغییرات خارج از توان بازسازی به طبیعت می‌شوند در تقابل با پایداری و سلامت محیط زیست و منابع طبیعی قرار دارند، اما توجه به این نکته هم ضروری است که ما با پذیرش این سبک زندگی نمی‌توانیم این بهره‌برداری‌ها را انجام ندهیم. به هر حال انسان برای زندگی نیازمند امکانات و ملزوماتی است که تأمین این ملزومات وابسته به طبیعت است؛ یعنی از اجزای موجود در طبیعت تأمین می‌شود. برای نمونه همه ما برای زندگی به مسکن و غذا نیاز داریم. یک واحد مسکونی از سنگ و سیمان و فلزات و سایر مواد اولیه‌ای که منشأ آن‌ها طبیعت است ساخته می‌شود. مواد غذایی مورد نیاز ما که از طریق کشاورزی و دامداری تأمین می‌شود وابسته به طبیعت است و تولید غذا یا همان کشاورزی هم با تخریب

طبیعت و اثرگذاری بر آن توأم است. با وجود این، مسکن و غذا را به‌عنوان نیازهای اولیه نمی‌توان از زندگی مردم حذف کرد. زندگی بشر که مدرن‌تر شد نیازها متنوع‌تر و در نتیجه فشار به طبیعت هم بیشتر شد و راه‌سازی و سدسازی و سایر پروژه‌های عمرانی نیز افزایش یافت که همه این‌ها در تقابل با محیط زیست و منابع طبیعی قرار دارد، اما همچنان اجتناب‌ناپذیر است، مشروط به اینکه بر اساس محاسبات درست و بر پایه نیاز واقعی انجام شده باشد. متأسفانه در کشور ما این‌گونه نبوده است، به‌عبارتی دخالت و بهره‌گیری از طبیعت متناسب با نیاز واقعی انجام نشده است.

گلزار افزود: در این بین نیاز کانسارها و معادن افزایش یافت. در نظر بگیرید برای ساخت یک دستگاه خودرو به چه حجمی از فلزات لازم است. منشأ و محل تأمین فلز مورد نیاز هم معادن موجود در طبیعت است و این امر امروز اجتناب‌ناپذیر است؛ بنابراین وقتی ما سبک زندگی این‌چنینی را بپذیریم، نمی‌توانیم از معادن به‌عنوان عوامل تخریب‌گر محیط زیست و طبیعت استفاده نکنیم، اما مسئله اینجاست که موظف هستیم در راستای افزایش ضریب تاب‌آوری محیط، استفاده از منابع و معادن را مدیریت کنیم، یعنی حق نداریم در هر موقعیت طبیعی که کانسار یا معدنی را شناسایی کردیم تنها در راستای منافع اقتصادی و مالی و تأمین ماده خام واحدهای تولیدی از آن بهره‌برداری کنیم.

وی در پاسخ به این پرسش که در معدنکاری چه میزان خسارت به محیط زیست وارد می‌شود، عنوان کرد: این مسئله با توجه به موقعیت جغرافیایی هر معدن و نوع کانساری که مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و چگونگی بهره‌برداری بسیار متفاوت خواهد بود. برای نمونه آسیب‌های ناشی از تولید پتاسیم از شوراآبه‌های کویر مرکزی با آسیب‌های تولید سنگ آهک در زون البرز شمالی و منطقه جنگلی بسیار متفاوت خواهد بود. ممکن است یک کانسار و معدن در حال استخراج بخشی از حوضه آبریز یک رودخانه یا منبع آبی یا زیستگاه گونه‌های حیات وحش باشد، برای نمونه در بخشی از جنگل‌های افراتخته در استان گلستان که رویشگاه گونه بسیار ارزشمند سرخدار است، کانسار بوکسیت شناسایی شده که اگر قرار باشد روزی بهره‌برداری شود باید این فسیل‌های زنده را از بین برد. برخی از این خسارت‌ها محاسبه‌پذیر و جبران‌پذیر نیستند. نوع کانسار هم در حجم آلودگی و تخریب واردشده به طبیعت بسیار مهم است. برای مثال آلودگی‌های جانبی ناشی از استخراج طلا، سرب و روی و برخی کانی‌های فلزی خاص، زغال‌سنگ و مانند این‌ها بسیار شدید و زیان‌بار است.

ارزشمند ایران و تورانی است، کاشتند و کلی تبلیغات کردند و ژست دفاع از محیط زیست گرفتند آن هم در بستری شیب دار که اصلاً خاک نداشت و همه نهال‌ها هم بر اثر سرما از بین رفت.

این عضو جمعیت دیده‌بان طبیعت همچنین در پاسخ به این پرسش که بعد از اتمام معدنکاری آیا باید معدن را به حال خود رها کرد یا آن را احیا و به موزه تبدیل کرد، گفت: همان‌گونه که عنوان شد چون امکان بازسازی عرصه تخریب‌شده نیست، ناچار به راهسازی معادن پس از طی شدن دوره مفید و اقتصادی تولید آن‌ها هستیم. در خصوص تبدیل به موزه هم خوب مگر یک کشور یا یک استان به چند موزه این چنینی نیاز دارد و اصولاً چنین موزه‌هایی چقدر مشتری و بازدیدکننده خواهد داشت؟ ما در حال حاضر ۵۶۰۰ معدن فعال در سطح کشور داریم. طبیعی است که همه این معدن‌ها روزی متروک و غیرفعال خواهند شد. آیا ما باید این معادن متروکه را به موزه تبدیل کنیم؟ بنابراین چنین طرح‌ها و پیشنهادهایی جنبه و قابلیت اجرایی ندارد. راه کاهش تخریب‌های تحمیل‌شده به طبیعت طی فرآیند معدنکاری، نخست دست برداشتن از خام‌فروشی کانسارهاست. این مسئله می‌تواند به‌طور چشمگیری از گسترش تخریب‌ها پیشگیری کند. در حال حاضر سهم معدن در تولید ناخالص ملی حدود ۱/۱ درصد است. بخش معدن در پی این است که این سهم را به ۶/۵ درصد در پایان برنامه ششم افزایش دهد. پیش‌بینی می‌شود بخش عمده این افزایش تولید و بهره‌برداری خام‌فروشی خواهد بود، چراکه صنایع داخلی توان جذب این جهش تولید را ندارند. اگر چنین برنامه‌ای محقق شود، مشخص است چه حجم عظیمی از ویرانی و تخریب بر زیست‌بوم این سرزمین تحمیل خواهد شد.

گلزار ادامه داد: نکته بعدی جدی پنداشتن مطالعات ارزیابی زیست‌محیطی پیش از صدور مجوزهای بهره‌برداری است که در این بخش عملکرد سازمان‌های متولی از جمله سازمان جنگل‌ها و سازمان حفاظت محیط زیست دچار ضعف تاریخی است. ضعف این دو سازمان متولی منابع طبیعی و محیط زیست موجب یک‌تازی بخش معدن در کشور شده است.

وی در پاسخ به این پرسش که در ایران قوانین محیط زیستی در راستای معدنکاری تا چه اندازه به‌صورت کارشناسی بوده است، گفت: یکی از بزرگ‌ترین مشکلات کشور در این بخش تعدد و درهم‌آمیختگی و گاهی تضاد قوانین موجود است. قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست مصوب سال ۱۳۵۳، قانون توزیع عادلانه آب مصوب سال ۱۳۶۱، آیین‌نامه پیشگیری از آلودگی آب مصوب سال ۱۳۷۳، قانون ضوابط زیست‌محیطی فعالیت‌های معدنی



حمیدرضا گلزار

تخریب‌های تحمیل‌شده ندارد. پوشش گیاهی چندصدساله یا چندهزارساله را چگونه می‌توان اصلاح کرد؟ میلیون‌ها تن خاک ارزشمند سطحی از بین رفته در هر پروژه معدنی را چگونه و با چه دانشی می‌توان جایگزین و بازسازی کرد؟ اصلاً ممکن نیست. برای نمونه معدن سنگ آهک کارخانه‌هایی در استان‌های مازندران و گلستان را در نظر بگیرید. این تخریب‌ها را چگونه می‌توان اصلاح کرد؟ حفره ایجادشده در معدن آهک شرکت از چندصد کیلومتری فضا رویت می‌شود. تمام آن هم در رویشگاه جنگلی هیرکانی قرار دارد. صحبت

این است که بر اساس کدام سند آمایش سرزمین در قلب جنگل‌های هیرکانی کارخانه سیمان ساختم و بعد برای تأمین مواد اولیه آن مجوز بهره‌برداری سنگ آهک از ناحیه جنگلی را دادیم؟ چه ضرورتی دارد سه کارخانه سیمان را در ناحیه هیرکانی مستقر کنیم، درحالی‌که سنگ آهک ارزان‌قیمت و بدون نیاز به تخریب در استان‌های کویری هم موجود است. می‌شد این کارخانه‌ها را در مناطق غیرجنگلی و کویری احداث کرد و محصول را به هر جای دیگر از جمله شمال کشور فرستاد.

وی ادامه داد: اینکه شرکت‌های بهره‌بردار متعهد به کاشت نهال و ساخت آبشخور برای حیات وحش و سایر موارد می‌شوند بیشتر برای توجیه تخریب و کاهش بار عذاب وجدان و البته در بیشتر موارد اجرای نمایش و تبلیغات است. در مورد معدن بوکسیت تاش در ارتفاعات شاهوار پس از آن‌همه تخریب و ویرانی تعدادی نهال سرو نقره‌ای که گونه غیربومی منطقه بود به‌جای نهال گونه اُرس که از جمله گونه‌های

این عضو جمعیت دیده‌بان طبیعت ادامه داد: بخشی از تخریب‌ها هم در بسیاری از طرح‌های معدنکاری مشابه هم هستند. برای مثال حذف پوشش گیاهی، از بین بردن خاک سطحی، ایجاد ناامنی برای حیات وحش، ایجاد آلودگی‌های صوتی، آلودگی هوا، تغییر مسیر یا مسدودسازی آبراهه‌ها، دیوی باطله‌ها و موارد دیگر. در حال حاضر از معادن سراسر کشور سالانه بیش از ۴۰۰ میلیون تن مواد معدنی برداشت می‌شود. اگر به‌طور میانگین تنها ۵ برابر این حجم باطله تولید شود، حجم خسارت بر خاک و پوشش گیاهی و آسیب‌های دیوی باطله را می‌توان تصویرسازی کرد، اما همه این‌ها همان‌گونه که عنوان شد به معنای نفی معدنکاری نیست. منظور این نیست که همه معادن را باید تعطیل کرد. تولیدات معدنی بخشی از اقتصاد هر کشور است. مسئله اساسی برنامه‌ریزی برای تأمین پایدار نیاز داخل بر اساس پایداری و توان تحمل محیط زیست و جلوگیری از خام‌فروشی است. شما ببینید در سال ۱۳۹۸ بخش معدن سهم ۲۱ درصدی در صادرات غیرنفتی کشور را داشته که عدد بسیار بزرگ و چشمگیری است. اینکه ما این‌همه تخریب را به منابع طبیعی خود تحمیل کنیم و بعد خام‌فروشی داشته باشیم مورد تأیید نیست، چراکه پس از مدتی با سرزمینی ویران و

زیست‌ناپذیر مواجه خواهیم بود. آن روز اگر همه درآمدهای ارزی حاصل از صادرات منابع معدنی را هزینه کنیم، نخواهیم توانست آسیب‌ها را اصلاح یا حتی تعدیل کنیم. انتقاد به معدنکاری به‌عنوان فرایندی درآمدزا و ارزآور از اینجا آغاز می‌شود.

گلزار در پاسخ به این پرسش که با توجه به اهمیت اقتصادی معدنکاری، چگونه خسارت‌های آن بر محیط زیست جبران‌پذیر خواهد بود، تصریح کرد: ما اصلاً چیزی به نام جبران خسارت زیست‌محیطی یا آن‌گونه که

گفته می‌شود احیای منطقه معدنکاری‌شده پس از اتمام دوره بهره‌برداری نداریم. اصولاً تغییرات تحمیل‌شده به طبیعت را نمی‌توان با دانش و توان و سرمایه بشری جبران یا بازسازی کرد. «جبران خسارت» یا انجام «عملیات احیایی» و واژگانی که در این زمینه از جانب بهره‌برداران از منابع طبیعی به کار برده می‌شود بیشتر کارکرد «روانی و تبلیغاتی» دارد. شاید برای کاستن عذاب وجدان ناشی از تخریب‌ها کمی مؤثر باشد، اما نقشی در بازسازی

ما اصلاً چیزی به نام جبران خسارت زیست‌محیطی یا آن‌گونه که گفته می‌شود احیای منطقه معدنکاری‌شده پس از اتمام دوره بهره‌برداری نداریم. اصولاً تغییرات تحمیل‌شده به طبیعت را نمی‌توان با دانش و توان و سرمایه بشری جبران یا بازسازی کرد



تخریب حاصل از معدنکاری جبران‌ناپذیر است

روش نمونه‌برداری استاندارد و مورد اجماع در مسیر رسیدگی حقوقی راه به جایی نبرد. وی ادامه داد: مسئله دیگر ضرورت تدوین و کیفیت مطالعات ارزیابی زیست‌محیطی طرح‌های معدنی است که معمولاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد. بر اساس ماده (۱۰۵) قانون برنامه سوم توسعه کل کشور، «کلیه طرح‌ها و پروژه‌های بزرگ تولیدی و خدماتی باید پیش از اجرا و در مرحله انجام مطالعات امکان‌سنجی و مکان‌یابی بر اساس ضوابط پیشنهادی شورای عالی حفاظت محیط زیست و مصوب هیئت‌وزیران مورد ارزیابی زیست‌محیطی قرار گیرند و رعایت نتایج ارزیابی توسط مجریان طرح‌ها و پروژه‌های مذکور الزامی است». متأسفانه با وجود این قانون بسیاری از معدن در خارج از مناطق چهارگانه بدون ارزیابی زیست‌محیطی فعالیت خود را آغاز می‌کنند. برای نمونه معدن بوکسیت تاش پنج سال پس از آغاز بهره‌برداری و تحت فشار سازمان‌های مردم‌نهاد نسبت به تدوین و ارائه طرح مطالعات ارزیابی زیست‌محیطی اقدام کرد. مطالعه و تدوین طرح‌های ارزیابی زیست‌محیطی هم به شرکت‌های مشاوره به اصطلاح صلاحیت‌دار بخش خصوصی واگذار شده است، یعنی متقاضی بهره‌برداری از معدن با یکی از شرکت‌های معرفی شده وارد قرارداد شده و شرکت مذکور هم در ازای دریافت هزینه‌ها برای بهره‌بردار، طرح مطالعات ارزیابی زیست‌محیطی تدوین می‌کند. شما این‌گونه قراردادهای را قضاوت کنید؟ آیا شرکتی که از بهره‌بردار حقوق دریافت می‌کند می‌تواند همه واقعیات را در متن گزارش ارزیابی زیست‌محیطی منعکس کند؟ اگرچه تصویب این مطالعات منوط به تصمیم کارگروه ماده (۲) معاونت محیط زیست انسانی سازمان حفاظت محیط زیست است، اما تجربه نشان داده این طرح‌ها معمولاً بسیاری از حقایق و آسیب‌ها و تخریب‌ها و آلودگی را نادیده می‌گیرند یا کم‌رنگ جلوه می‌دهند. ■

می‌شود اعلام کنند تا تجدیدنظر لازم صورت گیرد. گلزار خاطرنشان کرد: در خارج از مناطق چهارگانه وضعیت به مراتب نابسامان‌تر است و وزارت صمت راساً و بدون استعلام از سازمان حفاظت محیط زیست نسبت به صدور مجوز اکتشاف و حتی بهره‌برداری اقدام می‌کند. این رویه با اهداف ماده (۱۰۵) قانون برنامه سوم توسعه مبنی بر ارزیابی اثرات زیست‌محیطی طرح‌های تولیدی و صنعتی و همچنین با مأموریت‌های اصلی سازمان حفاظت محیط زیست در تضاد و تناقض آشکار قرار دارد و به نوعی با هدف راهگشایی و تسهیلگری برای فعالیت‌های معدنی تدوین و تصویب شده است. این‌ها تنها بخش بسیار کوچکی از مشکلات و ناتوانی‌های سازمان حفاظت محیط زیست در مرحله صدور مجوزهاست. طی فرایند بهره‌برداری هم متأسفانه این سازمان از بازران اجرائی و فنی قدرتمندی برخوردار نیست. برای مثال استانداردهای حد مجاز برای آلودگی‌های بخش معدن دقیق و به‌روز شده نیست، حتی استانداردهای فنی برای نمونه‌برداری و اندازه‌گیری آلودگی‌های معدن مشخص نیست. این‌ها موجب می‌شود در مواردی هم که سازمان‌های مردم‌نهاد و سازمان حفاظت محیط زیست مورد تخلف برخی معدن‌داران را به دادگاه می‌کشانند، نتیجه‌ای حاصل نشود. برای نمونه درباره آلودگی منابع آبی در پایین‌دست معدن بوکسیت شاهوار، کارشناسان مستقل و برخی دانشگاه‌ها آلودگی آب را با فلزات سنگین تأیید کرده‌اند، ولی شکایت اداره کل حفاظت محیط زیست استان از معدن به دلیل نبود همین شاخص‌ها و مقادیر استاندارد آلاینده‌گی یا نبود

مصوب سال ۱۳۸۴، اصلاحیه قانون معدن مصوب سال ۱۳۹۰ قانون هوای پاک مصوب سال ۱۳۹۶ و قانون برنامه سوم، چهارم و ششم توسعه کل کشور تنها بخشی از قوانینی هستند که در هرکدام چندین ماده و بند و تبصره درباره چگونگی بهره‌برداری از معدن در کشور اشاره شده است. برخی از این قوانین گاهی در تضاد همدیگر قرار دارند، بنابراین نخستین ضرورت برای ساماندهی وضعیت بهره‌برداری از معدن کشور «تقیح» و حذف یا اصلاح برخی قوانین متناقض و غیرشفاف موجود است. قوانین باید به گونه‌ای اصلاح و ابلاغ شوند که سازمان‌های حفاظت محیط زیست و جنگل‌ها و مراتع از دست بالا و امکان اعمال نفوذ جدی بر وزارت صنعت، معدن و تجارت برخوردار باشند؛ یعنی حرف اول و آخر را در مورد بهره‌برداری این دو سازمان بزنند. در حال حاضر متأسفانه این گونه نیست. برای نمونه بر اساس ماده ۴۴ قانون معدن، استعلام از سازمان حفاظت محیط زیست تنها برای صدور مجوز اکتشاف صورت می‌گیرد و وزارت صنعت، معدن و تجارت می‌تواند راساً نسبت به صدور یا تمدید پروانه بهره‌برداری طرح‌های معدنی اقدام کند. یا اینکه بر اساس بند «ب» ذیل ماده (۴) ضوابط زیست‌محیطی فعالیت‌های معدنی، وزارت صمت برای «تمدید پروانه

بهره‌برداری معدن داخل مناطق چهارگانه» موظف به استعلام از سازمان حفاظت محیط زیست است، اما این وزارتخانه با استناد به ماده (۱۶) قانون اصلاح معدن مصوب سال ۱۳۹۰، تنها برای صدور پروانه اکتشاف در مناطق چهارگانه از این سازمان استعلام می‌کند.

این عضو جمعیت دیده‌بان طبیعت ادامه داد: مسئله دیگر قانون موسوم به «۲۴ مکرر است». با هدف تسهیل در روند معدنکاری و کوتاه کردن نظارت‌های بازدارنده سازمان حفاظت

محیط زیست در سال ۱۳۹۲ ماده واحده‌ای به‌عنوان تبصره «۵» به ماده (۲۴) قانون معدن افزوده شد که به نوعی تیر خلاص به جایگاه نظارتی سازمان حفاظت محیط زیست بر معدن بود. به موجب این قانون در صورت مخالفت سازمان حفاظت محیط زیست با صدور پروانه اکتشاف برای طرح‌های معدنی مستقر در مناطق چهارگانه، سازمان صنعت، معدن و تجارت استان‌ها می‌توانند مراتب اعتراض خود را به یک کارگروه استانی که با ریاست استاندار تشکیل

قوانین باید به گونه‌ای اصلاح و ابلاغ شوند که سازمان‌های حفاظت محیط زیست و جنگل‌ها و مراتع از دست بالا و امکان اعمال نفوذ جدی بر وزارت صنعت، معدن و تجارت برخوردار باشند؛ یعنی حرف اول و آخر را در مورد بهره‌برداری این دو سازمان بزنند

مهم‌ترین راهبردهای کلان انرژی در کشور

چشم‌انداز ایران: آمار و ارقامی که محمد آقایی در این مقاله ارائه می‌دهد گواه این است که اگر روند کنونی مصرف انرژی در کشور ادامه داشته باشد تا ده سال دیگر نه تنها نفتی برای صادرات نخواهیم داشت، بلکه تولید نفت کفاف مصرف داخلی را هم نخواهد داد. نویسنده مقاله راهکارهایی را برای برون‌رفت از این شرایط ارائه می‌کند که مبتنی بر اصول معطل مانده برنامه‌های توسعه است.

داده است که نقطه قوت مهمی برای کشور است. منابع انرژی‌های تجدیدپذیر به‌ویژه انرژی خورشیدی و بادی و نیز منابع انرژی هسته‌ای، منابع گسترده‌ای هستند که تاکنون از این منابع به نحو شایسته و بارز استفاده نکرده‌ایم. همچنین از منابع نفت و گاز، به‌خصوص نفت با در نظر گرفتن فرصت‌های زمانی، به نحو احسن و شایسته و به‌موقع استفاده نکرده‌ایم. همین میزان کنونی از استفاده از این منابع مخصوصاً نفت و گاز در داخل نیز به دلیل مصرف غیربهبوده و نبود کنترل و هدایت مصرف و تقاضا و با توجه به میزان مصرف زیاد روزانه منابع انرژی و سرانه انرژی و شدت انرژی، باعث شده است که مصرف سرسام‌آور انرژی را در کشور شاهد باشیم. شدت مصرف انرژی که حاصل تقسیم میزان انرژی مصرفی بر میزان تولید ناخالص داخلی است، در کشور ما حدود ۴ برابر متوسط جهانی و ۷ برابر شدت مصرف انرژی کشور ژاپن است که از بین کشورهای جهان واجد کمترین میزان شدت مصرف انرژی در جهان است.

این میزان مصرف انرژی در کشور موجب شده تا به‌عنوان مثال سومین کشور تولیدکننده گاز در جهان بعد از آمریکا و روسیه و در عین حال، با سطح تولید ناخالص کنونی، چهارمین مصرف‌کننده گاز در جهان بعد از آمریکا و روسیه و کانادا باشیم.

این میزان مصرف غیراصولی و غیرمنطقی از یک سو و فقدان بهره‌برداری بهینه و مناسب و به‌موقع از منابع تجدیدپذیر نفت و گاز از سوی دیگر، توأمان تهدیدی بزرگ برای کشور و اقتصاد آن است. به‌طوری‌که با همین سطح و روند تولید و مصرف انرژی نفت، روند

عرضه و تقاضای داخلی در دهه دوم ۱۴۰۰ به هم می‌رسند و این یک چالش بزرگ امنیتی برای کشور است.

این نقاط قوت و نقاط ضعف و تهدیدات اقتصادی و امنیتی، مطالبی

انرژی در کشور ما شامل هشت حوزه نفت و مایعات گازی، گاز و میعانات گازی، پالایش و فرآورده‌های نفت و گاز، پتروشیمی و فرآورده‌های هیدروکربوری آن، برق و انرژی الکتریکی، انرژی‌های تجدیدپذیر شامل

انرژی خورشیدی و بادی و آبی و زمین‌گرمایی و بیوفول و مانند این‌ها، انرژی هسته‌ای و زغال‌سنگ است.

حدود ۹۳ درصد از انرژی الکتریکی کشور منشأ انرژی اولیه نفت و گاز دارد و در ۷ درصد باقیمانده حدود ۵ درصد منشأ برق آبی و حدود ۲ درصد برق هسته‌ای و کمتر از ۴ درصد منشأ انرژی‌های تجدیدپذیر دارند. بر این اساس در حال حاضر بخش عمده انرژی مصرفی در کشور دارای منشأ انرژی اولیه نفت و گاز است. اکنون نفت و گاز نقشی بسیار مهم و تعیین‌کننده در اقتصاد و صنعت و تأمین و مصرف و تقاضای انرژی در کشور دارد.

میزان مصرف انرژی در کشور معادل حدود ۶ میلیون بشکه در روز معادل نفت خام در کشور است. میزان تولید انرژی اولیه در کشور در پیش از تحریم‌های اخیر آمریکا، حدود معادل ۹/۹ میلیون بشکه نفت خام بوده که حدود ۳/۹ میلیون بشکه آن تولید نفت خام بوده است و مابقی آن عمدتاً تولید گاز و سپس دیگر منابع اولیه انرژی شامل انرژی هسته‌ای و انرژی‌های تجدیدپذیر است.

مجموع منابع نفت و گاز کشور، جایگاه اول جهانی را در بین کشورها به خود اختصاص



محمد آقایی

”
این میزان مصرف غیراصولی و غیرمنطقی از یک سو و فقدان بهره‌برداری بهینه و مناسب و به‌موقع از منابع تجدیدپذیر نفت و گاز از سوی دیگر، توأمان تهدیدی بزرگ برای کشور و اقتصاد آن است. به‌طوری‌که با همین سطح و روند تولید و مصرف انرژی نفت، روند عرضه و تقاضای داخلی در دهه دوم ۱۴۰۰ به هم می‌رسند و این یک چالش بزرگ امنیتی برای کشور است



بسیار مهم در عرصه انرژی است و نشان می‌دهد که حتماً باید به‌طور عاجل برای آن چاره اندیشید و ادامه این وضعیت بی‌توجهی را برنمی‌تابد.

راهبردهای انرژی، پیش‌نیازها و الزامات آن

راه برون‌رفت از این وضعیت قطعاً ضرورتی اساسی و حیاتی برای کشور است و امری بسیار مهم و محتوم است. این راه برون‌رفت نیازمند حزم و عزم جدی و اساسی در تغییر رویه‌های موجود در نحوه تولید و مصرف کنونی انرژی و اتخاذ راهبردهای کلان کارا و اثربخش برای استفاده کامل و به‌موقع از نقاط قوت و رفع ضعف‌ها و غلبه بر تهدیدات و بهره‌گیری هوشمندانه از فرصت‌ها بر پایه نقاط قوت‌هاست که از وضعیت موجود به وضع مطلوب پیش‌بینی‌شده در اسناد بالادستی برسیم.

به‌کارگیری راهبردهای کلان عمومی رشد و توسعه همه‌جانبه در کشور پیش‌نیاز راهبردهای کلان انرژی در کشور است و الزامات راهبردی تحقق راهبردهای کلان انرژی بسترسازی‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری مرتبط به هریک از راهبردهای کلان انرژی است. به‌عنوان

مثال نمی‌توان راهبردهای کلان کارا و اثربخش در انرژی را به جریان انداختن و تحقق بخشید، مگر اینکه مکانیسم‌های کسب‌وکار رقابتی و سالم و هدایت‌شده و کنترل‌شده و عادلانه بازار در راهبردهای کلان عمومی کشور به‌عنوان پیش‌نیاز آن وجود داشته باشد یا نمی‌توان به راهبردهای کلان کارا و اثربخش انرژی دست یافت، ولی به الزام راهبردی رشد سرمایه‌گذاری و توسعه فناوری و توسعه تعاملات بین‌المللی بر پایه عزت و منافع ملی توجه قرار نگیرد.

مسیر رسیدن به وضع مطلوب، از شناخت وضع موجود و نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدات آغاز و با بهره‌گیری از بهترین تجارب داخلی و بین‌المللی و شناخت دقیق اهداف کلان در اسناد بالادستی کشور ترسیم و با شناخت فاصله وضع موجود با اهداف کلان و بهترین تجربیات درخور آن و تبیین راهبردهای کلان کارا و اثربخش برای رسیدن به وضع مطلوب ترسیم نهایی می‌شود. قطعاً در تحقق این راهبردها، کنترل مستمر راهبردی باید در طول برنامه و اجرا صورت پذیرد. راهبردهای کلان انرژی در کشور ما باید از چهار سند بالادستی قانون اساسی، سند چشم‌انداز،

نرم‌افزاری قرار داشته باشند. در هریک از این موضوعات ده گانه فقط به راهبردهای مهم آن موضوع اشاره می‌شود. مجموعه مهم‌ترین راهبردهای کلان انرژی کشور به شرح زیر است:

موضوع راهبردی اصلاح ساختارها و سیستم‌های انرژی

۱. اصلاح ساختار بخش‌های اقتصاد کلان و انرژی و همسویی آن‌ها با اهداف سند چشم‌انداز و سیاست‌های کلی اصل ۴۴ در جهت افزایش کارایی و اثربخشی بخش‌های تولید و انتقال و مصرف انرژی.

۲. ایجاد مرکزیت در مدیریت، سیاست‌گذاری، هدایت راهبردی، برنامه‌ریزی، نظارت و کنترل یکپارچه راهبردی بخش‌های مختلف انرژی در کشور از طریق «وزارت نفت و انرژی».

موضوع راهبردی تجاری‌سازی و خصوصی‌سازی

۱. تحقق اهداف و پیاده‌سازی راهبردها و الزامات سیاست‌های کلی اصل ۴۴.

بهره‌گیری از سازوکارهای تجربیات موفق جهانی در فرایند تجاری‌سازی و آزادسازی هدایت و کنترل‌شده خصوصی‌سازی و کنار گذاشتن و برگشتن از تجربه‌های ناموفق جهانی در خصوصی‌سازی در کشور بر اساس تجربیات موفق جهانی در خصوصی‌سازی. امر خصوصی‌سازی به معنای تحقق تغییر مالکیت، آخرین حلقه خصوصی‌سازی است. پیش‌نیاز و حلقه‌های قبلی آن تجاری‌سازی و برقراری نظامات کارا و اثربخش بنگاه‌داری، اصلاح قوانین تجاری و اقتصادی در برقراری سازوکارهای رقابتی و سالم و عادلانه بازار، کیفی‌سازی و بهبود بهره‌وری تولید و تجارت و حذف انواع و اقسام رانت‌های تجاری و اقتصادی است.

سند سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ و سند سیاست‌های ابلاغی اقتصاد مقاومتی تبعیت کند. اهمیت مضامین مرتبط و اصلی هریک از سه سند اول روشن است و در مورد سند چهارم مهم‌ترین مطلبی که اهمیت ویژه دارد تکیه

به اقتصاد و رشد و توسعه درون‌زا و برون‌گراست. در بستر این اسناد بالادستی و هدفمند و دارای سیاست‌ها و اهداف کلان و محوری راهبردی، موضوع‌های راهبردی زیر از بین مجموعه موضوعات راهبردی انرژی از اهمیت بسیار بالاتری برخوردارند: اصلاح ساختارها و سیستم‌های انرژی، تجاری‌سازی و خصوصی‌سازی، سبد دارایی‌های غیرفیزیکی و فیزیکی، سرمایه‌گذاری، فناوری، اکتشاف و توسعه و تولید نفت و گاز،

زیست‌محیطی، تنوع‌بخشی و امنیت انرژی، مدیریت عرضه و تقاضای انرژی و تعاملات اثربخش بین‌المللی. از بین این موضوع‌های راهبردی، دو موضوع اول، مهم و ریل‌گذار رشد و توسعه و موضوع‌های بعدی مهم و لکوموتیو رشد و توسعه‌اند. هر دو موضوع اول، اساساً مغزافزایی و نرم‌افزاری و هشت موضوع بعدی هم نرم‌افزاری و هم سخت‌افزاری‌اند. اساساً در موضوعات راهبردی و راهبردهای کارا و اثربخش برآمده از این موضوعات نقش اصلی را رشد و توسعه‌های مغزافزایی و نرم‌افزاری تشکیل می‌دهند و رشد و توسعه سخت‌افزاری باید تحت‌الشعاع رشد و توسعه مغزافزایی و

”
به‌کارگیری راهبردهای کلان عمومی رشد و توسعه همه‌جانبه در کشور پیش‌نیاز راهبردهای کلان انرژی در کشور است و الزامات راهبردی تحقق راهبردهای کلان انرژی بسترسازی‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری مرتبط به هریک از راهبردهای کلان انرژی است

موضوع راهبردی تعاملات اثربخش بین المللی

استفاده حداکثری از جایگاه ژئوپلیتیک انرژی کشور در تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی در عرضه و تقاضای انرژی.

رعایت پایداری امنیت انرژی در سطح داخلی و گسترش امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی انرژی در چارچوب سیاست‌های راهبردی انرژی با به‌کارگیری دیپلماسی انرژی فعال و کارآمد و اثربخش در جهت مصالح و منافع ملی از الزامات این راهبرد است.

نتیجه‌گیری

مجموعه راهبردهای فوق‌اهم راهبردهای انرژی در موضوع‌های راهبردی فوق‌الذکر در حوزه‌های هشت‌گانه انرژی در نفت و گاز و پالایش و پتروشیمی و برق و انرژی‌های تجدیدپذیر و هسته‌ای و زغال‌سنگ را تشکیل می‌دهند. با رعایت و به‌کارگیری این اساسی‌ترین راهبردها در کشور می‌توان حد اعلا استفاده از فرصت‌ها در به‌کارگیری و ارتقای نقاط قوت و رفع و دفع نقاط ضعف و جلوگیری از تهدیدها و خنثی‌سازی آن‌ها را شاهد بود.

برقراری مدیریت یکپارچه و منسجم انرژی در کشور و ایجاد نظام‌های رگلاتوری هدایت‌گر توسعه و بهره‌برداری در حوزه‌های متنوع و مشخص انرژی که برقراری این نظامات رگلاتوری در آن‌ها لازم و ضروری است و سامان‌دهی تقاضا و مصرف هدایت و کنترل‌شده با برقراری مصرف بهینه انرژی و کاهش مصرف سرانه و کاهش شدت انرژی و افزایش راندمان و بهره‌وری انرژی و تقدم مدیریت تقاضا بر مدیریت مصرف و حداکثرسازی بهبود و افزایش برداشت از مخازن نفت و گاز و افزایش ضریب برداشت از مخازن و استفاده به‌موقع و مطلوب و حداکثری از این نقطه قوت در امکانات و ثروت زیرزمینی کشور و بهره‌برداری از این فرصت و استفاده از درآمد آن به‌عنوان دارایی برای توسعه زیرساخت‌های کشور و افزایش ارزش افزوده ناشی از آن و مصرف نکردن این دارایی برای بودجه جاری جهت تأمین منافع ملی و برقراری مدیریت منسجم انرژی در کشور و هم‌زمان توسعه جدی و اساسی انرژی‌های تجدیدپذیر از برجسته‌ترین موضوعات راهبردی از بین مجموعه مهم‌ترین راهبردهای انرژی برشمرده شده در بالاست. ■

پی‌نوشت:

۱. پورتفولیو مجموعه‌ای از طرح‌ها، پروژه‌ها یا عملیات است که به‌صورت گروهی مدیریت می‌شوند تا بتوان به اهداف استراتژیک دست یافت.

و عرضه حامل‌های انرژی در این مورد الزامی است.

موضوع راهبردی اکتشاف، توسعه و تولید نفت و گاز

۱. گسترش اکتشاف، توسعه و تولید از منافع گسترده نفت و گاز کشور به‌عنوان یک مزیت رقابتی و موتور محرکه و پیشران در توسعه اقتصادی کشور.

۲. افزایش حداکثری ضریب برداشت از مخازن و افزایش و بهبود برداشت از مخازن، با استفاده از برترین و مناسب‌ترین فناوری‌ها در وزارت نفت و شرکت ملی نفت ایران و شرکت‌های بالادستی مرتبط به آن.

موضوع راهبردی فناوری

به‌کارگیری فناوری‌های نوین در تولید، انتقال و مصرف انرژی برای افزایش کارایی و اثربخشی و بهره‌وری انرژی و ارتقای بازده صنایع انرژی و نیروگاه‌ها در جهت کاهش شدت انرژی.

موضوع راهبردی زیست‌محیطی

برقراری توسعه متوازن و پایدار با رعایت کامل ملاحظات زیست‌محیطی و با تأکید بر استفاده

صحیح و مؤثر از ذخایر و منابع و تأسیسات انرژی و منابع طبیعی در جهت مصالح و منافع بین‌نسلی و انسانی و حفظ محیط زیست سالم و پاک.

نحوه تولید و مصرف در کشور به محیط زیست کشور به‌خصوص در کلان‌شهرها ضربات جدی و اساسی زده است.

موضوع راهبردی تنوع‌بخشی و امنیت انرژی

۱. تنوع‌بخشی در سبد عرضه و تقاضای انرژی جهت ارتقای امنیت انرژی و رعایت یکپارچگی انرژی با تأکید بر مصالح و منافع ملی.

۲. افزایش سهم انرژی‌های تجدیدپذیر و دوستدار محیط زیست در سبد عرضه و تقاضای انرژی در کشور و افزایش درآمدهای ناشی از صادرات حامل‌های انرژی.

موضوع راهبردی مدیریت عرضه و تقاضای انرژی

۱. مدیریت تأمین انرژی مورد نیاز برای پاسخگویی به رشد اقتصادی، تقاضا و صادرات جهت ارتقای امنیت انرژی.

۲. تقدم مدیریت تقاضا بر مدیریت عرضه و تنظیم سهم مناسب تقاضا و صادرات حامل‌های متنوع انرژی با رعایت ملاحظات فنی، اقتصادی و زیست‌محیطی و بهینه‌سازی مصرف انرژی در جهت تأمین منافع ملی.

۲. بهبود فضای کسب‌وکار و برقراری هدفمند و هدایت و کنترل‌شده و عادلانه کسب‌وکار.

توسعه خصوصی‌سازی اصولی به شرح بند بالا و گسترش مشارکت و ارتقای توانمندی و رقابت بخش‌های خصوصی در حوزه‌های مختلف انرژی به‌منظور توسعه تجارت داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی صنایع انرژی با توجه به بازارهای هدف.

۳. اصلاح مستمر قیمت حامل‌های انرژی تا حذف کامل یارانه‌ها و تنظیم قیمت حامل‌های انرژی بر اساس سازوکار رقابتی و سالم و عادلانه بازار.

انجام اقدامات ضروری و هم‌زمان در اقتصاد کلان برای رشد تولید در همه عرصه‌ها و رشد درآمد سرانه و کاهش شدت انرژی از الزامات این راهبرد است.

موضوع راهبردی سبد دارایی‌ها

۱. تلاش برای توسعه پایدار سبد دارایی‌ها و پورتفولیوی صنایع نفت و گاز و انرژی.

توسعه زیرساخت‌های مرتبط و صنایع وابسته و انرژی‌بر با رعایت توجیه فنی، اقتصادی و زیست‌محیطی طرح‌ها و الزامات آمایش سرزمینی و تعیین حوزه‌های کلیدی و اولویت‌دار سرمایه‌گذاری‌ها در مناطق مستعد کشور به‌ویژه در سواحل شمال و جنوب کشور برای صنایع پایین‌دستی نفت و گاز، به‌منظور حداکثرسازی و توسعه بهره‌گیری از ارزش افزوده در صنایع نفت و گاز و انرژی و صنایع وابسته و انرژی‌بر و جلوگیری از خام‌فروشی نفت خام و میعانات گازی

و تولیدات خام صنعت پتروشیمی با رعایت ارزیابی اطمینان‌بخش درازمدت بازار در توسعه متوازن آن‌ها از الزامات این راهبرد است.

۲. ایجاد دارایی گسترده‌تر ناشی از بهره‌برداری صحیح و حداکثری از درآمدهای حاصل از منابع نفت و گاز کشور و استفاده از آن در توسعه امور زیر بنایی و ارزش افزوده در کلیه بخش‌ها و نیز توسعه صنایع انرژی‌بر (شامل صنایع پتروشیمی، صنایع سیلیکات و صنایع فلزی).

موضوع راهبردی سرمایه‌گذاری

توسعه و جلب سرمایه‌گذاری‌ها و جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی در صنایع نفت و گاز و انرژی به‌منظور توسعه و ارتقای کیفیت و کمیت تولیدات.

توسعه زمینه بهره‌برداری گسترده‌تر از منابع معدنی و امکانات طبیعی، محیطی، جغرافیایی و آب و هوایی در ارتباط با انرژی‌های تجدیدپذیر و برق‌آبی در کشور در جهت تنوع‌بخشی تولید

”
نحوه تولید و مصرف در کشور به محیط زیست کشور به‌خصوص در کلان‌شهرها ضربات جدی و اساسی زده است

حقایق درباره تغییرات اقلیمی در سال ۲۰۲۰

گروه نویسندگان نشریه
بلومبرگ
برگردان: هادی عبادی

شرکت‌های نفتی و گازی به علت انتشار گازهای گلخانه‌ای با انتقادات بیشتری روبه‌رو می‌شوند

اکسان موبیل در آگوست از میانگین صنعتی داوجونز محو شد؛ این شرکت از زمان ظهور شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی در سال ۱۹۲۸ (و بعداً ادغام با شرکتی دیگر که به تشکیل اکسان موبیل منجر شد) همواره عضوی از این میانگین داوجونز بوده است. همان ماه انرژی (بخوانید: شرکت‌های نفت و گاز) به پایین‌ترین حد شاخص اس.اند.پی ۵۰۰ سقوط کرد؛ این شاخص در مورد شرکت‌های انرژی در سال ۲۰۰۸، بعد از شرکت‌های فناوری در رتبه دوم قرار داشت. به‌طور واضح می‌توان گفت این امر پایین‌ترین وضعیت برای بخش نفت و گاز است. نکته مهم‌تر برای من این است که مسیر صعود از این وضعیت برای بخش نفت و گاز اگر وجود داشته باشد، چگونه خواهد بود. این موضوع برای شرکت‌های اروپایی به شکل تعهد برای کاهش یا به صفر رساندن انتشار گازهای گلخانه‌ای و هم‌زمان کاهش تقاضای نفت خواهد بود. این مسیر در مورد شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا از شفافیت کمتری برخوردار است، اما سرمایه‌های حرف اول را می‌زند. مسیر طولانی اتخاذ شده در اکسان موبیل درباره استراتژی‌های کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و به‌طور کلی تغییرات اقلیمی، اکنون با دو کمپین فعال مواجه شده که دیگر برای سرمایه‌گذاران شرکت نیز تحمل‌پذیر نیست که در برابر این دو کمپین ایستادگی کنند. اکنون این شرکت در حال توجه به انتقادات است و این ماه طرح‌های خود را برای کاهش چشمگیر انتشار گازهای گلخانه‌ای اعلام کرد.^۲

رؤیای انرژی پاک به تحقق نزدیک‌تر شده‌اند

پیش از سال ۲۰۲۰ این موضوع که امریکا خواهد توانست در آینده از شر انتشار گازهای گلخانه‌ای خلاص شود رؤیا به نظر می‌رسید، اما در سال ۲۰۲۰ این امر به مطالبه‌ای ملی تبدیل شد. جو بایدن، به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری نه تنها این موضوع را به اولویتی اساسی در کمپین مبارزاتی خود تبدیل کرد، بلکه پیشنهاد داد با پیشی گرفتن از ایالت‌های پیشرویی همچون کالیفرنیا، کل سیستم‌های کشور تا سال ۲۰۳۵ سبز شود. هیچ‌یک از این امور آسان نخواهد بود، درحالی‌که بسیاری از تأسیسات بزرگ امریکایی تعهد داده‌اند تا سه دهه دیگر انتشار گازهای گلخانه‌ای را به صفر برسانند. بعضی از کارشناسان معتقدند هنوز فناوری ضروری برای نیل به اهداف بایدن وجود ندارد.^۴

رأی‌دهندگان به تغییرات اقلیمی توجه نشان دادند

انتخابات سال ۲۰۲۰ حداقل یک نکته را به‌وضوح روشن ساخت: رأی‌دهندگان به تغییرات اقلیمی اهمیت می‌دهند. جو بایدن، رئیس‌جمهور منتخب، سیاست‌های زیست‌محیطی را در اولویت کمپین خود قرار داده بود، همان‌طور که رأی‌دهندگان جوان از دنیا می‌خواستند تا بحران اقلیمی را به‌طور جدی مورد توجه قرار دهد. وقتی بایدن در ژانویه قدرت را به دست بگیرد ناچار است با میراث دولت فعلی مواجه شود که بسیاری از مقررات زیست‌محیطی دوران اوباما را به عقب برگرداند. اگر جمهوریخواهان همچنان کنترل سنا

سال ۲۰۲۰ از هر نظر شگفت‌آور بود و اخبار اقلیمی نیز استثنا نبود. همان‌طور که دنیا با شوک‌های ناشی از همه‌گیری کرونا، تنش‌های نژادی و فروپاشی اقتصادی روبه‌رو بود با آتش‌سوزی‌های مرگبار و فعال‌ترین فصل طوفان‌های آتلانتیک نیز مواجه بود.

هرچند شاید سال ۲۰۲۰ را به‌عنوان سالی به یاد آوریم که دنیا حرکت بر خلاف قرن‌ها آسیب به اقلیم خود را آغاز کرد. اندکی پیش از آغاز سال، اورزولا فن در لاین، رئیس کمیسیون اروپا، «توافق سبز جدیدی» را اعلام کرد که به جزء اصلی طرح بازسازی اقتصاد اتحادیه اروپا تبدیل شد. چند کشور بزرگ دیگر در عرصه اقتصادی همچون چین که بیشترین گازهای گلخانه‌ای را تولید می‌کند نیز به تعهدات مربوط به کاهش گازهای گلخانه‌ای پیوستند. به علت کاهش بهای نفت و گاز در اثر همه‌گیری کرونا، شرکت انرژی «نکست‌یرا» که بزرگ‌ترین تأمین‌کننده انرژی بادی است، شرکت‌های «اکسان موبیل» و «شورون» را پشت سر گذاشت و با ارزش‌ترین شرکت انرژی جهان شد. در نوامبر امریکایی‌ها به جو بایدن رأی دادند؛ کاندیدایی که تغییرات اقلیمی را یکی از مهم‌ترین موضوعات کمپین مبارزاتی خود اعلام کرده بود. بلومبرگ گرین تصمیم گرفت تا با نگاهی به این سال تاریخی، غم‌انگیز و غافلگیرکننده، مهم‌ترین گزارش‌های اقلیمی سال را بازتاب داده و آن‌ها را تحلیل کند.

فجایع عمیق‌تر شدند

امسال با آتش‌سوزی‌های بدی مواجه شدیم، به‌ویژه در کالیفرنیا شمالی که من در آنجا زندگی می‌کنم، اما فصلی غیرقابل پیش‌بینی از طوفان‌های آتلانتیک را تجربه کردیم که بسیار بدتر از جاهای دیگر بود. فونیکس نسبت به گذشته با رکورد‌های سه‌رقمی از گرما (در مقیاس فارنهایت) مواجه شد. رکورد فجایع اقلیمی هزینه‌ای بالغ بر یک میلیارد دلار بر جای گذاشت. مهاجرت‌های اقلیمی قبلاً شروع شده، اما اکنون بیش از گذشته مردم این سؤال را می‌پرسند: «آیا زمان تغییر مکان فرارسیده است؟»^۲



را در اختیار داشته باشند نیل به وعده‌های کمین بایدن بسیار دشوار خواهد بود. (الیزابت الکین، خبرنگار)

چین از اهداف جهانی درباره تغییرات اقلیمی حمایت کرد

بدون شک مهم‌ترین موضوع امسال، تعهد چین در به صفر رساندن انتشار گازهای گلخانه‌ای تا سال ۲۰۶۰ است. نکات زیادی در مورد طرح چین نمی‌دانیم و دولت مرکزی چین نیز مثل هر کشوری باید با منافع افراد و شرکت‌های زیادی از جمله صنعت زغال‌سنگ مقابله کند تا به این هدف برسد، اما حزب کمونیست حاکم بر چین اگر بخواهد می‌تواند اقدامات بزرگی انجام دهد. اگر چین واقعاً بتواند به اهدافش برسد، شاید بتوانیم تا حد زیادی بر این بحران فائق شویم. پوشش بلومبرگ بر داده‌های مربوط به تغییرات اقلیمی متمرکز است: انتشار چه میزان دی‌اکسید کربن در برابر چند میلیون گیگاوات انرژی و اموری شبیه به این موضوع؛ اما اثر زیادی کاترین راندل در مورد حیات وحش به ما یادآوری می‌کند تنها آینده بشر به خطر نیفتاده است. او در کتاب خویش به‌عنوان نمونه از جوجه‌تیغی یاد می‌کند که تغییرات اقلیمی می‌تواند حیات این گونه را در معرض خطر جدی قرار دهد.^۵

شرکت‌ها درباره خطرات زیست محیطی حقیقت را می‌گویند

با وجود آشفته‌گی دولتی در اثر همه‌گیری کرونا شرکت‌های بیشتری بیش از گذشته در حال افشای تأثیرات خود بر موضوعات اقلیمی هستند. گزارش سالانه گروه ویژه درباره افشای مسائل مالی مربوط به تغییرات اقلیمی نشان داد شفافیت شرکت‌ها در زمینه پیشنهادات این گروه امسال ۸۵ درصد افزایش داشته است. در عین حال، CDP که رسماً به‌عنوان پروژه افشاگری درباره تغییرات اقلیمی شناخته می‌شود، یکپهزار شرکت را وادار کرده در این زمینه افشاگری کنند که این امر نسبت به سال قبل ۱۴ درصد رشد داشته است. این رویه‌ها برای ارزیابی تأثیرات اقلیمی شرکت‌ها و تنظیم اهداف معنادار ضروری است. احتمالاً شرکت‌ها برای بیش از این داوطلب نمی‌شوند. امسال نیوزلند و بریتانیا اولین کشورهایی بودند که اعلام کردند شرکت‌ها باید در زمینه خطرات زیست محیطی خود افشاگری کنند.^۶

تغییرات اقلیمی جزء اولویت‌های جهان قرار گرفت

تغییرات اقلیمی همواره تا حدی مدنظر بوده است؛ سال ۲۰۲۰ اولین سالی بود که این موضوع در اولویت قرار گرفت. در ابتدای سال بحث‌هایی درباره انگیزه‌های مالی برای سبز کردن اقتصاد جهانی مطرح شد؛ سپس آمریکا و جهان به قتل برونو تیلور، جورج فولید، احمد آربری و دیگران واکنش نشان داد؛ نهایتاً در انتهای سال در جشن پنجمین سالگرد توافق اقلیمی پاریس در نشست

نیز واقعاً تمایلی برای کاهش تولید کربن داشته باشد، بازارها از قدرت خود استفاده می‌کنند تا شرکت‌ها میزان انتشار کربن را افشا و برای قطع آن طرحی ابداع کنند. به نظر می‌رسد این روند ادامه داشته باشد و بعضی نیز پیش‌بینی می‌کنند سال ۲۰۲۰، ۶۰ درصد از بازار ESG (سهام در حوزه محیط زیست) باشد.^۹

تناقض‌ها هویدا شد

همان‌طور که سرمایه‌گذاری ESG از حاشیه به جریان اصلی حوزه مالی تبدیل شد، کشمکش‌های بیشتری در حوزه سرمایه‌گذاری هویدا شد؛ وضعیت برای بزرگان وال‌استریت مشکل شد و آن‌ها دیگر نمی‌توانستند بدون اینکه اقدامی کنند تنها در این مورد صحبت کنند. وضعیت چنین بود که مدیران مالی با سرمایه چند میلیارد دلاری به موج امسال در مورد سرمایه ESG پیوستند، درحالی که مدیران ارشد آن‌ها از شکاکیت درباره بحران اقلیمی دفاع می‌کردند. سرمایه‌گذارانی در دو طرح بزرگ بازنشتگی از این وضعیت راضی نبودند و یکی از مدیران سرمایه را مجبور کردند تغییراتی اعمال کند و این اطمینان را حاصل کند که فعالیت‌های آن‌ها مطابق با انتقال به اقتصاد با کربن کم باشد. بزرگ‌ترین گروه در جهان نیز که ۳۵۰۰ عضو دارد و ۱۰۰ تریلیون دلار را مدیریت می‌کند این هشدار را از سرمایه‌گذاران دریافت کرد که اطلاعات مربوط به تعاملات خود با سیاست‌گذاران را آشکار کند تا مشخص شود لابی‌های آن‌ها در تطابق با اهداف زیست محیطی و اجتماعی هست یا خیر.^{۱۰}

موانع اقدام علیه تغییرات اقلیمی شروع به فروریختن کرد

هم بیماری‌های همه‌گیر و هم تغییرات اقلیمی به اقتصاد متعارف آسیب می‌رسانند. بسیاری از کشورهای غنی ناتوان از ایمن نگه داشتن مردم خود در برابر کرونا بوده‌اند و اکثر مدل‌های مشهور اقتصادی در زمینه تغییرات اقلیمی با این فرض که تغییرات اقلیمی در حال سرعت گرفتن است، ما را به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای تشویق می‌کنند. تولید ناخالص داخلی که به نظر می‌رسید

مجازی در بریتانیا این موضوع مطرح شد که جهان به این اجماع رسیده که تغییرات اقلیمی نخستین اولویت است. ممکن است عده‌ای همچنان بدبین باشند، اما من فکر نمی‌کنم این روند برگشت‌پذیر باشد.^۷

کرونا یک هشدار بود

یکی از پیامدهای مهم کرونا این بود که اکنون افراد بیشتری نسبت به ارتباط میان سلامت جهان و محیط زیست آگاه شدند. همان‌طور که دمای جو افزایش می‌یابد، شمار بیشتری از حیوانات مجبور می‌شوند در جست‌وجوی محیط بهتر سکونتگاه‌های تاریخی خود را ترک کنند و به محل سکونت انسان نزدیک‌تر شوند که این امر احتمال انتقال بیماری‌ها از حیوانات به انسان را بیشتر می‌کند. وضعیت فعلی نشان می‌دهد فارغ از اینکه کرونا تا چه حد آسیب رسانده، تغییرات اقلیمی خارج از کنترل می‌تواند به مراتب ویرانگرتر باشد. تغییرات اقلیمی این پتانسیل را دارد تا افزون بر مرگ مشکلات اقتصادی و تغییرات چشمگیر در جامعه، با تضعیف امکانات فعلی زمینه‌ساز بیماری‌های همه‌گیر ویرانگر در آینده باشد.^۸

سرمایه‌گذاران در مقیاس وسیع مسئولیت پذیرفتند

سرمایه‌گذاری پایدار رشد داشته است؛ در واقع سرمایه‌گذاری در حوزه‌های زیست محیطی، اجتماعی و با برچسب دولتی یا ESG در چهار سال گذشته تقریباً ۲ برابر شده و بالغ بر ۴۰ تریلیون دلار بوده است. با وجود این، سال ۲۰۲۰ لحظه‌ای اساسی برای سرمایه‌گذاران در حوزه انرژی پاک بوده است. این امر با اقدامی اساسی در ژانویه شروع شد، زمانی که «بلک راک» ۷ تریلیون دلار به «اقدام اقلیمی ۱۰۰ پلاس» اضافه کرد ائتلاف سرمایه‌گذاری که شرکت‌ها را مجبور می‌کند انتشار گازهای گلخانه‌ای را کاهش دهند. این اقدام با گسترش کرونا تسریع شد. وقتی بازار در اوایل شیوع کرونا راکد شد ESG مدیریت شد تا از بازار پیشی بگیرد و انتقال‌های لازم انجام شود. درحالی که سرمایه‌گذاران جایگزینی برای مقررات دولتی ندارند و چنین نیست که هر سرمایه‌گذار



معیار مسلط و غیرقابل بحث در زمینه ارزیابی موفقیت اقتصاد کلان باشد، امسال با پیشنهاد محافظه کارانه تری از سوی مجمع جهانی اقتصاد مواجه شد و قرار شد با معیار مفصل تر و جامع تری جایگزین شود، اما صندوق بین المللی پول حتی بر اساس معیارهای متعارف رشد اقتصادی دریافت که کاهش هزینه های انرژی های پاک و فهم بهتر آسیب های ناشی از تغییرات اقلیمی به این معنی است که معیارهای اقتصاد سبز بهترین گزینه برای حمایت از اقتصادهای آسیب دیده از بیماری های همه گیر است، در حالی که متوجه هستیم این اطلاعات به تهنایی اقدام مناسب علیه تغییرات اقلیمی را تضمین نمی کند، بسیار خوب است که «هزینه ها» از فهرست بهانه ها برای عدم اقدام علیه تغییرات اقلیمی در حال رفع شدن است.^{۱۱}

وال استریت ارزش تنوع زیستی را درک کرد

نابودی تنوع زیستی در کره زمین توجه مدیران مالی را به خود جلب کرد. پس از سال ها تلاش برای فهماندن نقش این مدیران در تغییرات اقلیمی، تعداد زیادی از مدیران مالی در سال ۲۰۲۰ تعهد کردند برای تنوع زیستی اقداماتی انجام دهند. در حالی که از بین رفتن ذخایر ماهی یا جمعیت زنبورها دور از ذهن سرمایه دارها بود، اکنون آن ها فهمیده اند چه خطر اقتصادی عظیمی مردم جهان را تهدید می کند: بیش از نیمی از مجموع تولید ناخالص داخلی در دنیا به طبیعت وابسته است و حضور انسان و نیازهای او از غذا تا دارو نیز به منابع طبیعی کره زمین بستگی دارد.^{۱۲}

همه چیز در قطب شمال رخ داد

امسال نتایج هر نوع از تغییرات اقلیمی تا حدی در قطب شمال پدیدار شد: ذوب شدن یخ، افزایش سطح آب دریا، آتش سوزی، دمای زیاد، فروپاشی ساختار، انقراض گونه ها، انتشار کنترل نشده کربن و متان. اگر ما هرچه زودتر انتشار گازهای گلخانه ای را متوقف نکنیم، گرمایش در قطب شمال سریع تر رخ می دهد. امسال دانشمندان بزرگ ترین سفر در تاریخ را

به قطب شمال برای جمع آوری داده ها و بررسی این منطقه پیش از ناپدید شدن آن انجام دادند. هم زمان صادرکنندگان گاز طبیعی از نازک شدن یخ ها برای طولانی ترین فصل ناوبری در مسیر چالش برانگیز دریای شمال استفاده کردند.^{۱۳}

اقتصاد جهانی سبز شد

هشت اقتصاد از ده اقتصاد بزرگ جهان - چین و ژاپن، اولین و پنجمین آلوده کنندگان جهان - برای

این بحث را مطرح کرده اند که بررسی تغییرات اقلیمی، استراتژی برد-برد است: هم برد در حوزه تغییرات اقلیمی و هم برد در حوزه اقتصاد. بایز امسال صندوق بین المللی پول نیز به این بحث پیوست. دلیل این امر این بود که کربن زدایی از اقتصاد تعهد بزرگی است و به سرمایه گذاری بزرگی در فناوری های پاک و کارآمد نیاز دارد. به طور خلاصه، به نظر می رسد موفقیت در حوزه تغییرات اقلیمی به فعالیت اقتصادی بیشتری نیاز دارد، نه فعالیت اقتصادی کمتر؛ البته این موضوع به این معنا نیست که این انتقال در وضعیت بدون هزینه خواهد بود. واقعیت تفاوت بسیاری با آن دارد. همان طور که کرونا به بعضی از شرکت ها از «آمازون» تا «زوم» آسیب زد، به صفر رساندن انتشار کربن نیز چنین خواهد بود. «انتقال صرف» کلید ماجراست و واژه ای است که به ادبیات مؤسسات اقتصادی همچون صندوق بین المللی پول نیز وارد شده و جزء اصلی برنامه ریزی های اقتصادی-اقلیمی جو بایدن، رئیس جمهور منتخب امریکا، نیز هست.^{۱۴}

پی نوشت:

1. The Biggest Climate Change Stories of 2020
2. امیلی بیوسو، از اعضای شورای سردبیری بلومبرگ
3. ناتانیل بولارد، ستون نویس اسپارک لاینز/مدیر ارشد محتوای بلومبرگ ان ای اف
4. بریان اکهاوس، خبرنگار
5. جان فراهر، عضو شورای سردبیری بلومبرگ
6. تاد گیلیسپی، خبرنگار
7. جیلیان گودمن، عضو شورای سردبیری بلومبرگ
8. کارولین کین، خبرنگار
9. لزلئی کافمن، خبرنگار
10. ساجیل کیشان، خبرنگار
11. کیت مکزی، ستون نویس نشریه استراندد ایستز
12. آلستر مارش، خبرنگار
13. لورا میلان، خبرنگار
14. اکشات راسی، خبرنگار
15. اریک روستون، خبرنگار
16. گرت واکتر، ستون نویس نشریه ریسکی کلایمت

منبع: بلومبرگ (۲۸ دسامبر ۲۰۲۰، ۸ دی ۱۳۹۹)

رسیدن به هدف عدم انتشار کربن در عرض چند دهه برنامه ریزی کرده اند. زمانی که جو بایدن به ریاست جمهوری برسد این فهرست شامل ۱۴ کشور خواهد بود. اگر این کشورها به تعهدات خود عمل کنند، جهان می تواند میزان گرما را در سطح ۲ درجه سانتیگراد حفظ کند.^{۱۴}

آتش سوزی ها به مقیاس داستان های علمی-تخیلی رسیده اند

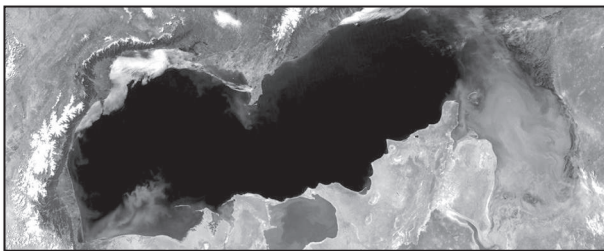
همان طور که تغییرات اقلیمی بدتر می شود، شاید تنها مرجع ما برای این امر داستان های علمی-تخیلی باشد. در سپتامبر، بزرگ ترین آتش سوزی در تاریخ کالیفرنیا آسمان را به رنگی درآورد که قبلاً تنها در فیلم «بلیدرانر ۲۰۴۹» در سال ۲۰۱۷ دیده بودیم. امسال آتش سوزی های تاریخی در استرالیا آغاز شد که عامل آن افزایش شدید دما و خشک سالی مداوم بود، حتی در قطب شمال که بسیاری از ما آن را با یخ و سرما می شناسیم شاهد آتش های ناهنجار از جمله «آتش های زامبی» بودیم که از آتش های زیرزمینی شعله ور می شد. انبار آتش های در حال شعله ور شدن، دیگر تنها مربوط به آینده نیست. اکنون آن ها وجود دارند و شرایط نامناسب اقلیمی که در حال تحریک آن ها هستند در حال تشدید است.^{۱۵}

کاهش تأثیرات نامناسب تغییرات اقلیمی، امری مثبت برای اقتصاد است

کرونا-تغییرات اقلیمی، توازن مربوط به خود را ایجاد می کنند. مهم ترین آن به این شرح است: توقف شیوع کرونا، بهترین محرک اقتصادی است. همین امر در مورد تغییرات اقلیمی نیز صادق است. طرفداران محیط زیست و اقتصاددانان حوزه تغییرات اقلیمی مدت ها است

نابودی تنوع زیستی در کره زمین توجه مدیران مالی را به خود جلب کرد. پس از سال ها تلاش برای فهماندن نقش این مدیران در تغییرات اقلیمی، تعداد زیادی از مدیران مالی در سال ۲۰۲۰ تعهد کردند برای تنوع زیستی اقداماتی انجام دهند

برای نجات بزرگ‌ترین دریاچه جهان، شاید دیگر دیر شده باشد*



نویسنده: کارلی کاسلا
برگردان: احمد هاشمی

بیشتر مردم اطلاع دارند که سطح آب اقیانوس‌ها در حال افزایش است، با این حال در داخل خشکی مقیاس تغییرات آب و هوایی مسیری معکوس را طی می‌کند، درحالی‌که ذوب شدن یخچال‌های طبیعی باعث تغذیه اقیانوس‌ها می‌شود، گرما و خشک‌سالی دریاچه‌ها و برکه‌های محصور را از این مایع ارزشمند خالی می‌کند.

بر اساس مطالعه اخیر منتشرشده در نشریه ارتباطات زمین و محیط زیست سطح آب دریای خزر، بزرگ‌ترین پیکره آبی درون‌بوم زمین، در حال کاهش است. دانشمندان هشدار می‌دهند در صورت ادامه روند انتشار گازهای گلخانه‌ای، در پایان سده اخیر، سطح آب این دریاچه شور از ۹ تا ۱۸ متر کاهش پیدا می‌کند. میزان این کاهش به حدی است که تقریباً تمام آب ساحل شمالی و بخشی از آب ساحل ترکمنستان در جنوب شرقی تبخیر می‌شود. محققان می‌گویند ساحل شرقی کاملاً خشک خواهد شد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد در صورت تحقق بدبینانه‌ترین برآورد، یعنی کاهش ۱۸ متری سطح آب، اندازه دریای خزر ۳۴ درصد کوچک‌تر خواهد شد، با این وجود این بحران بزرگ هنوز نظر افکار عمومی را به خود جلب نکرده است. حتی جامعه علمی تا حد زیادی از این وقایع بی‌اطلاع است.

هیئت بین‌دولتی تغییر اقلیم^۳ در هیچ کدام از گزارش‌های خود به تبعات تبخیر آب دریای خزر که ناشی از تغییرات آب و هوایی است، اشاره نکرده است. سازمان ملل نیز در هیچ کدام از سرفصل‌های اهداف توسعه پایدار خود به این مسئله نپرداخته است.

بر اساس نتایج تحقیقات مقاله ذکرشده، تأثیرات نادیده گرفته شده کاهش سطح آب دریاچه‌های درون قاره‌ها در مقیاس جهانی می‌تواند مشابه تبعات افزایش سطح آب دریاها و پیرانگر باشد و معیشت میلیون‌ها نفر را تحت تأثیر خود قرار دهد. دریای خزر به دلیل وسعتش (حدود ۳۷۱ هزار کیلومتر مربع) و درصد شوری (در حدود ۱/۲ درصد) به جای دریاچه، دریا قلمداد می‌شود. نویسندگان مقاله معتقدند بدون یک اقدام فوری و هماهنگ، دریای خزر به نماد آشکار کاهش آب دریاچه‌ها بر اثر گرم شدن زمین تبدیل خواهد شد؛ بنابراین ضروری است به‌سرعت یک کارگروه ویژه جهانی تشکیل شود. اگر کاری انجام نشود، آثار مخرب زیادی بر محیط زیست به‌جای خواهد

ماند. کاهش پیش‌بینی شده آب دریا تأثیر مخرب زیادی بر این اکوسیستم منحصربه‌فرد خواهد داشت و خشک شدن آب کم‌عمق جنوب دریاچه ماهیان، پرندگان و فک‌های بومی را از زیستگاه ارزشمند، منابع غذایی و محل تولید مثل محروم خواهد داد.

این مقاله نتیجه می‌گیرد انتظار می‌رود کاهش روزافزون سطح آب دریای خزر به تغییرات گسترده در اکوسیستم منطقه منجر شود. این تغییرات زیست‌بوم

منحصر به فرد آن منطقه را که در طی میلیون‌ها سال تکامل یافته است تهدید می‌کند.

رسوبات مغزی با گذر از فلات قاره‌های برآمده مستقیماً به قسمت مرکزی پیکره آبی روانه خواهد شد، و چنان دگرگونی‌های وسیعی در محدوده‌های حفاظت‌شده دریای خزر رخ خواهد داد که شناسایی آن مناطق را ناممکن می‌کند. با افزایش دما و کاهش میزان اکسیژنی که از رودخانه‌ها به دریاچه حمل می‌شود، به‌وجود آمدن مناطق مرده^۴ محتمل خواهد بود. این معضل هم سطحی‌ترین و هم عمیق‌ترین آب‌های این دریای درون‌بوم را متأثر خواهد کرد، مانند آن اتفاقی که در قسمت‌هایی از اقیانوس‌های جهان شاهدش هستیم.

عواقب ژئوپلیتیک این مسئله نیز بسیار نگران‌کننده است. آن اقتصادهای محلی که بر ماهیگیری و تجارت آبی متکی است به‌طور جبران‌ناپذیری ضربه خواهد خورد. همچنین بندرهای ساحلی که ناگاه خود را بسیار دورتر از آب خواهند دید. این فقدان ممکن است به تشدید مسئله کمبود آب بینجامد، معضلی که در این منطقه خشک بی‌شک به اختلافات بین‌المللی دامن خواهد زد.

کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند: «از آنجا که معیشت و امنیت غذایی میلیون‌ها نفر متکی بر دریای خزر است، از میان رفتن امکانات زیست‌محیطی عواقب جدی اجتماعی-اقتصادی دربر خواهد داشت. این مسئله ممکن است به تعارض‌های محلی و منطقه‌ای بینجامد، آن‌هم در منطقه‌ای با تنوع قومی که همین حالا نیز مملو از کشمکش است»؛ و این فقط مشکل دریای خزر نیست. تحقیقات جدید نشان داده است که میزان آب دریاها محصور و برکه‌ها کاهش یافته است که این خود به سبب خشک شدن اقلیمی ناشی از تغییرات آب‌وهواست.

از آنجا که دریاچه‌ها جاری نیستند به‌طور اخص نسبت به افزایش دما بسیار آسیب‌پذیرند. سطح آب دریاچه‌ها تقریباً تنها به بارش، جاری شدن رودخانه‌ها و تبخیر بستگی دارد. این مسئله درباره دریای خزر نیز صادق است که درون‌شارش آن متکی بر ریزش رود ولگا است.

”
دریای خزر به دلیل
وسعتش (حدود ۳۷۱
هزار کیلومتر مربع) و
درصد شوری (در حدود
۱/۲ درصد) به‌جای
دریاچه، دریا قلمداد
می‌شود

بورس؛ مفهومی تاریخی، اقتصادی و فلسفی

قانون بودجه سال ۱۳۹۹ و تبصره ۲ قانون و مصوبه هیئت وزیران، تأسیس سه صندوق سرمایه‌گذاری معامله‌پذیر یا ETF را برای سال ۱۳۹۹ به وزارت امور اقتصادی و دارایی و سازمان خصوصی‌سازی تکلیف کرد که به ترتیب به نام دارا یکم، دارا دوم و دارا سوم نامیده شده‌اند. دارا یکم در خرداد از سوی وزارت اقتصاد ارائه شد که ترکیبی از سهام بانک‌ها و بیمه‌ها بود که مردم با شور و شوق زیاد در آن سرمایه‌گذاری کردند، اما دلیل این شور و شوق قبل از آن این بود که بسیاری از مردم نمی‌توانستند با سرمایه خود وارد خرید مسکن یا سکه و طلا شوند و زمینه فقط برای آن‌ها ورود به این عرصه بود تا از طریق آن بتوانند ارزش دارایی‌های خود را نگاه‌داری کنند. این مسئله که مردم برای این پرتاب‌شدگی به این فضا دانش، آگاهی یا مهارت قبلی را نداشتند و از طرف دیگر در اولین موج بازار سهام خبر از سودهای درخشانی بود که فراتر از انتظارات آن‌ها کسانی که زودتر وارد این عرصه شده بودند از آن بهره‌مند بودند همه را راغب کرد که به گونه‌ای خود را در این بازار تعریف کنند. افراد حتی بدون توجه به افراد آگاهی که درباره خطرات این راه هشدار می‌دادند به خرید هر سهمی مبادرت می‌کردند و توجه نمی‌کردند این سهام سودده یا زیان‌بار است. آن‌ها تنها به سودهای موقتی آن دل خوش بودند و نگران اینکه این سودها موقتی باشد نبودند. در واقع برای تحلیل وضعیت، دو نوع شیوه و راهبرد مجزا وجود دارد که اولین راهبرد تکنیکال و دومی راهبرد بنیادی است.

راهبرد بنیادی به ارزش ذاتی این سهام می‌پردازد که تحت تأثیر رویدادهای موقتی و هیجان‌های کاذب قرار نمی‌گیرد. واضح است که روش تحلیل بنیادی از روش تحلیل تکنیکال دشوارتر است و پیچیدگی بیشتری دارد، اما افراد معمولاً شیوه‌های ساده و آسان را انتخاب می‌کنند. فیسک و تیلور، دو روان‌شناس برجسته، قبلاً نشان داده بودند افراد هنگامی که تمام اطلاعات مورد نیاز نیز در اختیار آن‌ها قرار گیرد ناتوان از پردازش کامل آن اطلاعات سعی می‌کنند به ساده‌ترین راه‌حلی که به نظر آن‌ها می‌رسد دست بزنند و موقعیت را تحلیل کنند؛ بنابراین تحلیل فنی یا تکنیکال برای آن‌ها دسترسی بیشتری ایجاد می‌کند و به تصمیم‌گیری آن‌ها منجر می‌شود. تصمیم‌گیری که چه‌بسا با نتایج و عواقب نامیدکننده‌ای همراه شود. در واقع افراد به سودهای موقت دل خوش دارند و از تبعات درازمدتی که یک تصمیم برای آن‌ها ایجاد می‌کند ناآگاه می‌مانند. به این دلیل که خود آن‌ها خواسته‌اند این ناآگاهی را داشته باشند. در روان‌شناسی هرگاه فردی به لذت آنی دعوت شود که لذتی در زمان دورتر را باید قربانی کند بیشتر افراد آمادگی چنین وضعیتی را دارند. مثال آن وقتی است که دانش‌آموزی روز بعد امتحانی داشته باشد، اما رفتن به سینما را لذت‌بخش بداند و نگران نتیجه منفی برای امتحان خود نباشد که زمانی دورتر او را دربر خواهد گرفت.

مارکس ایدئولوژی را با آگاهی کاذب تعریف می‌کرد. به این معنی که نوعی آگاهی به افراد ارائه می‌کند که از محتوای واقعی آن مفاهیم بری است و یک نوع تحمیل بیرونی ارزش‌ها به مفاهیم علمی است. نمونه آن



حمیدرضا عربیضی

برای نجات این اکوسیستم‌های ارزشمند و همچنین جوامع و اقتصادهایی که تکیه بر آن‌ها دارد، تهیه نقشه‌های دقیق عقب‌نشینی دریاچه‌های جهان ضروری است. متأسفانه دیگر نجات دریای خزر تنها از طریق کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای میسر نیست، چراکه تاکنون میزان کاهش سطح این پیکره آبی درون‌بوم به ۶ تا ۷ سانتیمتر در سال رسیده است.

تلاش‌های جدی منطقه‌ای برای تطبیق و کاهش گازهای گلخانه‌ای به‌شدت ضروری است. اطلاع‌رسانی عمومی نقطه شروع مناسبی خواهد بود. دهه‌های متمادی است که زوال دریاچه‌های درون‌بوم حتی نزد کارشناسان با سوء تفاهم و کم‌توجهی مواجه بوده است. برای مثال در گزارش نخستین ارزیابی هیئت بین‌دولتی تغییر اقلیم (۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲) به «افزایش» سطح دریای خزر از سال ۲۰۱۰ به بعد اشاره شده است، ولی آن‌گونه که نویسندگان این مقاله خاطرنشان می‌کنند از آن زمان در هیچ کدام از گزارش‌های تجمیعی آن هیئت این مسئله مطرح نشده است. قسمت مهمی از مشکل، کمبود تحقیقات در این زمینه است. به‌ندرت درباره مخاطرات و آسیب‌پذیری دریای خزر بر اثر از دست دادن آب مطالعه‌ای انجام شده است.

بر اساس مورد دریای خزر نویسندگان این مقاله خواستار شکل‌گیری پوششی سراسری برای افزایش آگاهی و پیشرفت تحقیقات بر روی دریاچه‌های درون‌بوم و دریاچه‌های در حال زوال هستند، چراکه برای مدت بسیار از آن‌ها غفلت شده است.

ماتیاس پرانگه که طراحی مدل‌های اقلیمی را در دانشگاه برمن آلمان بر عهده دارد، می‌گوید: «بسیاری از مردم از کوچک شدن چشمگیر دریاچه‌های درون‌بوم بر اثر تغییرات اقلیمی، آن‌گونه که نقشه‌های ما نشان می‌دهد، بی‌خبرند. این مسئله باید تغییر کند. ما به تحقیقات بیشتر و درک بهتری از عواقب گرم شدن کره زمین در این منطقه نیازمندیم».

تحقیق فوق‌الذکر در مجله ارتباطات زمین و محیط زیست به چاپ رسیده است. ■

پی‌نوشت:

* It May Be Too Late To Save The World's Largest Lake From Climate Change

1. Carly Cassella
2. sciencealert
3. International Panel on Climate Change (IPCC)

۴. (Dead zone) ناحیه‌هایی از دریاها و اقیانوس‌ها که سطح اکسیژن محلول در آب آن‌قدر پایین است که بیشتر گونه‌های زیستی نمی‌توانند در آن زنده بمانند.

منبع: ساینس آلترت^۲ (۲۶ دسامبر ۲۰۲۰، ۶ دی ۱۳۹۹)

نظام سرمایه‌داری است که ممکن است افرادی تصور کنند این نظام با ارزش‌های پذیرفته‌شده آنان در تضاد است. مارکس این افراد را سوسیالیست‌های تخیلی می‌نامید، به این معنی که دارای نوعی از تفکر هستند که اندیشه خودکامرواساز را در آن‌ها به جریان می‌اندازد، یعنی چیزی را می‌خواهند و بعد از درخواست آن تصور می‌کنند که آن مطلوب برای آن‌ها حاصل خواهد شد، در صورتی که جریان واقعی امور در مسیر دیگری پیش می‌رود. مارکس به درستی دریافت که نظام سرمایه‌داری نظامی دقیق و درست طراحی شده است، اما از نظر او تناقض‌های ذاتی در درون آن نهفته



ماکس وبر

از جمله مربوط به اولین حضور او در بین کارگران شهر گوتینگن آلمان بود که توسط کشیشی به نام فریدریش ناومان فراخوانی شده بود تا به آموزش کارگران برای بورس بپردازد. سازمان کارگران گوتینگن که توسط ناومان اداره می‌شد کنترل بازارهای بورس و از جمله کنترل تجارت در زمینه مواد غذایی را درخواست کرده بود. وبر که بسیار به هدف‌های این سازمان باور داشت سعی کرد دانش آن‌ها را در زمینه درک بورس بهتر کند. در آن زمان به بورس به مثابه توطئه یهودی‌ها نگاه می‌شد. دیدگاهی که در آن زمان رواج داشت این بود که بورس مانند نوعی قمار است که کسانی که آن را کنترل می‌کنند؛ یعنی

که آن را به تلاشی و فروپاشی می‌کشاند. در این مفهوم او تصور می‌کرد انسان از دوره‌های تاریخی خاصی عبور می‌کند که قبل از نیل به سوسیالیسم و برابری که آرمانی عدالت‌خواهانه است، لاجرم باید از دوره سرمایه‌داری عبور صورت گیرد. در واقع افرادی که از نظام سرمایه‌داری عمیقاً دفاع می‌کردند این استدلال او را به نوعی قبول داشتند. نمونه آن جوزف شوپنر است که مدافع پرشور نظام سرمایه‌داری بود و تصور می‌کرد نظام سرمایه‌داری، نظامی مطلوب برای زمان حال و نه آینده است و نظام آینده یعنی سوسیالیسم لزوماً باید در عبور از نظام سرمایه‌داری ایجاد شود. او ایده فروپاشی نظام سرمایه‌داری را نمی‌پذیرفت، زیرا از نظر او افراد خلاق وجود دارند که ضامن بقای این نظام هستند که او آن‌ها را کارآفرین نامید. کارآفرین‌ها قبلاً نیز وجود داشتند، اما شوپنر برای اولین بار سعی کرد تحلیلی عمیق از آن‌ها ارائه دهد.

شخصی است توسط وبر به کناری نهاده شد. از نظر او همه افراد و نه فقط سرمایه‌داران بر اساس منافع شخصی خود عمل می‌کنند و برای درک نظام سرمایه‌داری استفاده از این واژه‌های ارزشی ما را از درک عمیق آن دور می‌کند. از نظر وبر این نظام باید به درستی و در چارچوب تاریخی و فلسفی خود قرار گرفته و فهمیده شود. وبر به تاریخ اهمیت بسیار زیادی می‌داد. سؤال اساسی که در بنیان‌های عقلانی و اجتماعی موسیقی پرسیده بود نیز همین بود که چه دلیلی وجود دارد که توسعه موسیقی بیش از همه فقط در غرب ایجاد شده و چرا موسیقی پلی فونی و موسیقی هارمونیک و هوموفونیک فقط در این جامعه وجود دارد. از نظر او در اینجا نیز عقلانیت خاص غربی سبب پیدایش این نوع موسیقی شده که نتیجه شیوه نت‌نویسی مدرن است. در مورد بورس نیز وبر عقیده مشابهی داشت. از نظر او بورس باید در چارچوب تاریخی و فلسفی خود قرار گیرد و در واقع به درستی از فلسفه‌اش نشود. وبر چنان‌که می‌دانیم اندیشمندی بود که به نکات مهمی توجه کرد که قبل از او کسی به آن‌ها توجهی نکرده بود. مثلاً اینکه چرا سرمایه‌داری فقط در مناطقی گسترش یافت که پروتستان بودند و در مکان‌هایی که بیشتر کاتولیک بودند این ایده گسترش نیافته است. او برای تحلیل این سؤال به لوتر مراجعه کرد. لوتر کسی بود که برای نخستین بار کتاب مقدس را به زبان آلمانی ترجمه کرد و در این ترجمه واژگانی را که برگزیده بود به نوعی ارزش‌های نظام سرمایه‌داری را در آیین مسیحیت به مثابه خون جدیدی به جریان انداخت. اشاره به مارکس وبر در روزگار ما بسیار مهم است، زیرا او در نوعی اپیدمی مانند کرونایی که ما اینک با آن روبه‌رو هستیم در آنفولانزای اسپانیایی سال ۱۹۱۸ جان خود را از دست داد، در حالی که ۵۶ سال بیشتر نداشت، اما تا همان زمان کارهای مهمی انجام داده بود که در این مقاله به آن اشاره می‌کنیم. مهم‌ترین کارهای او

ماکس وبر که در جامعه ما بیشتر به جامعه‌شناس شهره است، اقتصاددان بسیار برجسته‌ای است که از ابتدا متوجه شد نوع خاصی از عقلانیت که او آن را عقلانیت ابزاری می‌نامید به افرادی که در نظام سرمایه‌داری موفق هستند کمک می‌کند که مانند کارآفرینان بر بحران‌های این نظام پیروز شوند. علاوه بر شوپنر، ماکس وبر نیز از نظام سرمایه‌داری این‌گونه دفاع می‌کرد که برای فهم سرمایه‌داری نخست باید سازوکارهای آن را به درستی فهمید. او برای این کار از واژه عقلانیت ابزاری استفاده می‌کرد. برای نخستین بار مفهوم عقلانیت که نوعی افسون ماوراءالطبیعه در آن نهفته بود در کلام وبر به مفهوم دیگری به کار رفت که نشان می‌داد برای اینکه فرد در نظام سرمایه‌داری به نحوی مؤثر عمل کند، باید نخست آن را درک کند و با نوعی عقلانیت حسابگرانه با آن روبه‌رو شود. این ایده که در جامعه ما وسیعاً پذیرفته شده است که در نظام سرمایه‌داری اصل و بن زیربنایی عمل طبق علائق

یهودیان در آن پیروز می‌شوند و افرادی که بر آن کنترل ندارند کاملاً شکست می‌خورند. در واقع حداکثر مانند بازی پوکر در نظر گرفته می‌شد که کاملاً مبتنی بر شانس است، در حالی که وبر نشان داد نباید آن را شبیه بازی پوکر تحلیل کرد، بلکه باید آن را مانند بازی رولت که ترکیبی از شانس و آگاهی است در نظر گرفت. این وضعیت کاملاً مشابه کارآفرینی است که شوپنر پیش‌تر آن را تصویر کرده بود و از این نظر کاملاً مشابه بودند. ناومان که وبر را دعوت کرده بود مدافع شرکت‌های صنعتی بزرگ بود و آن‌ها را ابزاری برای پیشرفت فناوری می‌دید، اما تحت تأثیر افرادی مانند مارکس تجمع سرمایه را محکوم می‌کرد و به همین دلیل از صنعتگران پروتستان مانند شرکت کروب به عنوان مظاهر تمدن صنعتی آلمان دفاع می‌کرد، اما روچیلدها را که تمول بالایی داشتند به عنوان کسانی که بدون اینکه کار کنند درآمد کسب کردند محکوم می‌کرد. وبر نشان داد این گرایش مذهبی که سودهای حاصل از تجارت را نامشروع بدانند در واقع بازگشت به منع رباخواری است که در دین مسیحیت وجود دارد. ناومان تصور می‌کرد که می‌توان مردها را با کاهش نرخ بهره افزایش داد. به نظر وبر این دیدگاه‌ها نادرست بود و واقعیت‌های سرمایه‌داری را به درستی توضیح نمی‌داد. وبر اولین کسی است که نشان داد بازار بورس نه تنها ناهنجاری نظام سرمایه‌داری نیست، بلکه در واقع مبنای سازوکار آن است و همان نقش یک بازار محلی یعنی مکانی برای پاسخگویی عرضه به تقاضاست. در واقع وبر برای نخستین بار از بازارهای بورس به عنوان شکلی از نظام سرمایه‌داری که دوام آن را موجب می‌شود دفاع کرد؛ البته وبر می‌پذیرفت که این نوع عقلانیت ابزاری ممکن است افراد را از هدف‌های متعالی دورتر سازد، اما از نظر او هیچ جایگزین و بدیلی برای اقتصاد به‌جز نظام سرمایه‌داری وجود ندارد و مانند شوپنر اشاره



به آن می‌کرد که سوسیالیسم هر چند یک هدف برای ایجاد یک نظام برابری طلبی است، اما این نظام می‌تواند در آینده و نه اکنون به وجود آید. در عین حال تأکید مهم ویر بر آن بود که مفهوم بورس باید در یک چارچوب تاریخی و نه به صورت مفهومی که در آن زمان به وجود آمده است نگریسته شود. این کار را تاریخ‌دان برجسته مکتب آنال فرانسه، فرناند برودل، انجام داد. برودل نشان داد بورس نخستین بار در کمپانی هند شرقی هلند پدید آمد. به دلیل آنکه کشتی‌هایی که تجارت را انجام می‌دادند در معرض احتمالات و خطرهای فراوانی بودند که ریسک آن‌ها را بالا می‌برد، مفهومی به اسم بورس برای اولین بار در آن زمان آفریده شد به این معنی که کالای حمل شده در این کشتی‌ها به قیمتی پایین‌تر در مقصد فروخته می‌شد به این شرط که مقصد بپذیرد که این کالا را نه در دریا، بلکه در بندر تحویل گرفته است، این برای نخستین بار ایده‌ای را ایجاد کرد که اگر تقاضا برای کالایی وجود داشته باشد، قبل از دریافت آن را فروخت به شرط اینکه احتمال رسیدن آن کالا به مقصد وجود داشته باشد. این تا حدی شبیه بازی رولت بود که شومپتر توصیه می‌کرد شانس در آن دخیل است و این شانس به صورت محاسبه‌ای است که می‌توان تا حد زیادی به آن اطمینان کرد. از نظر برودل منطق بازار با این ایده بورس هماهنگی داشت، اما او نظام سرمایه‌داری را به دلیل انحصاری که به وجود می‌آورد نمی‌پذیرفت؛

نظامی که در آن منطق عرضه و تقاضا از میان می‌رود. سؤالی که پیش می‌آید، این است که آیا در جامعه ما مفهوم بورس واقعی است؟ در دارا اول که دولت سهام خود را عرضه کرد، دولت از محل فروش دارایی‌های عمومی در بورس تقاضای جدیدی ایجاد کرد و از این طریق قیمت‌ها را افزایش داد تا مردم برای خرید سهام هجوم آورند و این خودبه‌خود سبب افزایش قیمت‌ها شود. در واقع مفهوم ارزش‌افزوده که در اقتصاد سرمایه‌داری به‌عنوان پایه و مبناست، در اینجا ایجاد نمی‌شود و رشدی که پدید

می‌آید واقعی نیست. به دلیل اینکه با افزایش قیمت مسکن، سرمایه‌های چند ده میلیونی دیگر امکان جذب شدن در بازار زمین را نداشت، بازار بورس اهمیت پیدا کرد و توانست منابع را در خود جذب کند، اما با توجه به اینکه سرمایه‌های بزرگ در این بورس به حقوقی‌ها تعلق دارد که بسیار از عقلانیت‌ابزاری بالاتری نسبت به حقیقی‌ها

برخوردارند، نمی‌توانند رقیبی به نام حقیقی‌ها داشته باشند؛ زیرا هنگامی که قیمت‌ها به اوج می‌رسد از بازار سهام خارج می‌شوند و بنابراین حقیقی‌ها که با سرمایه‌های کوچک در این بازار حضور دارند بازنده این بازار هستند.

اینک حدود سه ماه از آبان ماه که دولت باید سهام خود را در دارا دوم ارائه می‌کرد گذشته است و همچنان فقدان شفافیت دولت در ارائه آن وجود دارد. تا حدی به دلیل آنکه کارشناسان تصور می‌کنند از دارا دوم و به تبع آن از دارا سوم استقبال نخواهد شد؛ زیرا افرادی که سهام دارا اول را خریداری کرده‌اند، نتوانستند به سودهای پیش‌بینی شده خود دست یابند؛ البته کسانی که

از تحلیل‌های بنیادی استفاده کرده‌اند توانسته‌اند در بازار سهام بورس موفق باشند. نمونه آن مثلاً در گروه کاشی و سرامیک است که تحلیل‌های بنیادی نشان داده بود تحت تأثیر رکود قرار نمی‌گیرند و در عمل هم این انتظارات برآورده شده است. شومپتر و وبر هر دو بر این امر تأکید دارند فردی که در نظام سرمایه‌داری می‌پذیرد که ریسک کند و خطر بپذیرد در مقابل این ریسک بالاتر باید بازده بیشتری به دست آورد. در اقتصاد ایران بورس به این گونه نتوانسته است که این سنجه اقتصادی را به صورت بازده بیشتر در برابر پذیرش ریسک تعریف کند، به دلیل آنکه افزایش نسبت‌هایی که عیار ریسک در بازار سهام را تعریف می‌کنند، نه به دلیل افزایش بهره‌وری در اقتصاد بلکه به سبب عامل انتظارات تورمی است که از ریسک کاهش ارزش پول ملی ناشی شده است. به همین دلیل در ماه‌هایی که عیار ریسک افزایش یافته، بیشتر واکنشی نسبت به

بازار سهام در رشد آتی قیمت‌هاست که تغییر زیادی را در نسبت‌های مربوط به عیار ریسک به وجود آورده است.

در حالی فناوری و رایان جهان را دگرگون ساخته است و انسان را نیز به توانایی‌های درونی‌اش آگاه می‌سازد، انقلاب رباتیک و هوش مصنوعی در بازار سرمایه و بورس ایران برخلاف جهان پیشرفته هیچ نقشی نداشته و نتوانسته در بنیادگذاری این مفهوم پیچیده جهان سرمایه‌داری در ایران مددی برساند. رایانه‌ها نتوانسته‌اند در تصمیم‌گیری به انسان کمک کنند، توانسته‌اند رازهای حل مسئله را بگشایند و حتی در مورد اینکه انسان چگونه حواس خود را به کار می‌گیرد به او کمک کنند. در بازار بورس جهانی انقلاب رباتیک نتوانسته این مفهوم پیچیده نظام سرمایه‌داری را به خوبی به پیش ببرد، در حالی که در بازار بورس ایران چنین امکانی در عمل تا به حال تحقق نیافته است.

باید توجه کرد خارج شدن بازار پول از گردونه رقابت سرمایه‌گذاری در سال گذشته، اتفاقاً کاهش مداوم ارزش پول ملی و ناتوانی آن در پوشش ارزش واقعی دارایی سپرده‌گذاران بوده است که به خوبی می‌تواند ارزش‌گذاری‌های بالاتر بازار سهام نسبت به سود ثابت سپرده را به‌عنوان نوعی سپر تورمی نشان دهد. اینک این معادله نه تنها دیگر برقرار نیست که تا حدی در جهت عکس به پیش می‌رود؛ زیرا احتمالاً سپرده‌گذاران بانکی در زمان کوتاه نمی‌توانند به کسب سود واقعی دلاری از محل این سرمایه‌گذاری ریسک‌گریز خود برسند و این یعنی بی‌تفاوتی قیمت‌های سهام به گزارش‌های خوب شرکت‌ها که می‌تواند نشان دهد چرا متغیرهای کلان اقتصادی و چشم‌اندازهای متفاوت در امسال نسبت به سال گذشته ایجاد شده است و بنابراین نمی‌توان از تغییر پارادایم در بورس ایران سخن گفت. ■

پی‌نوشت:

۱. واژه فلسفیه در زبان فارسی از دکتر هومن گرفته شده که هر چند کاربرد زیادی نیافته ولی توسط شاگرد او، اسماعیل خوبی رواج پیدا کرده و برای منظور ما در این مقاله مناسب است.

” در حالی فناوری و رایان جهان را دگرگون ساخته است و انسان را نیز به توانایی‌های درونی‌اش آگاه می‌سازد، انقلاب رباتیک و هوش مصنوعی در بازار سرمایه و بورس ایران برخلاف جهان پیشرفته هیچ نقشی نداشته و نتوانسته در بنیادگذاری این مفهوم پیچیده جهان سرمایه‌داری در ایران مددی برساند

نظریه توانمندسازی، آخرین دستاورد علم توسعه

معرفی کتاب «توسعه به مثابه توانمندسازی حکومت؛ شواهد، تحلیل، عمل»

این یادداشت تلاش می‌کند پس از معرفی مختصر کتاب توسعه به مثابه توانمندسازی حکومت: شواهد، تحلیل و عمل، نوشته اندروز، پریچت و وولکاک، برخی پیامدهای نظریه مطرح شده در این کتاب برای کنشگران سیاسی و اجتماعی ایران امروز را برشمارد. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، کم بودن ظرفیت حکومت‌ها برای پیاده‌سازی سیاست‌ها و برنامه‌ها، بندی بر پای توسعه انسانی است. در این کشورها، بسیاری از اقدامات اصلاحی نمی‌توانند به بهبود پایدار عملکرد سازمان‌های حکومتی منجر شوند. بر اساس این نظریه مسئله اساسی در بیشتر کشورهای در حال توسعه، محتوا و جهت‌گیری سیاست‌های اصلاحی و اختلاف‌های سنتی و ایدئولوژیک چپ و راست نیست، بلکه مشکل اصلی این است که دستگاه حکومت به فرمان هر شخص و گروهی و بر اساس هر مجموعه‌ای از قوانین و دستورنامه‌ها، از اجرای سیاست‌ها و برنامه‌ها ناتوان است؛ البته این نظریه در سطح توصیف و وضعیت و صرف انتقاد باقی نمی‌ماند و مسیری عمل‌گرایانه برای تغییر این وضعیت و نزدیک شدن به ایده‌آلی شبیه به دولت‌های توانمند جوامع اسکانديناوی ارائه می‌کند. کتاب توسعه به مثابه توانمندسازی حکومت: شواهد، تحلیل و عمل را در سال ۱۳۹۸ مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی با ترجمه جعفر خیرخواهان و سعید درودی منتشر کرده است.

کتاب این است که با شناسایی نقاط ضعف و قوت راهکارهای اصلاحی قبلی مسیری برای پروژه‌های اصلاحی پایدار و با قابلیت اجرایی شدن نشان دهد. ابزاری که اندروز، پریچت و وولکاک در این کتاب پیش می‌نهند «انطباق تکرارشونده مسئله محور» نامیده می‌شود که پاسخی نظام‌مند برای طراحی و پیشبرد بهترین شکل از اصلاحات با توجه به زمینه نهادی آن‌هاست. این راهبرد چهار اصل اساسی دارد: (الف) تمرکز بر مشکلات مشخص در بستری محلی؛ (ب) انجام اقدامات تجربی امتحانی فعال با ایده‌های جدید و درس گرفتن از هر تکرار برای تصحیح مسیر و تبدیل ایده‌ها به راه‌حل‌ها؛ (ج) ساخت محیطی برای تصمیم‌گیری که تجربه کردن را تشویق می‌کند؛ (د) درگیر ساختن مجموعه وسیعی از عاملان برای تضمین اینکه اصلاحات پایدار، مشروع، با اثرگذاری کافی و دارای حمایت سیاسی هستند و امکان پیاده‌سازی آن‌ها وجود دارد. این کتاب، ابزارهای تحلیلی و تکنیک‌های بدیعی برای پیشبرد اصلاحات در دشوارترین و پیچیده‌ترین زمینه‌ها فراهم می‌کند و مطالعات موردی اغلب از میان کم‌درآمدترین جوامع و دولت‌های با کمترین ظرفیت‌های اجرایی انتخاب شده‌اند. تا اینجا، داشتن یک ابزار فنی مناسب برای طراحی پروژه‌های اصلاحی، خوب به نظر می‌رسد، اما این کتاب برای تصحیح راهبردهای کلی اصلاحی در کشور ما حرف‌های مهم‌تری دارد. یکی از این درس‌های مهم، میزان انتظار ما از اصلاحات است. اندروز و همکارانش با اشاره به پژوهش‌های مستللی نشان می‌دهند که در حدود دو دهه گذشته، میزان موفقیت پروژه‌های اصلاحی در کشورهای مختلف در جهان کمتر از ۵۰ درصد بوده است. این رقم در حوزه‌هایی همچون شفافیت و پاسخگویی به کمتر از ۴۰ درصد می‌رسد. آن‌ها توضیح می‌دهند پروژه‌های قابل اجرا در هر کشور به ظرفیت‌های اجرایی دولت‌ها وابستگی دارد و سپس شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری این ظرفیت و طبقه‌بندی دولت‌های ضعیف و قوی ارائه می‌کنند. آماری که در این بخش ارائه می‌شود کمی ناامیدکننده‌تر است، حتی کشورهایی که ظرفیت‌های اجرایی آن‌ها با سرعتی متوسط در حال رشد است چندین دهه (و بعضاً چند صد سال)

کتاب توانمندسازی حکومت در وهله نخست تلاش می‌کند چارچوبی نظام‌مند برای تدوین و پیاده‌سازی اقدامات اصلاحی در نظام‌های اداری و مالی در کشورهای در حال توسعه ارائه کند. این کتاب در ابتدا فرایند توسعه را در چهار بعد شناسایی می‌کند. مشهودترین این ابعاد احتمالاً اقتصاد باشد که بیش از همه بررسی شده است. علاوه بر این، متون زیادی به توسعه اجتماعی و سیاسی نیز پرداخته‌اند، اما این کتاب بیشتر به حوزه چهارم توسعه یعنی توانمندی اجرایی می‌پردازد. اندروز و همکارانش توضیح می‌دهند در نتیجه توسعه سازمان‌های مختلف حکومتی باید بتوانند مسئولیت‌های پیچیده‌تر و بیشتری را بر عهده گیرند. این مسئولیت‌ها با تنش‌ها و تعارض‌های سنگین‌تری همراه هستند و رسیدگی به این تنش‌ها و مدیریت ساختار انگیزه‌ها و منافع کنشگران مختلف نیز یکی دیگر از وجوه توسعه است که کمتر به آن توجه شده است. کتاب توانمندسازی حکومت با توصیفی از ناامیدکننده بودن میزان موفقیت پروژه‌های اصلاحی در عمده کشورهای جهان آغاز می‌شود و سپس وضعیتی از سازمان‌ها، قوانین و نهادهایی مثل دادگاه‌ها، سازمان‌های بیمه و تأمین اجتماعی و نظام‌های آموزشی ارائه می‌شود که در ظاهر به «سرمشق‌های خوب» بین‌المللی شبیه هستند، اما در عمل کارایی مناسبی ندارند. تمامی تلاش

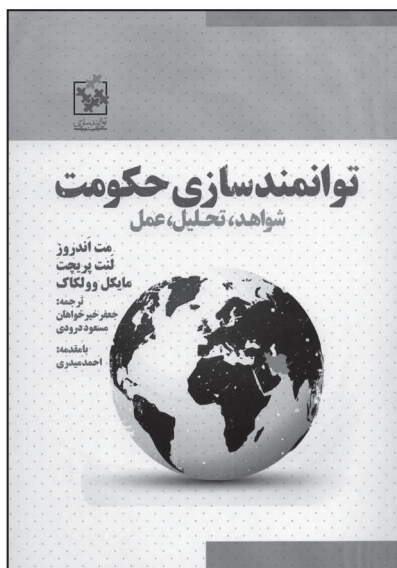


بهنام ذوقی رودسری

طول می کشد تا به آستانه ظرفیت اجرایی بالا برسند و قادر شوند سیاست‌های مترقی همچون آنچه در فنلاند و کره می‌بینیم را پیاده‌سازی کنند. این چشم‌انداز تیره یک پیام مهم دارد: برای دستیابی به رشد اقتصادی، مبارزه با فقر و نابرابری و کاهش فساد به برنامه‌هایی مطابق با علم و اصول فنی روز نیاز داریم و اگر بخواهیم بر اساس تصمیمات شخصی و گروهی، کنش‌های احساسی یا نظریات و راهبردهای قدیمی عمل کنیم، احتمالاً صدها سال سرگردان خواهیم بود.

مسئله بعدی، هشدار درباره خطر گذاشتن بار بیش از حد بر گرده سازمان‌های دولتی ضعیف و با قابلیت اندک است. در این کتاب موارد متعددی از سیاست‌هایی تشریح می‌شوند که با خیال‌واهی حل مشکلات بزرگ یا باری بسیار زیاد به سازمان‌های دولتی ضعیف تحمیل می‌شوند یا خیلی بیش از موعد وظیفه‌ای سنگین بر عهده این سازمان‌ها گذاشته می‌شود. نویسندگان با نظر به نتایج متعدد در کشورهای مختلف نشان می‌دهند نتیجه فشار بیش از حد و رادیکالیسم در کشورهای در حال توسعه فقط و فقط عقب‌گرد است. آن‌ها این وضعیت را «تله» قابلیت‌سازی می‌نامند و توضیح می‌دهند اگر مردم این جوامع یک راهبرد اصلاحی متناسب با ظرفیت‌های اجرایی این کشورها انتخاب می‌کردند بعد از موفقیت‌های کوچک می‌توانستند دست به اقدامات اصلاحی پر دامنه‌تری بزنند، ولی هر بار با انتخاب پروژه‌هایی بلندپروازانه یا درجا زدند یا عقب‌گرد کردند. در تجربه امروزین شکست برخی پروژه‌های اصلاحی در ایران نیز شاهد آن هستیم که واکنش غالب نیروهای سیاسی، افزایش فشار بر گرده پروژه‌های اصلاحی و مطالبه بار بیشتر است. با مرور آموخته‌های این کتاب می‌توانیم بینیم این وسوسه خیال‌انگیز شتاب و عجله در رسیدن به مقصد چقدر می‌تواند خطرناک باشد.

درس دیگری از کتاب توانمندسازی حکومت: شواهد، تحلیل و عمل تعریف مسئله و تدوین راه‌حل به‌جای استفاده از راه‌حل‌های آماده و در دسترس است. ساده‌ترین پاسخ‌ها به مشکلات پیچیده توسعه‌ای، تقلید از الگوهای موفق و قلمه‌زدن نهادهای موفق از کشورهای توسعه‌یافته است. این کار به مدیران کمک می‌کند برای خود مشروعیت بخرند بدون اینکه خطر و هزینه لازم برای ارائه راه‌حل‌های حقیقی محلی را به جان بخرند. یک نمونه آشنا از این فرآیند «تقلید همسان»، تلاش‌ها برای خصوصی‌سازی اقتصاد کشور است که تنها موجب رونق اقتصادی نشد، بلکه در برخی موارد به نتایجی فاجعه‌بار منجر شد، اما این معضل به مواردی از این دست محدود نمی‌شود. بخش چشمگیری از راهبردهای سیاستی در میان گروه‌های مختلف نیز راه‌حل‌هایی آماده هستند که بدون توجه به زمینه‌های خاص نهادی کشور و به صرف الگوبرداری از «بهترین سرمشق‌ها» مطرح می‌شوند. این امر به سیاست‌های حاکمیتی منحصر نیست و بسیاری از راهبردهای کنشگران



سیاسی و اجتماعی نیز دچار همین مشکل هستند. مطالعه مباحث مطرح شده در این کتاب می‌تواند به کنشگران فرصت خوبی برای بازاندیشی هدیه کند: حل کدام مسائل باید در اولویت قرار گیرد؟ چرا این موارد خاص به‌عنوان مسئله ما مطرح شده‌اند؟ برای حل آن از کجا باید آغاز کنیم؟ به‌عنوان مثال به مسئله «آزادی بیان رسانه‌ها» توجه کنید. این نمونه خیلی از مثال خصوصی‌سازی دور به نظر می‌رسد، اما ممکن است مثالی از مجموعه دیگری از پروژه‌های مبتنی بر تقلید همسان باشد. آیا این مورد به خودی خود یک «مسئله» و هدفی در خود است یا یک راه‌حل آماده برای حل مشکلی دیگر (به‌عنوان مثال، مبارزه با فساد)؟ آیا آزادی رسانه‌ها باید در اولویت مطالبات کنشگران قرار گیرد یا تغییر در ساختارهای نظارتی و بازرسی سازمان‌های دولتی؟ آیا مسیر رسیدن به رسانه‌های آزاد به‌درستی طی شده است یا این فرآیند باید از جای دیگری شروع می‌شود؟ با یک مکانیسم مناسب ممکن است با تغییر در اولویت‌ها و رویه‌ها، هم به شکل مؤثرتری با فساد مبارزه کنیم و هم قادر شویم به نهادهای پایداری برای حفاظت از آزادی رسانه‌ها دست یابیم. درباره مشکلات مزمن دیگر نیز نیاز داریم با فرآیند ساختارزدایی مشابهی به بررسی محاسبات اشتباه خود پردازیم. هر جا به مشکل بدخیمی می‌رسیم، به‌جای سرزنش ذی‌نفعان و مخالفان باید بررسی کنیم راهبرد ما در چه بخشی نقص داشته است.

درس مهم دیگر این کتاب برای کنشگران اجتماعی و سیاسی ایران نوع انتخاب پروژه اصلاحی است. متأسفانه ما درگیر نسخه‌های تجویزی مبتنی بر چند نسل از نظریات کهنه (و بعضاً منسوخ) توسعه‌ای هستیم که به‌طور هم‌زمان در گفتمان عمومی فعال هستند و راهنمای کار گروه‌های مختلف کنشگران هستند. برخی از آن‌ها هنوز بر نظریات مبتنی بر تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی تأکید دارند و برخی دیگر بر پروژه‌های «حکمرانی

خوب» همچون فشار برای ایجاد پاسخگویی دموکراتیک و شفافیت در بالاترین سطوح سیاسی. این کنشگران و روشنفکران اغلب راهبرد خود را بدیهی (و حتی مقدس) می‌دانند و علت شکست را عدم پابندی کافی عاملان به آن‌ها می‌دانند. پاسخ آن‌ها به بحران نیز پافشاری بیشتر به راهکار شکست‌خورده و رادیکالیسم بیشتر است، اما با مرور تجربیات جهانی در این کتاب می‌توانیم بینیم با وجود اختلاف‌های بین کنشگران و پژوهشگران توسعه در حوزه‌های مختلف، این توافق وجود دارد که راهبردهای قبلی کارایی زیادی نداشته‌اند و مشکل از پیاده‌سازی نبوده است؛ به‌عبارت دیگر شکست در بازه گسترده‌ای از اقدامات اصلاحی، چه در پروژه‌های تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی و چه در پروژه‌های مربوط به تقویت احزاب و رسانه‌ها، مربوط به اشتباه در پیاده‌سازی یا کم‌کاری عاملان نبوده است، بلکه این پروژه‌ها همانند همتایان پر شمار خود در سراسر جهان از ابتدا محکوم به شکست بوده‌اند؛ البته همان‌طور که اندروز و همکارانش نیز تأکید دارند بخش اعظمی از نقدها بر راهبردهای قبلی توسعه حرف‌های جدیدی نیستند و پیش از این بسیاری از چهره‌های شناخته‌شده همچون دنی رودریک، بیل استرلی، پتر اوانز و مریل گریندل نیز دلایل شکست نسل‌های پیشین نظریات توسعه را مطرح کرده‌اند، اما چیزی که پژوهش اندروز و همکارانش را خاص می‌کند ارائه راهبرد آلترناتیوی است که تا به امروز در صدها پروژه دولتی، خصوصی و همچنین در سازمان‌های مردم‌نهاد با کارایی و کارآمدی بسیار بیشتری نتیجه‌بخش بوده است. نقطه عزیمت ما برای اصلاح و بهبود امور کشورمان نیز باید همین‌جا باشد، یعنی فهم دلایل شکستمان در تلاش‌های قبلی و قرار دادن این تجربه در بدنه وسیع‌تر نظریات در این مورد.

باید بپذیریم هر نظر به تغییری که توسط بخشی از بدنه جامعه‌مان مطرح می‌شود، ریشه‌هایی در نظریات عام‌تر جهانی دارند و اثربخشی راهبردهای مبتنی بر این نظریات در کشورهای دیگر به آزمایش گذاشته شده است و از شکست و موفقیت هر سیاسی، درس‌هایی برای تجویز نسخه‌های بعدی گرفته شده است. بخشی از کنشگران سیاسی ما بحث کهنه تأکید صرف بر رشد اقتصادی بدون توجه به توسعه سیاسی با الگوی حکومت‌های نظامی شرقی را مطرح می‌کنند و برخی دیگر دموکراتیزاسیون یا شفافیت و آزادی بیان را به‌عنوان نوشداری تمامی مشکلات حکمرانی کشور معرفی می‌کنند. آرموده از آرمودن خطاست. کتاب توانمندسازی حکومت: شواهد، تحلیل و عمل علاوه بر راهکارهای فنی مشخص برای طراحی پروژه‌های اصلاحی، می‌تواند فرصتی برای کنشگران سیاسی فراهم سازد تا برخی از فرضیات بنیادین خود را که سازنده نظریات تغییر الگوی عملشان است تغییر دهند و در ضمن این فرآیند تئوری‌های راهبردی خود را به‌روزرسانی کنند. ■

حسین انداز جامعہ



در این شماره به نقد دروس مرتبط با دین در نظام آموزش و پرورش پرداخته‌ایم. پرسش محوری ما تأثیر این آموزش‌ها بر زیست اخلاقی جامعه است. حسن محدثی و محمود بهشتی لنگرودی با ما از آموزش دین در مدارس ایران گفتند، رحیم روحبخش با نگاهی تاریخی از ورود دین به مدرسه در ایران گفته است، در ترجمه‌ای آموزش دینی در مدارس فنلاند بررسی شده است و گزارشی از وضعیت آموزش دینی در مدارس و گزارشی از یک پایان‌نامه منتشر شده در این حوزه به مخاطبان ارائه شده است. در ادامه بررسی روند دفتر تحکیم وحدت، عباس عبدی از روند انشعاب‌ها و انحلال دفتر تحکیم وحدت با ما گفت‌وگو کرده است.

نگاهی به روند افول دفتر تحکیم وحدت؛

گفت‌وگو با عباس عبدی



کاستی‌های آموزش دین؛

گفت‌وگو با حسن محدثی در ایران



دینداری و آموزش‌های رسمی



مهدی فخرزاده

درصد معتقد بودند بیرون بودن موی زن ایرادی ندارد و حدود ۲۰ درصد نیز مرد بودند، از چنین جامعه‌ای بیش از ۱۲ درصد معتقد بودند که مشروب اگر زیاده‌روی نباشد ایرادی ندارد و همین حدود در این مسئله دچار تردید بودند، بیش از ۱۳ درصد مشکلی با دست دادن با زنان یا مردان بیگانه نداشتند و ۱۴ درصد در این مورد ابهام داشتند، حدود ۱۲ درصد مشکلی با کاباره و دانسینگ نداشتند و بیش از ۱۲ درصد در این مورد ابهام داشتند، حدود ۳۰ درصد در مجالس رقص و آواز شرکت می‌کردند و حدود ۳۵ درصد نیز در مورد این مسئله مردد بودند (طالبان، ۱۳۸۹). این آمار نشان می‌دهد آنچه در جامعه جاری است، تفاوت‌های بنیادینی با رویکرد رسمی به دین دارد. رویکردی که سال‌ها از تمام تربیون‌ها تبلیغ شده است.

رواداری در ایران ریشه‌دار است. ریشه‌های رواداری ایرانیان را می‌توان در قرآن و آرای فقیهان و مراجع بزرگی چون مرحومان طالقانی، برادران زنجانی و منتظری نسبت به ادیان و گرایش‌های دیگر دید. این وضعیت آشکارا برخلاف آن چیزی است که در برخی رسانه‌ها با استناد به آموزش‌های رسمی از جامعه ایران بازنمایی می‌شود. از آموزش‌های رسمی و از آنچه در مدرسه آموزش داده می‌شود و نهادهای بسیار بزرگ تبلیغی می‌گویند چنین مفاهیمی بر نمی‌آید. متولیان آن آموزش‌ها معتقدند دین و اخلاق تنها با تعریف آن‌ها درست است که در اجرای دین رسمی در جامعه متعین می‌شوند. در واقع هدف‌گذاری کتاب‌های درسی هم دینی کردن جامعه با نوعی نگرش خاص مذهبی است، هم اخلاقی کردن جامعه، اما به نظر می‌رسد این هدف‌گذاری محقق نشده است. همان پژوهش‌های یادشده نشان می‌دهند به باور مردم دینداری نسبت به پنج سال گذشته روندی نزولی داشته و پیش‌بینی بیشتر مشارکت‌کنندگان در این پژوهش‌ها این است که در پنج سال آینده نیز روند دینداری نزولی خواهد بود (جوادی یگانه، ۱۳۹۴). این باور از کجا در مردم نشسته است؟ شاید وضعیت اخلاقی جامعه که برساخته زیربناهای اقتصادی و اجتماعی است پاسخ این پرسش باشد.

در پژوهش غفاری و جوادی یگانه (۱۳۹۶) نشان داده شده است بیش از ۳۷ درصد از زنان در تاکسی، اتوبوس و مترو دچار مزاحمت می‌شوند، حدود ۳۰ درصد پیامک و ایمیلی که مصداق آزار جنسی باشد دریافت می‌کنند، حدود ۱۴ درصد توسط همکاران آزار جنسی می‌بینند، بیش از ۵۲ درصد با مزاحمت بوق زدن ماشین‌ها مواجه هستند و حدود ۴۸ درصد در کوچه و خیابان، متلک می‌شنوند. همچنین بیش از ۱۳ درصد از زنان از نزدیکانشان کتک می‌خورند، حدود ۵۰ درصد از نگاه مردان آزار می‌بینند، حدود ۱۵ درصد توسط مردان لمس می‌شوند و بیش از ۲۶ درصد توسط مردان تعقیب می‌شوند. این‌ها بخشی از شاخص‌های اخلاقی جامعه است. آمار آسیب‌های اجتماعی، وضعیت اعتماد بین مردم، بین نهادها و مردم و حتی بین نهادهای قدرت، رشد جرائمی چون کلاهبرداری و سرقت همه نشان از افول شاخص‌های اخلاقی در جامعه دارد. در واقع آنچه افول کرده است تأثیری بوده که قرار بوده دین بر جامعه داشته باشد.

جغرافیای دینداری ایرانیان نیز مانند جغرافیای قومی آن حالت رنگین‌کمانی دارد. در این سرزمین ادیان و اندیشه‌های مختلف وجود داشته و دارد. با وجود آنکه بخش بزرگی از جامعه ایران در سرشماری‌ها خود را مسلمان می‌دانند، اما در میان همان مسلمانان ایرانی نیز رنگین‌کمان بزرگی از گرایش‌ها وجود دارد. اگر اصول کلی دینداری را «باورهای عام دینی» بدانیم، پیمایش‌های مختلف نشان می‌دهند این باورها در جامعه ایران کاهش نیافته است و در نسل‌های جدید نیز جریان دارد (غفاری و جوادی یگانه، ۱۳۹۶؛ طالبان، ۱۳۸۹؛ گودرزی، ۱۳۸۲؛ جوادی یگانه، ۱۳۹۴). باورهایی چون خدا باوری و معاد در بخش بسیار بزرگی از جامعه جایگاه دارد؛ هرچند رویکرد به این باورها نیز بسیار متنوع است. بی‌تردید یکی از ابزار زیست اخلاقی‌تر در جامعه رواداری نسبت به دیدگاه‌های مختلف است. در اروپا نپذیرفتن «دیگری» در حوزه دین، موجب کشتارهای بسیار شد. در ایران نیز گاهی برخورد بین ادیان دیده شده، اما سومین موج پیمایش «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» نشان می‌دهد در کنار یک اقلیت کوچک که حقی برای دیگران قائل نیستند، بخش بزرگ جامعه ایران نسبت به اندیشه‌ها و ادیان مختلف رواداری بالایی از خود نشان می‌دهد (غفاری و جوادی یگانه، ۱۳۹۶). این رواداری تنها در مورد ادیان نیست، بلکه روند رواداری نسبت به برخی کارها که سال‌ها در ایران ناهنجاری تلقی می‌شده است نشان می‌دهد جامعه ما گرایش به سوی تسامح بیشتر دارد. مرکز افکارسنجی دانشجویان، در شرایط ملتهب سال‌های ۱۳۸۸-۱۳۸۹ دست به پیمایش زد که بیش از ۹۵ درصد از نمونه‌ها به خدا، پیغمبر، عدل و قرآن اعتقاد داشتند، بیش از ۹۲ درصد نیز معتقد به معاد بودند، حدود ۴۵ درصد تراشیدن ریش را غیرشرعی می‌دانستند و بیش از ۲۲ درصد در مورد آن مردد بودند. در چنین جامعه آماری بیش از ۵۰ درصد موسیقی با صدای زنان را گوش می‌دادند، بیش از ۱۳ درصد در مجلسی که مشروب در آن سرو شود حاضر می‌شدند و همین حدود تردید داشتند که ایراد دارد یا نه، ۱۵

کاستی‌های آموزش دین در ایران

گفت‌وگو با حسن محدثی



دین، محور نخستین آموزش‌هایی بود که وارد ایران شد. مکتبخانه‌ها، تنها دغدغه‌شان آموزش دین بود و بعدها در مدارس نوین نیز آموزش دین همیشه حضور داشته است. این آموزش هم مطالبه خانواده‌ها و هم حکومت‌ها بوده است، چراکه فضای کلی جامعه ایران دینی بود. آموزش دین، بنا بود رسالت دیگری را نیز بر دوش داشته باشد؛ اخلاقی‌تر شدن زیست اجتماعی مردم. برای ارزیابی تأثیر این آموزش‌ها بر جامعه با حسن محدثی، جامعه‌شناس و مدیر پیشین انجمن جامعه‌شناسی دین، گفت‌وگو کردیم.

آیا آموزش دین در مدارس توانسته به اخلاقی‌تر شدن جامعه کمک کند؟

مجتبی قاجار
مهدی فخرزاده

متأسفانه پاسخ من خیر است. نه تنها این‌طور نبوده، بلکه برعکس بوده و اثر منفی داشته. تعلیم و تربیت دینی را باید جزئی از کل تعلیم و تربیت دانست و آنچه به‌عنوان نهاد آموزش و پرورش می‌گذرد. این نهاد مشکلات جدی دارد و چندین ایراد مبانی به نهاد آموزش و پرورش در ایران وارد است. به‌عنوان نمونه، یکی اینکه آموزش‌ها ربطی به زندگی ندارد و به درد حل مسائل جاری زندگی نمی‌خورد و مجموعه‌ای است از دانش محفوظاتی که به ما داده شد و به بچه‌ها هم داده می‌شود. این دانش برای حل و فصل مسائل جدید زندگی مفید نیست و اتفاقاً برعکس فرد را به جهانی انتزاعی می‌برد که نسبتی با جهان واقعی روزمره ندارد. برای نمونه ما در حوزه پزشکی مشکلی به نام سرطان سینه داریم که تلفات زیادی هم دارد، اما دختران ما خودمعیانه‌گری را در مدرسه نمی‌آموزند. دانش زندگی دانشی است که فرد آن را برای حل مسائل روزمره نیاز دارد و آموزش و پرورش باید برای این نوع آموزش تلاش می‌کرد. پیش‌تر این آموزش در ساختار خانواده تا حدودی منتقل می‌شد، اما با تغییراتی که ساختار خانواده داشته این مسئولیت بر عهده آموزش و پرورش می‌توانست باشد. در بسیاری از جوامع، نظام تعلیم و تربیت روی انتقال مهارت‌های زیستن روزمره به افراد تمرکز دارد. این بخشی از ایرادهای وارده به نظام آموزش ماست، اما بحث ما اینجا آموزش دین است و من نقدهایی نیز در این حوزه دارم: نخست اینکه ما فقط از اسلام صحبت می‌کنیم و کودک ایرانی هیچ فهمی از ادیان دیگر پیدا نمی‌کند. او در سنین بالا خواهد فهمید که پیروان ادیان دیگر هم در ایران هستند و مسلمان‌ها هم یکدست نیستند و سنی و شیعه و زیدیه دارند که اتفاقاً شاید در شهر یا استان هم‌جوار هم زندگی می‌کنند؛ یعنی اطلس دینی ایران به کودکان ما آموزش داده نمی‌شود؛ دین را به نام اسلام می‌شناسیم و آن هم اسلامی که رسمی است و گویا فقط یک صدا در این عالم هست. اولین بار خود من وقتی درباره اهل سنت درک روشنی پیدا کردم که در سرپازی هم‌سنگر من سنی بود.

مورد دیگر این است که آموزه‌های دینی در ایران بیشتر مبتنی بر الگوهایی است که مبالغه‌شده و دست‌نیافتنی هستند و گویی با واقعیت زندگی روزمره نمی‌توان آن‌ها را پیاده کرد. مثلاً هیچ‌وقت گفته نشد امامان ما غلام، کنیز و زن‌های متعدد داشته‌اند. فقط الگوهای مبالغه‌شده معرفی شد که گویا در آسمان زندگی می‌کنند و درگیر مسائل جاری زندگی نیستند. ما بعدها خودمان فهمیدیم آن‌طور که در کتاب‌های درسی گفته شد نبود. مثلاً هیچ‌وقت

پیامبر اسلام خود را رسول مکارم اخلاق می‌دانست. امروز در ایران دین رسمی با ادعای پیروی از پیامبر، خود را از تمام مجاری در دسترس به مردم می‌رساند. هنوز پژوهش‌ها نشان می‌دهند صدا و سیما مرجع بسیاری از مردم برای پیگیری اخبار است. آموزش و پرورش از نخستین سال‌های تحصیل دین رسمی را در برنامه آموزشی می‌گنجانند و در تمام سال‌های تحصیل این آموزش حضور دارد. همچنین نهادهای بودجه‌بر بسیاری در ایران متولی تبلیغ دین رسمی‌اند، اما تمام این نهادها نتوانسته‌اند وضعیت اخلاقی جامعه را به سمت تعالی ببرند. گویی هر آنچه این نهادها به مدد پول نفت تبلیغ کرده‌اند، وارونه در جامعه نشسته است، حتی در اجرای مناسک که مورد تبلیغ نظام آموزشی و نهادهای مبلغ بوده، پژوهش‌های ارزش‌ها و نگرش‌ها نشان می‌دهند که روند کاهش (هرچند با شیب ملایم) در جامعه وجود دارد، اما مشارکت مردم در مراسم‌های مذهبی شخصی بیشتر شده است.

همچنین پیمایش‌های مختلف نشان می‌دهند حجاب اجباری که یکی از نمادهای دین رسمی است، جایگاه خود را در جامعه از دست داده است و بخش بزرگی از جامعه امروز حجاب اجباری را نمی‌پذیرند (طالبان، ۱۳۸۹؛ جوادی یگانه، ۱۳۹۴).

چنین وضعیتی نشان از وجود معضلات جدی در مسیر انتقال آموزش‌های رسمی است. در این شماره به نقد آموزش دین در نظام آموزش و پرورش پرداخته‌ایم. اینکه آیا این نظام توانسته است به هدفی که برای پیام‌آور اسلام هدف اصلی بوده است دست یابد؟ پرسش محوری که در این پرونده به دنبال پاسخ به آن بودیم این است که آیا آموزش دین به اخلاقی‌تر شدن جامعه منجر شده است؟ ■

منابع:

۱- غفاری، غلامرضا، جوادی یگانه، محمدرضا، ۱۳۹۶، پیمایش ملی وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه ایران، دانشگاه تهران و دفتر طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

<https://motaleaat.farhang.gov.ir/fa/file-pool/3935/-اخلاقی-و-فرهنگی-وضعیت-اجتماعی-فرهنگی-و-اخلاقی-جامعه-ایران-دانشگاه-تهران-و-دفتر-طرح-های-ملی-وزارت-فرهنگ-و-ارشاد-اسلامی>

۲- جوادی یگانه، محمدرضا، ۱۳۹۴، موج سوم پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

<https://motaleaat.farhang.gov.ir/fa/file-pool/3934/-ها-و-نگرش-ها-موج-سوم-؟-redir-ectpage=%2ffa%2fpaghoohesh%2fhozeh>

۳- طالبان، محمدرضا، ۱۳۸۹، پیمایش ملی سنجش دینداری ایرانیان، مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران

<https://sccr.ir/Files/9717.pdf>

۴- گودرزی، محسن، ۱۳۸۲، موج دوم پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

<https://motaleaat.farhang.gov.ir/fa/file-pool/3933/-ها-و-نگرش-ها-موج-دوم-؟-redir-ectpage=%2ffa%2fpaghoohesh%2fhozeh>

ندانستیم معاویه بعد از صلح امام حسن برای امام کنیز و پول فرستاده است. این‌ها با داده‌های واقعی تاریخی همخوان نبود.

آیا می‌توانیم بگوییم این تصویر، می‌تواند جامعه را دچار تحقیر و خودکم‌بینی کند؟ اگر این گونه باشد تنها با آن آزادی که در دین وعده داده شده مغایر است که موجب خودکم‌بینی است.

«بله. در برابر این چهره‌های آسمانی، ما آدم‌های حقیر و درگیر نیازها هستیم که باید خودمان را به آن الگوی آسمانی نزدیک کنیم. به‌جز تحقیر، این الگوها نقش از خودبیگانه‌کننده ایفا می‌کنند؛ یعنی من انسانی هستم که با هزار ضعف انسانی خودم درگیرم و نمی‌توانم به آن الگوها نزدیک بشوم و مدام خودم را با آن‌ها مقایسه می‌کنم چرا مثل حضرت علی رفتار نکردم! یک جریانی از سرزنش و ملامتگری در من زاده می‌شود و من را از خود واقعی خودم دور می‌کند. آن‌ها در وضعیتی آسمانی هستند که من هم باید از زمین به آن‌ها برسیم. اگر مرد باشم باید به حضرت علی برسیم و اگر زن هستم باید به حضرت فاطمه نزدیک شوم. این نوع تربیت دینی به خودسرزنشگری و خودتحقیری افراد جامعه منجر می‌شود و با عزت نفس انسانی مغایرت دارد.

یک مسئله دیگر در تعلیم و تربیت دینی این است که نگاه، نگاه آخرت‌گرایانه است؛ یعنی از ما می‌خواهند این جهان را رها کنیم برای جهان دیگر. ما باید از امیال، تمنیات و خواسته این جهانی مان عبور کنیم برای اینکه قرار است در جهان دیگر به بهشت برویم تا همین امیال را در آنجا پاسخ بدهیم. آنجا برای مردان انواع و اقسام حور و برای زنان غلمان است. اگر این تمایلات بد هستند باید در آن جهان هم بد باشند؛ این منطق اصلاً مفهوم نیست. مشکل دیگر در آموزش دینی، مفهومی به نام «جهاد با نفس» است. در بنیاد انسان‌شناسی این دیدگاه ما دویاره هستیم: یک پاره جاویدان و ماندگار به نام روح؛ و یک پاره پلید و پست به نام تن یا نفس. تمام ادبیات، عرفان، تفکر دینی و فلسفه اسلامی ما انسان را دویاره می‌بیند. این دیدگاه در تعلیم و تربیت ما وارد شده و ما مدام باید جنبه جسمانی خودمان را برای پرورش جنبه روحانی سرکوب کنیم و علیه خودمان شورش کنیم. در ادبیات قرآنی اصلاً چنین دیدگاهی مطرح نیست و انسان در قرآن موجودی یکپارچه است و اتفاقاً باید به نیازهای خودش پاسخ بدهد و این نیازها را خداوند در ما آفریده و نعماتی هم برای پاسخگویی به این نیازها آفریده و اتفاقاً هم می‌فرماید: «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا»؛ یعنی از امکانات این جهان به‌خوبی استفاده کن، اما این کار را اخلاقی انجام بده نه اینکه خودت را سرکوب کنی. نتیجه این رویکرد فرهنگ انقیاد و تزویر است؛ فرهنگی که از یک طرف می‌گوید جسم و نیازهای جسمانی را نبین و از آنجا که این نیازها را داریم ناچار از تظاهر هستیم و در خلوت «آن کار دیگر» صورت می‌گیرد چون نیازها حاضر هستند. چون در مسیر سرکوب هم حرکت می‌کنیم عطش بیشتری هم برای پاسخ به این نیازها داریم. این تزویر در محتوای آموزشی ما هم وارد شده، چون متون ما بر این مبنا شکل گرفته‌اند. جالب این است که وقتی با نگاه روان‌شناسی



هم وارد شویم و هرم مازلو را بنیم سلسله‌مراتب نیازها می‌گویند باید به نیازهای مادی پاسخ بدهی تا بتوانی از آن‌ها فراتر بروی. مورد دیگر این است که محتوای آموزش دینی به کودکان نوعی فرهنگ اسطوره‌ای را دنبال می‌کند. کودک ایرانی با تئوری‌ها و مباحث علمی آشنا می‌شود. او امروز به رسانه دسترسی دارد و می‌تواند مستندهایی درباره دانش‌های جدید ببیند. در نگاه علمی به او ربط علی پدیده‌ها را آموزش می‌دهیم و از سوی دیگر قصه‌هایی نقل می‌کنیم که با آن رابطه علت و معلولی همخوانی ندارد و حتی ضد آن است. این کودک دچار ناهمسازی شناختی می‌شود و نمی‌تواند با داستان دینی کنار بیاید. یک بچه کلاس پنجم ابتدایی از من پرسید که چطور حضرت یونس در شکم نهنگ افتاد؟ مگر نهنگ دندان ندارد؟ مگر حضرت یونس نفس نمی‌کشیده؟ اکسیژن را چطور به دست آورده؟ این بچه برنامه مستند علمی دیده و نهنگ را می‌شناسد و من چطور برای او توضیح بدهم که حضرت یونس وارد شکم نهنگ شد و آنجا زنده ماند و بعد دوباره بیرون آمد و به حیات خودش ادامه داد؟

هم وارد شویم و هرم مازلو را بنیم سلسله‌مراتب نیازها می‌گویند باید به نیازهای مادی پاسخ بدهی تا بتوانی از آن‌ها فراتر بروی.

مورد دیگر این است که محتوای آموزش دینی به کودکان نوعی فرهنگ اسطوره‌ای را دنبال می‌کند. کودک ایرانی با تئوری‌ها و مباحث علمی آشنا می‌شود. او امروز به رسانه دسترسی دارد و می‌تواند مستندهایی درباره دانش‌های جدید ببیند. در نگاه علمی به او ربط علی پدیده‌ها را آموزش می‌دهیم و از سوی دیگر قصه‌هایی نقل می‌کنیم که با آن رابطه علت و معلولی همخوانی ندارد و حتی ضد آن است. این کودک دچار ناهمسازی شناختی می‌شود و نمی‌تواند با داستان دینی کنار بیاید. یک بچه کلاس پنجم ابتدایی از من پرسید که چطور حضرت یونس در شکم نهنگ افتاد؟ مگر نهنگ دندان ندارد؟ مگر حضرت یونس نفس نمی‌کشیده؟ اکسیژن را چطور به دست آورده؟ این بچه برنامه مستند علمی دیده و نهنگ را می‌شناسد و من چطور برای او توضیح بدهم که حضرت یونس وارد شکم نهنگ شد و آنجا زنده ماند و بعد دوباره بیرون آمد و به حیات خودش ادامه داد؟

بخش زیادی از روایت‌های دینی چنین اسطوره‌پردازی‌هایی دارد. آیا می‌شود داستان دینی گفت و کودک دچار تعارض نشود؟ هر داستانی از دین بالاخره این ماجراها را در خود دارد.

«صد درصد. ما نباید چنین قصه‌ای را برای یک کودک در متون درسی بگذاریم تا دچار ناهمسازی شناختی بشود. وقتی کودک با این سؤال مواجه شد باید پاسخی به او داد که ناهمسازی را رفع کند. من واکنش پسر خودم را به این آموزش‌ها می‌دیدم و ناچار بودم به او بگویم این حرف‌ها را بخوان و امتحان بده و تا دیلم بگیرد تنش داشتیم. برای آنکه در آن سن و سال توضیح آن موضوع برای او زود بود و قابل فهم نبود.

روان‌شناسی به ما آموزش می‌دهد که کودکان به لحاظ رشد عقلانی مسیری دارند. این تئوری پیازه است که بسیاری هم به تأسسی از آن تئوری‌های دیگری را درباره رشد انسان مطرح کرده‌اند. او تقریباً مشخص می‌کند

آیا این مدل آموزش‌ها به کسالت بار شدن درس دینی در مدارس نمی‌انجامد؟

«حتی در دانشگاه هم همین مشکل وجود دارد که ساعت درس معارف از خواب‌آورترین کلاس‌های دانشگاه است، درحالی که کلاس‌های تعلیم دینی می‌تواند از جذاب‌ترین کلاس‌ها باشد. با دانشجویان که صحبت می‌کنیم آن‌ها پرسش‌های دینی خیلی زیادی دارند و می‌شود محتوایی ارائه کرد که آن کلاس جذاب‌ترین کلاس برای آن‌ها باشد و به پرسش‌هایشان پاسخ داده شود. می‌شود بدون فریب دادن از دین جذاب و دوست‌داشتنی صحبت کرد و مخاطب پاسخ پرسش‌هایش را بگیرد. حالا نکته این است که الزامی ندارد این خوراک دینی حتماً به‌صورت متن ارائه شود؛ یعنی بتوانیم از امکانات چندرسانه‌ای هم استفاده کنیم، ولی در مدارس چون از لحاظ امکانات آموزشی فقیر هستند، فقط متن به آن‌ها داده می‌شود. سینما می‌تواند

برای انتقال مفهوم دینی هم کمک کننده باشد یا سفرهایی که محتوایی متناسب در آن ارائه شود.

یک مسئله دیگر در سیستم آموزش ما این است که تصویر و تصویری از خدا ارائه می دهد که منتظر است لغزشی از طرف انسان ها تا آن ها را عذاب بدهد. تصویری خشن از مفاهیم دینی مانند عذاب و گناه و خدا در تعلیم دینی سنتی ما هست؛ خدای خشم و غضب.

محتوای دین سنتی همین است.

این اشکال اساسی است. ما مشغول پژوهش هایی درباره تحول دینداری در سطح دانشگاه هستیم که به نتایج جالبی هم رسیده ایم. ما با جوان هایی مصاحبه می کنیم و اغلب آن هایی که دیندار هستند تصورشان از گناه و خدا عوض شده است. خدای عذاب و غضب تبدیل به خدای شخصی شده که آدم ها با او دوست هستند و رابطه عاطفی دارند و گناه هم به معنای انجام ندادن احکام فرعی نیست.

نکته دیگر آموزش احکام است. آیا به کودک که هنوز تصویری از خدا ندارد باید احکام آموخت؟

آموزش دینی از همان ابتدا تکلیف محور است و می خواهد تکلیف دینی را به کودک بیاموزد

و از همان ابتدا بار سنگینی به کودک تحمیل کند. الآن که مطالعه می کنیم می بینیم بچه ها تا سال مثلاً دهم یا یازدهم متوسطه نماز می خوانند و کم کم آداب عبادی کنار می روند. قبل از اینکه کودک به بلوغ فکری برسد حجم زیادی از باورها و تکالیف را بر سر او آوار می کنیم، درحالی که او امکان سنجش عقلانی این باورها را ندارد. آیا من با هر نظام اعتقادی، حق دارم نظام اعتقادی خودم را به فرزندم تحمیل کنم؟ این پرسش مهمی است و من با این کار مخالفم و معتقدم نباید نظام اعتقادی سنگینی را به کودکانی که به بلوغ فکری نرسیدند تحمیل کنیم. ما باید جنبه های از دین را به او بیاموزیم که عام است. مثلاً دین به ما می آموزد مهربان باشیم. دین به ما می آموزد انضباط داشته باشیم. دین می آموزد در روابط اجتماعی به دیگران حرمت بگذاریم و حقوق آن ها را رعایت کنیم. این را ادیان دیگر هم می آموزند.

به نظر من خوب است محتوای دینی را ارائه کنیم که اخلاقی و عام گرایانه است. فرد تا پنجاه سالگی هم به این اصول احترام می گذارد. ما می توانیم از امام حسین (ع) برای کودک بگویم. یک روایت این است که او از خانواده هاشمی و دشمن بنی امیه بود، روایت دیگر این است که انسانی آزاده بود که زیر بار ستم نرفت. این دو آموزش، دو نتیجه متفاوت دارد. متأسفانه در بخش زیادی از کتاب های دینی مدارس آموزش ها، سوبه های فرقه ای دارد.

حتی تاریخ اسلام هم به طور دقیق آموزش نمی دهند. ما هیچ گاه نخواهیم که مثلاً

پیامبر چند دختر داشت و این ها که بودند!

بله. کتاب مشرکی در خانواده پیامبر نشان داد اکثر مردم ایران نمی دانند پیامبر چند فرزند داشته است. پیامبر بزرگترین الگوی ماست و ما اعضای خانواده او را نمی شناسیم و نوع ارتباط پیامبر با آن ها را هم نمی دانیم. آیا این نمی تواند بخشی از آموزش دینی ما باشد؟ من معتقدم آموزش و پرورش به جای حقنه کردن یک سری اعتقادات و تکالیف، می تواند محتوای عام گرایانه بشری ارائه کند که برای انسان در هر کجای عالم و در هر سنی قابل استفاده و ارزشمند باشد. دیندار یا غیردیندار می تواند از این آموزش استفاده کنند. شخصیتی مثل گاندی امام حسین (ع) را الگو می داند.

آموزش دینی از همان ابتدا تکلیف محور است و می خواهد تکالیف دینی را به کودکان بیاموزد و از همان ابتدا بار سنگینی به کودکان تحمیل کند.

الآن که مطالعه می کنیم می بینیم بچه ها تا سال مثلاً دهم یا یازدهم متوسطه نماز می خوانند و کم کم آداب عبادی کنار می روند.

آیه ها در همه این کتب تکرار شده اند. ما هم سرم به یزد رفته بودیم و از اماکن مذهبی و مقدس زرتشتیان دیدن کردیم. بسیاری از آیات اوستا را خواندیم و از محتوای انسانی و جذاب آن ها متحیر شدیم، اما در کتب درسی ما نگاه فرقه ای حاکم است. محتوای عام گرایانه می تواند بشریت را پوشش بدهد و باعث تحکیم ادیان در ایران شود. ضمن اینکه این نگاه به کودک ما می آموزد که یک صدای واحد به نام دین است که درونش تنوع بسیار دارد. این رویکرد کودک را وسیع می کند و هرگاه او به مرحله ای از رشد اخلاقی رسید که توانست انتخاب کند، از میان راه های گوناگون راه خودش را پیدا می کند.

امروز ما با نوجوانان و جوانانی روبه رو هستیم که آرام آرام عبادات را کنار می گذارند. من دانشجویی داشتم که می گفت سه سال آخر دبیرستان نمازخواندن به من تحمیل شده بود و برای همین آن سه سال از نماز نفرت داشتم، درحالی که قلمرو دین قلمرو اجبار نیست. او باید متناسب با شرایط سنش آموزشی می دیده که تحمیلی هم نباشد و به جایی نرسد که کم کم همه باورها را دور بیندازد. یک پایان نامه زیر نظر من درباره تعلیم و تربیت دینی کار شده و نتایج آن نشان می دهد اتفاقاً هم معلم های کلاس دینی و هم دانش آموزان کلاس های دینی از این کلاس پدشان می آید. در دنیای مدرن فرد با اندیشه های متفاوت آشنا می شود و اگر گذشته خوشایندتری از دین داشته باشد جهت گیری مثبت تری به سوی دین خواهد داشت. ما می بینیم بچه ها تحت تاثیر تبلیغات دینی تا سنی آداب عبادی را به جا می آورند و بعد کل آموزه های دین را رها می کنند.

نتیجه سال ها آموزش دین در ایران این شده که ما امروز جامعه چندان اخلاق مداری نیستیم و اتفاقاً در مقایسه با بسیاری از جوامع غیردینی، مشکلات فراوانی داریم. آیا بهتر نیست به جای آموزش دین، اساساً اخلاقی و محیط زیست و مسائلی از این دست آموزش داده شود؟

در میراث دینی خودمان نکات بسیاری در مورد حفظ محیط زیست و آسیب نزدن به حیوانات داریم. احادیث بسیاری هم از پیامبر و نوع رفتار ایشان با حیوانات داریم. در دنیا هم بحث دین سبز از زاویه زیست محیطی مطرح شده است که چطور در میراث دینی نگاه محیط زیست گرایانه وجود دارد و این ها قابل آموزش هستند، اما قرار نیست هر چه در مدرسه تعلیم داده می شود در جامعه به رفتار اجتماعی تبدیل می شود. بخشی از ماجرا زیر نظر آموزش و پرورش است و بخشی هم به ساختارهای اجتماعی ما و جنبه های دیگر زندگی برمی گردد. اخلاق فقط به تدریس در مدرسه نیست بلکه باید شرایط اخلاقی زیستن در جامعه هم فراهم شود. مثلاً چطور از یک آدم گرسنه و فقیر توقع رعایت اصول اخلاقی را داریم؟

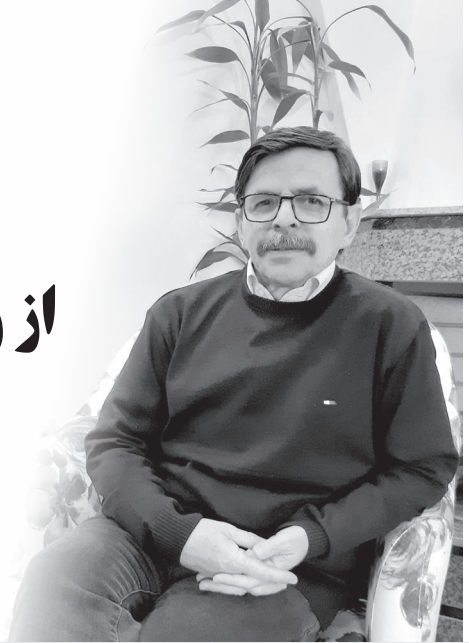
شاید ساختار متعارض آموزش در خانه و مدرسه و جامعه و رسانه همه آموزش ها را بی اثر کند.

اتفاقاً نقد دیگر هم همین است که بین جهان مدرسه و خانه شکاف عظیمی وجود دارد. خیلی عجیب است که کودک در خانه ماهواره می بیند و در مدرسه محتوایی را آموزش می بیند که همخوانی با آگاهی هایی که او در رسانه ها دیده ندارد. مثلاً کودک همه مسائل مربوط به روابط جنسی را در موبایل دیده و در کلاس های مدرسه به گونه ای سخن گفته می شود که گویا چیزی به نام میل جنسی وجود ندارد. این شکاف مسئله آفرین است و اعتبار مدرسه و محتوای آموزشی مدرسه برای کودک زیر سؤال می رود.

موضوع دیگر این است که وقتی داریم دین را آموزش می دهیم باید با محرک های عملی و محیطی دلپذیری همراه باشد. خود من شاهد بودم که بچه ابتدایی ساعت ۳۰:۷ به مدرسه رفته و خانم معلم با چادر و هیبت سیاه بالا ایستاده و نیم ساعت آن ها را سرپا نگه داشت تا درباره فضایل حضرت علی (ع) برای آن ها صحبت کند. این شکنجه از مجرای دین است. اگر می خواهیم آموزش تأثیرگذار بدهیم، باید با محرک جذاب باشد و این ها باید های ابتدایی آموزش است که رعایت نمی کنیم. بعد هم حرفی راجع به دین جواب نمی دهد و باید یکی دو نکته لایه لایه محرک های جذاب مطرح شود تا پذیرش بیشتر شود.

مدل ارزشیابی درس دینی هم خودش مشکل آفرین است. شاید نباید این درس را با نمره ارزیابی کرد.

این مشکلی است که درباره خیلی از دروس هست و در این مورد هم باید تجدیدنظر کرد و ارزشیابی به گونه ای شود که درس دینی به تکلیف تبدیل نشود. ■



از زمین آموزش دین تا آسمان عمل

نگاهی به آموزش دین در مدارس ایران در گفت‌وگو با

محمود بهشتی لنگرودی

حجم آموزش‌های دینی در مدارس اندک نیست، از نخستین سال تحصیل، قرآن به کودکان آموزش داده می‌شود و در دومین سال آن کتاب هدیه‌های آسمان وارد مفاد درسی می‌شود که در سال‌های بعد نام آن به پیام‌های آسمان و دین و زندگی تغییر می‌کند. از بدو پیدایش مدارس در ایران، برای خانواده‌های ایرانی دغدغه آموزش دینی وجود داشته است. ساختار هم در همه دوره‌ها سعی داشته چنین وضعیتی وجود داشته باشد، اما چنین آموزش‌هایی چقدر جامعه را اخلاقی‌تر کرده است؟ محمود بهشتی لنگرودی، معلم دینی و فعال صنفی معلمان با ما از این مقوله گفته است.

آموزش زندگی شهروندی اقدامی مثبت تلقی شود، اما واقعیت این است که وقتی حاصل عملکرد سیاسی مسئولان به دین‌گرایی بخش قابل توجهی از جامعه منجر شده ترکیب دروس دینی با هر مقوله دیگری، نه تنها به تقویت آن مقوله کمک نمی‌کند، بلکه باعث کم‌اثر شدن مقوله جدید می‌شود. کاش آموزش آموزه‌های مربوط به حقوق شهروندی و وظایف شهروندان نسبت به یکدیگر به صورت مستقل و در کتاب‌های علوم اجتماعی و توسط معلم‌هایی که عنوان معلم دینی را یدک نمی‌کشند صورت می‌گرفت. در ضمن، یکی از مشکلات اصلی آموزش و پرورش ما مربوط به هدف‌گذاری‌های مجموعه می‌شود، یعنی وقتی که در سند چشم‌انداز، معیارهای کلی همچون تزکیه نفس و تهذیب و غیره به عنوان هدف آموزش و پرورش تعریف می‌شود و همه می‌دانیم این هدف‌ها به هیچ وجه معیارهای کمی و قابل اندازه‌گیری نیستند، خروجی آن هم قطعاً قابل اندازه‌گیری نخواهد بود و حاصل آن تربیت افرادی می‌شود که تنها به ظاهر دینی پناه می‌برند و مکثات قلبی خود را پنهان می‌کنند و در واقع دچار نوعی نفاق می‌شوند.

به‌طور مثال در چهار دهه اخیر هزینه‌های گزافی در بحث حجاب شده است، اما به نظر می‌رسد نه تنها دستاورد مورد قبولی برای دست‌اندرکاران نداشته، بلکه مخالفت با معیارهای حاکم در مسئله حجاب جدی‌تر و حتی به شکل ده‌گجی بروز کرده است و نافرمانی مدنی در این زمینه به بیشترین حد خود در طی چهار دهه گذشته رسیده است. با اینکه مسئولان ذی‌ربط می‌دانند که در این زمینه فشارها جواب نداده، با این وصف از ابزار زور برای حفظ وضع موجود یا تقویت همان ریاکاری‌ها و تظاهرات خالی از معنویت اصرار می‌ورزند و این رویه حاصلی جز عمیق‌تر شدن فاصله مردم و حاکمیت و حتی مردم با دین رسمی و سیاسی نداشته است.

آموزش دینی چگونه می‌توانست موفق باشد؟ آیا اساس آموزش دین اشتباه است یا این مدل‌ها ایراد دارد؟

«ببینید، ادبیات کشورمان سرشار از آموزه‌های معنوی و حتی دینی است که به بهترین زبان و لحن و شیواترین سخن به جامعه منتقل شده است. ما معنویت را از سخنان سعدی، حافظ، مولوی، عطار، فردوسی و دیگر بزرگان، خیلی بهتر درک می‌کنیم تا در قالب آموزش‌های دینی در مدارس. کاش مسئولان ما به جای تکیه بر روش‌های کم‌اثر تعلیم مستقیم مفاهیم دینی، از همان روشی بهره می‌جستند که بزرگان ما در قالب داستان و طنز و شعر و ادب از آن بهره می‌بردند. به‌طور مثال مثنوی معنوی هنوز هم پس

آیا آموزش دینی در مدارس به این صورتی که هست، توانسته است به اخلاقی‌تر شدن جامعه کمک کند؟

«به باور من آنچه تحت عنوان آموزش دینی در مدارس تدریس می‌شود، نه با دین میانه‌ای دارد و نه با معنویت، بلکه دین سیاسی یا آمیخته با سیاست و قدرت است و اتفاقاً بخش سیاسی آن بر بخش دینی غلبه دارد.

با توجه به اینکه از ابتدای انقلاب، دین سیاسی در رأس امور قرار گرفت، دروس دینی هم تابع سیاست‌های حاکم شد و در این فرایند یکی از کارکردهای دین که می‌توانست انتقال معنویت به جامعه باشد، کمرنگ شد.

در چهار دهه گذشته رویکرد ابزاری به دین به جایگاه آن آسیب جدی وارد کرده و در نتیجه این آسیب‌دیدگی، دین نتوانسته است در افزایش معنویت نقشی ایفا کند.

آموزش‌های دینی که در کتاب دین و زندگی نهفته است در این سال‌ها به سمت آموزش زندگی شهروندی هم کشیده شده است و سعی شده است محملی برای جامعه‌پذیری جوانان با رویکردی دینی باشد. آیا این قابلیت در عمل هم تأثیر داشته؟ حتی در سال‌های قبل، رئیس‌جمهور دولت‌های نهم و دهم که مورد تأیید مقامات مذهبی هم بود، گفت دروس عمومی معارف اسلامی که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند هیچ انسانی را نساخته است.

«البته در نگاه اول شاید این کار، یعنی

از گذشت قرن‌ها اثرات معنوی خود را به جامعه منتقل می‌کند و کلاس‌های مولانا هنوز طرفداران بسیاری را جذب می‌کند. گلستان سعدی سرشار از آموزه‌های معنوی است، نه تنها برای شهروندان عادی بلکه برای حاکمان نیز؛ خواننده وقتی می‌بیند که جناب سعدی با همان ادبیاتی که به موعظه مردم عادی می‌پردازد حاکمان را نیز موعظه می‌کند و حتی گاهی شدیدالحن تر شاهنامه فردوسی که یکی از ارزشمندترین کتاب‌های تاریخی و ادبی ماست مجموعه‌ای از مفاهیم حماسی ادبی و اخلاقی را به جامعه منتقل می‌کند که در مجموع می‌تواند اثرش از القای مفاهیم به شکل موعظه‌ها و آن گونه که در منابر، کلاس‌ها و یا کتب درسی می‌بینیم می‌شود بسیار بیشتر و عمیق‌تر باشد. علاوه بر این‌ها رشد تکنولوژی باعث شده که افراد و احاد جامعه حتی در سنین بسیار پایین، از آموزش‌های رسمی فاصله بگیرند و آنچه می‌خواهند را در لابه‌لای انبوه مطالبی که در فضای مجازی منتشر می‌شود، پیدا کنند و درست یا غلط تحت تأثیر آن‌ها قرار گیرند؛ لذا چه بخوایم و چه نخواهیم باید بپذیریم که عملکرد نادرست دین آمیخته به سیاست، به عنوان مهم‌ترین عامل از یک سو و خارج شدن انحصار آموزش از آموزش و پرورش رسمی، نقش دوستان، خانواده و رسانه‌ها از دیگر سو باعث شده که دین‌گریزی بیش از پیش و با روندی کاملاً شتاب‌زده‌تر در جامعه ما نهادینه شود و به تبع آن معنویت به آن مفهومی که گفتمان حاکمیتی مدعی آن بوده رنگ ببازد.

در دوره اصلاحات، معاونت پرورشی با این استدلال حذف شد که پرورش معنوی، در قالب همان آموزش و رفتارهای خود معلم حاصل شود. به نظر شما آیا چنین ایده‌ای می‌توانست موفق باشد؟

«در ارتباط با این پرسش باید بگویم که بحث بودن یا نبودن معاونت پرورشی یا حذف و ادغام آن تأثیری در کلیت ماجرا ندارد؛ یا حداقل تا زمانی که در هدف‌گذاری‌ها تجدیدنظر جدی انجام نشود، این گونه تغییرات تأثیرگذار نخواهد

بود؛ یعنی اگر هدف مسئولان آموزش و پرورش و سیاست‌گذاران کشور تربیت دانش‌آموزانی باشد که در خدمت گفتمان رسمی باشند، این تکلیف را در غیاب مربیان پرورشی نیز تحمیل خواهند

کرد، اما اگر مثل بسیاری از کشورهای دنیا هدف ما از تعلیم و تربیت مهارت‌آموزی باشد طبیعتاً یکی از مهارت‌هایی که دانش‌آموزان باید یاد بگیرند مهارت زندگی در کنار همنوعان است و شکل صحیح ارتباط با سایر شهروندان.

درواقع آنچه تحت عنوان مربی پرورشی شاهدش بوده و هستیم بسیار متفاوت با چیزی است که در کشورهای پیشرفته مشاهده می‌شود. درواقع اگر در هر مدرسه‌ای نیروی متخصصی استخدام می‌شد که توانایی رفع مشکلات رفتاری دانش‌آموزان را داشته باشد یا به سایر دغدغه‌های خانواده‌ها رسیدگی کند می‌توانست بسیار هم مطلوب باشد، اما در بحث تربیت دینی ماجرا همان است که در پرسش‌های قبلی عرض کردم.

اگر بخوایم ایجابی صحبت کرده باشیم، چه تغییری می‌تواند روند آموزش دین در مدارس را اصلاح کند؟

«مهم‌ترین نقدی که بر آموزش مفاهیم دینی در ایران وارد است، نگاه سطحی سیاست‌گذاران به این مقوله است. سخنی از پیامبر اسلام نقل شده که در آن می‌فرماید: من برای کامل کردن مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام. با این وصف هدف آموزش دینی باید آموزش اخلاق باشد. برخی اندیشمندان اخلاق را به اخلاق صفاتی و اخلاق رفتاری تقسیم کرده‌اند. آموزش و پرورش قاعده‌تاً بایستی علاوه بر اخلاق صفاتی، در پی تقویت اخلاق رفتاری دانش‌آموزان باشد و از

آن‌ها یک شهروند خوب و سالم بسازد. انسان‌ها دارای صفات و رفتارهای خوب و بد، پسندیده و ناپسند، هنجار و ناهنجار هستند. وظیفه آموزش‌دهندگان دین می‌بایست تقویت رفتارهای خوب، پسندیده و هنجارها در افراد جامعه باشد. به‌طور مثال دروغ در همه جوامع مذموم است و در اسلام نیز جزو گناهان کبیره محسوب می‌شود غیبت هم همین‌طور. رباخواری حتی به محاربه با خدا تشبیه شده است. کم‌فروشی و گران‌فروشی، ضایع کردن حق دیگران، دزدی بیت‌المال و ده‌ها مقوله دیگر همه و همه در ردیف آموزه‌هایی است که یا ردی از آن‌ها در دروس دینی دیده

نمی‌شود یا به دلیل عملکرد غلط مسئولان و رواج این گونه بی‌بندوباری‌ها در آن‌ها و مغایرت آشکار حرف و عمل اثرگذاری خود را از دست داده است.

وقتی آمار جرم و جنایت، اختلاس و دزدی، فساد و فحشا، دروغ و رباخواری آن هم به‌صورت رسمی و در بین مسئولان تا این حد بالاست و بسیاری از مدعیان دینداری به این رذایل آلوده شده‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که جامعه به شعارهایی که در نفی این گونه اعمال داده می‌شود خوش‌بین باشد و این در حالی است که به کمک تکنولوژی و ارتباطات آحاد جامعه می‌بیند که در جامعه‌های سکولار یا حتی لائیک، پایبندی به قانون و نظارت دقیقی که بر آن وجود دارد و ساختار درستی که برای اداره کشور پیش‌بینی و تعریف شده، باعث شده که رعایت اخلاقیات نمود بیشتری داشته باشد.

در چنین جوامعی، دروغ، رباخواری، تعرض به حریم خصوصی افراد، جرم و در حد گناهان نابخشودنی و به‌اصطلاح دینی کبیره شمرده می‌شود، اما در جامعه ما حتی در منابر، مساجد و نمازهای جمعه که می‌بایست پایگاه ترویج اخلاق باشد بعضاً خلاف همین ادعاها اعمال و تبلیغ می‌شود. از طرفی این همه تبلیغ مستقیم نتیجه معکوس خواهد داشت. در بسیاری از کشورها، حداکثر ۶ درصد متون درسی به مطالب دینی اختصاص داده شده است و این در حالی است که در ایران، نزدیک به ۲۴ درصد متون مختلف درسی به مسائل دینی اختصاص یافته است و علاوه بر آن، صدا و سیما نیز بخش قابل توجهی از برنامه‌هایشان را به دین سیاسی اختصاص داده‌اند، اما حاصل آن چیزی جز دین‌زدگی و فرار از مقولات دینی نبوده است، همان‌گونه که شاهدش هستیم.

نسبت اقلیت‌ها با این نوع آموزش دینی چگونه است؟

«به باور من و آنچه تجربه چهار دهه گذشته نشان داده است وقتی این تعلیمات در میان دانش‌آموزان مسلمان و اکثریت غالب آن‌ها که شیعه هستند تأثیر عکس داشته، در اقلیت‌ها، چه دینی و چه غیردینی، قطعاً تأثیرات مخرب‌تری داشته است. اصولاً تأثیر معنوی بر پایه باورها امکان‌پذیر است. کسی که به چیزی باور نداشته باشد چگونه می‌تواند از آن تأثیر معنوی بگیرد؟ به‌طور مثال، روایات امامان شیعه چگونه می‌تواند در تربیت اخلاقی و معنوی بچه‌های اهل تسنن، مسیحی، یهودی، زرتشتی یا حتی خانواده‌هایی که هیچ‌گونه اعتقادی به هیچ دین و مذهبی ندارند تأثیر داشته باشد؟ لذا بازمی‌گردیم به همان سخن پیامبر اسلام که می‌گوید من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم. همه ادیان در بسیاری از مسائل اخلاقی مشترک هستند پس صحیح‌تر این است که پیروان ادیان با استفاده از آموزه‌های دین خودشان به‌سوی مسائل اخلاقی ترغیب شوند چرا که مبتنی بر باورهای خودشان است.

سیاس از صرف وقت شما

خدایی که ما را دوست دارد



انسپیه ابراهیمی

نماز بی وضو

تا دو دهه پیش مدارس ایران اغلب به صورت دو شیفته (صبح و بعدازظهر) بودند. زمانی که من در مقطع ابتدایی درس می خواندم در شیفت های بعدازظهری در مدرسه مان نماز جماعت به اجبار برگزار می شد و همه ما به جز دانش آموزان سال اول و دوم و تعداد بسیار معدودی که به اصطلاح عذر شرعی داشتند در صف نماز می ایستادیم. حتی مأمورانی مکلف بودند در زمان برپایی نماز از غیرنمازخوانها بپرسند کلاس چندمی هستند. خدا می داند ما چطور جلوی آبخوری حیاط نمی توانستیم وضو بگیریم، اما بی وضو و با وضو در یک صف نماز می خواندیم.

شرعیات، اخلاق، تعلیمات دینی

دین همیشه در سیستم آموزشی ایران بوده است. اگر نخواهیم خیلی به عقب برگردیم، ملای مکتب خانه به کودکان الفبا می آموخت تا بتوانند قرآن و شرعیات بخوانند و از امثال و حکم و گلستان و بوستان و اخلاق و حکمت بیاموزند.

میرزا حسن رشیدی نخستین مؤلف کتاب های درسی ایران است که کتاب اخلاق را برای شش کلاس دبستان نوشت.^۱ با تکثیر مدارس در تهران و شهرستانها نیز کتاب علمی در اخلاق، اصول و فروع دین نوشته میرزایحیی دولت آبادی در دوره ابتدایی تدریس می شد.^۲

با سیستماتیک شدن آموزش و پرورش کتاب شرعیات و پس از آن تعلیمات دینی از دوم ابتدایی وارد

برنامه آموزشی شد. این روند تا انقلاب و پس از آن هم ادامه یافت. امروز دانش آموزان کتاب های دینی دوره ابتدایی به نام «هدیه های آسمان» در دوره دبیرستان به نام «پیام های آسمانی» و «دین و زندگی» را می خوانند.

داستان های پیامبران و امامان

محتوای کتاب های هدیه های آسمان، داستان هایی

از پیامبران، امامان و احکامی مانند وضو و نماز و روزه (به علت جشن تکلیف دختران در سال سوم ابتدایی) و تدبیر به طبیعت و مخلوقات خدا برای دیدن نشانه های پروردگار است.

معلم با سابقه دوره ابتدایی معتقد است: «بچه ها داستان های کتاب هدیه ها را خیلی دوست دارند و نکات اخلاقی آنها را زود یاد می گیرند. درباره خدا هم سؤال دارند. وقتی در کتاب مطالب علمی ساده درباره خلقت مطرح می شود خیلی خیلی دوست دارند و آنها را تحت تأثیر قرار می دهد». نظر محمدرضا دانش آموز کلاس چهارم ابتدایی هم به نظر این دبیر نزدیک است: «درباره این خواندیم که غنچه ای هست که نمی خواهد گل شود اما وقتی گل می شود می بیند چقدر دنیا خوب است و این نشان می دهد خدا ما را دوست دارد و در دنیا نعمت های زیادی برای ما قرار داده، اما معلم ما زیاد اهل سؤال و جواب دادن نیست و معلم خودش توضیح می دهد یا وقتی یکی از بچه ها سؤال پرسید گفت من فیلم را نشان داده ام».

داستان های مربوط به پیامبران و امامان و سیره عملی آنها یکی دیگر از مباحث کتاب های ابتدایی است که کرامات و معجزات این بزرگان را در قالب داستان بازگو می کند. نظر کودکان که به این داستانها علاقه مند هم هستند چیست؟ سامیار که در کلاس پنجم درس می خواند می گوید: «سوالات من در کلاس بیشتر درباره داستان های کتاب است. به نظر من هم این داستانها می تواند اتفاق بیفتد هم نه. اینکه امامان با کمک خدا کارهایی کردند واقعی است. در داستان حضرت موسی عصا جادویی بوده و در واقعیت چنین چیزی نمی شود».

امروز کودکان در محاصره انواع و اقسام رسانه ها هستند. آنها با ذهن کنجکاو خود همه اینها را می بینند. گاهی آنها را با مفاهیم درسی مقایسه می کنند. برخی کودکان برای حل این تعارضها به مربیان خود و برخی به والدین مراجعه کنند. هرچند برخی کودکان هم که بیشتر در معرض رسانه های رسمی قرار می گیرند کمتر درگیر سؤال و تعارض می شوند؛ امیرحسین دانش آموز کلاس چهارم می گوید: «برای من سؤالی پیش نمی آید چون من درس را خیلی زود می فهمم».

گزارش های زیادی درباره زیست دوگانه ما ایرانیان در مجامع رسمی و غیررسمی نوشته شده و هشدارهای زیادی در این باره داده شده و گویا تنها حربه مسئولان آموزشی اضافه کردن چند بازی و شعرخوانی برای جذاب تر کردن مطلب درسی به عنوان شیوه آموزشی بوده است. سال گذشته در روز دانش آموز شاهد ویدئوهای بسیاری از همخوانی و رقص دانش آموزان همراه

”
دانش آموز مقطع
دبیرستان سرشار از
سوالات فلسفی نسبت
به وجود و هستی خود
است. همه ما این دوره را
گذرانده ایم و به شیوه های
مختلف سعی کرده ایم
برای این سوالات پاسخی
بیابیم. آیا کلاس دینی
باید مکانی برای رسیدن
به پاسخ سوالات باشد؟



با معلمان خود از یک موزیک لس آنجلسی، که قطعاً محتوای آن برای سنین پایین تأیید نمی‌شود، فضای مجازی را پر کرد. این موضوع بازتاب‌های زیادی داشت و حتی در وبسایت‌های نزدیک به حاکمیت به این مسئله پرداخته شد و اعتراف همگان به شکاف فرهنگ رسمی و غیررسمی بود؛ اما راهکار مسئولان امر توییح معلمان و مدارس بود. گویی این مسئولان هیچ‌گاه متوجه ویدئوهای دانش‌آموزانی که رقص خود را برای فلان کانال موسیقی ماهواره‌ای می‌فرستند یا به فلان مجری یک برنامه درهم سلام می‌دهند ندیده‌اند یا میزان استقبال دانش‌آموزان از کمپین آتش زدن پرچم امریکا و اسرائیل را در روز دانش‌آموز چطور می‌بینند؟

کرامات صفحه آخر

یکی از معلمان درس دینی تهران درباره بی‌علاقه بودن دانش‌آموزان نسبت به درس دینی یک گام جلو می‌گذارد و معتقد است: «از دهه ۷۰ به بعد ما شاهد یک چالش عنادگونه بچه‌ها نسبت به درس دینی هستیم. در کتاب‌های درس دینی خصوصاً مقاطع پایین‌تر مباحث دینی دیگر محدود به کتاب‌های دینی نیست. همچنین شاهد بودیم که مثلاً در داستان کتاب ادبیات فارسی به یک‌باره شخصیت مجید نمازخوان شده». ضمن اینکه بچه‌های مقطع دبیرستان خیلی بیشتر از دانش‌آموزان سال‌های پایینی خود در فضاهای غیررسمی وقت می‌گذرانند و به لطف فیلترینگ به سایت‌های با محتوای نامناسب با سنین خود دسترسی پیدا کرده‌اند؛ بنابراین این تعارض‌ها به شکل تضاد بروز پیدا می‌کنند: «قبلاً شاید یکی دو دانش‌آموز بودند که در کلاس بحث انتقادی داشتند و یک نفر هم دفاع می‌کرد، اما امروز بچه‌های ساکت هم موضع دارند. کسانی هم که تیپ رسمی حاکمیت را دارند اغلب ترجیح می‌دهند به مدارس خاص بروند».

دانش‌آموز مقطع دبیرستان سرشار از سؤالات فلسفی نسبت به وجود و هستی خود است. همه ما این دوره را گذرانده‌ایم و به شیوه‌های مختلف سعی کرده‌ایم برای این سؤالات پاسخی بیابیم. آیا کلاس دینی باید مکانی برای رسیدن به پاسخ سؤالات باشد؟ آیا دانش‌آموز می‌تواند در همان سال‌های راهنمایی و دبیرستان به تمام این پرسش‌های وجودی پاسخ دهد و آرام بگیرد؟ آیا این سؤالات پاسخ‌دانی هستند؟ یکی دیگر از معلمان دینی در شهر تهران می‌گوید: «کتاب‌های ما این‌طور هستند که بچه‌ها را به نقطه‌ای هدایت کنند که خودشان قصد دارند. هم بچه‌ها نمی‌پذیرند و این مشهود است.» حال پاسخ مشخصی که دانش‌آموز باید از کتاب‌های دینی بگیرد با دریافت‌های او گاهی متعارض و یا در تضاد است. بگذریم از دیدگاهی که دانش‌آموز را مانند لوح پاک و خالی از هر دریافتی می‌داند که می‌توان هر مفهومی را به او تحمیل کرد.

«در سال‌های ابتدایی تدریس به نظر علاقه به دین بیشتر بود و امروز از دین‌گریزی به دین‌ستیزی هم رسیده‌ایم. کتاب‌های دینی به جای اخلاقیات به سمت حکومتی شدن رفته و این مسئله معجون سمی خطرناکی است. کتاب پیام‌های آسمانی (دوره اول متوسطه) بیشتر القا می‌کند که چطور حکومت اسلامی تشکیل می‌شود. نکته جالب این است که سال دوازدهم که انتظار داریم ذهن بچه تشکیل شده باشد او تازه درباره توحید و شرک می‌خواند».

به تعداد آدم‌ها راه هست...

همه افراد بشر در سراسر دنیا با شناخت خود دچار سؤالات وجودشناختی می‌شوند که چه در مسیر دین و چه در مسیر غیردین سعی در پاسخ دادن به آن‌ها دارند. به گفته یکی از معلمان شاید اگر بار کنکور از روی دوش دانش‌آموزان و مدارس برداشته می‌شد دانش‌آموزان می‌توانستند مواجهه بهتری نسبت به درس دینی، بلکه با سایر دروس داشته باشند و کلاس دینی محلی برای بیان سؤالات آن‌ها و تضارب آرا باشد.

ستیز با درس دینی نتایج متفاوتی از ستیز دانش‌آموز با دروس دیگر دارد. دانش‌آموزی که در توییت و اینستاگرام هشتک‌هایی در رابطه با حجاب و اعدام می‌زند چه مواجهه‌ای با مطالب درس دینی، که پیوند تنگاتنگ با حاکمیت دارد، خواهد داشت؟ علاقه‌مند کردن دانش‌آموز قرن بیست‌ویکم به مفاهیمی که نسبت به آن ستیز و گارد دارد با بازی و شعر و گروه‌بندی کردن یک علاقه‌مندی کوتاه‌مدت خواهد بود که به استحکام عقاید دینی فرد نیز منجر نخواهد شد. ■

پی‌نوشت:

۱. اسفندیار معتمدی، کتاب‌های درسی در ایران از تأسیس دارالفنون تا انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷-۱۳۳۰. همان.
۲. همان.

درباره مفاهیم کتاب یکی از معلمان دینی نظرات جالبی دارد: «مطلب دینی دبیرستان به شدت شریعت‌زده هستند و در کتاب، چالش‌های روشنگرانه‌ای مطرح نمی‌شود. کتاب بستری دارد که پیش‌زمینه‌های آن در تلویزیون و منابر رسمی گفته شده و چون دانش‌آموز هم نسبت به آن‌ها موضع دارد، سر کلاس صدای اعتراض خودش را نسبت به همه این‌ها بیان می‌کند». اختلاط شدید قرائت‌های حکومتی با مسئله عمیق شناخت خدا در کتاب‌های دینی مدارس چه ضررهایی دارد؟

در یکی از شبکه‌های فارسی‌زبان در امریکا، برنامه‌ای هفتگی پخش می‌شود و در آن صحبت‌های روحانیون در منابر به سخره گرفته می‌شوند. معمولاً در این ویدئوها گوینده داستان‌هایی عجیب از کرامات ائمه و بزرگان را می‌گوید. اخیراً هم در صدا و سیما حجت‌الاسلام صدیقی، امام‌جمعه موقت تهران، کرامتی از آیت‌الله مصباح یزدی روی تخت غسل‌خانه گفت که مورد انتقاد بسیاری قرار گرفت. پیوند زدن تریبون‌های رسمی با مطالب درسی و طرح چنین سخنانی در آن تریبون‌ها، باعث می‌شود دانش‌آموز نه تنها کتاب درسی را منبعی برای جست‌وجوی‌های وجودشناسی قرار ندهد بلکه شاید دور از انتظار نباشد که برای بلند کردن صدای اعتراض خود به محتوای درسی به چالش‌هایی نظیر کندن یکی از صفحات کتاب درسی یا عوض کردن عکس جلد کتاب هم ملحق شود. تعارض دانش‌آموزان با نه تنها درس دینی بلکه با مدرسه موضوع مهمی است که این چنین نمود پیدا می‌کند.

یکی از دبیران درس دینی از تدریس بدون انعطاف معلم دینی فرزند خود و به تبع آن بی‌علاقگی او نسبت به درس دینی و تلاش‌هایی که برای رفع این مسئله داشته‌اند می‌گوید، زیرا:

از مجتهد جامع الشرایط تا استخدام طلاب در آموزش و پرورش

پیشینه موضوع و چشم‌انداز آن



رحیم روح‌بخش

مدارس کشور را در سال‌های بعد از مشروطه به عهده داشتند. شوراهای مذکور که به‌گونه‌ای در تداوم «انجمن معارف» - تأسیس ۱۲۷۵ ش - قبل از مشروطه فعالیت می‌کردند، با عناوینی نظیر شورای معارف، مجلس شورای معارف و شورای عالی معارف ایفای نقش کردند. در تمام این شوراهای، یک مجتهد جامع‌الشرایط به‌منظور صیانت از شرعیات در تصمیمات متخذه به عضویت شورا درمی‌آمد.

الف - نقش مجتهد جامع‌الشرایط عضو شورای عالی معارف:

اولین مجتهد جامع‌الشرایط عضو شورای عالی معارف - تأسیس ۱۳۰۱ - حاج شیخ محمدامین صدرالاسلام بود تا اینکه بعد از یک سال در پی استعفای ایشان «به دلیل مشاغل و گرفتاری‌های شخصی» (جلسه ۳۶ شورای عالی معارف، مورخ ۱ میزان [مهر] ۱۳۰۲) از طرف وزیر معارف وقت - که البته ریاست شورا را هم به عهده داشت - در جلسه چهلم شورا - مورخ ۱۳ عقرب [آبان] ۱۳۰۲ - سید مهدی مجتهد لاهیجی جانشین ایشان شد. در متن مصوبه مذکور آمده است: «نظر به اینکه در شورای عالی معارف مطابق قانون وجود یک نفر مجتهد جامع‌الشرایط لازم بود، از طرف آقای وزیر معارف، آقای سید مهدی مجتهد لاهیجی به این سمت معین شدند». لاهیجی تا زمان رحلت - در خرداد ۱۳۳۱ - به مدت سه دهه به‌عنوان مجتهد جامع‌الشرایط عضویت این شورا را به عهده داشته و در جلسات آن شرکت کرد. بعد از نامبرده تا انقلاب ۵۷، رجال روحانی دیگری این سمت را به عهده داشتند.

این شورا در تمام ادوار کاری خود با حضور و تکاپوهای مجتهد جامع‌الشرایط، اقدامات چندینی در عرصه آموزش و مدارس برای حفظ میراث نظام آموزش سنتی و مذهبی از آن جمله تداوم نظام آموزشی مکتبخانه‌ای تا یکی دو دهه، به‌کارگیری روحانیون و طلاب در امر آموزش کتب دینی و عربی، آموزش شرعیات و احکام اسلامی، تألیف کتب درسی دینی و قرآن، نظارت بر برنامه درسی و محتوای کتب درسی، برپایی نماز و مراسم‌های مذهبی در مدارس و مواردی از این قبیل به عمل آورد. برخی از این اقدامات - به‌اختصار - به شرح ذیل قابل بررسی هستند:

۱. برنامه درسی شرعیات و تفکیک درس اخلاق از آن: در یکی از نخستین جلسات شورای عالی معارف در خلال بررسی «پروگرام تعلیمات ابتدایی» درس شرعیات از درس اخلاق تفکیک شد، با این استدلال که «اخلاقیات عبارت از چیزهایی است که در هر مذهب و ملت بوده و خواهد بود به عبارت آخری هر جا نوع بشر و عائله بشریه وجود داشته باشد رعایت آن را کم و بیش ناگزیرند پس نباید آن را از امور شرعیه محسوب داشت». در همین جلسه بنا به پیشنهاد سید مهدی لاهیجی [مجتهد عضو شورای عالی معارف]: «حب دیانت» نیز مثل «حب وطن» جزء پروگرام شد. (جلسه ۲۶، مورخ ۳۱ برج ثور [اردیبهشت] ۱۳۰۲) اقداماتی مشابه نیز جهت برنامه درسی متوسطه (دو دوره سه ساله اول و دوم) از آن جمله تصویب درسی با عنوان «فقه» و همچنین «اصول عقاید» برای سه سال این دوره قابل ذکر است. (جلسه ۸۸، مورخ ۱۹/۶/۱۳۰۶)

چنین رویکردی در برنامه‌های درسی دارالمعلمین و دارالمعلمات - بعداً دانشسرا - نیز به چشم می‌خورد. در خلال تصویب اولین «پروگرام نظامنامه دارالمعلمین مرکزی» در ماده سوم تأکید شده: «تحصیلات خاصه دارالمعلمین برای متعلمین

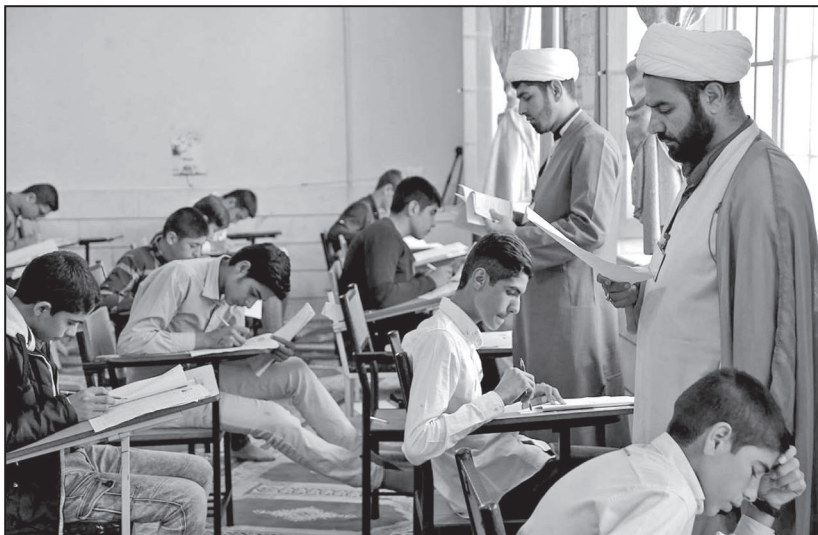
نگارنده پیش از این در چندین مقاله مرتبط، نظام آموزشی بعد از انقلاب را مورد آسیب‌شناسی قرار داده است. از آن جمله در دو مقاله «بازگشت مکتبخانه» به ترتیب در شماره‌های ۱۱۱ و ۱۱۲ مجله چشم‌انداز ایران و همچنین «خاستگاه‌های ایدئولوژیک آموزش و پرورش بعد از انقلاب» در شماره ۹۲ و بالاخره مقاله «سیطره نگاه رسمی بر آموزش تاریخ در مدارس» در شماره ۹۸ همین مجله ابعاد و زوایای این موضوع را بررسی کرده است. در این نوشتار که به‌گونه‌ای در تکمیل

آن مباحث تلقی می‌شود، سعی دارد با عنایت به ماجراهای اخیر در مورد مجوز استخدام طلاب در آزمون استخدامی آموزش و پرورش - شهریور ۱۳۹۹ - جهت تدریس دروس علوم انسانی و همچنین موضوع سرباز - معلمی طلاب به‌منظور تدریس در دوره ابتدایی - تابستان ۱۳۹۹ - را مورد بررسی قرار دهد. برای این منظور در آغاز پیشینه به‌کارگیری روحانیون و طلاب برای تدریس در آموزش و پرورش در دوره پهلوی - به اختصار - و سپس چالش‌های پیش‌روی آن در دوره جمهوری اسلامی به‌خصوص در سال‌های اخیر را مورد بررسی قرار داده و در این راستا قوانین اشتغال مجتهدین و نحوه جذب آنان برای تدریس - غالباً تعلیمات دینی - در دوره پهلوی دوم ارزیابی شده و سپس دو مرحله فراخوان جذب طلاب در آموزش و پرورش در سال اخیر و واکنش انجمن‌های علمی حوزه علوم انسانی مورد بازکاوی قرار می‌گیرد.

مقدمه:

در نظام آموزشی سنتی که تا اواخر عصر قاجار رواج داشت، امر آموزش به‌خصوص مکتبخانه‌ها به عهده ملایانی بود که معمولاً چند صباحی را در مدارس دینی زی طلبگی را گذرانده بودند. حوزه‌های علمیه نیز یک‌سره در اختیار مراجع، علما و مدرسین دینی قرار داشت. تا اینکه با ورود نظام نوین آموزشی و تأسیس مدارس جدید، به‌تدریج چالش‌های میان دو نظام آموزشی سنتی و نوین شکل گرفت. این چالش سیاست‌گذاران عرصه آموزشی را بر آن داشت که راه‌حلی بیابند، زیرا مشکلاتی از این نوع به‌تدریج در سطح کلان کشور در سایر عرصه‌ها نیز ظهور و بروز یافت.

در چنین شرایطی با وقوع انقلاب مشروطه، امکان حل مناقشه از طریق قانون‌گذاری مجلس فراهم گردید. چنان‌که در متمم قانون اساسی علاوه بر پذیرش حق هیئت علما برای وتوی مصوبات مجلسین بر اساس قواعد شرع، به لزوم عدم مغایرت فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی با موازین شرع تأکید شده بود. از این رو، قانون اساسی مشروطیت پای در حقوق ملی و پای دیگر در شریعت دینی یافت. این دوگانگی برای وفاق اجتماعی آن روز ضروری بود. به نظر می‌رسد بر اساس همین اصل، در بسیاری از شوراهای دولتی در عرصه‌های مختلف کشوری، معمولاً تعدادی از علما به‌عنوان مجتهد جامع‌الشرایط عضویت یافتند. از آن جمله شوراهایی که در ارتباط با معارف و مدارس تشکیل شده و تدوین قوانین و مقررات لازم برای



هر سه شعبه [ادبی، ریاضی، طبیعی] یکسان خواهد بود. علوم دینی و زبان فارسی و حسن خط در مواد متوسطه مورد توجه خاص خواهد بود (جلسه ۴۵، مورخ ۱۳۰۲/۱۰/۲) که بر این اساس در «دستور تعلیمات متوسطه نسوان به ضمیمه تعلیمات اختصاصی دارالمعلمات» از ۲۱ درس برای سه سال تحصیلی، یک درس با عنوان «فقه» منظور گردید (جلسه ۳۱، مورخ ۱۳۰۴/۵/۴) که همین درس در «پروگرام دارالمعلمات ابتدائی برابر با دوره اول متوسطه نسوان» با عنوان «شرعیات» در میان ۱۴ درس دوره سه ساله تحصیلی آمده است (جلسه ۱۱۸، مورخ ۱۳۰۷/۵/۳۰).

۲) تألیف و ارزیابی کتب درسی شرعیات: یکی از وظایف لاهیجی به عنوان مجتهد جامع الشرایط عضو شورا بررسی و تأیید محتوای کتب درسی شرعیات از نظر انطباق با پروگرام (برنامه درسی) آن بود. البته در این راستا کمیسیونی نیز در شورا تشکیل شده بود. (جلسه ۸۶، مورخ ۱۳۰۶/۵/۱۶). برخی از کتبی که لاهیجی بنا بر دستور شورا مورد بررسی قرار داد، عبارتند از:

- کتاب «حقوق اسلامی» تألیف آقای نقیبزاده، نتیجه بررسی، رد. (جلسه ۵۵، مورخ ۱۳۰۵/۷/۶)

- کتاب «شرعیات» تألیف عبدالله ثقه الاسلامی، نتیجه بررسی، تأیید. (جلسه ۷۴، مورخ ۱۳۰۶/۱/۲۳)

- کتاب «جامع محمدی» تألیف آقای [سید محمد] تدین [اوزیر وقت معارف]، نتیجه بررسی، تأیید. (جلسه ۸۶، مورخ ۱۳۰۶/۵/۱۶)

- کتاب «مجموعه از آیات اخلاقی قرآن به ضمیمه ترجمه فارسی آن» تألیف آقایان بدیع الزمان فروزانفر و ذوالمجدین (جلسه ۲۵۹، مورخ ۱۳۱۲/۱۱/۱۱) برای تدریس دروس «دیانت و اخلاق» در کلاس‌های پنجم و ششم ابتدایی، نتیجه بررسی، تأیید. (جلسه ۲۹۹، مورخ ۱۳۱۳/۱۱/۲)

- کتاب سه جلدی «قطعات منتخبه» تألیف اسماعیل امیرخیزی مدیر دبیرستان فردوسی تبریز برای تدریس در دوره اول دبیرستان، بررسی توسط فروزانفر، تأیید. (جلسه ۲۹۹، مورخ ۱۳۱۳/۱۱/۲)

- کتاب سه جلدی «قرآنت عربی» تألیف سید محمد تدین برای دوره اول دبیرستان، بررسی توسط فروزانفر، تأیید (جلسه ۳۷۷، مورخ ۱۳۱۷/۶/۱۲)

- کتاب «فقه» تألیف کمال نوربخش از دبیران دینی دبیرستان‌های تهران، نتیجه بررسی، تأیید. (جلسه ۵۴۲، مورخ ۱۳۲۴/۱۱/۲۰)

۳) منع تبلیغات مدارس خارجی: یکی دیگر از اقدامات لاهیجی در خلال مذاکرات شورای عالی معارف / فرهنگ، تذکرات وی درباره جلوگیری از تبلیغات مذهبی مدارس خارجی در ایران بود. شورا نیز به این مسئله حساسیت داشت، در یکی از جلسات آن «با اکثریت آرا تصویب شد عموم اتباع خارجه که در ایران اجازه حاصل کرده و تأسیس مدرسه می نمایند از تبلیغات مذهبی و سیاسی ممنوع و باید پروگرام وزارت معارف را در مدارس خودشان معمول و مجری دارند» (جلسه ۳۲، مورخ ۱۳۰۴/۶/۲۵). لاهیجی معمولاً در مذاکرات مربوط به این مدارس اعم از

شود دختران مسلمان را نپذیرد» (جلسه ۱۰۳، مورخ ۱۳۰۶/۱۲/۱۸).

ب) نقش کمیسیون اجتهاد و افتاء:

در شورای عالی معارف / فرهنگ، چندین کمیسیون به منظور رسیدگی به برخی از وظائف و مأموریت‌های شورا تشکیل شد. یکی از این کمیسیون‌ها «کمیسیون اجتهاد و افتاء» بود. فلسفه تشکیل این کمیسیون از این قرار بود که به دنبال درخواست مجوز نشریه از سوی برخی از روحانیون در فضای باز سیاسی اوایل دهه ۲۰، مسئله مدرک حوزوی - غیررسمی - آنها مطرح شد: لذا مقرر گردید «کمیسیونی مرکب از آقایان سید مهدی لاهیجی [مجتهد جامع الشرایط عضو شورا]، بدیع الزمان فروزانفر و دکتر عبدالحمید زنگنه [از دیگر اعضای وقت شورا] در اداره کل نگارش وزارت فرهنگ [به عنوان پیشنهاددهنده طرح] تشکیل و مقرراتی راجع به اینکه چه نوع از تصدیق‌های اجتهاد و از کدام مراجع تقلید قابل قبول است تنظیم و تدوین نموده، نتیجه را به شورای عالی فرهنگ بفرستند تا مطرح و تصمیم شایسته اتخاذ شود» (جلسه ۴۵۸، مورخ ۱۳۲۲/۱۱/۲۳): اما مدتی بعد این کمیسیون با انبوهی از درخواست‌های برای تأیید اجازات اجتهاد مواجه شد و به تدریج اهمیت و گستره مأموریت و اختیارات کمیسیون آشکار شد: زیرا بررسی محتوا، ابعاد، شمولیت و مجوزهای اجتهاد امری تخصصی و لازمه آن اشراف بر نظام آموزشی سنتی، مراجع تقلید و مدرسین حوزه و دوره‌های تحصیلی حوزه بود. برای این منظور مقرر گردید برای «تعیین ارزش علمی» مجوزهای اجتهاد «از طرف کمیسیون آیین‌نامه‌ای تنظیم و در صورت لزوم فهرست مراجع تقلید را به آن نیز ضمیمه» نمایند. (مصوب جلسه ۴۸۶، مورخ ۱۳۲۳/۲/۲۶) تهیه اسامی مراجع تقلید به این منظور بود که معلوم شود اجازه‌های اجتهاد از طرف کدام‌یک از آنان صادر شده است.

آیین‌نامه و اعضای کمیسیون در دوره فعالیتش تا سال ۱۳۵۴ چندین بار اصلاح شد. کما اینکه مراجع تقلید نیز به اقتضای شرایط سیاسی جامعه تغییر و از طرف

صدر مجوز فعالیت، درخواست افزایش شعبات مدرسه و غیره پیشنهادهای ارائه می کرد. از آن جمله:

- مدارس امریکایی: «پیشنهاد مستر استر امریکایی دائر به تقاضای امتیاز چهار باب مدرسه که در تبریز و ارومیه و مراغه و هفتون سلماس ... لاهیجی پیشنهاد نمود: رعایت قوانین وزارت معارف، منع تبلیغات مذهبی، تدریس شرعیات، اجازه بازرسی از مدرسه (جلسه ۲۳، مورخ ۱۳۰۴/۲/۳۰) منع تبلیغ مسیحی به اطفال مسلمان» (جلسه ۲۴، مورخ ۱۳۰۴/۳/۶).

- مدارس شوروی: شورا اجازه تأسیس مدارس مختلط توسط یکی از اتباع شوروی را به این شرط پذیرفت که «شاگردان ذکور و اناث مسلمان تبعه ایران را در آن مدرسه نپذیرند» (جلسه ۳۷، مورخ ۱۳۰۴/۹/۳۰). همچنین در پی درخواست مجدد شوروی جهت امتیاز تأسیس شش مدرسه مختلط در شهرهای بندرجز [گز]، تبریز، بارفروش [بابل]، رشت، مشهد و [بندر] پهلوی، شروط ذیل برای اعطای آن به تصویب رسید: عدم پذیرش دختران مسلمان، رعایت پروگرام وزارت معارف، عدم تبلیغات سیاسی نسبت به اتباع ایرانی، تدریس شرعیات به اطفال مسلمان، اجازه حق تفتیش مدارس (جلسه ۵۵، مورخ ۱۳۰۵/۷/۶) همین درخواست برای اعطای مجوز مدرسه در تهران هم مطرح شد که بنا به پیشنهاد لاهیجی مقرر شد «درباره اطفال مسلمان قسمت شرعیات و قرآن نیز تدریس شود» (جلسه ۷۶، مورخ ۱۳۰۶/۲/۱۶).

- مدارس فرانسوی: همین شروط در پی درخواست موسیو پرکالو تبعه فرانسه و مدیر مدارس ذکور و اناث کاتولیک‌های اصفهان برای تأسیس مدرسه‌ای دیگر در فریدن مورد تأکید قرار گرفت و مقرر شد «اولاً حق ندارد دختران مسلمان را در مدرسه مزبوره بپذیرد و ثانیاً پروگرام رسمی وزارت معارف را مطابق دستور اداره تعلیمات اجرا نماید» (جلسه ۱۲۹، مورخ ۱۳۰۷/۱۰/۱۸).

- مدارس انگلیسی: در پی درخواست تأسیس یک مدرسه انگلیسی به مدیریت میرزا جالینوس حکیم، لاهیجی پیشنهاد داد «همان‌طور که در امتیاز مدرسه روس‌ها قید شد در این امتیاز هم باید شرط

شورای عالی معرفی گردید. یک نکته درخور توجه اینکه شورای عالی فرهنگ و البته کمیسیون اجتهاد در صدد تعیین ارزش مدارک حوزوی برنیامد، بلکه در صدد بود با تأیید یکی از مهم‌ترین این مدارک یعنی «اجازه اجتهاد» که معمولاً از سوی مراجع تقلید صادر می‌شود، امکان استفاده از این مدرک را در نظام رسمی دیوانسالاری و از جمله نظام آموزشی صادر نماید. در طی قریب سه دهه و نیم فعالیت این کمیسیون حدود پانصد مجوز اجتهاد و افتاء - مخصوص علمای اهل سنت - در کمیسیون مورد بررسی و تأیید شد.^۳ دارندگان این گونه تأییدیه‌های مجوز اجتهاد و افتاء می‌توانستند در برخی از مشاغل ورود پیدا کنند و بعضاً استخدام شوند. خوشبختانه در متن آیین‌نامه‌های کمیسیون به برخی از این امتیازات در عرصه نظام آموزشی اشاره شده است. بر اساس این داده‌ها می‌توان ادعا کرد که مجتهدین با دریافت این گواهینامه می‌توانستند به تمام مشاغلی که دارندگان مدرک دیپلم نائل آیند، برسند. کما اینکه دستیابی به برخی امتیازات نیز برای آنان امکان‌پذیر می‌شد. از آن جمله مجوز تأسیس دبیرستان و عهده‌دار شدن مدیریت آن (مصوب جلسه ۸۱۴، مورخ ۱۳۳۱/۸/۱۱)، اخذ امتیاز تأسیس دبستان ملی (غیردولتی) و مربی دبستان (مصوب جلسه ۶۹۹، مورخ ۱۳۲۸/۶/۲۶)، [تأکید مجدد] اعطای اجازه تأسیس دبستان و عهده‌دار شدن مدیریت مسئول آن آموزشگاه (مصوب جلسه ۸۵، مورخ ۱۳۵۰/۱۰/۱)، اخذ مجوز نشریه (جلسه ۴۵۸، مورخ ۱۳۲۲/۱/۲۳)، اجازه تدریس علوم دینی در مدارس، اخذ امتیاز محضر و بالاخره معافیت از خدمت نظام وظیفه عمومی (جلسه ۱۸۷، مورخ ۱۳۵۹/۱/۳۱) از دیگر امتیازات این گواهینامه‌ها بود.

دکتر خلیل رفاهی از وعاظ برجسته اصفهان در قبل از انقلاب در خاطراتش به این گواهی‌ها اشاره کرده است: «وضع زندگی طلاب با تنگدستی و سختی مقرون بود... در گذشته به قدری دولت‌ها نسبت به روحانیت و مخصوصاً طلاب حوزه‌ها بی‌توجه بودند که مرحوم سید کمال‌الدین نوربخش که از دبیران بسیار متدین تهران بود و کتاب‌های فقه و شریعت تألیف ایشان روزگار درازی در دبیرستان‌ها تدریس می‌شد و عضو شورای عالی فرهنگ مملکت هم بودند، می‌گفتند با فعالیت زیاد و جدید و کوشش طاقت‌فرسا توانستیم به شورای عالی فرهنگ بقبولانیم که اجازه اجتهاد در شیعه و درجه افتاء در تسنن معادل دیپلم ششم هر رشته شناخته شود به عبارت دیگر مراتب علمی اجتهاد که حداقل بیست سال تحصیل و ریاضت لازم دارد آن‌قدر تنزل داده شده بود که حداقل معادل لیسانس ارزش نداشت».^۴

ج - انقلاب اسلامی و به قدرت رسیدن روحانیون

۱- سرنوشت کمیسیون اجتهاد و افتاء

در دو سال آستانه انقلاب و بیش از یک سال بعد از آن جلسات شورای عالی آموزش و پرورش^۵ تشکیل نشد تا اینکه بنا بر نیاز به تدوین مقررات آموزشی، مجدداً این شورا به همت برخی از اعضای بازمانده آن نظیر استاد احمد صافی و دکتر یدالله سبحانی در ادامه جلسات قبل از انقلاب تشکیل جلسه داد. در چهار جلسه بعد از اولین جلسه آن یعنی در جلسه ۱۶۵ مورخ ۱۳۵۸/۸/۸ در بحث مربوط به عضویت آقایان محمدطاهر معیری و دکتر محمدرضا خسروی در «کمیسیون اسانسانماها و آیین‌نامه‌ها و برنامه‌ها» مقرر گردید «موضوعات مربوط به علوم دینی و طلاب علوم دینی با نظر آقایان دکتر غفوری و دکتر باهنر [در این کمیسیون] مورد بررسی و اظهارنظر قرار گیرد». به این ترتیب در این مرحله «کمیسیون اجتهاد و افتاء» که قبل از انقلاب به مدت سه دهه رسیده به امور علوم و طلاب دینی و به خصوص تصدیق اجتهاد علما را به عهده داشت، در ذیل کمیسیون دیگری قرار گرفت.

در این راستا در جلسه ۱۸۷ مورخ ۵۹/۱/۳۱ شورای عالی که موضوع وظیفه شورا درباره تصدیق اجازه اجتهاد و افتاء مطرح شد، استاد صافی اظهار نمودند: «چون در قانون نظام وظیفه پیش‌بینی شده است این گواهی‌نامه‌ها باید به تأیید وزارت علوم برسد، بنابراین رسیدگی به گواهینامه‌های مذکور به وزارت علوم واگذار شده است». کما اینکه تا سال سوم بعد از انقلاب نیز ارزش اجازه اجتهاد مجتهدین بر پایه همان دوره قبل یعنی دیپلم تلقی می‌شد، ضمن اینکه تصدیق اجازه اجتهاد و افتاء علماء نیز از مأموریت شورای عالی آموزش و پرورش خارج و به وزارت علوم واگذار گردیده است.

۲- سرنوشت مجتهد جامع‌الشرایط عضو شورا:

از جلسه ۲۳۶ مورخ ۱۳۶۰/۲/۶ شورای عالی آموزش و پرورش آیت‌الله ابراهیم امینی با معرفی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و تأیید شورای نگهبان قانون اساسی به‌عنوان مجتهد جامع‌الشرایط به عضویت شورای مذکور درآمد. ایشان تا مرداد همان سال در جلسات شورا هشت جلسه - شرکت کردند و سپس به مدت دو سال و سه ماه حضورشان در جلسات غیبت خورده است. ناگفته نماند آیت‌الله امینی مسئولیت بخش فرهنگی جامعه مدرسین را نیز به عهده داشت و سالیان طولانی نیز به نمایندگی این جامعه در تألیف و اصلاح کتب درسی نقش داشت. به هر حال در پی خودداری طولانی مدت آیت‌الله امینی از شرکت در جلسات شورا، آیت‌الله رضوانی جایگزین ایشان شد.

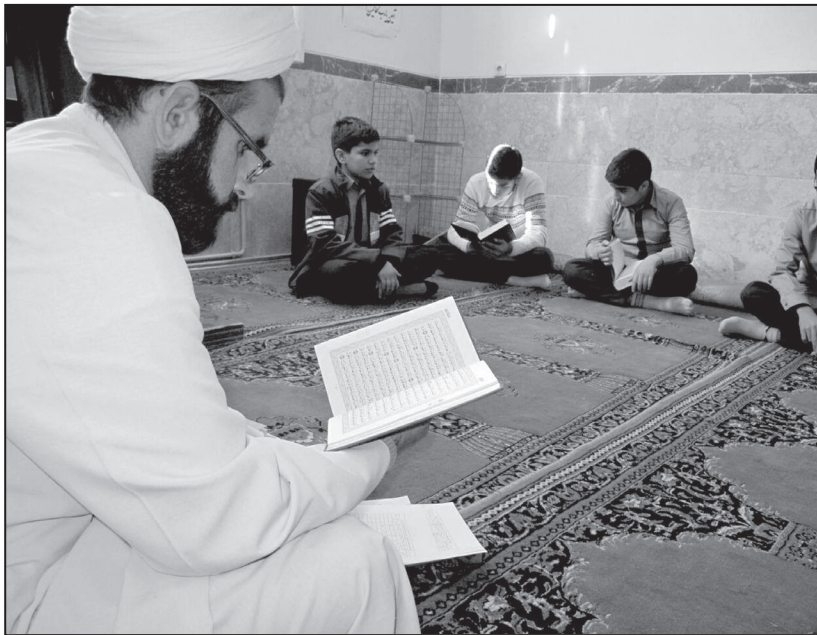
نامبرده به‌عنوان مجتهد جامع‌الشرایط از سوی شورای نگهبان معرفی و از جلسه ۳۲۰ مورخ ۱۳۶۲/۸/۱۸ در جلسات شورا حضور یافت. حضور مجتهد در این جلسات تاکنون ادامه دارد و آیت‌الله مصباحی مقدم با بیش از یک دهه عضویت در شورا به‌عنوان مجتهد جامع‌الشرایط، طولانی‌ترین مجتهد عضو شورا بعد از انقلاب می‌باشد.

با تصویب لایحه قانونی تشکیل شورای عالی آموزش و پرورش - مصوب ۱۳۵۸/۱۱/۲۷ - در شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران، معرفی مجتهد مذکور به عهده شورای نگهبان قانون اساسی واگذار گردید. شش سال بعد در جریان اصلاح موادی از قانون تشکیل شورای عالی آموزش و پرورش در جلسه ۲۵ آذر ۱۳۶۵ مجلس شورای اسلامی، این مسئولیت صرفاً بر عهده فقهای شورای نگهبان قرار گرفت. تا اینکه پانزده سال بعد در جریان اصلاح مجدد موادی از قانون تشکیل شورای عالی آموزش و پرورش - مصوب ۱۳۸۰/۷/۲۹ مجلس شورای اسلامی - «شورای عالی حوزه علمیه» متولی این امر شد. بالاخره در آخرین اصلاحیه قانون تشکیل شورای عالی آموزش و پرورش - مورخ ۱۳۸۱/۸/۲۳ مجلس شورای اسلامی - به نقش انحصاری «شورای عالی حوزه علمیه قم در این خصوص تأکید گردید».

۲- قوانین استخدام طلاب در آموزش و پرورش:

با توجه به فضای آموزش و پرورش در سال‌های بعد از انقلاب و اخراج تعداد زیادی از معلمان اعم از وابستگان به گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی، بهائیان و غیره و با عنایت به حضور برخی روحانیون سرشناس نظیر محمدرضا باهنر در مقام وزارت و حجت‌الاسلام حسینی در شورای عالی آموزش و پرورش و بسیاری دیگر در برخی مقامات و مدیریت‌های ستادی، زمینه جذب و به‌کارگیری روحانیون در این وزارتخانه فراهم شد؛ اما استخدام طلاب در آموزش و پرورش مستلزم تدوین مقرراتی جهت معادل‌سازی مدارک حوزوی با مدارک رسمی آموزشی بود. برای این منظور بررسی مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش نشان می‌دهد در جلسه یکی از کمیسیون‌های این شورا موضوع «نحوه ادامه تحصیل طلاب حوزه‌های علمیه» مورد بحث قرار گرفته است. بر اساس مصوبه آن، طلاب دارای مدرک سوم راهنمایی با شرط سه سال تحصیل در حوزه، می‌توانند در امتحانات نهایی سوم راهنمایی به‌صورت متفرقه شرکت و در صورت قبولی مدرک این دوره را کسب کنند. در این مصوبه ضمن معرفی مراجع ذیصلاح جهت معرفی طلاب حائز شرایط، همین امتیاز برای طلاب دارای مدرک راهنمایی جهت شرکت در امتحانات متفرقه بزرگسالان برای چهارم متوسط نیز آمده است. کما اینکه تأکید شده است نهادهای متولی برای معادل‌سازی مدارک بر اساس دروس مربوطه در قالب واحد درسی، ساعات، رشته و... اقدام نمایند. (جلسه ۸۷ کمیسیون معین شورای عالی آموزش و پرورش، مورخ ۱۳۷۲/۱/۱۴) این تکاپوها به تدریج زمینه رسمیت بخشیدن به

”
با توجه به فضای آموزش و پرورش در سال‌های بعد از انقلاب و اخراج تعداد زیادی از معلمان زمینه جذب روحانیون در این وزارتخانه فراهم شد



فعالیت ده‌ها مدرسه مذهبی را فراهم کرد و حتی شرایط تأسیس مدارسی از این نوع توسط نهادهای مختلف را تسریع نمود.

در این راستا از اواسط دهه ۷۰ نخستین «قانون استخدام روحانیان و طلاب علوم دینی در وزارت آموزش و پرورش با استفاده از معافیت تحصیلی» به تاریخ ۱۳۷۵/۲/۲۳ در مجلس شورای اسلامی تصویب شد که بر اساس آن روحانیون متقاضی به شرط داشتن مدرک تحصیلی معادل کارشناسی و تعهد پنج سال خدمت آزمایشی می‌توانستند در آموزش و پرورش استخدام شوند؛ البته تطبیق و معادل‌سازی مدارک حوزوی بر اساس «تعیین ارزش استخدامی تحصیلات حوزه‌ای روحانیون اهل تشیع (بخشنامه شماره ۵۵۰۵/د مورخ ۱۳۷۱/۹/۱۵ سازمان امور اداری و استخدامی کشور) به شرح ذیل صورت گرفت:

- الف- سطح یک حوزه: اتمام لمعتین و اصول.
- ب- سطح دو حوزه: اتمام رسائل و مکاسب.
- ج- سطح سه حوزه: اتمام کفایتین و ارائه رساله علمی مورد تأیید هیئت‌دوران در حوزه علمیه.
- د- سطح چهار حوزه: اتمام دوره خارج فقه و اصول در مدت شش سال و ارائه یک رساله علمی مورد تأیید هیئت‌دوران در حوزه علمیه.

۴- «ستاد همکاری‌های آموزش و پرورش و حوزه علمیه»:

به نظر می‌رسد در پی واگذاری بخش‌هایی از وظایف شورا در خصوص علما و طلاب به سایر دستگاه‌ها در بعد از انقلاب و خلأ حاصل از آن در آموزش و پرورش، راهکارهای چندی برای تعامل این وزارتخانه با حوزه‌های علمیه مطرح شد که در نهایت به تشکیل «ستاد همکاری‌های آموزش و پرورش و حوزه علمیه» منجر شد. اولین جلسه این ستاد در تاریخ ۸۵/۶/۲۷ «با استقرار دولت نهم و حاکم شدن گفتمان اصول‌گرایی» با حضور مهندس محمود فرشیدی وزیر وقت آموزش و پرورش، آیت‌الله حسینی بوشهری مدیر وقت حوزه‌های علمیه و معاونین تشکیل گردید. در این جلسه حجت‌الاسلام ذوعلم با نظر آیت‌الله حسینی بوشهری و مهندس فرشیدی و رأی اعضای ستاد به‌عنوان دبیر ستاد انتخاب شد.

منشور همکاری وزارت آموزش و پرورش و حوزه علمیه حاکی است: الف- اصول حاکم بر همکاری: رعایت‌شان و جایگاه حوزه‌های علمیه، اصل ولایت مداری، حجیت نظر مقام معظم رهبری در مورد خطوط‌مشی و محتوایی و جهت‌گیری‌های آموزش و پرورش؛ ب- عرصه‌های همکاری: همکاری و مشارکت در تدوین و تألیف کتب درسی به‌ویژه در حوزه علوم انسانی؛ دینی، قرآن، عربی، تاریخ، دروس رشته علوم و معارف اسلامی، همچنین کتب و مجلات کمک‌آموزشی، همکاری و کمک به تأسیس و راه‌اندازی مدارس پیش‌حوزه‌ای (علوم و معارف اسلامی) توسط حوزه‌های علمیه؛ ج- برخی مصوبات ستاد: گزینش و استخدام ۵۰۰ طلبه حوزه علمیه در آموزش و پرورش، واگذاری بخشی

معلم به آموزش و پرورش در دو سال گذشته، تأسیس مدارس علوم و معارف اسلامی وابسته به حوزه‌های علمیه به‌عنوان پیش‌حوزوی، انجام طرح مطالعاتی با عنوان اثربخشی حضور روحانیون در مدارس با عنوان طرح امین (توسط پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش در حال انجام است)، تشکیل هیئت‌های اندیشه‌ورز با حضور اندیشمندان حوزوی به‌منظور پرداختن به مسائل دینی، اعتقادی و تربیتی مبتلا به آموزش و پرورش (کد خبر ۸۵۳۲۲۲، تاریخ انتشار ۱۳۹۸/۲/۲۴).

۵- سرباز معلمی طلاب:

سربازمعلمی طلاب در آموزش و پرورش «در اجرای مصوبه فرماندهی معظم کل قوا مبنی بر تسری مقررات خدمت وظیفه روحانیون در امور علمی، فرهنگی و تبلیغی در وزارت آموزش و پرورش و با توجه به مجوز شماره ۷۴/۲۱۵/۱/۲۲۱۳ مورخ ۱۳۹۹/۲/۶ ستاد کل نیروها مسلح و نامه شماره ۱۹۴۱ مورخ ۱۳۹۹/۳/۱۳ مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه» صورت گرفت که بر اساس آن آقای علی الهیار ترکمن معاون برنامه‌ریزی و توسعه منابع انسانی وزارت آموزش و پرورش طی بخشنامه شماره ۲۳/۷۱۰ مورخ ۹۹/۵/۶ خطاب به مدیران استانی آموزش و پرورش ضمن اشاره به لزوم دارا بودن مدرک سطح یک برای طلاب متقاضی خاطرنشان کرد: «[مدیران] استان می‌تواند حداکثر ۱۲ ساعت از ساعات موظف سربازان طلبه را در تدریس دروس هفتگانه (آموزگار ابتدایی، تاریخ، دبیر فلسفه، دبیری معارف اسلامی، ادبیات فارسی، علوم اجتماعی و دبیری عربی - برحسب نیاز استان - استفاده نماید». در بند ۷ بخشنامه به‌کارگیری طلاب مذکور در معاونت پرورشی و فرهنگی در زمان تعطیلی مدارس [کرونا] اشاره شده و در بند ۸ نیز به برگزاری دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت برای طلاب اشاره شده است.

از مراکز تربیت‌معلم به معاونت تبلیغ حوزه‌های علمیه به‌صورت آزمایشی، کلیات اجرای آموزشی طرح ولایت، تهیه پیش‌نویس طرح مشکل سربازی طلبه‌ها، پیگیری طرح جامع تأسیس مدارس وابسته به حوزه‌های علمیه؛ و د- طرح‌های در حال پیگیری: طرح پیشنهادی تأسیس رشته تخصصی تعلیم و تربیت اسلامی در حوزه علمیه قم، طرح پیوند مسجد و مدرسه، طرح کلی اساسنامه سازمان مدارس وابسته به حوزه‌های علمیه».

این ستاد در دور جدید فعالیت خود با مسئولیت دبیری آقای حاجیان‌زاده از مدیران سابق آموزش و پرورش فعالیت خود را گسترش داده است. از آن جمله ایشان در خلال جلسه ۱۳۹۸/۲/۲۴ این ستاد که با حضور وزیر وقت آموزش و پرورش، سید محمد بطحانی، به اتفاق معاونینش به میزبانی آیت‌الله اعرافی، مدیر حوزه‌های علمیه کشور، در سالن جلسات آیت‌الله حائری در مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه قم برگزار شد، از چندین برنامه و مصوبه این ستاد به شرح ذیل سخن گفت: راه‌اندازی اولین مرکز تربیت مبلغ معلم در قم در پی تصویب طرح مذکور در هیئت‌امانی دانشگاه فرهنگیان و تلاش برای گسترش شعب آن در استان‌ها، تشکیل کارگروهی برای پیگیری مدارس مسجد‌محور، تشکیل کارگروهی در معاونت آموزش حوزه‌های علمیه برای بررسی رشته‌های تحصیلی حوزه مرتبط با آموزش و پرورش، پیگیری موضوع امکان حضور حداکثری طلاب در آزمون استخدامی ماده ۲۸ دانشگاه فرهنگیان (این ماده مجوز استخدام معلم خارج از کانال دانشگاه فرهنگیان را می‌دهد)، تأسیس دفتر همکاری‌های حوزه و آموزش و پرورش در شورای عالی انقلاب فرهنگی، برگزاری دوره ضمن خدمت کاری مشترک میان حوزه و آموزش و پرورش، اختصاص سهمیه‌ای به طلاب برای گذراندن دوره وظیفه سربازی در آموزش و پرورش (سالی ۵۰۰ طلبه)، جذب بیش از ۷۰۰ طلبه از سرباز-طلبه‌های

۶- استخدام طلاب در مدارس برای تدریس علوم انسانی

بر اساس متن «دفترچه راهنمای ثبت نام هشتمین امتحان مشترک فراگیر دستگاه‌های اجرایی کشور» که از طرف سازمان اداری و استخدامی کشور با همکاری سازمان سنجش آموزشی کشور در ۱۳۹۹ منتشر شد، آموزش و پرورش برای دبیری در رشته‌های ادبیات، جامعه‌شناسی، تاریخ، معارف اسلامی، فلسفه و مربی امور تربیتی علاوه بر فارغ‌التحصیلان کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته‌های مذکور، از طلاب فارغ‌التحصیل سطح دو (لیسانس) و سطح سه (فوق‌لیسانس) نیز استخدام می‌نماید.

این اقدام منجر به واکنش تعدادی از انجمن علمی کشور شد. نخستین واکنش از طرف «انجمن [استادان] زبان و ادبیات فارسی» به نمایندگی از استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌های کشور «در محکومیت اقدام وزارت آموزش و پرورش در خصوص احراز شرایط نامتعارف برای تصدی دبیری زبان و ادبیات فارسی» صادر شد. این انجمن در بیانیه خود خاطرنشان نمود، در این آزمون: «دارندگان مدارک سطح ۲ و ۳ حوزه با دانش آموختگان کارشناسی و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از نظر تخصص در حوزه زبان و ادبیات فارسی برابر دانسته شده‌اند تا سندی دیگری باشد بر مظلومیت معیار تخصص

آن هم در رشته زبان و ادبیات فارسی در آموزش و پرورش». این انجمن در ادامه ضمن درخواست اصلاح بند مذکور، تأکید کردند: «ای کاش این کارگزاران دلسوز، پاسخ خریدپسندی برای این پرسش می‌آوردند که چگونه می‌شود برای احراز سمت دبیری ادبیات فارسی، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادبیات فارسی که نزدیک به ۲۰۰ واحد درسی مرتبط با رشته را گذرانده و پایان‌نامه نوشته است، با عزیزی که درس‌های تخصصی رشته زبان و ادبیات فارسی را نخوانده‌اند،

برابر دانست؟» بیانیه این رویکرد را منجر به «به قلع‌وقمع آموزش روشمند و تخصصی زبان فارسی در مدارس» ذکر کرده است.

به دنبال این بیانیه، هفت انجمن دیگر حوزه علوم انسانی شامل انجمن جامعه‌شناسی ایران، انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، انجمن انسان‌شناسی ایران، انجمن علوم سیاسی ایران، انجمن ایرانی تاریخ، انجمن ایرانی تاریخ اسلام و انجمن مددکاران اجتماعی ایران نیز با صدور بیانیه‌ای مشترک نسبت به استخدام طلاب در آموزش و پرورش اعتراض کردند. هفت انجمن مذکور در بیانیه خود «اتخاذ این تصمیم را نشانه

بها ندادن به دانش آموختگان مجموعه رشته‌های علوم اجتماعی و تاریخ و بی‌توجهی کامل به دانش و تخصص در تصدی نقش مهم معلمی در آموزش و پرورش» بیان کرده و از آن به‌عنوان تصمیمی غیرحرفه‌ای و غیرکارشناسی نام برده است. سپس در چند بند نتایج زیان‌بار آن را در آموزش و پرورش و جامعه به شرح ذیل ذکر کرده است:

- فقدان دانش تخصصی دانش آموختگان حوزوی؛
- کاهش اهمیت رشته‌های علوم اجتماعی و تاریخی که «برای تربیت شهروند آگاه و مسئول و بهبود نظام حکمرانی بسیار بااهمیت هستند» نزد دانش‌آموزان؛
- تأثیر منفی بر رغبت و انگیزه دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی؛
- ایجاد محدودیت برای فرصت‌های شغلی دانش آموختگان رشته‌های مذکور؛
- ایجاد تعارضات غیراصولی بین نظام حوزوی و دانشگاهی و سلب اعتبار اخلاقی و اجتماعی دانش آموختگان حوزوی.

۷- دلایل موافقان و مخالفان استخدام طلاب برای تدریس دروس علوم انسانی در آموزش و پرورش:

دلایل موافقان اعم از حوزویان و بخشی از بدنه آموزش و پرورش عبارت‌اند از: مسبوق به سابقه تدریس دروس عربی، دینی و قرآن در چند دهه بعد از انقلاب، مسبوق به سابقه جذب طلاب از

سال ۹۸ برای هشت رشته علوم انسانی مذکور، استناد به اسناد بالادستی نظیر مصوبات مجلس شورای اسلامی، تأکید مقام رهبری مبنی بر رسالت حوزه در برابر آموزش و پرورش، نقشه جامع علمی کشور و سند تحول آموزش و پرورش، پذیرش اصل رقابتی بودن آزمون (۶۰ درصد سؤالات تخصصی و ۴۰ درصد عمومی) و در نتیجه شرایط یکسان برای شرکت‌کنندگان، مسبوق به سابقه بخشنامه سازمان امور اداری و استخدامی کشور در ۷۱/۹/۱۵ مبنی بر استخدام حوزویان برای

آموزگاری و مربی امور تربیتی، استناد به ماده ۲۸ اساسنامه دانشگاه فرهنگیان مبنی بر حق پذیرش معلم از سایر دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه به شرط طی دوره آموزشی یک‌ساله در آن دانشگاه، ادای تکلیف حوزه، ضرورت جهت‌دهی آموزش و پرورش (تأکید مقام رهبری)، تحصیلات سخت و شبانه‌روزی طلاب و معادل‌سازی تحصیلات آن‌ها به شرح: شش سال فوق‌دیپلم، ۹ سال لیسانس، ۱۲ سال فوق‌لیسانس، ۲۰ سال دکتری، تخصصی شدن رشته‌های تحصیلی حوزه، فعالیت‌های حوزه در عرصه‌های نشریات پژوهشی و تخصصی و نهادهای علمی و مراکز تخصصی آموزشی.

مخالفان استخدام طلاب از جمله انجمن‌ها و برخی شخصیت‌های دلائل مخالفت خود را به شرح ذیل بیان کرده‌اند: صدور بیانیه انجمن‌های علوم انسانی به‌عنوان اصل ضرورت دفاع نهادهای و انجمن‌های مردم‌نهاد و مدنی از منابع صنفی خود، اصل توجه به تشدید انتظار اعضای انجمن، احترام به اصل مطالبه‌گری نهادهای مدنی، نادیده گرفتن اصل تخصص، غفلت از اصل صلاحیت‌های علمی، نگاه شعاری به اصل تخصص و بروز مشکلات فاجعه‌بار در عرصه‌های مختلف، در صورت پذیرش این استخدام بایستی مدعیان طب سنتی نیز در آزمون پزشکی شرکت کنند، بی‌توجهی به شرایط یکسان افراد برای شرکت در یک رقابت آزاد، باز شدن روزنه‌ای به ناحق در امروز منجر به دروازه‌ای در آینده خواهد شد، در راستای اسلامی و ایدئولوژیک کردن آموزش و پرورش، در شرایط متقابل آیا یک دانشگاهی می‌تواند منبر برود؟ تلقی متفاوت حوزویان از علوم انسانی و پذیرش آن با شرط عنوان پسوند اسلامی، امکان انتقال این رویکرد به دانشگاه، عدم رعایت عدالت و باز شدن باب این عمل جایگاه نظام سیاسی را تنزل می‌دهد. تبدیل دانش علوم انسانی به بیش از طی آموزشی دوره چهارساله (که طلاب به علت عدم کسب این دوره فاقد بیش از آن حوزه تخصصی هستند)، پیشنهاد بازنگری در تعیین شرایط احراز صلاحیت‌ها توسط دستگاه متولی. ■

پی‌نوشت:

۱. جهت اطلاع متن کامل اسناد مورد استفاده، در مقاله تفصیلی بازنگاری‌شده در سایت مجله آمده است.
۲. ذکر این نکته در همین جا ضروری است که تدین از حامیان اصلی برنامه‌های مذهبی در مدارس بود و معمولاً از پیشنهادات لاهیجی حمایت می‌کرد. بعضاً نیز لاهیجی در صورت غیب در جلسات رأی خود را به تدین واگذار می‌کرد. (جلسه ۳۴۸، ۲/۲۸/۱۳۱۶)
۳. در تصدیق‌نامه‌های مجوز اجتهاد از سوی کمیسیون علاوه بر اسامی مجتهدین، مراجع تقلید صادرکننده اجازه اجتهاد، تولد، شماره شناسنامه و شهر آن‌ها ذکر شده است. ضمناً از تعداد حدود پانصد مجوز تبیینی متعلق به علمای اهل سنت -افتاء- است. نگارنده قصد دارد در مقاله‌ای دیگر این اسامی را در قالب جدولی معرفی کند.
۴. خلیل رفاهی، گردش ایام: خاطراتی از حوزه و دانشگاه، داخل و خارج کشور دکتر خلیل رفاهی، انتشارات مانی، ۱۳۸۲، ص ۸۸ (در همین جا ضروری است که از استاد رسول جعفریان که از سر مهر از چاپ این کتاب خبر داده و آن را در اختیار نگارنده قرار دادند، تشکر کنم).
۵. -گفتنی است که در سال ۱۳۴۳ در پی تقسیم وزارت فرهنگ به دو وزارتخانه و چند سازمان و همچنین تغییر نام آن به وزارت آموزش و پرورش، شورای عالی فرهنگ نیز به شورای عالی آموزش و پرورش تغییر نام داد. با این توضیح که جلسات آن از شماره یک شروع شد که تا کنون -۱۳۹۹- به حدود ۱۰۰۰ جلسه رسیده است. حال آنکه تعداد جلسات شورای عالی معارف و فرهنگ ۱۱۴۴ جلسه بود.
۶. استاد صافی با بیان خاطراتی از نقش آیت‌الله امینی در جلسات شورا، نقل کردند: مرحوم امینی برای شرکت در جلسات شورا با وسایل نقلیه عمومی از قم می‌آمدند و چون در سال‌های مذکور ترور شخصیت‌های انقلابی از جمله روحانیون در دستور کار ضد انقلاب قرار داشت، بعضاً به‌ناچار مکالمات لباس غیرروحانی - می‌شدند. به نظر می‌رسد غیبت طولانی ایشان نیز به همین دلیل بوده است.

تلقی متفاوت حوزویان از علوم انسانی و پذیرش آن با شرط عنوان پسوند اسلامی، امکان انتقال این رویکرد به دانشگاه، عدم رعایت عدالت و باز شدن باب این عمل جایگاه نظام سیاسی را تنزل می‌دهد

بررسی آموزش دینی در فنلاند از چشم‌انداز حقوق بشری

این مقاله، ترجمه فصل چهارم کتاب چشم‌اندازهای نظری و تجربی درباره دین، آموزش و پرورش، و حقوق بشر است که در سال ۲۰۱۷ منتشر شد. کتاب از دوازده فصل تشکیل شده که نویسندگان و پژوهشگران متفاوتی درباره موضوع آموزش دینی و حقوق بشر در کشورهای همچون لهستان، استونی، آلمان، فنلاند و بلاروس به نگارش درآورده‌اند. آشنایی با رویکردهای گوناگون آموزش دینی، بی‌شک برای ما که سال‌هاست مشغول تجربه آن هستیم می‌تواند مفید باشد؛ به‌ویژه آشنایی با آنچه در کشوری همچون فنلاند می‌گذرد که در دو دهه گذشته یکی از کشورهای پیشرو آموزش و پرورش به شمار می‌رود. ترجمه متن به‌طور گرومی انجام گرفته است و مترجم آن زهرا علی‌اکبری، عبدالرحمان ایران‌نژاد، محمدرضا نیک‌نژاد، مهدی بهلولی و آرمان بهلولی هستند.

سایلا پول‌تر، آرنیکا کیویوسیستو، میا مالاما، و آرتو کالیونیمی
برگردان: مهدی بهلولی

گرچه فهم‌های متفاوت و حتی ناسازگاری از سرشت و درون‌مایه این رابطه وجود دارد، اما حقوق بشر می‌تواند فصل مشترک همه نظام‌های اخلاقی در جهان باشد. پیمان‌های حقوق بشر نیز سندهایی از نظر حقوقی الزام‌آور در کشورهایی هستند که آن‌ها را پذیرفته‌اند. کارکرد حقوق بشر همچنین برای محافظت و پشتیبانی از کرامت انسانی است. هر فرد به‌منظور ارج نهادن به ارزش انسانی افراد دیگر، بایستی کنشگر [سوژه] اخلاقی باشد. کنشگر بودن نیاز به آزادی دارد: تنها یک انسان آزاد به‌راستی می‌تواند اخلاقی باشد و شیوه‌ای که در آن فرد آزادی‌اش را به کار می‌گیرد بر اینکه چگونه ارزش انسانی او درک می‌شود اثر می‌گذارد. توانایی اندیشیدن به کنش‌های فردی، گرفتن تصمیم‌های اخلاقی و انجام کنش‌های بعدی، کارهای مورد انتظار شهروندان کارآمد است. اصل بنیادین حقوق بشر فهم این [واقعت] است که هر اجتماعی گروهی از کنش‌ها را دارد که به‌طور متقابل [میان همه افراد] پذیرفته شده‌اند که مجاز یا بایسته دانسته شوند، اما برای تبدیل شدن به فرد آزاد خودمختار، شخص نیاز دارد به معنایی اخلاقی، آموزش دیده باشد. این ناسازه آموزش شناختی ضرورت عمل در چهار راه آزادی و کنترل فرد را توضیح می‌دهد. دموکراسی راستین به حضور افراد خودمختار اخلاقی نیاز دارد که مستعد آزاداندیشی و اندیشه‌سنجشگرانه هستند؛ بنابراین، آموزش اخلاقی پیش‌شرط زندگی دموکراتیک است.

آموزش دینی پتانسیل نیرومندی برای پشتیبانی از حقوق بشر دارد؛ بنابراین، به هنگام اندیشیدن به هدف‌ها، درون‌مایه و سازمان اجرایی آموزش دینی توجه به چشم‌انداز حقوق بشری ضروری است. افزون بر این موضوع حقوق بشر در ملاحظات وابسته به جایگاه دین در فضای عمومی، همچون بسترهای گوناگون آموزش آموزگاری: کودکانها، پیش‌دبستانی‌ها و مدرسه‌ها نقشی حیاتی دارد. وانگهی مهم است به‌ویژه از چشم‌انداز اقلیت‌های مذهبی به گفت‌وگوها و برخوردهای ارزش‌هایی توجه کنیم که کودکان و جوانان با آن روبه‌رو می‌شوند: کودکان و جوانانی که اجتماعی شدن خانوادگی‌شان به‌طور چشمگیری با برتری ارزشی غالب در بستر اجتماعی مدرسه‌ها متفاوت است. تفسیرهای متفاوت از آزادی مذهبی و حق به آموزش دینی ملاحظاتی مهم برای آموزش دینی هستند. با این‌رو، هنگامی که به بررسی موضوع‌های حقوق بشر وابسته به دین می‌پردازیم باید به میانکنش پیچیده «عمومی» و «خصوصی» توجه داشته باشیم. از این‌ها گذشته، چارچوب حق کودک به دین در برابر چارچوب حق پدر و مادران به آموزش بنا به جهان‌بینی باید به‌دقت بررسی شود.

۱. درآمد

از چشم‌اندازی فلسفی یک نظام الزام‌آور حقوقی از حقوق بشر به‌خودی خود حقوق بشر را پدید نمی‌آورد، بلکه هدف ابزارهای حقوق بشر محافظت از حقوق بشر است، اما سندهای الزام‌آور حقوقی، می‌توانند بنیان ارزشی مشترکی برای پرداختن به وضعیت‌هایی پدید آورند که در آن‌ها فهم‌های متفاوتی از سرشت و درون‌مایه حقوق بشر وجود دارند. در یک زمینه آموزشی این متن‌های الزام‌آور حقوقی، سنججه‌ای برای [ارزیابی] هدف‌های آموزشی به دست می‌دهند و موجبات امکانات کنش‌های آموزشی را فراهم می‌سازند. افزون بر این، در آموزش، معمولاً حقوق بشر به‌عنوان ارزش بنیادی، برای نمونه در چارچوب برنامه‌های درسی، قرار داده می‌شود. آموزش، از بُعد قانونی حقوق بشر خیر می‌دهد همان‌گونه که در جهت ارزش‌هایی (برای نمونه کرامت انسانی و برابری) آموزش می‌دهد که با حقوق بشر در پیوند هستند. حقوق بشر ابزارهایی برای شفاف‌سازی سنججه‌هایی به دست می‌دهد که با آن‌ها رابطه میان اجتماع و عضوهایش می‌تواند به نحو رضایت‌بخشی سازمان‌دهی شود. حقوق بشر به توجیه دلیل‌هایی برای حفظ شرافت فردی و برای نمونه، تعریف محدودیت‌های قدرت پدر و مادری بر روی کودک و تعیین مسئولیت‌های پدر و مادری از چشم‌انداز نیازهای کودک کمک می‌کند.

این مقاله، قصد شناسایی شکل‌هایی از آموزش دینی همخوان با چارچوب حقوق بشر را دارد. اگر بخواهیم مثالی در این باره بزنیم، پژوهش اوانس (۲۰۰۸) در آموزش دین در مدرسه‌های دولتی از منظر بین‌المللی حقوق بشر - که از رویکردهای گوناگون به آموزش دین خبر می‌دهد - نمونه خوبی است. پیش از همه، ما به تفسیرهای متفاوت از آزادی دینی و حق به آموزش دینی خواهیم پرداخت، سپس بر این اساس که چگونه آموزش دینی می‌تواند چشم‌اندازی حقوق بشری داشته باشد به گفت‌وگو درباره موضوع می‌پردازیم. در نهایت ما حقوق بشر و آموزش دینی را درون بحث گسترده‌تر دین در جامعه‌های غربی و فضای عمومی بررسی خواهیم کرد. این مقاله از کار تجربی ما در بافت‌های گوناگون ریشه می‌گیرد، اما در اینجا به‌جای ارائه گزیده داده‌ها، قصد بیرون کشیدن مسائل نظری بنیادی درباره این پدیده را داریم. سرانجام به بررسی دیدگاه دانش‌آموزان اجتماع‌های آموزشی [مدرسه‌های پایه اول تا نهم] در سه کشور فنلاند، سوئد و استونی درباره دین و آموزش دینی خواهیم پرداخت؛ دیدگاه‌هایی که در پروژه‌های پژوهشی «مواجه شدن با گوناگونی در آموزش» - که در پیوند با پروژه گوناگونی دینی و فرهنگی سوئدی - استونیایی در دبستان انجام می‌گیرد - و «یادگیری از دین‌ها و نگاه‌های جهانی در مدرسه در جامعه‌های جهانی-محلی شنوده» (LerREW) به دست آمده‌اند.

حقوق بشر حقی انسانی است و به‌عنوان پیامد انسان بودن به تک‌تک افراد تعلق دارد. حقوق بشر همچنین به رابطه درست و سازمان داده شده میان فرد و دولت برمی‌گردد.

می کند. اصل ۲ بیان می کند: «کودک باید از حمایت ویژه بهره مند باشد و باید توسط قانون و ابزارهای دیگر به او فرصت ها و امکاناتی بخشیده شود تا او را برای رشد و پرورش بدنی، ذهنی، اخلاقی، روحی، و اجتماعی به شیوه سالم و طبیعی و در شرایط آزادی و کرامت، قادر سازد». افزون بر این، و در راستای اعمال این بند، این اصل ادامه می دهد: «در وضع قانونها برای دست یابی به این هدف، صلاح کودک باید در صدر اولویت ها باشد».

پیمان نامه حقوق کودک نیز در ماده ۲ بیان می کند: «کشورهای طرف پیمان نامه باید به حقوق مندرج در این پیمان نامه احترام بگذارند و [اعمال] آن ها را برای هر کودک در حوزه تحت اختیار قانونی شان بدون تبعیض از هر نوعی، بدون در نظر گرفتن نژاد، رنگ پوست، جنسیت، زبان، دین یا هر وضعیت دیگر کودک یا پدر- مادر یا قیم حقوقی او تضمین کنند» و می افزاید: «کشورهای طرف پیمان نامه باید همه اقدامات مناسب برای تضمین حمایت از کودک در برابر همه شکل های تبعیض یا تشبیه بر اساس... عقیده های بیان شده، یا باورهای پدر و مادر کودک، قیم های قانونی، یا عضوهای خانواده به عمل آورند». افزون بر این ماده ۱۴ پیمان نامه اعلام می کند: «کشورهای طرف پیمان نامه باید به حق کودک به آزادی اندیشه، احساس شخصی اخلاقی و دین احترام بگذارند» و ادامه می دهد: «کشورهای طرف پیمان نامه باید به حقوق و وظایف پدر و مادران... برای فراهم سازی راهی برای کودک در اعمال حقش به شیوه ای سازگار با توانمندی های در حال رشد کودک، احترام بگذارند».

۲. تفسیرهای متفاوت از آزادی مذهبی و حق به آموزش دینی

پیمان نامه حقوق کودک سازمان ملل، هنگامی که به سراغ آموزش دینی می رود به پرسش درباره اینکه این آموزش حق چه کسی است دامن می زند؛ حق پدر و مادر به اجتماعی کردن کودکان بنا به

ارزش های یک جهان بینی خاص - که ممکن است در میان پدر و مادر بچه ها هم به شدت متفاوت باشد که در این حالت این پرسش حتی پیچیده تر می شود- یا حق کودک به دریافت آموزش [دینی] بر اساس جهان بینی ها. در قانون بین المللی، برای نمونه پیمان نامه اروپایی حقوق بشر و پیمان حقوق مدنی و سیاسی، پدر و مادران به روشنی حق به آموزش بچه هایشان بر اساس باورهای دینی و فلسفی شان را دارند. گرچه دولت ملزم نیست شکلی از آموزش بر اساس باورهای پدر و مادر ارائه دهد اما پدر و مادران باید حق بیرون آوردن بچه هایشان از آموزشی را داشته باشند که علیه باورشان است. کودکان، به نوبه خود به عنوان افراد خاص خودمختار شمرده می شوند؛ یعنی اینکه همان حق به آزادی دین یا باور همچون بزرگسالان را دارند، اما حقوقشان باید در هماهنگی با حقوق پدر و مادران در رابطه با پرورش در درون سنت های دینی یا فلسفی خاص دیده شوند. به

هنگام حکم دادن برای گذر از عمل کردن پدر و مادران به سود کودکان، و عمل کردن بچه ها به عنوان افراد خودمختار، صلاح کودک باید مهم ترین ملاحظه باشد. چنان که انتظار می رود پرورش دینی در خانه و آموزش دینی در مدرسه، هدف هایی متفاوت دارند: پرورش دینی ای که پدر و مادران عرضه می کنند اغلب بر اجتماعی کردن کودک در درون یک سنت دینی خاص متمرکز است در حالی که آموزش دینی در نهادهای آموزشی- در اصل - معطوف به این است که دیدگاه متنوع «بی طرفانه» ای از دین ها و سواد دینی انتقادی ژرف تری را در اختیار هر شاگرد بگذارد. به همین ترتیب کانون آموزش در اجتماع های دینی، اجتماعی کردن بچه ها در درون یک سنت دینی خاص و عضویت در یک اجتماع دینی است. برعکس آموزش مدرسه ای یا کودکستانی با دادن یک چارچوب مرجع دموکراتیک و نرمش پذیر برای تفسیرهای گوناگون، نقشی سرنوشت ساز در ارائه آگاهی درباره گوناگونی جهان بینی ها بازی می کنند. طبیعتاً آموزش دینی ای که نهادهای آموزشی ارائه می دهند بسته به سطح آموزش مدرسه ای، از کودکان تا مدرسه جامع و دبیرستان، هدف ها و درون مایه متفاوتی دارند.

نقل قول [بالا از] پیمان نامه، همچنین پرسش آموزش به عنوان خودپروری و شیوه دریافت آن را برمی انگیزد: آیا صرفاً به طبیعت یا بار آمدن، اجتماعی کردن، فردیت، یا کنشگری برمی گردد؟ [این پرسش] همچنین مرتبط می شود به در نظر گرفتن تفسیرهای متفاوت از آزادی دین به هنگام تنظیم هدف ها و درون مایه آموزش و تعلیم دینی، از آنجایی که آزادی دینی و حق به آموزش دینی، نقشی مهم در آموزش دینی بازی می کنند. در فنلاند، «قانون آزادی دین» در ۲۰۰۳ برای تأکید بر آزادی مثبت دین، بازنگری شد. حاصل بازنگری این شد که این قانون بیان می کند در سامانه آموزشی، کودک حق به دین و تعلیم خودش را دارد، حقی که ریشه در پذیرش آزادی مثبت دین دارد.

در زمان بازبینی هدف ها و درون مایه آموزش اجتماعی، حق کودک به آموزش در زمینه دین باید نخست به عنوان حق به دانش و آگاهی درباره دین ها و دیگر جهان بینی هایی که در زندگی روزانه کودک حضور دارند، دوم به عنوان فراهم سازی ابزارهایی برای ساخت جهان بینی شخصی، و سوم به عنوان رشد فهم و دریافت گفت و شنودی به جهان بینی های دیگر فهمیده شود. افزون بر این، حق به پرسش از آموزش فراهم آمده، از بیشترین اهمیت برخوردار است که به ویژه مسئله اجتماعی کردن پدر و مادری است. در اینجا به رسمیت شناختن عمل فردی، نقشی حیاتی بازی می کند و آموزشگران باید بدانند که برای اینکه یک جهان بینی شخصی شود باید به پرسش ها درباره دلایل پشت کردارهای دینی اجازه پرسیدن داده شود و حتی برای اینکه بچه ها قادر شوند

درباره جهان بینی شان آگاهانه تصمیم بگیرند، پرسیدن ها تشویق شوند. به سخن دیگر استدلال ما به سود این است که کسب سواد دینی، بخش ضروری حق کودکان و جوانان در تبدیل شدن به افرادی خودمختار است.

در پژوهش های بین المللی بر روی آموزش دینی، معمولاً سه رویکرد متفاوت به موضوع در پیش گرفته می شود: آموختن دین؛ آموختن درباره دین؛ و آموختن از دین. آموختن دین، مبتنی بر موقعیتی است که آموزش دینی در مدرسه ها بر یک دین خاص متمرکز است. هدف آموزش افزایش پای بندی شاگردان به دین خودشان یا باورمند ساختن آنهاست. ویژگی این رویکرد این است که نمایندگان [رسمی] دین بر برنامه درسی، مطالب آموزشی و دوره های آموزشی کنترل دارند. در رویکرد آموختن درباره دین درونمای آموزش، غیردینی است. این رویکرد را می توان رویکرد توصیفی مبتنی بر پژوهش های دینی نامید. برعکس [این دو رویکرد]، رویکرد آموختن از دین بر اساس این ایده است که هدف آموزش دینی باید کمک به پیشرفت شاگردان در جست و جوی شان برای عناصر دین باشد؛ کاری که برای رشد اخلاقی و معنوی شان اهمیت دارد. تمرکز این رویکرد بر تجربه های خود شاگردان است. در دو رویکرد نخست، درونمای اصلی دین است، اما در رویکرد آخر، درونمای کلیدی، شاگرد و پرسش های زندگی اوست.

رویکردهای زیادی در اینکه آیا و چگونه دین باید در مدرسه های دولتی آموزش داده شود وجود دارد. بر اساس سنجه های جهانی برای آموزش دینی، گذشته از مدل آموزش دینی که تصدیقی باشد یا غیردینی [اسکولار]، آموزش همواره باید دین ها و جهان بینی های دیگر، به اضافه آموزش درباره دین خود شخص را دربر بگیرد. در میان اندیشه وران آموزش دینی بین المللی، هم رأیی شدید وجود دارد که آموزش دینی در جامعه های چند ایمانی چند فرهنگی به جای موضوع های تصدیقی و ایمان باید بر پژوهش آکادمیک دین استوار باشد و اینکه مدرسه ها باید نقش بی طرف در فراهم سازی دانش درباره دین بازی کنند و به آموزش رواداری و گفت و گوی فعال میان جهان بینی ها پردازند، به جای نیرومندسازی احساس تعلق به گروه دینی خاصی یا ساختن آشکارای یک هویت دینی. از این رو، در اینجا پرسش هویت مسئله ساز است، چرا که شکل گیری هویت وظیفه اصلی آموزشی در همه بخش های آموزش و پرورش است، اما مسئله در معرض خطر درجه ای است که در زمینه آموزش دینی در مدرسه ها برای وادار کردن شاگردان به یادگیری هویت دینی خاص موجه دانسته می شود. در عوض، آموزش دینی باید بیش یا کم به نقشش به عنوان ابزار فراهم سازی رشد شخصی و شکل گیری هویت فردی پی ببرد.

شویترز، درباره حق کودکان به دین و معنویت بحث می کند با بیان اینکه گرچه از بیانیه ۱۹۲۴ جنوا به این سو رشد معنوی نقشی آشکار در حقوق کودکان بازی کرده است با این رو پیمان نامه ۱۹۸۹ از این نظر ناقص است که در فراهم آوردن یک مرجع به اندازه کافی روشن و مشخص برای حق کودکان به آموزش دینی و معنوی، شکست می خورد. افزون بر این از آنجا که حقوق معنوی کودک در آن بخشی از پیمان نامه آمده است که استانداردهای زندگی را تعریف می کند نه



در بخشی که حق کودک به آموزش را، شویتر نتیجه می‌گیرد پیمان‌نامه هیچ حق قانونی خاصی به آموزش دینی نمی‌بخشد. او ادامه می‌دهد حق کودک به دین، باید در واقع حقی آموزش شناختی باشد و نه پرسشی حقوقی، اما در برگرفتن چنین حقی به‌عنوان الزامی حقوقی، می‌تواند به‌عنوان یک استاندارد اخلاقی عمل کند که احتمالاً برای بهبود دسترس‌پذیری به این گونه از آموزش، مفید خواهد بود. به عقیده او، حق کودک به دین باید یک حق آموزشی باشد که به نگرش‌ها و رویکردهای آموزشی‌ای تبدیل خواهد شد که کودکان را به جد به‌عنوان فاعلان کنشگر تجربه به شمار می‌آورد نه مغفولان کنش‌پذیر آموزش. در واقع، نقش سرنوشت‌ساز کنشگری کودکان در فرآیند رشد جهان‌بینی [شخصی]، در پژوهشی درباره اجتماعی شدن دینی در درون یک اقلیت دینی در فنلاند واریسی شده است. افزون بر این، روتیر، همچنین استدلال می‌کند کودکان باید حق به آنچه او «آموزش هدفمند» می‌نامد داشته باشند؛ آموزشی که او آن را با عنوان «آموزشی» که به کودکان کمک می‌کند تا هدفشان در زندگی را بیابند» تعریف می‌کند؛ این کار نیازمند یک فرهنگ پایه یکپارچه و فرصت برای کودکان است تا از مفهوم «خوب» پیشنهادشده توسط پدر و مادرانشان، ضمن آزاد بودن برای کاوش در مفهومی‌های دیگر بهره بگیرند.

گرچه رهنمودهای پیشنهادشده در بالا، رهنمودهایی دقیق و معین درباره درون‌مایه و اجرای آموزش جهان‌بینی‌ها نیستند، ولی با نگاه به موضوع از جهتی دیگر هنگام در نظر گرفتن هدف‌ها، درون‌مایه و سازمان اجرایی آموزش دینی، دورنمای حقوق بشر [همواره] باید چیره باشد. افزون بر این دورنمای حقوق بشر در ملاحظاتی مربوط به جایگاه دین در فضای عمومی حیاتی است. به‌علاوه از چشم‌انداز اقلیت‌های دینی، به‌ویژه مهم است که گفت‌وگوها و برخوردهای میان ارزش‌هایی را بررسی کنیم که کودکان و جوانان با آن‌ها درگیر هستند؛ کودکان و جوانانی که اجتماعی شدن خانوادگی‌شان به‌طور چشمگیری از برتری ارزشی غالب بر بستر اجتماعی مدرسه‌ها متفاوت است.

۳. ملاحظاتی حقوق بشری درباره سازمان اجرایی آموزش دینی

آموزش دینی‌ای که از چشم‌اندازی حقوق بشری مناسب است سنجه‌هایی معین برای آموزش در نظر می‌گیرد که نیازمند واریسی دقیق هستند. آنچه به‌تازگی (۲۰۱۴) شورای انتشارات اروپایی «نشانه‌ها» منتشر کرده است رهنمودهایی کلی، هم برای پژوهش جهان‌بینی‌های دینی و غیردینی به دست می‌دهد و هم اهمیت چشم‌انداز حقوق بشری درون آن را تصریح می‌کند. چارچوب حقوق بشری، همچنین در بررسی مدل‌های گوناگون برای سازمان عملی آموزش دینی حیاتی است. اوانس به کاوش در شش رویکرد متفاوت برای آموزش درباره دین در مدرسه‌های دولتی می‌پردازد و استدلال می‌کند که بهترین رویکرد آموزش دینی برای دفاع از اصول حقوق بشر، رویکرد در اصل کثرت‌نگری است که حقوق دیگر شاگرد را زیر پا نمی‌گذارد. او اصول راهنمای تولدو را به‌عنوان سند معتبری برای دفاع از آموزشی می‌داند که فراگیر، منصفانه و آمیخته با احترام برای هر دو رویکرد

دینی و غیردینی است؛ ضمن اینکه پیچیدگی و محدود بودن آن را به‌عنوان تنها یک سند می‌پذیرد. پدید آوردن یک مدل از نظر آموزشی درست و از نظر دینی احترام‌آمیز از آموزش دینی مسئله‌ای چندبعدی است که برای آن به هیچ رو پاسخ‌های قطعی وجود ندارد و چندین مدل جایگزین ممکن وجود دارد.

راه‌حل فنلاند برای سازمان‌دهی آموزش دینی در مدرسه‌ها کاملاً بی‌همتا است؛ مدل فنلاند، مدلی دین‌بنیاد است که به دانش‌آموزان در طول مدرسه جامع، آموزش دین خودشان یا اصول اخلاقی غیردینی [سکولار] بر اساس وابستگی دینی یا غیردینی‌شان را پیشنهاد می‌کند. سیستم کنونی آموزش دینی سنجه‌هایی ویژه برای سیزده دین و اخلاقیات غیردینی اقلیت، موازی با آموزش پروتستان اکثریت را در برمی‌گیرد. آموزش دینی بدین‌صورت غیرتصدیقی تعریف می‌شود که در آن آموزش اجازه ندارد کردار دینی را در بر بگیرد.

نقطه‌های ضعف و قوت مدل فنلاندی آموزش دینی موضوع بحث ملی بوده است، اما موجب برانگیختن توجه جهانی هم شده‌اند. این مسئله به خاطر آرایش عملی گروه‌های یادگیری در فنلاند است که آموزش دینی بر اساس وابستگی دینی شاگرد، سازمان‌دهی می‌شود که در نهایت به دین پدر و مادر وابسته است. مدل کنونی برای تأکید بر آزادی مثبت دین، در اصلاح ۲۰۰۳ قانون آزادی دین بازتعریف شده است. به‌عنوان پیامد اصلاح ۲۰۰۳، «تصدیق» به اظهار «دین خود فرد» تغییر داده شد. ایده این است که شاگردان نخست امکان این را می‌یابند تا خودشان را به‌طور کامل با دین خودشان آشنا و مانوس سازند، کاری که برای پژوهش درباره دین و جهان‌بینی‌های دیگر سودمند دیده می‌شود. مدل فنلاند، ضامن حقوق اقلیت‌های دینی برای دریافت و فراهم‌سازی آموزش دینی غیرتصدیقی بر اساس دین خودشان در مدرسه‌های دولتی، دانسته شده است. این مدل همچنین با ادعاهایی توجیه شده است که به‌جای اینکه موضوع درسی، خودش را در خدمت هدف‌های تصدیقی یا غیردینی قرار دهد آموزش دینی فنلاندی، دیدگاه خودش را در سنت دینی خاص «خود» هر شاگرد دارد که از آن لایه‌های گوناگون «دیگری» بازتاب داده می‌شود.

از چشم‌انداز حقوق کودکان مشخص ممکن است

به‌درستی بی‌رسد که چگونه آموزش دینی فنلاندی، بر اساس دین «خود» کودک ارائه می‌شود اگر وابستگی دینی پدر و مادر آن را تعیین می‌کند. نکته مهم دیگر این پرسش است که آیا جهان‌بینی‌های گوناگون درونی شاگردان از نظر رسمی متعلق به دین یکسان، در کلاس‌های مبتنی بر «دین خود» بچه‌ها به رسمیت شناخته می‌شود. این استدلال که کودک، پیش از هر چیز، حق به دین خودش را دارد می‌تواند همچنین از چشم‌اندازی نگرسته شود که کودک باید همچنین حق به آموختن نه‌تنها از دین خودش بلکه همچنین از دین و جهان‌بینی‌های دیگری را داشته باشد که در آموزش رسمی، معنای آماده‌سازی شهروندان آینده برای گفت‌و شنود و فهم دیگری را می‌دهد. درخور درنگ این‌که در فنلاند، دانش‌آموزان پروتستان ملزم به شرکت در آموزش دینی پروتستان هستند؛ همه شاگردان دیگر گذشته از این‌که به دین دیگری تعلق دارند یا اصلاً دینی ندارند، آزاد به گزینش میان همه آموزش دینی‌های ممکن یا کلاس‌های اخلاقیات غیردینی‌ای هستند که در مدرسه محلی آموزش داده می‌شود. پژوهش‌های تازه نشان می‌دهند آموزش دینی اقلیت‌های فنلاندی (همچون آموزش دینی اسلامی، بودایی، مسیحی ارتدوکس) چندین پیامد دارد؛ در بهترین حالت ممکن است به شاگرد با هویت‌های دین‌های اقلیت، در ادغام در درون جامعه فنلاندی کمک کند، تا این‌که برای نمونه مسلمان‌ها خودشان را به‌عنوان مسلمانان فنلاندی ببینند. برعکس، نبود گفت‌و شنود در درون مدرسه‌ها و میان کلاس‌ها به خاطر مدل جداشده آموزش دینی، چالشی بزرگ در وارد کردن دانش‌آموزان اقلیت در فرهنگ مدرسه است.

چشم‌اندازهای گروه‌های گوناگون شریک هم مورد پژوهش قرار گرفته است و نتیجه‌ها، هماهنگ با پژوهش‌های جهانی پیشین، همچون پروژه‌های REDCo هستند. آنچه در دیدگاه‌های بیان شده معمول است این است که مردم عموماً مدلی را تأیید می‌کنند که تجربه شخصی‌اش را دارند؛ اما برخی استثناهای درخور درنگ نیز وجود دارند. مدیران مدرسه، گاه گاهی مدل کنونی را نسبتاً دردرساز ارزیابی می‌کنند، از آنجایی که برای آن‌ها، [فراهم کردن] محیط چندایمانی‌شونده‌تر، نیاز به یافتن

آموزگارانی دارای شرایط برای هر گروه آموزش دینی اقلیت و اختصاص زمان و مکان‌های مناسب برای گروه‌های آموزشی گوناگون را تحمیل می‌کند. از این رو، مدیران مدرسه‌ها نیز از چشم‌انداز آزادی دین، به‌عنوان فرصتی برای دانش‌آموزان تا آموزش دینی را بر اساس دین خودشان دریافت کنند، به‌خاطر توانایی‌اش برای افزایش دانش شاگرد از «ریشه‌های خودش»، به‌خاطر فرصت فهم مردم با پیش‌زمینه‌های دینی گوناگون و به‌خاطر آن دانش‌آموزانی که عضو اجتماع دینی خاصی نیستند، به‌خاطر امکان پژوهش بر دین دیگر، مدل کنونی را ارجح می‌نهند. محدودیت اصلی این مدل از نگاه مدیران مدرسه‌ها، جداسازی فیزیکی گروه‌های آموزشی هستند که امکان گفت‌وگوهای دینی میان همسوسالان را محدود می‌کند. این یکی از چالش‌های اصلی در آموزش دینی نوین است.

در فنلاند برخی مدرسه‌های خصوصی، به‌ویژه در منطقه‌های شهری، با هدف ویژه گردهم آوردن دانش‌آموزان در کلاس درس برای پدید آوردن گفت‌وگو و شنود میان جهان‌بینی‌ها، به‌تازگی مدل‌ها را اندازه‌های یکپارچه از آموزش دینی را اجرا کرده‌اند. علاقه رو به رشدی به چنین موضوع درسی یکپارچه‌ای وجود دارد و در نتیجه برخی پروژه‌های پژوهشی آغاز به پژوهش بر روی موضوع کرده‌اند. تا امروز، چندین استدلال له و علیه اینکه آیا چنین مدلی می‌تواند حق دانش‌آموزان به دین خودشان را تضمین می‌کند یا نه

منتشر شده است، اما کمک آکادمیک به بحث، فقط خیلی به‌تازگی، شروع به سر زدن کرده است. نتیجه‌های نخستین درباره تجربه‌های شاگردان نشان می‌دهند مدل یکپارچه گر، به‌سان وجود یک فضای آموختن امن میان جهان‌بینی‌های گوناگون دانسته می‌شود و شاگردان، دیدگاه‌های خیلی مثبتی در درباره از نظر فیزیکی جدا نشده بودن بر اساس جهان‌بینی‌شان به اشتراک گذاشتند.

۴. چشم‌انداز حقوق بشری در رابطه با جایگاه دین در فضای عمومی

فضای عمومی مقوله ضروری وضعیت مدنی نوین است،

میدانگاهی برای ساختن هویت‌های اجتماعی و خصوصی شهروندان. بر اساس خوانش دین جداخواه [سکولاری است] از فلسفه عصر روشنگری در غرب، فضای عمومی نوین به گستردگی به‌عنوان فضایی از بیخ و بن غیردینی تفسیر شده است. از مردم انتظار می‌رود که تنها زبان و دلیل‌هایی را به کار گیرند که «مشترک به نزد همه» هستند؛ به سخن دیگر، زبانی که غیردینی است؛ اما پرسش‌هایی درباره حد و اندازه‌ای که از مردم در فضای عمومی انتظار می‌رود که زبان دینی را به زبان غیردینی «ترجمه» کنند پیش می‌آید.

از چشم‌انداز آزادی دین بجاست که از بنیادهایی پررسم که ممکن است بر روی آن‌ها عنصرهایی در زبان به ظاهر غیردینی خنثی وجود داشته باشد که بتوانند برای برخی شهروندان یا گروه‌ها، ناعادلانه باشند و اینکه آیا به نام دموکراسی و برابری همه، مردم دینی به هنگام رفتار در فضای عمومی را بتوان وادار کرد تا چشم بر باورهای شخصی‌شان ببندند، اما آمیختگی پروتستانیسم و دین جداخواهی [سکولاریسم] در بافت کشورهای اسکاندیناوی به چیزهایی می‌انجامد که می‌تواند «لوتریسم سکولار» یا «مسیحیت سکولار» نامیده شود. به‌عنوان یک برتری بی‌چون‌وچرا، لوتریسم سکولار، در فضای عمومی در جایگاه قدرت ممتازی است و بنابراین نسبت به جهان‌بینی‌های مطلقاً سکولار یا منحصرأ مسیحی، همچنین نسبت به جهان‌بینی‌های نامسیحی و ناسکولار، «در حال دیگری سازی» است.

مردم فنلاند دین را به‌عنوان موضوعی کاملاً خصوصی در نظر می‌گیرند و نهادهای همگانی نهادهایی شمرده می‌شوند که از عنصرهای دینی آزاد هستند به‌جز برای استفاده از اظهارات از نظر فرهنگی لوتری خاص که به ملیت فنلاندی بودن گره خورده است. تا امروز بحث همگانی در فنلاند، عمدتاً بر جشن‌های دینی و حق افراد به معافیت از کردارهای دینی در مدرسه متمرکز شده است، اما

موردهایی بیش از پیش پیدا می‌شود که خط مرزی میان حقوق دینی و حقوق بشر یا دیگر حقوق بنیادین نسبت به تفسیر باز هستند. برای نمونه، بر سر موردهای حق مرد پیرو آیین سیک راننده اتوبوس به بر سر گذاشتن عمامه، حق کارگر سوپرمارکت زن مسلمان به داشتن حجاب و [حق] ختنه پسرچپه‌ها بر اساس باورهای دینی بحث‌های فراوانی در گرفته است.

آزادی دین در قلب زندگی دموکراتیک، جا دارد. از این رو، آشکار است که آزادی دین در فضای عمومی به روش‌های گوناگون تفسیر

شده است. اگر و زمانی که آزادی دین، به‌عنوان یک مقوله مطلقاً خصوصی تفسیر شود، و آزادی به اظهار و آشکار کردن دین محدود شود هدف‌های اصلی پیمان‌نامه حقوق بشر اروپا، و قانون اساسی فنلاند، نادیده گرفته خواهد شد. پس استدلال ما این است که آزادی دین باید نه تنها به‌عنوان یک حق شخصی بلکه به‌عنوان مقوله‌ای گسترده‌تر، به‌عنوان پرسشی از عدالت در حال تأثیرگذاری بر جامعه به‌عنوان یک کل و در نتیجه چیزی که دفاع از هر دو شکل عمومی و خصوصی دین را ایجاب می‌کند دیده شود.

در فنلاند همانند کشورهای اروپایی دیگر، مقوله حق به گمنامی مذهبی به‌تازگی مطرح شده است. بحث روی گلابه مربوط به حق به ترک جشن پایان سال تحصیلی پیش از خواندن سرود مذهبی ست که خبر از پایان سال تحصیلی می‌دهد. ادعا شده بود اگر شخصی این سرود را پایمال کردن آزادی‌اش از دین به شمار آورد و تصمیم به ترک جشن در جایی کند که سرود آغاز می‌شود حق به گمنامی شخصی جهان‌بینی پایمال شده است، چراکه علت نبودن شخص، آشکارا بودن آن سرود (دینی) خواهد بود. شورای ملی آموزش فنلاند پیش از این نتیجه گرفت که این سرود خاص بخشی از سنت فرهنگی فنلاندی است و بنابراین می‌تواند در جشن‌های پایان دوره مدرسه گنجانده شود و نپذیرفت که با این سرود، آزادی از دین پایمال می‌شود. در سال‌های اخیر، نمونه‌هایی همسان در سراسر اروپا روی داده است و به‌تازگی در فنلاند، پیشگامی شهروندان* درباره «آموزش برابر جهان‌بینی» در دست آماده‌سازی است که از این واقعیت انتقاد می‌کند که مدل آموزش دینی کنونی، خانواده‌ها را به آشکار کردن باورهایشان و عضویت در اجتماع‌های دینی یا عضو هیچ‌کدام نبودن تحت فشار می‌گذارد؛ بنابراین از این دفاع می‌شود که مدل غیردینی کامل آموزش جهان‌بینی نباید به برجسب زدن به شاگردان به شکل‌هایی پردازد که باعث بی‌مهری نسبت به آن‌ها شود و دسته‌بندی‌های زیان‌بار در پی آورد بلکه باید گمنامی دینی و برابری همگان را تضمین کند.

در بحث کنونی در اروپا درباره بروز دین در فضای عمومی واکنش‌ها به دین مختلف بوده است. برای نمونه دادگاه حقوق بشر اروپا متهم به شکست در گرفتن موضعی روشن در قبال ادیان به‌ویژه اسلام شده است. افزون بر این صداهای منتقدانه هشدار می‌دهند که آزادی دین اغلب حق فرد را در قبال اختیار کردن سبک زندگی نادیده می‌گیرد. گرت بیستا می‌گوید دلیل اصلی خصوصی کردن آموزش دین می‌تواند با هراس نظام سیاسی نوین از دین‌های غیرغربی همراه باشد که ادعاهای ارزشی سفت و سخت دارند، اما دین‌ها از گفت‌وگو و شنود همگانی موجود در فضای اروپا بهره می‌برند. از این رو باید جنبه‌هایی از ایمان که با استناد به دین به نقض حقوق بشر فکر می‌کند نقادی شود. سرشت گروه‌های دینی طوری است که ممکن است در بحث همگانی دچار «از درون طردشدگی» شوند، چراکه برهان‌هایشان در استدلال با دیگران از حالت قطعیت خارج می‌شود، اما ارتباط دوسویه بین اعضای دیندار و غیردیندار جامعه به ارتقای حقوق بشر کمک خواهد کرد.

*پیشگامی شهروندان [CITIZENS' INITIATIVE] روشی است که در آن طوماری با درخواست یک شهروند یا یک سازمان ایجاد می‌شود و در صورتی که حدنصابی از امضاهای قابل قبول برای طومار جمع شود، قوه مقننه ملزم به بررسی رسمی این پیشنهاد است. ■

” آزادی دین باید نه تنها به‌عنوان یک حق شخصی بلکه به‌عنوان مقوله‌ای گسترده‌تر، به‌عنوان پرسشی از عدالت در حال تأثیرگذاری بر جامعه به‌عنوان یک کل و در نتیجه چیزی که دفاع از هر دو شکل عمومی و خصوصی دین را ایجاب می‌کند دیده شود

ماشین دینی کردن دانش آموز



طیبه سلمانی

حسن محدثی و علی اصغر خانی پور پژوهشی دانشگاهی با عنوان «شکاف ایدئولوژی و وضعیت واقعی تعلیم و تربیت دین: تحلیل بخش‌نامه‌های آموزش و پرورش» انجام داده‌اند که ضمن آن اثرات سلطه بخشنامه بر رفتارهای پرورشی-دینی مدارس و اثرات آن‌ها بر دانش‌آموزان بررسی می‌شود. بخشنامه‌هایی که در آن به نوع، نحوه، شکل و محتوای برنامه‌ها، تعاملات و ارتباطات در مدرسه پرداخته می‌شود. این اسناد ایدئولوژی و فرایند فراخوانی دینی را از چه مجرای قرار است تجلی و بروز دهند؟ به زبان دیگر می‌خواهیم بدانیم چه گفتمانی بر این بخشنامه‌های القاشده از جانب آموزش و پرورش حاکم است؟ آیا گفتمان حاکم بر آن‌ها استفاده از اجبار و زور و تنبیه است یا استفاده از استدلال؟

آموزش و پرورش و گفتمان پرورشی-دینی

در این بررسی نظام آموزش و پرورش در کلیت آن به‌عنوان نهادی جهت‌تعلیم و تربیت نیروهای لازم برای بخش‌های مختلف کار در جامعه و همچنین اعمال تعلیمات اجباری برای باسواد کردن مردم قلمداد شده که آموزش و پرورش «کوششی سنجیده برای تولید دانش، معرفت، ذهنیت یا هویت است. در چنین نهادی است که مردم به کسب خصایص اخلاقی خاصی ترغیب می‌شوند». همچنین از حیث رابطه متقابل ایدئولوژی و دولت‌ها، آموزش و پرورش به‌عنوان نهادی وابسته به دولت قرار است به برخی نیازمندی‌های دولت پاسخ بدهد.

پایان‌نامه در همان مقدمه تکلیف را روشن می‌کند که «فرایند مکانیسم و روال‌های ایدئولوژیکی که در نظام آموزش و پرورش ایران توسط اولیای امور به کار گرفته می‌شود، به این امر منتج نمی‌شود که پس ذهنیت مخاطبان دلخواهانه و همان‌طور که برنامه‌ریزی شده تکوین یابد».

با توجه به نظریه محمد رضایی، مدارس دارای سه گفتمان هستند که یکی از آن‌ها گفتمان پرورشی هستند و طبق این گفتمان «چند پیام مهم سیاسی و مذهبی برجسته می‌شود: تقویت و تحکیم مبانی اعتقادی و معنوی دانش‌آموزان، رشد فضایل اخلاقی و تزکیه دانش‌آموزان بر پایه تعالیم عالیه اسلام، تبیین ارزش‌های اسلامی و پرورش دانش‌آموزان بر اساس آن‌ها ایجاد روحیه تعبد دینی و التزام عملی به احکام اسلامی، ارتقای بینش سیاسی بر اساس اصل ولایت‌فقیه که برای حصول آن‌ها از رویه‌های ایدئولوژیکی مانند نمازجماعت، زیارت عاشورا، مجالس قرآن، اردوها استفاده می‌شود».

گفتمان پرورشی-دینی با رویکرد بخشنامه‌ای

بخشنامه‌های آموزش و پرورش متناسب با منشأ صدور، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) بخش‌نامه‌های اداره کل آموزش و پرورش؛

ب) بخش‌نامه‌های مدیریت آموزش و پرورش شهرستان. سؤالی که مطرح می‌شود این است که با توجه به این بخش‌نامه‌ها، پیامدهای گفتمان پرورشی-دینی چیست؟ باید بررسی کرد پیام و موضوع بخشنامه‌های آموزش و پرورش چیست و شکل ایدئولوژیک خواسته‌شده بخشنامه چگونه و به چه نحوی است؟

بخشنامه‌های مورد بررسی در موضوعات این چنینی متمرکز شده‌اند: «نماز (در قالب مسابقه احکام، قرائت، انشاء و...) - قرآن (به صورت‌های حفظ، قرائت، مفاهیم) - نهج‌البلاغه - ثبت‌نام در مدارس قرآن - امر به معروف و نهی از منکر - مراسم ۱۳ آبان - هفته بسیج - برگزاری نمازجماعت - تلفن دفتر مراجع و مراکز پاسخگویی به سؤالات دینی - ماهنامه تربیت و تربیت سیاسی - نرم‌افزار (بیرق، چهارده معصوم، بصیرت) شرکت در نماز جمعه - گفتمان سیاسی دانش‌آموزی (با موضوعات ولایت‌فقیه، بصیرت از منظر ولایت، تهدید نرم و...) - همایش ادبی (با عنوانی همچون در طواف حریم شهادت) - برگزاری جلسات پرسش و پاسخ - حجاب و عفاف».

تحلیل محتوای بخشنامه‌ها نشان می‌دهد از متولیان امر در مدارس برای نمونه خواسته می‌شود:

«- برگزاری مسابقه اسرار نماز و برگزاری اردوی مشهد برای دانش‌آموزان برتر».

- هزینه کردن کل مبلغ واریزی سرانه اقامه نماز جهت ترغیب و تشویق دانش‌آموزان به امر نماز و فعالیت‌های مربوط به آن و ارائه کپی برابر با اصل کلیه فاکتورها و گزارش هزینه کرد آن از سوی مدیر.

- نیازسنجی و برآورد تقریبی کتب اذان، احکام و نهج‌البلاغه سال تحصیلی آینده.

- برگزاری اردو (یک‌روزه).

- شیوه‌نامه برگزاری مراسم ۱۳ آبان و هفته بسیج.

- فراخوان مقاله برای مسابقه سلام بر خورشید ویژه فرهنگیان.

- ارسال شماره تلفن دفتر مراجع و شماره‌های تماس مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی برای نصب در تابلو اعلانات جهت استفاده همکاران و دانش‌آموزان».

بخشنامه‌ها تعیین می‌کنند چه کسی محتوا تولید کند و چه محتوایی با چه شیوه‌ای عرضه شود.

سلطه بخشنامه

در بخشنامه‌ها الزام برای ارائه گزارش از سوی مربیان و متولیان مربوطه وجود دارد و برای نمونه درج شده: «قصور در این زمینه متوجه شخص مربی خواهد بود» یا «هرگونه سهل‌انگاری در این زمینه متوجه مدیران خواهد بود». درج چنین کدهایی سبب ظهور فوبیا شده و به جای ارائه کارکرد، بحران کارکردی ایجاد می‌کند.

بنا بر نظریه تقسیم قدرت اتزیونی؛ اجباری، مادی و هنجاری؛ «عوامل پرورشی در سطح مدارس مجبور و ملزم به انجام امور می‌شوند و علی‌الغالب

نگاهی به روند افول دفتر تحکیم وحدت

گفت‌وگو با عباس عبدی



امواج چندگانه و بزرگ، فراگیر و مردمی در ایران سال ۱۳۵۶ آخرین انقلاب کلاسیک در جهان را رقم زد. دانشگاه و مذهب از موج‌های بزرگ این تحول بودند و بعدها بخشی از دانشجویان مذهبی که رویکردی بسیار نزدیک با رویکرد حاکم داشتند، سکان دانشگاه را در دست گرفتند. دانشجویان موسوم به خط امام پس از تسخیر سفارت امریکا دانشگاه را نیز به تسخیر خود درآوردند و در عرصه سیاست ایران هم بسیار تأثیرگذار بودند. تأثیرگذاری بالای این تشکل تا اواخر دهه ۷۰ (چه در موضع مدافع ساختار و چه منتقد) ادامه یافت. شاید از بین رفتن این تشکل حدود بیست‌ساله نوعی جوانمرگی محسوب شود، اما میانگین عمر مفید نهادها در ایران باید همین حدود باشد. عباس عبدی، جامعه‌شناس، روزنامه‌نگار و عضو فعال دفتر تحکیم وحدت در دهه ۶۰، با ما از دلایل افول این نهاد گفته است.

جریان‌های مذهبی حاضر در دانشگاه، متأثر از چه گفتمان‌هایی بودند؟

«در باره جریان‌های مذهبی در دانشگاه‌های پیش از انقلاب بهتر است فقط دیده‌های خودم در دانشگاه پلی تکنیک را بیان کنم، اما تقریباً وضع در دانشگاه‌های تهران هم مشابه دانشگاه ما بود. بعضی جاها یکی از جریان‌ها قوی‌تر و بعضی جاها یکی از جریان‌ها ضعیف‌تر بود. برای جریان‌شناسی باید میان خط‌مشی سیاسی و خط‌مشی فکری تمایز قائل بود. برای نمونه، جریان‌های دانشجویی غالب در خط‌مشی سیاسی رادیکال بودند اما در خط‌مشی فکری کتاب‌های مرحوم بازرگان و مرحوم مطهری را می‌خواندند و حتی از کتاب‌های برخی روحانیون محافظه‌کار نیز استفاده می‌کردند همچنین به مرحوم شریعتی هم نزدیک بودند. البته این یک قالب کلی است و در کنار این‌ها جریانات ضد بهایی نیز در دانشگاه بودند. بچه‌های مذهبی سنتی که به فقط عبادات و نماز می‌پرداختند هم داشتیم. سنتی به معنای منفی هم مدنظر من نیست. در هر حال از این جریانات غالب بخشی به اندیشه مجاهدین نزدیک بودند و بخش دیگر ترکیبی از نگاه‌های آیت‌الله طالقانی، دکتر شریعتی، آیت‌الله خمینی، مرحوم مطهری و مهندس بازرگان و امثالهم. این‌ها تا یک‌زمانی با مجاهدین هم هم‌نوا بودند. به‌خصوص تا سال‌های ۵۴ و ۵۵ و بعد از آن کم‌کم فاصله گرفتند و در سال‌های ۵۶ و ۵۷ این فاصله به اوج خود رسید.

این مجموعه افراد در ظاهر مجموعه‌ای مشتت به نظر می‌رسند گرچه به نظر من گرایش‌های فکری ناخواسته پوششی برای گرایش‌های سیاسی بودند و گرایش سیاسی هم مبارزه با رژیم و برانداختن آن بود؛ بنابراین باید در ذیل این وضعیت، نیروهای مذهبی در دانشگاه را ارزیابی کرد.

به هر حال آن مبانی فکری و سیاسی که برگرفته از مذهب بود، منجر به تشکیل انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت شد، شما از مبانی مختلف و گاهی متفاوت

باید گزارش این فرمان‌پذیری را نیز به مقامات بالاتر سازمان بوروکراتیک خود بدهند. مقامات بالای سازمان این امر را به عوامل پرورشی القا می‌کنند که با اجرای فرامین صادرشده دارای چه احترام و پرستیژی در منظر سطوح بالاتر می‌شوند و نیز با استفاده ماهرانه از پاداش‌های نمادین و یا سلب آن‌ها، قدرت (هنجاری) خود را اعمال می‌نمایند؛ اما می‌شود گفت شیوه‌های اطاعت و واکنش اعضای گفتمان پرورشی در سطح مدارس نسبت به اعمال قدرت بر آن‌ها از سه نوع بیگانه‌کننده، حساب‌گرانه و اخلاقی است.»

اثرات چنین شدتی از سلطه بخشنامه بر دستگاه آموزش و پرورش چیست؟ در واقع «این سطح از «سلطه بخشنامه» نشان‌دهنده کارایی ایدئولوژیکی آن دستگاه نیست، بلکه نشان از آن دارد که دستگاه آموزش و پرورش حلقه اتصال از سطح تولید به مصرف ندارد، به عوامل خود اعتماد ندارد، ناتوان از ایجاد سنت در سطح مدارس است و فاقد پویایی درونی است. بدین‌سان برای به انجام رساندن هر کاری باید دست به دامن بخشنامه‌ای برای اعمال قدرت شود». تکرار هر ساله این بخشنامه‌ها گواهی بر این مدعاست.

نتیجه‌گیری

«نقطه تمرکز عوامل پرورشی، درگیر بخش‌نامه‌هایی است که هر لحظه به‌سوی آن‌ها سوق داده می‌شود و از آن‌ها برآوردن شکل‌ها، قالب‌ها و صورت‌های ایدئولوژیک پرورشی، طلب می‌کند و محتوا تعطیل می‌شود. در این شرایط تنها دغدغه عاملان، برگزاری شکلی مناسب مراسمات است تا از این‌خان‌رد شده و خود را آماده برای خان‌دیگر نمایند. شاهد مثال این ادعا، ارسال فرم‌هایی است به مدارس تا به آن‌ها اعلام شود با توجه به چه معیارهایی از شما ارزیابی می‌شود و امتیاز می‌گیرید. به‌عنوان نمونه به بعضی از شاخص‌های مورد بررسی در فرم ارزیابی اقامه نماز اشاره می‌شود: داشتن نمازخانه مستقل، پخش اذان، هزینه نمودن سرانه پرورشی، تراکت‌ها و پیام‌های مرتبط با نماز. به نظر می‌رسد عامل پرورشی بیشتر دغدغه بخشنامه‌اش را دارد تا نماز دانش‌آموز. به همان اندازه که عاملان با بخشنامه‌ها الفت می‌یابند و خو می‌گیرند به همان شکل نیز از آن‌ها غافل می‌شوند. جنبه‌های باورناهنده، انگیزاننده و تشویق و ترغیب‌کننده امر دینی فروکاسته می‌شود به انجام ظاهری آن. در این میان اگر طرحی مناسب هم داده شود، یا قبل از تولد سقط می‌شود یا ابر می‌ماند. با این تفاسیر گفتمان پرورشی توان لازم و کافی برای انتشار و درونی کردن درخور و شایسته منویات خود و فراخواندن پایسته سوژه‌ها و نفوذ و تأثیرگذاری عمیق را ندارد.»

و شاید حتی متضادی سخن گفتید، کدام مینا، مبنای جدی تشکیل انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت شد؟

«مقدمات دفتر تحکیم و انجمن‌های اسلامی از سال ۵۶ آغاز شد. در تابستان ۵۷ کار جدی‌تر شد و بعد از پیروزی انقلاب به سرعت تشکیلاتی شد. درباره مبنای فکری هم آن رویکردی به تشکیل انجمن‌ها انجامید که دین را رهایی بخش می‌دانست. چنین دینی درباره عدالت، سیاست، جهاد، برابری و هر چیز خوبی که به ذهن افراد می‌رسید نظر داشت. به‌اندازه کافی هم در احادیث دلیل پیدا می‌کردند و این طور نبود که فکر کنیم دانشجویان غالب، نگاه سنتی به اسلام دارند اتفاقاً مثلاً نگاهشان به برابری یا نگرش سنتی فرق داشت و به‌روز بود و این طور نبود که فکر کنید که می‌گویند زن نباید در عرصه باشد یا بین مسلمان و مسیحی تفاوت سیاسی وجود دارد و واقعاً این مسائل به‌ندرت دیده می‌شد و اگر هم بحث نمی‌شد فرض بر این بود که همه این مسائل را قبول دارند؛ بنابراین نگرش سیاسی مطلوبیت‌های خودش را از اندیشه دینی بیرون می‌کشید. اندیشه دینی هم در ایران یک رکن فرهنگی جدی بود و بیشتر بخش‌های عرصه عمومی را پوشش می‌داد. در واقع اشتباه چپ هم همین بود که فکر کردند می‌توانند یک فرهنگ وارداتی بیاورند و توجه نکردند که در این صورت پیش از مبارزه با رژیم باید با مردم مبارزه کنند. چون مردم حاضر نبودند دین را کنار بگذارند. برای همین هم هست که چپ در مبارزه موفق نبود چون مانع اصلی‌اش در نهایت مردم بود. در جنگ چریکی

هم می‌بینیم چریک‌های فدایی خیلی زود با این مشکل مواجه شدند چون باید در دریای مردم با رژیم مبارزه می‌کردند درحالی‌که این دریا نه تنها آن‌ها را پس می‌زد بلکه به تناسب با آن‌ها مخالفت هم داشت. نمونه سیاهکل این ادعا را اثبات می‌کند.

دانشجوها در آن زمان از یک‌سو واجد یک فرهنگ اسلامی بودند و از سوی دیگر در مبارزات با رژیم گذشته به

دنبال منطق و چارچوبی برای مبارزه می‌گشتند. به همین دلیل کسانی مانند شریعتی، طالقانی، بازرگان و مطهری و امام و دیگران این چارچوب مناسب را برای آن‌ها فراهم می‌کنند و آن‌ها هم شدند دانشجویان مسلمان مبارز رژیم.

این گفتمان چه میزان نفوذی در بدنه دانشگاه و بدنه جامعه داشت؟

«برای پاسخ به این سؤال آماری را مطرح می‌کنم که توصیف خوبی برای حوزه نفوذ دانشجویان مذهبی در سال ۵۷ است. البته بچه‌های مذهبی از ۴۸ رشد خود را شروع کرده بودند و من در کتاب جنبش دانشجویی پلی تکنیک در این باره مفصل

نوشته‌ام. قبل از آن دانشگاه‌ها در اختیار چپ‌ها بود اما از ابتدای دهه ۵۰ این فرآیند معکوس شد و هرچه به سال انقلاب نزدیک‌تر می‌شویم مذهبی‌ها قدرتمندتر می‌شوند.

بلافاصله مدتی پس از انقلاب انتخابات شورای دانشجویی در دانشگاه پلی تکنیک برگزار شد. انتخابات نسبی نبود بلکه سهمیه‌ای بود؛ یعنی هر گروهی ثبت‌نام می‌کرد. ما سازمان دانشجویان مسلمان بودیم، نام گروه وابسته به سازمان مجاهدین خلق، انجمن دانشجویان مسلمان بود، حزب توده و چریک‌های فدایی و پیکار و... هم حضور داشتند هرکدام لیست نامزد معرفی کردند. افرادی که رأی می‌دادند در واقع به گروه‌ها رأی می‌دادند. در نهایت برحسب درصد آرای هر گروه موجب می‌شد به همان نسبت از لیست نامزدهایشان انتخاب شود؛ یعنی اگر ۱۰۰ نفر رأی داده بودند این ۱۰۰ رأی را به این گروه‌ها می‌دادند. بعد به نسبت آرای هرکدام از لیست آنان افراد انتخاب می‌شدند. در خیلی از کشورهای دنیا هم انتخابات به همین شکل انجام می‌شود تا حق کسی ضایع نشود. در نهایت ۷ نفر از بچه‌های مذهبی و سه نفر از بچه‌های توده و پیکار و چریک‌های فدایی انتخاب شدند. از آن ۷ نفر هم ۶ نفر از سازمان دانشجویان مسلمان و یک نفر هم از طرفدار سازمان مجاهدین خلق بود. این کل نفوذی است که آن موقع در دانشگاه بود؛ ۶-۳-۱. مشابه همین وضعیت در دانشگاه شریف هم بود و این‌ها دانشگاه‌هایی بودند که چپ در آن‌ها قوی‌تر هم بود.

گفتمان رقیب دفتر تحکیم وحدت در

دانشگاه (تا زمانی که رقیبی وجود داشت) چه جریان‌هایی بودند؟

«در مورد گفتمان‌های رقیب هم یکی برون گروهی بود که نیروهای چپ بودند. نیروهای ملی اساساً هیچ جایگاه بااهمیت و گفتمانی در دانشگاه نداشتند؛ نه نهضت آزادی و نه جبهه ملی؛ اما جناح مارکسیستی به همان نسبتی که گفتم قوی بود. رقیب دیگر هم مجاهدین خلق بود که در قالب انجمن

دانشجویان مسلمان خودش را در دانشگاه بازتعریف می‌کرد. رقبای داخلی هم در دفتر تحکیم وحدت بودند. یک‌بخشی از آن‌ها همان نیروهایی است که بعداً موسوم به تندروها شدند و حتی در فاصله بسته شدن دانشگاه، به دلایلی قدرت را در دست گرفتند. در واقع بخش عمده آن‌ها در انقلاب فرهنگی فعال بودند و نگاهشان نسبت به دانشجویان دیگر و مسائل سیاسی با نگاه دانشجویانی که در انقلاب فعال بودند فرق داشت. تعدادشان هم کمتر بود و به دلایلی در انقلاب فرهنگی دست بالا را پیدا کردند و بعد از انقلاب فرهنگی دوباره تضعیف شدند.

شاید اساساً در ابتدای انقلاب، متأثر از

آن فضا که مسئله اصلی ساختار قدرت بود، نمی‌توانستیم انتظار ظهور جریان دانشجویی‌ای داشته باشیم که پیگیر مسائل دانشجویی و دانشگاه‌ها باشد، اما آیا در سال‌های بعد تحکیم را باید یک جریان سیاسی دانست یا دانشجویی؟

«به نظر من تحکیم تا انتها هم جریان سیاسی ماند و یا وجه سیاسی آن بر وجه صنفی و دانشجویی آن غلبه داشت. فکر می‌کنم این یکی از مشکلات آن بود. من در انتخابات مجلس ششم در این مورد مفصل نظر خودم را به آن‌ها گفتم که در انتخابات نباید و نمی‌توانید از پس مشارکت بریاید و برایتان مفید هم نیست و بهتر است جریان صنفی را تقویت کنید. تحلیل من در مورد جریان دانشجویی همواره با آنچه خیلی‌ها از این جریان انتظار دارند متفاوت بوده است.

به هر حال تحکیم حضور پررنگی در حوزه سیاست داشت، آیا همین نمی‌توانست عامل انشعاب‌ها در این مجموعه باشد؟

«دلیل انشعاب همین غلبه وجه سیاست است و ایرادی هم ندارد چون واقعیت سیاست، تکنر است و این انشعاب‌ها هم طبیعی است؛ اما اینکه چرا انشعاب رخ داد؛ اولین بار این قضیه در شیراز در سال ۷۱ یا ۷۲ پیش آمد. من آن موقع یک یادداشت در روزنامه سلام نوشتم و توضیح دادم این کار را نکنید که همه نیروهای تصمیم‌گیر از خودتان و در یک تشکیلات باشد. بهتر است تنوع تشکیلاتی را به رسمیت بشناسید. هرکس باید در قالب تشکیلات جناح خودش فعال باشد اما وقتی بخواهید همه را داخل یک مجموعه بیاورید عوارض زیادی پیدا می‌کند. هنگامی که می‌گفتند انجمن‌های اسلامی تنها نهادی است که باید داخل دانشگاه باشد. آن موقع افراد غیر اسلامی هم بودند که دوست داشتند فعالیت کنند چون جا نداشتند به انجمن اسلامی می‌آمدند. این مسئله عین «جمهوری اسلامی» شده است. جمهوری اسلامی سعی دارد یک فرهنگ و فکر را غلبه دهد و برای این قوانین گوناگون هم وضع کرده است. اما مردم افکار و فرهنگ‌های مختلف دارند. در نتیجه همان‌ها که دین و ایمان هم ندارند مجبورند به‌صورت ریاکارانه هم‌نوا با این فرهنگ زندگی کنند. یکی از دلایلی که انجمن‌های اسلامی در عمل غیر اسلامی شد همین بود که غیر اسلامی‌ها برای فعالیت جایی نداشتند تا خودشان را تشکیلات بدهند و سازمان‌دهی کنند و به رسمیت شناخته شوند؛ بنابراین سیاست یک عرصه متکثر است و گرایش‌های متکثر باید زمینه مناسب خودش را برای فعالیت داشته باشد. اگر نداشته باشد در عمل به انشعاب کشیده می‌شود.

آیا نمی‌توان گفت این سازمان، برای مقابله با جریان‌های «دیگر» درون فضای دانشگاه به وجود آمد؟ اگر این گونه است آیا این موضوع می‌تواند علت

به نظر من تحکیم تا انتها هم جریان سیاسی ماند و یا وجه سیاسی آن بر وجه صنفی و دانشجویی آن غلبه داشت. فکر می‌کنم این یکی از مشکلات آن بود

انشعاب‌های نخستین دفتر تحکیم وحدت باشد؟

«حضور اصلی تحکیم چه ربطی به مقابله با جریان‌های دیگر دارد؟ تحکیم جریان اصلی دانشگاه بود و آنچه موجب اشکال شد یک کاسه شدن همه جریان‌ها بعد از انقلاب فرهنگی بود. مثل این است که بگوییم جریان دانشجویی حزب توده برای این درست شد که با دیگران مقابله کند. هر جریانی برای انعکاس خودش شکل می‌گیرد اما طبیعی است که رقابت هم از کارکردهای هر جریان است و اساساً تحکیم از بیرون دانشگاه تشکیل نشد. به خاطر اینکه بیرون دانشگاه بسیار ضعیف‌تر از تحکیم بود و تحکیم هم بیرون دانشگاه را قبول نداشت. بچه‌های اولیه تحکیم، نه فقط به لحاظ اعتقادی بلکه به لحاظ سطح سیاسی خودشان را از بقیه بالاتر می‌دانستند و حاضر به گفت‌وگوی فرودستانه با کسی نبودند. تشکیلات دست خودشان بود و حتی حزب جمهوری را هم قبول نداشتند.»

به نظر می‌رسد از همان سال‌های نخست نقدهای درونی در مجموعه تحکیم، منجر به انشعاب می‌شده است. برای نمونه بخشی از انجمن علم و صنعت با نقد به تسخیر سفارت و دفاع از انقلاب فرهنگی به‌مرور دچار انشعاب می‌شود. یا بعدها در دهه ۶۰ با وجود آنکه به نظر می‌رسد یک جریان مسلط از دل حوادث سال‌های نخستین انقلاب برآمده است و جنگ هم باید باعث وحدت نیروها می‌شد، در طول مدت کوتاهی انشعاب‌هایی (انجمن‌های اسلامی دانشجویی) به وجود می‌آید. آیا این فرآیند در آن فضا طبیعی بود؟ دلیل این انشعاب‌ها چه بود؟

«اولاً بچه‌های علم و صنعت در تحکیم به تسخیر سفارت نقد نداشتند. آقای احمدی‌نژاد و دوستانشان گرایش تند سنتی مذهبی و گرایش ضد چپ و ضد هر چیز دیگری داشتند. این مطالب در نشریاتشان هم منعکس بود. نقدشان از این جهت بود که برویم سفارت روسیه را هم بگیریم. بعد هم خواستند که شورای دانشجویان باشند اما راهشان نداند چون معمولاً خرابکاری می‌کردند. به نظر من نقدی نبود که باعث انشعاب آن‌ها بشود. بعد از آن‌ها تحکیم بود و کارش را انجام می‌داد و مسئله اشغال سفارت از تحکیم متمایز بود. انشعاب‌های درون انجمن اسلامی هم به این دلیل بود که هر چه جلوتر می‌رفتیم جامعه متکثرتر می‌شد اما در انجمن قاعده‌ای گذاشته بودند که همه در انجمن باشند و این موجب اختلاف می‌شد. اگر این قاعده نبود و هرکس می‌توانست تشکل مناسب خود را داشته باشد انشعابی هم رخ نمی‌داد؛ مانند این است که هر کس حزب خودش را داشته باشد.»



تأثیر جریان‌های بیرونی بر اختلاف در داخل دفتر تحکیم وحدت چه بود؟

«وقتی دانشجویان سیاسی می‌شوند، به میزانی که سیاسی می‌شوند نیروهای سیاسی بیرون هم دوست دارند از آن‌ها پارگیری کنند. بعلاوه هرچقدر هم داخل دانشگاه ضعیف باشد اثر جریان بیرونی هم بیشتر می‌شود. به نظر من همه دوست داشتند در تحکیم دخالت کنند ولی این دقیقاً برمی‌گردد به اینکه چقدر جریانات داخل تحکیم اتحاد و انسجام داشته باشند تا بتوانند از مداخلات خارجی در امان باشند.»

با باز شدن فضای دانشگاه و دوران اصلاحات، موج جدیدی از انشعاب در دفتر تحکیم وحدت دیده می‌شود. اساساً این وضعیت دفتر تحکیم و انشعاب‌های جدید آن چه نسبتی با گذشته آن دارد؟

«شاید انشعاب‌های جدید ربطی به انشعاب‌های قبلی نداشته باشد، همان‌طور که گفتم دوم خرداد محصول تکثر سیاسی جامعه بود ولی تکثری که حول اهداف جنبش دوم خرداد به وحدت رسید؛ اما دلیل نداشت که این تکثر جامعه در دانشگاه و در تحکیم به وحدت برسد؛ بنابراین انشعاب‌ها محصول توعی است که در جامعه وجود داشته و بهتر است نام آن را انشعاب نگذاریم و فضایی ایجاد کنیم که همه جریان‌ها بتوانند تشکل خودشان را داشته باشند؛ اما وقتی نیرویی می‌خواهد فراگیر شود و انحصارطلبی می‌کند، این جریان‌ها در درون آن به‌صورت انشعاب خودشان را نشان می‌دهند.»

با یک رویکرد تاریخ‌نگارانه می‌توانیم بگوییم پس از این انشعاب‌ها به‌مرور تحکیم به انحلال رسید. آیا انشعاب‌ها عامل انحلال تحکیم هم بودند؟

«درواقع تحکیم خود را پوششی برای همه افکار و عقاید تعریف کرد و در عمل نتوانست و نمی‌توانست»

آن نقش را ایفا کند، بنابراین خود تحکیم هم دیگر نمی‌توانست وجود خارجی داشته باشد. با توجه به تحولاتی که در عرصه سیاست هم رخ داده دیگر عملاً هر گروهی باید طرفداران خودش را در قالب تشکیلات خاص سازمان‌دهی کند. البته این به شرطی است که سیاست به معنای دقیق کلمه به درد دانشجویان بخورد که به نظر من این راه‌حل نیست و دانشجویان باید از طریق نهاد سیاسی بیرون فعال باشند و یا کار سیاسی حرفه‌ای و حزبی را برای بعد از فارغ‌التحصیلی بگذارند.»

با تجربه امروز، چه می‌شد کرد که پیامد اختلاف‌ها در آن دوران کمتر می‌شد؟ آیا راهی برای کاهش آن تنش‌ها بود؟

«به نظر من راه خاصی برایش وجود نداشت. انشعاب‌ها به نحوی پویایی طبیعی جامعه هست و پاسخی است که جامعه به سیاست‌های نادرست می‌دهد و درواقع مسئله‌ای عادی است و چرا باید از آن پرهیز کنیم؟»

آیا حضور چنین نهادهای امروز در دانشگاه ممکن یا ضروری هست؟

«پاسخ من روشن است که نه. چیزی به‌عنوان تحکیم که بتواند دربرگیرنده همه نیروها باشد نه ممکن است و نه مفید. اساساً فعالیت سیاسی در دانشگاه به میزانی که فعالیت‌ها مدنی بشوند بی‌معنی است. مگر اینکه فضا بسته شود و آن موقع دوباره فعالیت‌های عامی در چارچوب براندازی شکل بگیرد که آن موقع همه نیروهای برانداز حول و هوش ضدیت با رژیم جمع شوند و فعالیت کنند. اگر این اتفاق نیفتد حتی گروه‌های سیاسی دانشجویی هم نمی‌توانند به حیات خودشان ادامه بدهند و مجبورند بیرون از دانشگاه در همان فضای واقعی سیاسی و گروه‌های همسو و همفکر خودشان را پیدا کنند و در آن فضا فعالیت کنند و اگر بخواهند در دانشگاه فعالیت کنند به نوعی رسمی باید نماینده آن گروه باشند.»

حسرم انداز تاریخ



این شماره نشریه هم‌زمان شد با بهمن‌ماه و چهل‌ودومین سالگرد پیروزی انقلاب و از قضا اغلب مطالب تاریخ ما به این واقعه مهم کشورمان مربوط است. خاطرات آقای غضنفرپور که گزارش گام به گام از نوفل لوشاتو سال ۵۷ است، این بار وضعیت درونی نیروهای انقلاب و تعامل آن‌ها با یکدیگر را در آن برهه زمانی نشان می‌دهد. آقای مرادی مراغه‌ای نگاهی به خاطرات پرویز ثابتی انداخته و آن را از نظر واقع‌نمایی ارزیابی کرده است. آقای محمد ترکمان که از تاریخ‌پژوهان شناخته‌شده کشور است خاطرات و مشاهدات خود را از دهه ۴۰ بیان کرده‌اند و تا انقلاب پیش خواهند آمد. مطلبی در ادامه تاریخچه قانون‌گرایی داریم که نقطه‌عطف مبارزات ایران و تغییر فاز از مبارزات قانونی به اسلامی و برانداز را کالبد شکافی کرده است. نگاهی به مذاکرات شورای انقلاب هم ما را به فضای سال ۵۷ و ۵۸ می‌برد که چه مسائلی در جریان بوده است. مطلبی هم با الهام از کتاب جان فوران درباره شیوه تحلیل انقلاب داریم که امیدواریم از همه این مسائل بهره برده و از نقدها و دیدگاه‌هایتان ما را محروم نگذارید.

بازنمایی تاریخ در خاطرات پرویز ثابتی؛

گفت‌وگو با علی مرادی مراغه‌ای



پذیرش تکثر؛ راز بقای ایران؛

گفت‌وگو با محمد ترکمان



سازمان دهی امور در نوفل لوشاتو

خاطرات احمد غضنفرپور



احمد غضنفرپور

بخش نهم

زمانی که موضوع سازمان دهی در نوفل لوشاتو در دستور کار قرار گرفت و اولویت پیدا کرد، همه گروه‌ها و شخصیت‌ها به‌طور خودجوش وارد میدان شدند و به تکاپو افتادند. هرکدام به‌نوبه خود هرچه در توان داشتند با کمال شوق و اشتیاق در میان گذاشتند. در آن شرایط پُرخطر که کشور از سویی در آتش انفجار و اختلاف و جنگ می‌سوخت و سویی دیگر قدرت‌های بزرگ و کوچک خارجی با عوامل نفوذی آشکار و پنهانشان بیکار ننشسته بودند

نقش دکتر ابراهیم یزدی به‌رغم کاستی‌ها که قبلاً اشاره شد از همه پررنگ‌تر بود. توانایی‌های فوق‌العاده، اطلاعات مبسوط از وضعیت منطقه و جهان، تسلط به زبان خارجی، شناخت و ارتباط گسترده با بسیاری از ارباب جراید و سیاستمداران و افراد بانفوذ حقوق بشر، هوش و حافظه سرشار، سخت‌کوشی و انگیزه‌های قوی درونی او را در صدر امور نشانده بود. از این‌رو توانست در آن لحظات حساس نقش آفرینی کند و به یک سازمان‌دهی نسبتاً مناسب با اوضاع و احوال دست زند. اگر آن نواقصی که در گذشته شرحش آمد، نقش پُررنگی نداشت، شاید اوضاع به گونه دیگری رقم می‌خورد.

آقایان حسن حبیبی و ابوالحسن بنی‌صدر به خاطر مسائل پژوهشی گسترده، مخصوصاً در زمینه برنامه‌ریزی برای پس از انقلاب اسلامی، در امر سازمان‌دهی دخالت چندانی نداشتند. آقای صادق قطب‌زاده به‌شدت سرگرم امور اجرایی خارج از نوفل لوشاتو بود، از این‌رو وقت چندانی برای رسیدگی به امور داخلی نداشت.

آقای دکتر یزدی برخلاف سایرین از خانه و زن و فرزند دور شده بود و مجبور بود در دهکده در یکی از هتل‌های درجه سه با شرایط بسیار سخت و ناموزون که با روحیه او چندان مناسبی نداشت زندگی کند. او شرایط هتل را این‌گونه شرح می‌دهد: در روزهای اول ورود به نوفل لوشاتو شب‌ها در همان ساختمان ویلایی به سر می‌بردم. خواستم به یک هتل یا مسافرخانه‌ای که نزدیک ستاد باشد بروم، اما هرچه بیشتر گشتم کمتر یافتم. بالأخره با جست‌وجوی دوستان یک مهمانسرا یافتم. مسافرخانه‌ای با اتاق‌های کوچک. جای خیلی مناسبی نبود، اما برای رفتن به اتاق‌ها در طبقه دوم

بایستی از سالن بار مهمانسرا عبور می‌کردیم. اکثر شب‌ها به‌خصوص شب‌های تعطیل آخر هفته این سالن آن‌چنان آکنده از بوی مشروب بود که برای آن‌ها که اهل مشروب نبودند تحمل آن بسیار سخت و عذاب‌آور بود.

دکتر یزدی مجبور بود شب‌ها در این شرایط به سر ببرد و اما از اول صبح به باغ نوفل لوشاتو می‌آمد و با انبوهی از کارهای مختلف، دیدار با ارباب جراید و کسانی که از آق‌صی نقاط به پاریس می‌آمدند، باید برای هر فرد یا گروهی شرایط دیدار با امام را فراهم می‌آورد و غالباً همراه با خبرنگاران یا مقامات سیاسی که به دیدار امام می‌آمدند برای ترجمه و توضیح شرایط آنان حضور داشته باشد.

نظم و بی‌نظمی
پس از چند روز که از اقامت در نوفل لوشاتو گذشت اختلافات شدیدی در مورد نظم و سازمان‌دهی در گرفت. آقای دکتر یزدی معتقد بود نوفل لوشاتو یک نمونه یا مدل از

گفت‌وگو و تبادل نظر
نکته جالب توجه این بود که روحانیون مستقر به‌رغم دلخوری‌ها هر موقع به وجود دکتر یزدی نیاز داشتند از او کمک می‌گرفتند و جالب‌تر این بود که ایشان هم با وجود

یک جامعه بزرگ‌تر در هزاران کیلومتر دورتر در سرزمین اصلی است. بی‌نظمی‌ها در این اقامتگاه به‌خصوص برنامه‌های روزمره به آبرو و حیثیت جنبش و رهبری آن لطمه می‌زد. روحانیون مستقر در نوفل لوشاتو با این شیوه نظم و انضباط روی خوشی نشان نمی‌دادند و می‌گفتند نظم ما در بی‌نظمی است. بالأخره مشاجرات بالا گرفت تا اینکه امام وارد عمل شد و در یک سخنرانی شدیدالحن به نظم در بی‌نظمی انتقاد کرد تا حدی که ورود این ایده به حوزه‌ها را مشکوک و ادامه آن را خطرناک برای جامعه دانست.

مورد دیگری که دکتر یزدی را رنج می‌داد موضوع سیگار کشیدن بود، خصوصاً در اتاق‌های در بسته. او می‌گفت در پژوهش‌های علمی که شخصاً انجام داده‌ام عامل بسیاری از سرطان‌ها کشیدن سیگار است و به‌قدری نسبت به این موضوع حساس بود که در بعضی مواقع کار به مشاجره می‌کشید.

بلاخره دکتر یزدی به نتیجه‌ای رسید که خلاصه آن چنین بود: «روحانیون مستقر در دهکده حضور روشنفکران را بر نمی‌تابند و از هر فرصتی برای تحقیر یا مقابله با آن‌ها استفاده می‌کنند. ایشان از قول خانم طباطبایی (همسر حاج احمد آقا) می‌گوید: «ایشان در خاطرات خود به‌دفعات از نگرش نامطلوب و منفی روحانیون نسبت به روشنفکران دینی یاد کرده است»^۱.

البته تا آنجا که نگارنده این سطور به یاد دارم آن نگاه شامل همه روشنفکران نبود، بلکه به‌عکس بسیاری از روحانیون مستقر در نوفل لوشاتو با دیگر روشنفکران مخصوصاً گروه بنی‌صدر رابطه خوب و مطلوبی داشتند، به‌طوری که شخصاً از زبان حاج احمد آقا شنیدم که می‌گفت ما آقای بنی‌صدر را از خود می‌دانیم.

رابطه آقای محمد منتظری حتی تا زمان ریاست‌جمهوری آقای بنی‌صدر رابطه خوب و همکاری بود. آنان گروه دکتر یزدی و صادق قطب‌زاده را بر نمی‌تابیدند که آن‌هم چندین علت داشت: اول به خاطر نحوه مدیریت و تضادی بود که بین دکتر یزدی و آنان به وجود آمده بود؛ همان اختلافی که از قول آقای فردوسی‌پور در بخش‌های قبل نقل شد: «آقای دکتر یزدی تصمیم داشت ما روحانیون را از امام خمینی جدا کند». قبلاً گفته شد آقای دکتر یزدی و گروه ایشان به صورت بسته و انحصاری عمل می‌کردند و دیگر گروه‌ها را از دور خارج کرده بودند. این نحوه عملکرد باعث عکس‌العمل شده بود و شرایطی فراهم آورده بود که دیگران به‌موقع وارد عمل شوند و نگذارند آنان بیشتر از حد خود پا فراتر نهند؛ یکی از آن موارد موضوع نمایندگی یا سخنگویی آقای دکتر یزدی و آقای قطب‌زاده بود. گرچه قبل از ورود امام به پاریس مطرح شده بود و آقای بنی‌صدر هم به‌شدت با آن مخالفت می‌کردند. بعد از ورود امام به پاریس ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد و روحانیون مستقر در دهکده نسبت به آن حساسیت نشان دادند. گفت‌وگوها بالا گرفت. از طرف امام اعلامیه‌ای صادر شد مبنی بر اینکه من سخنگوی خاصی ندارم. از آن پس اعلامیه‌ها به‌طور گسترده به در و دیوار نصب شد و از آن زمان به بعد مواضع دکتر یزدی و قطب‌زاده به‌طور قابل توجهی رو به افول نهاد و هرچه زمان گذشت، ضعیف و ضعیف‌تر شد.

آقایان حسن حبیبی و ابوالحسن بنی‌صدر به خاطر مسائل پژوهشی گسترده، مخصوصاً در زمینه برنامه‌ریزی برای پس از انقلاب اسلامی، در امر سازمان‌دهی دخالت چندانی نداشتند. آقای صادق قطب‌زاده به‌شدت سرگرم امور اجرایی خارج از نوفل لوشاتو بود، از این‌رو وقت چندانی برای رسیدگی به امور داخلی نداشت.

آقای دکتر یزدی برخلاف سایرین از خانه و زن و فرزند دور شده بود و مجبور بود در دهکده در یکی از هتل‌های درجه سه با شرایط بسیار سخت و ناموزون که با روحیه او چندان مناسبی نداشت زندگی کند. او شرایط هتل را این‌گونه شرح می‌دهد: در روزهای اول ورود به نوفل لوشاتو شب‌ها در همان ساختمان ویلایی به سر می‌بردم. خواستم به یک هتل یا مسافرخانه‌ای که نزدیک ستاد باشد بروم، اما هرچه بیشتر گشتم کمتر یافتم. بالأخره با جست‌وجوی دوستان یک مهمانسرا یافتم. مسافرخانه‌ای با اتاق‌های کوچک. جای خیلی مناسبی نبود، اما برای رفتن به اتاق‌ها در طبقه دوم بایستی از سالن بار مهمانسرا عبور می‌کردیم. اکثر شب‌ها به‌خصوص شب‌های تعطیل آخر هفته این سالن آن‌چنان آکنده از بوی مشروب بود که برای آن‌ها که اهل مشروب نبودند تحمل آن بسیار سخت و عذاب‌آور بود.

دکتر یزدی مجبور بود شب‌ها در این شرایط به سر ببرد و اما از اول صبح به باغ نوفل لوشاتو می‌آمد و با انبوهی از کارهای مختلف، دیدار با ارباب جراید و کسانی که از آق‌صی نقاط به پاریس می‌آمدند، باید برای هر فرد یا گروهی شرایط دیدار با امام را فراهم می‌آورد و غالباً همراه با خبرنگاران یا مقامات سیاسی که به دیدار امام می‌آمدند برای ترجمه و توضیح شرایط آنان حضور داشته باشد.

نظم و بی‌نظمی
پس از چند روز که از اقامت در نوفل لوشاتو گذشت اختلافات شدیدی در مورد نظم و سازمان‌دهی در گرفت. آقای دکتر یزدی معتقد بود نوفل لوشاتو یک نمونه یا مدل از

گفت‌وگو و تبادل نظر
نکته جالب توجه این بود که روحانیون مستقر به‌رغم دلخوری‌ها هر موقع به وجود دکتر یزدی نیاز داشتند از او کمک می‌گرفتند و جالب‌تر این بود که ایشان هم با وجود

مورد دیگری که دکتر یزدی را رنج می‌داد موضوع سیگار کشیدن بود، خصوصاً در اتاق‌های در بسته. او می‌گفت در پژوهش‌های علمی که شخصاً انجام داده‌ام عامل بسیاری از سرطان‌ها کشیدن سیگار است و به‌قدری نسبت به این موضوع حساس بود که در بعضی مواقع کار به مشاجره می‌کشید.

بلاخره دکتر یزدی به نتیجه‌ای رسید که خلاصه آن چنین بود: «روحانیون مستقر در دهکده حضور روشنفکران را بر نمی‌تابند و از هر فرصتی برای تحقیر یا مقابله با آن‌ها استفاده می‌کنند. ایشان از قول خانم طباطبایی (همسر حاج احمد آقا) می‌گوید: «ایشان در خاطرات خود به‌دفعات از نگرش نامطلوب و منفی روحانیون نسبت به روشنفکران دینی یاد کرده است»^۱.

البته تا آنجا که نگارنده این سطور به یاد دارم آن نگاه شامل همه روشنفکران نبود، بلکه به‌عکس بسیاری از روحانیون مستقر در نوفل لوشاتو با دیگر روشنفکران مخصوصاً گروه بنی‌صدر رابطه خوب و مطلوبی داشتند، به‌طوری که شخصاً از زبان حاج احمد آقا شنیدم که می‌گفت ما آقای بنی‌صدر را از خود می‌دانیم.

رابطه آقای محمد منتظری حتی تا زمان ریاست‌جمهوری آقای بنی‌صدر رابطه خوب و همکاری بود. آنان گروه دکتر یزدی و صادق قطب‌زاده را بر نمی‌تابیدند که آن‌هم چندین علت داشت: اول به خاطر نحوه مدیریت و تضادی بود که بین دکتر یزدی و آنان به وجود آمده بود؛ همان اختلافی که از قول آقای فردوسی‌پور در بخش‌های قبل نقل شد: «آقای دکتر یزدی تصمیم داشت ما روحانیون را از امام خمینی جدا کند». قبلاً گفته شد آقای دکتر یزدی و گروه ایشان به صورت بسته و انحصاری عمل می‌کردند و دیگر گروه‌ها را از دور خارج کرده بودند. این نحوه عملکرد باعث عکس‌العمل شده بود و شرایطی فراهم آورده بود که دیگران به‌موقع وارد عمل شوند و نگذارند آنان بیشتر از حد خود پا فراتر نهند؛ یکی از آن موارد موضوع نمایندگی یا سخنگویی آقای دکتر یزدی و آقای قطب‌زاده بود. گرچه قبل از ورود امام به پاریس مطرح شده بود و آقای بنی‌صدر هم به‌شدت با آن مخالفت می‌کردند. بعد از ورود امام به پاریس ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد و روحانیون مستقر در دهکده نسبت به آن حساسیت نشان دادند. گفت‌وگوها بالا گرفت. از طرف امام اعلامیه‌ای صادر شد مبنی بر اینکه من سخنگوی خاصی ندارم. از آن پس اعلامیه‌ها به‌طور گسترده به در و دیوار نصب شد و از آن زمان به بعد مواضع دکتر یزدی و قطب‌زاده به‌طور قابل توجهی رو به افول نهاد و هرچه زمان گذشت، ضعیف و ضعیف‌تر شد.

نارضایتی که از آنان داشت با خوش رویی دعوت آنان را می پذیرفت. زمانی که دانشجویان و دیگر مردم از نقاط مختلف نوفل لوشاتو می آمدند از دکتر درخواست می شد جلسات بحث و گفت و گو ترتیب دهد، ایشان وارد گفت و گو می شد. نگارنده اغلب مواقع در آن جلسات حضور داشت. سؤالات و بحث ها درباره مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی، دینی و فرهنگی داخلی و خارجی دور می زد. دکتر یزدی بیشتر مواقع ابتدا قرآن را باز می کردند و با تفسیر آیات قرآن مسائلی بازگو می شد که از تدریجی بودن رویدادها حکایت داشت. ایشان با استناد به آن آیات، همچنین تجربیات تاریخی، روان شناسی و جامعه شناسی سعی داشت مردمان آن روزگار را از ایده های عجولانه غیر منطقی و غیر شرعی که رایج آن دوران بود دور نگه دارد و خطرات ناشی از آن را با شرح و تفصیل بیان می کرد.

آزادی مارکسیست ها

درباره حکومت اسلامی و برنامه های بعد از پیروزی بحث های مفصلی مطرح و نظریات گوناگونی ارائه می شد. دکتر یزدی با بعضی از آن ایده ها و نظریات موافق نبود و آن تعبیر را در تضاد با شرایط زمانه می دانست. یکی از روحانیون به نام دکتر صادقی که از نجف به پاریس آمده بود و در مورد حکومت اسلامی تحقیقاتی داشت برای سخنرانی به خانه ایتالیا واقع در کوی دانشگاه دعوت شد. دانشجویان از هر گروه و تفکری آمده بودند. وقتی نوبت به پرسش و پاسخ رسید از دکتر

صادقی سؤال شد در حکومت اسلامی شما، آیا مخالفان آزادند؟ آیا مارکسیست ها در بیان نظریات و نوشتار آزادی دارند؟ جوابی که داده شد همانند مذب سالن را منفجر کرد: «آنان به هیچ وجه اجازه نشر افکار و فعالیت در هیچ زمینه ای را ندارد. می توانند برای فعالیت راهی شوروی شوند یا به چین و کوبا و دیگر کشورهای کمونیستی بروند». این پاسخ در آن شرایط و کشوری که بعد از چندین انقلاب خونین و سپس جنبش می ۱۹۶۸ فرانسه و الگوی نمونه یک کشور آزاد شده بود، چنان ناباورانه بود که همه را به حیرت واداشت. از گوشه و کنار

فریاد بلند شد و جلسه به آشوب کشیده شد. یکی از مارکسیست ها که سرد و گرم روزگار چشیده بود و زندگی اش با فراز و نشیب بسیار همراه بود و ماجراهای شوروی و گشت و کشتار و دیکتاتوری وحشتناک دوره استالین او را به راه تروتسکیست ها کشانده بود، سعی کرد با زحمت فراوان جلسه را آرام کند. خطاب به آنان گفت رفقا نسبت به پاسخ ایشان عجله به خرج ندهید، تأمل کنید. اصل قضیه را باید از زبان امثال آقای دکتر صادقی (گوینده) شنید، نه امثال آقایان بنی صدر و دکتر سامی و دکتر یزدی و دیگر روشنفکران دینی. بعد از این گفت و گوها به جلسه خاتمه دادیم و با حال پریشان و شرمساری و حیرت به منزل بازگشتیم.

فردای آن روز نتیجه جلسه به سمع امام رسیده بود. ایشان بسیار ناراحت شدند و در یک سخنرانی مفصل به موضوع آزادی ها اشاره کردند و گفتند «در حکومت اسلامی همه گروه ها، حتی مارکسیست ها در بیان عقایدشان آزادند، در صورتی که توطئه ای در کار نباشد».

روز بعد قضیه را با یکی از روحانیون در میان گذاشتم. ایشان گفت: «صحبت های آقای دکتر صادقی خلاف نبوده، در این زمان و موقعیت نباید به این گونه بحث ها دامن زد».^۲

با این اختلاف نظرها که شرحش آمد و آن شرایط پیچیده، سازمان دهی بسیار مشکل شده بود؛ معذالک شرایط به گونه ای بود که نتوانست مانع از پیشبرد امور شود.

تقسیم کار

نحوه سازمان دهی بدین گونه بود که هر کدام از مسئولان متناسب با اوضاع و احوال شخصی و اجتماعی مسئولیتی پذیرفتند؛ آقایان فردوسی پور و املائی و محتشمی مسئول پاسخ به تلفن ها بودند. پاسخ به تلفن ها مسئولیت بسیار حساسی بود که باید توسط افراد کاملاً مطمئن صورت می پذیرفت. مرحوم آیت الله اشراقی و حاج احمد آقا مسئول تنظیم دیدارهای روزانه امام بودند. در روزهای اول استقرار در نوفل لوشاتو در ویلای دکتر مهدی عسگری تلفن نبود، لذا ارتباطات با پاریس و ایران از تلفن منزل ما در پاریس استفاده می شد. بعد از آنکه تلفن باغ نوفل لوشاتو

وصل شد، نه تنها منزل ما در پاریس تخلیه نشد، بلکه به دفتر موقت امام در پاریس تبدیل شد و مسئولان تلفن هر کدام به نوبت در آپارتمان پاریس می آمدند و در آنجا هم کار پاسخ به تلفن ها را بر عهده داشتند.

سخت گیری یا تساهل؟
بعضی مواقع که کارها سبک می شد و زمانی برای فراغت فراهم می شد با آنان گفت و گو می کردیم و مطالب جالبی که تا آن زمان نشنیده بودیم را می شنیدیم. آنان می گفتند: «در حوزه نجف بین روحانیون و علما سخت گیری های زیادی در بعضی

موضوعات مانند پوشیدن لباس، کوتاه کردن موهای سر و مسائلی از این قبیل وجود داشت، اما امام خمینی توجهی به این گونه مسائل حاشیه ای نداشتند. به طور مثال وقتی منزلی رویه روی باغ نوفل لوشاتو اجاره شد، به ایشان گفتیم باید قبل از ورود آن منزل را شست و شو دهیم. ایشان گفتند به چه علت؟ گفتیم به خاطر آنکه غیرمسلمان در آنجا ساکن بوده. گفتند مگر شما دیده اید کسی دستی بزند؟ گفتیم نه! گفتند هیچ صلاح نیست این کار را انجام دهید.»

روزی آقای زیارتی (پژوهشگر آثار امام خمینی) از نجف به پاریس آمده بود و قبل از دیدار با امام، سر و صورت و ریش ها را اندکی کوتاه کرده بود. وقتی هنگام نماز

در پشت سر امام نشسته بود، امام برگشتند و در گوشه مطلبی رد و بدل شد. آقای فردوسی پور می گفت فکر کردیم امام درباره کوتاه کردن ریش ایشان ایراد گرفتند. بعد از نماز از ایشان پرسیدیم صحبت امام ایراد از اصلاح سر و صورت شما بود؟ خندید و گفت نه! به من گفتند برای ناراحتی گوشت نزد دکتر رفته ای یا نه؟ گفتیم تازه وارد شده ام و هنوز فرصت پیدا نکردم. گفتند حتماً برو معالجه کن! به گفته ایشان گوش در اثر ضربه در زندان آسیب دیده بود و فردای آن روز به اتفاق نزد دکتر گوش و حلق و بینی رفتیم. وقتی معاینه دقیق به عمل آمد دکتر گفت متأسفانه پرده گوش پاره شده و راه علاج غیرممکن شده است. من خیلی ناراحت شدم، اما آقای زیارتی عکس العملی نداشت و با همان روحیه اولیه ای که داشتند به منزل بازگشتیم. جلوی در منزل که رسیدیم، به او گفتیم راستی راجع به مطلبی که در مورد آیت الله شریعتمداری نوشته بودی امام ناراحت شده بودند و برای شما جنبه خوبی نداشت. خندید و با یک حالتی خاص شعری بدین مضمون خواند: «من از آنکه رسوا کند نام عاشق ترسم».

در حین گفت و گوها به نکات جالب توجه دیگری نیز برخورد می کردیم که برایمان جالب توجه بود. آقای فردوسی پور می گفت روزی دو نفر از ایران به نجف آمده بودند. وقت ملاقات گرفتند و نزد امام رفتند و از پشت در سر و صدای بلند شنیدیم. آنان شروع کردند به اعتراض و تقریباً بد و بیراه گفتن به امام. امام سکوت معناداری کردند و وقتی وارد اتاق شدیم، دیدیم ایشان با همان سکوت، نگاهی به فردی که طرف راست ایستاده بود انداختند و نگاهی به فرد طرف چپ. این دو نفر به لرزه افتادند و با حالت شرمندگی از اتاق خارج شدند.

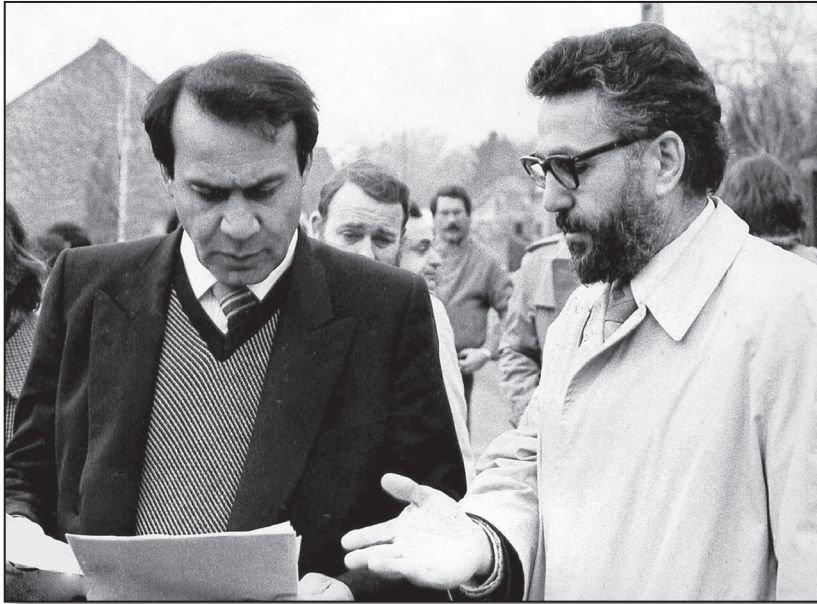
مسئله دیگری که برای ما تازگی داشت این بود که روز بعد از ورود آنان به پاریس، بعد از ظهری بود و امام در حال استراحت و خواب. به حاج احمد آقا گفتیم این شلوغی مانع خواب و آرامش ایشان نشود، اگر چنین است به بچه ها بگویم ساعتی آپارتمان را ترک کنند. حاج احمد آقا نزد امام رفت که هنوز نخوابیده بود و مطلب را در میان گذاشت. در موقع بازگشت از پیش ایشان با لبخند گفت امام می گویند من هر وقت اراده کنم سروصدایی نمی شنوم، مانع ماندنشان نشود.

این گونه مسائل واقعاً برای ما تازگی داشت. وقتی در یک موردی با آقای قطب زاده بحثی داشتیم تا به من گفت تو بافت پیچیده آخوندها را نمی شناسی! از آن موقع به بعد هر چه می دیدم و می شنیدم سعی داشتم تا به عمق مسائل واقف نشوم قضاوت نکنم، اما صادقانه اعتراف می کنم که بیشتر مواقع این نکته باریک تر از مو را فراموش می کردم یا فراموش می کنم.

تقسیم وظایف

اکنون به دیگر قضایای سازمان دهی بازگردیم. پس از استقرار در نوفل لوشاتو، خانگی امور داخلی منزل امام را به عهده گرفت که بعدها فهمیدیم این خانم که نامش «طاهره دباغ» بود، زمانی با مجاهدین همکاری می کرده و بعدها از آنان جدا شده بود.

آقای صادق قطب زاده به طور عمده عهده دار امور بین المللی بود. آقای صادق طباطبایی (برادر همسر



ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده در نوفل‌لوشاتو

حاج احمد آقا) به‌طور دائم در تماس بود و به قول آقای دکتر یزدی در تمام موارد مورد مشورت قرار می‌گرفت. آقای کریم خدایپناهی نیز از آلمان آمده بود و از دوستان صادق قطب‌زاده بود.

روزهای اول تا چند روز اوضاع داخلی باغ سر و سامان نداشت و وضع غذا و خواب و استراحت کسانی که به دیدار امام می‌آمدند رضایت‌بخش نبود. با آمدن حاج مهدی عراقی به پاریس، وضع اداره منزل سروسامان تازه‌ای به خود گرفت و اندکی تغییر کرد. با آمدن ایشان، پذیرایی با چای و ظهرها با نان و پنیر و گاهی اوقات تخم‌مرغ یا آش برقرار شد. به‌تدریج افرادی از ایران از طرف علما و بازاریان به پاریس آمدند که وضعیت غذا را تغییر دادند. دیگ‌های بزرگ تهیه شد و آنان با روش هیتی از مهمانان پذیرایی می‌کردند.

قبل از ورود این عده، کسی رنگ پلو و خورش و غذاهایی از این قبیل را نمی‌دید. شبی آقای دکتر مهدی عسگری (صاحب باغ) خبر داد از منزل غذا تهیه کرده و به آنجا می‌آورد، اما تا آمدن ایشان مدت‌زمانی طول کشید. وقتی غذا آورده شد همگی از گرسنگی کلافه شده بودند. من در آن شب آنجا نبودم، ولی شنیدم زمانی که ایشان رسیده بود بعد از مدت‌ها که مردم غیر از ساندویچ تخم‌مرغ و گوجه غذای دیگری نخورده بودند، با دیدن دکتر به همراه دیگرها بسیار خوشحال شده بودند و مثل اینکه جشنی برپا شده باشد، شادمانی می‌کردند. گفته شد که از آن به بعد وضعیت تغییر کرد و هیئت‌های ایرانی به داد مهمانان رسیدند.

بعد از استقرار در نوفل‌لوشاتو، چون رفت‌وآمد مردمی که از ایران یا سایر کشورها می‌آمدند به نوفل‌لوشاتو مشکل بود، یک سرویس اتوبوس میان نوفل‌لوشاتو و آپارتمان پاریس راه‌اندازی شد. آقای عبدالکریم سنایی مسئول این رفت‌وآمدها شد. ایشان بعد از انقلاب در صدا و سیما مسئولیت داشت و بعداً به‌عنوان سفیر در کشورهای مختلف اروپایی منصوب شد.

روحانیون بسیاری به آنجا می‌آمدند و مدتی اقامت داشتند. عده‌ای مانند آقایان مروارید، لاهوتی و صدوقی به ایران بازگشتند و عده‌ای مانند آقایان موسوی‌خوئینی‌ها و هادی غفاری تا آخر ماندند. آقای موسوی‌خوئینی‌ها عضویت هیئت پاسخگویی به روزنامه‌نگاران را پذیرفت و آقای هادی غفاری بیشتر در جلسات سخنرانی شرکت می‌کرد. آقای سید محمد خاتمی به‌طور مرتب از آلمان می‌آمد و از افرادی که در آنجا بودند جوای اخبار می‌شد، اما خود ایشان صحبتی نمی‌کرد. وقتی کسانی نسبت به اوضاع انتقادی داشتند همیشه با یک جمله به بحث‌ها خاتمه می‌داد: «امام مظلوم واقع شده»، نزد امام با حاج احمد آقا می‌رفت و بلافاصله به آلمان بازمی‌گشت.

در امور سازمان‌دهی بعد از دکتر یزدی بیشترین مسئولیت‌ها به عهده حاج احمد آقا بود. ایشان به‌طور مرتب اخبار و اطلاعات را می‌شنید و صحت و شقم آن‌ها را بررسی می‌کرد و نتیجه را به اطلاع امام می‌رساند. او درگیری‌ها را مدیریت می‌کرد، مخصوصاً درگیری‌های بین روحانیون و دکتر یزدی که جنبه حاد به خود گرفته بود، با روحانیون و شخصیت‌هایی که از

ایران می‌آمدند به بحث و گفت‌وگو می‌نشست و نتیجه آن را با امام در میان می‌گذاشتند و نظر ایشان را جویا می‌شد و مطالب امام را به دیگران اعلام می‌کرد. یک روز که هوا آفتابی بود در گوشه‌ای از باغ ایستاده بود. وقتی مرا دید گفت واقعاً خسته شده‌ام. واقعاً خسته‌کننده هم بود. در خاطرات همسر ایشان آمده است: «من کمتر می‌توانستم او را ببینم. همیشه در رفت‌وآمد بود و حتی فرصت چند دقیقه گفت‌وگو و نشستن را نداشت. می‌گفت اوضاع بسیار حساس است و خطرات نزدیک».

بعد از ایشان، مهم‌ترین امور به عهده آیت‌الله اشراقی (داماد امام) بود. همان‌طور که در خاطرات آقای دکتر یزدی نیز اشاره شده: «خلی سیاسی نبود و در برخی از مسائل سنتی می‌انداختند. در مقایسه با سایر همکسوتان خود روشن‌بین و با مسائل جدید آشنا بود».^۴

سازمان‌دهی در بحران

بی‌نظمی‌های مشهود در اقامتگاه، به‌خصوص برنامه‌های روزمره با وجود هشدار امام، روزبه‌روز گسترش یافت و هر دو طرف را کلافه کرده بود. «نظم و انضباط» مورد نظر دکتر یزدی و «نظم در بی‌نظمی» حوزویان دو نظر متفاوت بود که هیچ کدام حاضر نبودند بی‌جنگ و جدال روش مطلوب خود را عوض کنند. این دو نظر متفاوت نه‌تنها در زمینه سازمان‌دهی در نوفل‌لوشاتو که در اغلب زمینه‌های اجتماعی و سیاسی گاه‌وبیگاه سرک می‌کشید و خودنمایی می‌کرد، به‌طوری که ردپای آن را تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و بازگشت به ایران و تشکیل دولت موقت و حتی بعد از آن تا به امروز که ۴۱ سال از آن می‌گذرد، به‌روشنی می‌توان مشاهده کرد.

دولت موقت بعد از روی کار آمدن همچنان به روش تدریجی یا به قول مرحوم بازرگان «گام‌به‌گام» معتقد بود و بر آن پافشاری می‌کرد. عده‌ای از مخالفان این روش را کارساز نمی‌دانستند و به روش «ضربتی و انقلابی» ادامه می‌دادند. هرکدام استدلال مخصوص به خود را ارائه می‌دادند و به‌طور تند و تیز از آن دفاع می‌کردند.

آنچه شواهد می‌گوید روش «گام‌به‌گام» نمی‌توانست در شرایط بحرانی به یک معنی کارآمدی لازم را داشته باشد. روش ضربتی و تند و عجولانه هم عوارض خاص خودش را داشت. طبیعتاً مردمان چشم به راه آزادی و استقلال در پناه جمهوری اسلامی بین این دو نوع مدیریت مردد مانده بودند.

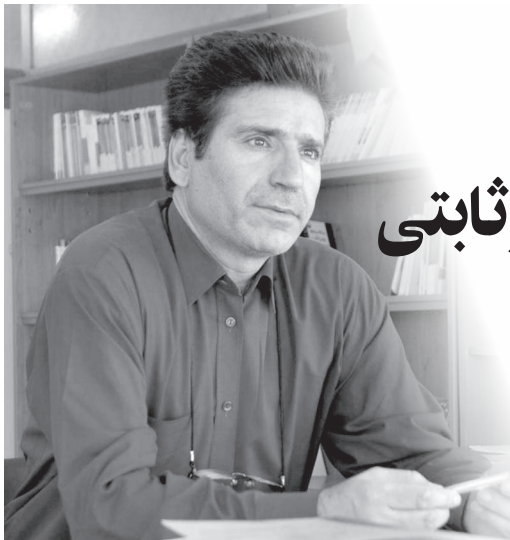
«نظم در بی‌نظمی» به یک معنی می‌تواند در پاره‌ای از امور مانند شعر، فلسفه و کارهای پژوهشی — آن هم توسط افراد خبره — کارساز باشد، اما در امور سیاسی، اقتصادی، نظامی، پزشکی و مهندسی نه‌تنها کارآمد نیست، بلکه زیان‌آور است و خطرات جبران‌ناپذیر به بار می‌آورد.

نظم و انضباط کلاسیک هم در شرایط بحرانی مسلماً نمی‌تواند به حل مشکلات عدیده سروسامان بخشد. در چنین فضا و موقعیت، برای پیشبرد امور باید راه‌حل میانه را در نظر گرفت؛ یعنی مطابق با شرایط، تاکتیک‌ها را با ظرافت تغییر داد و نظم و سازمان منطبق با آن به‌وجود آورد که البته در آن موقعیت تاریخی بسیار سخت و شاید غیرممکن به نظر می‌رسید، اما بعد از پایان آن شرایط هم کمبود چنین حزب و سازمان بر مشکلات روزافزون افزوده است. از این‌رو مورخان گفته‌اند که چنانچه گذشته تاریخی به‌درستی و روشنی بیان شود، می‌تواند چشم‌انداز روشنی باشد برای نسل حال و آینده.

کلام آخر آنکه بیان رویدادها توسط نگارنده، نمی‌تواند بیشتر از ذره‌ای باشد از بسیار. به امید آنکه صاحب‌نظران و سخن‌سنجان باریک‌اندیش با سعه‌صدر وافی خلل و نواقص را با دیده اغماض بنگرند و هرکدام به‌نوبه خود بخشی از حقیقت را بازگو کنند. ■

پی‌نوشت:

۱. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. ۳، ص. ۴۰۹.
۲. آقای بیژن حکمت.
۳. به دلیل اینکه ایشان در قید حیات نیستند، از ذکر نام ایشان خودداری می‌شود.
۴. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ج. ۳، ص. ۱۰۶.



بازنمایی تاریخ در خاطرات پرویز ثابتی

گفت‌وگو با علی مرادی مراغه‌ای

حسین ترکش‌دوز: آیا می‌توان میان تاریخ واقعی و تاریخ بازنمایی‌شده فرقی قائل شد؟ آیا میان روایت تاریخ برای نزدیک شدن به واقعیت رخ داده و بازسازی عناصری از آن در قالب گفتارهایی با هدف توجیه گذشته یا برای توجیه موقعیت سیاسی فعلی خود، تفاوت ممکن و معنی داری وجود دارد؟ اگر آری، این تفاوت را در قالب کدام ویژگی‌ها می‌توان بیان کرد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها می‌توان بحث را از تأملات مبنایی و انتزاعی آغاز کرد و نیز می‌توان به جای این قبیل بحث‌ها - که شاید چندان پرتفردار نباشد - نقطه آغاز بحث را بررسی برخی کارهای مشخص در زمینه تاریخ قرار داد. از جمله این کارها کتابی است با عنوان در دامگه حادثه: بررسی علل و عوامل فروپاشی حکومت شاهنشاهی که در سال ۱۳۹۰ هجری شمسی با تدوین و پانویست‌های عرفان قانع‌فرد در لس‌آنجلس منتشر شد. این کتاب خاطرات پرویز ثابتی رئیس اداره سوم ساواک و از مقامات مؤثر در سیاست‌های امنیتی در دوره پهلوی دوم است. آنچه در پی خواهید خواند پاسخ‌های علی مرادی مراغه‌ای به برخی پرسش‌های ما درباره این کتاب است.

علی مرادی مراغه‌ای در سال ۱۳۴۶ در مراغه به دنیا آمد. در حوزه کتابداری و فلسفه تحصیل کرد و آثار منتشره از او عمدتاً در حوزه تاریخ معاصر است. از جمله این آثار می‌توان از سال‌های زخمی: تاریخ جنگ‌های روسیه و ایران با تکیه بر منابع دست‌اول تاریخی، ترجمه تاریخ استیلا روسیه بر قفقاز نوشته جان بادللی و انجمن‌های ایالتی و ولایتی دوره مشروطیت (عبور از استبداد مرکزی) یاد کرد.

دنیایی از اطلاعات را به زیر خاک بردند و به نظر می‌رسید پرویز ثابتی که به‌عنوان فرد دوم ساواک و مدیر امنیت داخلی از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۷ بوده پس از ۳۳ سال سکوت، ناگفته‌های بسیاری را بگوید و خلأهای بسیاری را پر کند، اما متأسفانه چنین نشد. در نتیجه، کتاب خاطرات او، ادامه دوران بازیگری اوست. او در زمانی در دهه ۵۰ پس از بازی، در صفحه تلویزیون ظاهر می‌شد و از فتح و پیروزی و قلع و قمع خرابکاران سخن می‌گفت و اکنون، کتاب خاطراتش، ادامه همان نمایش تلویزیونی و بازیگری است.

محتوای کتاب مزبور با روش‌شناسی خاصی شکل گرفته است؟ ارزیابی روش شناختی شما از متن و پانویست‌های کتاب چیست؟

«اتفاقاً ایراد اصلی کتاب در همینجاست و محتوای کتاب بر عنوان توضیحی آن یعنی علل و ریشه‌های انقلاب که بر کتاب نهاده وفادار نمانده و به‌صورت علمی بر پایه هیچ کدام از تئوری‌های پدیده انقلاب پیش نمی‌رود. از همه چیز سخن رانده می‌شود، اما نخی وجود ندارد که این دانه‌های تسبیح را به هم پیوند دهد و معنی‌دار کند.

نگرش مطلق‌گرایی و سیاه و سفید دیدن در متن کتاب موج می‌زند و دامن پانویس‌ها را هم دربر می‌گیرد! در متن کتاب تمامی مخالفان و مغضوبان حکومت شاه مانند دکتر مصدق یا احزابی چون حزب توده، سازمان فدائیان خلق، مجاهدین خلق، جبهه ملی، نهضت آزادی و انجمن‌های اسلامی همگی سیاه هستند!

متأسفانه، پانویست‌ها نیز چنین‌اند و تبیین‌کننده و اصلاحگر اشتباهات متن نیستند، درحالی‌که می‌توانستند چالشی باشند؛ یعنی می‌توانستند با تسلط بر تاریخ آن دوره، خاطره‌گو را نقد کند یا در متن کتاب با پرسش‌های سقراط‌گونه، او را به چالش بکشد و پرده از بسیاری از واقعیت‌های پنهان

آیا خاطرات پرویز ثابتی در چارچوب یکی از گونه‌های شناخته‌شده تاریخ‌نگاری قرار داد؟

«خاطره‌نویسی اگر بدون خودسانسوری و بدون حب و بغض و توأم با صداقت باشد می‌تواند منبعی ارزشمند برای پژوهشگران تاریخ و همچنین یکی از گونه‌های شناخته‌شده تاریخ‌نگاری باشد، چراکه در ایام پختگی و پایان کار نوشته می‌شود و خاطره‌نویس از فراز کوهی از تجربیات به گذشته و حوادث می‌نگرد و در آن، بازیگر پس از پایان بازی برمی‌گردد و به گذشته خود می‌نگرد، پس می‌تواند با جسارت و صداقت نقاط قوت و ضعف خود را برای نسل‌های بعدی نشان دهد و به بلوغ فکری نسل بعدی مدد رساند، اما متأسفانه در جامعه ما کمتر چنین اتفاقی می‌افتد و خاطره‌نویس بیشتر به اثبات حقانیت خود در دوران گذشته و بازیگری‌اش می‌پردازد. در این صورت، خاطره‌نویسی ادامه همان بازی ایام شباب و کوشش برای دفاع و توجیه آن است و متأسفانه خاطرات پرویز ثابتی یکی از نمونه‌های بارز این گونه خاطره‌نویسی است.

تمامی رؤسای ساواک مانند تیمور بختیار، حسن پاکروان، نعمت‌الله نصیری و ناصر مقدم همگی مَهر بر دهان مردند یا کشته شدند و

برکشید، اما آقای قانعی فرد چنین نکرده است، چرا که یا نمی‌خواسته آقای ثابتی را برنجاند، یا بر تاریخ آن دوره مسلط نبوده و یا با او متفق القول بوده.

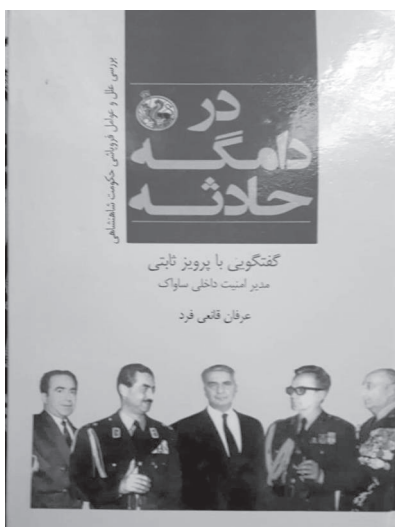
نمونه‌هایی را ذکر می‌کنم که در حکم نمونه‌ای از خروار است. مثلاً، وقتی آقای ثابتی در خاطراتش می‌گوید بیژن جزنی و یا ۹ زندانی در سال ۱۳۵۴ در زمان انتقال قصد فرار داشتند و کشته شدند، مصاحبه‌کننده می‌توانست از او سؤال کند پس چرا همگی آنان از روبه‌رو تیر خورده بودند؟! چرا همگی آن‌ها کشته شدند و یک نفر زخمی نشد؟! چرا به پاهایشان تیراندازی نشد؟! یا وقتی مصاحبه‌کننده، شکنجه را انکار می‌کند و طفره می‌رود مصاحبه‌کننده از ده‌ها زندانیانی نمی‌پرسد که زیر شکنجه‌های ددمنشانه کشته شده‌اند. مصاحبه‌گر از بهروز دهقانی نام نمی‌برد که پس از تحمل یازده روز شکنجه‌های سبانه کشته شد. همچنین اشتباهات زیادی در کتاب وجود دارد که البته بخشی از این‌ها طبیعی

است، چون آقای ثابتی سنش از هفتاد گذشته و شاید این اشتباهات ناشی از فراموشی باشد، اما آقای قانعی فرد باید در پاورقی‌ها آن‌ها را تصحیح می‌کرده که نکرده است. او به جای مدیریت مصاحبه، بیشتر دنباله‌رو آقای ثابتی بوده. اشتباهاتی مانند اینکه: «سیاوش کسرای»، مدیرکل حزب توده می‌شود! یا به‌عنوان نمونه دیگر، آقای ثابتی می‌گوید: «قهرمانی سرتیپ امین آزاد (فرمانده پادگان تبریز) را کشته بود و به حبس ابد محکوم شده بود». در این یک جمله، پنج اشتباه یا تحریف وجود دارد: اولاً. قهرمانی نیست، صفر قهرمانیان است؛ ثانیاً، امین

آزاد سرتیپ نبوده، بلکه سرهنگ بوده؛ ثالثاً، امین آزاد نبوده، بلکه معین آزاد بوده؛ رابعاً. فرمانده پادگان تبریز نبوده، بلکه دامپزشک و مسئول ایلخی مراغه بوده؛ و خامساً صفر خان معین آزاد را نکشته، بلکه روس‌ها او را کشته‌اند!

خاطرات ثابتی از لایه‌های ظاهری و درونی حکومت پهلوی چه تصویری ارائه می‌دهد؟ با توجه به اینکه گاه برخلاف تصریحات نویسنده، پیامی متفاوت هم به خواننده انتقال پیدا می‌کند.

«در متن کتاب، تمامی مخالفان حکومت شاه اعم از دکتر مصدق و طرفدارانش یا احزاب چپ، همگی سیاہ سیاہ هستند. به نظر آقای



ثابتی تمامی مخالفان حکومت پهلوی خائن، مریض، معاند یا گرفتار مشکلات جنسی بوده‌اند و آدم سالمی در بینشان وجود نداشته!

آقای ثابتی از فساد مالی و اخلاقی اطرافیان شاه، اعضای دولت، درباریان و نمایندگان مجلس می‌گوید. تصویری که آقای ثابتی از لایه‌های ظاهری و درونی حکومت پهلوی ارائه می‌دهد چنین است که اکثر دولت‌ها مانند آموزگار و شریف‌امامی در مقابل مخالفان منفعل عمل می‌کردند و قاطعیت لازم به خرج نمی‌دادند و همچنین مقامات وقت کشور، مسئولیت همه کارها را به عهده شاه حواله می‌کردند، اما در مقابل به نظر ثابتی، راهکارهای خودش، صحیح‌ترین و بهترین نظر و راه‌حل‌هایی بودند که اگر بدان‌ها عمل می‌شد حکومت

پهلوی راه زوال و فروپاشی نمی‌پیمود.

ارزیابی شما از تحلیلی که در خاطرات ثابتی از ریشه‌های انقلاب ایران ارائه می‌شود چیست؟ مقصود، ارزیابی متن از حیث سازگاری درونی و ربط منطقی میان مقدمات و نتایج و نیز ارزیابی متن از حیث واقع‌نمایی است.

«همچنان که مستحضرید عنوان توضیحی کتاب بررسی علل و عوامل فروپاشی حکومت شاهنشاهی است، اما در کتاب، این عوامل نیامده است. ثابتی نیز تقریباً مثل تمامی سلطنت‌طلبان به تئوری توطئه متوسل شده و آمریکا و انگلیس را باعث فروپاشی حکومت

پهلوی معرفی می‌کند. او به شکاف ژرفی که بین مردم و حکومت ایجاد شده بود توجهی نمی‌کند. او چشم خود را بر تضادهای درون حکومت و عملکردهای آن می‌بندد: حکومتی که مانند پدرش می‌کوشید در حوزه تکنیکال ایران را مدرن کند، اما در حوزه فرانتیکال و اندیشه و حکومتداری به مانند دوران محمود غزنوی حکومت کند و در حوزه اندیشه و سیاست، مردم همچنان کرنشگر و مطیع و منقاد باشند؛ اما این تضاد محصول دنیای جدید و محصول اتصال ایران و هر کشور دیگر به تاریخ جهانی است و به همین خاطر است که می‌بینیم پس از انقلاب مشروطیت ایران، کمتر شاهی و قدرتی در ایران در وطن خود با فراغ بال مرده، بلکه همگی چون محمدعلی شاه، احمدشاه، رضاشاه و محمدرضاشاه راهی غربت شده و حتی مثنی از این خاک نیز نصیبشان نگشته!

حواله کردن علل سقوط حکومت پهلوی به بیرون از ایران در واقع مخرج مشترک تمامی سلطنت‌طلبان است. آن‌ها شبیه دیگر حکومت‌های خودکامه، هرگز مانند عقاب ناصر خسرو، متوجه پر خودشان در پای تیری که آن‌ها را از پای درآورد نمی‌شوند.

تصویری که در خاطرات ثابتی از رژیم پهلوی ارائه می‌شود ظاهراً مختص به این کتاب نیست، بلکه عناصری از آن را در سال‌های اخیر در تبلیغات منتشره در سطح رسانه‌ها هم می‌توان ملاحظه کرد. طرح این تصویر از رژیم پهلوی، مسبوق به کدام زمینه‌های سیاسی و اجتماعی است؟

«نگرش ما به گذشته‌مان و تاریخ پدرانمان باید نگرشی توأم با انتقاد باشد تا بر شانه‌های گذشتگانمان بنشینیم و اشتباهات آن‌ها را تکرار نکنیم تا دیگر تاریخ توالی فاجعه نگردد، اما متأسفانه، کتاب آقای ثابتی مثل صدها نمونه دیگر از این دست، به جای اینکه یک اثر علمی و تاریخی باشد، بیشتر یک کتاب سیاسی و تبلیغاتی برای دفاع از گذشته و توجیه آن است. در این کتاب‌ها کوشش می‌شود برای نسل جوان امروز که کمتر تاریخ می‌خوانند و آن دوران را نمی‌شناسند، آن دوره را یک مدینه فاضله و اتویا نشان دهد. مخصوصاً در وضعیت وخیم اقتصادی فعلی که تنور بسیار داغ است و هر نانی به آسانی می‌چسبد!

در مثل مناقشه نیست و چنین کتاب‌هایی به سخن ایگو، شخصیت مزور در نمایشنامه اتللو می‌ماند که می‌گوید:

«آه ای خدایان دوزخ، هنگامی که اهریمنان سیاه‌ترین گناهان را تدارک می‌بینند، نخست آن را به رنگ‌های آسمانی می‌آریند، درست همان گونه که من اینک می‌کنم!» ■

پذیرش تکثر؛ راز بقای ایران

گفت‌وگو با محمد ترکمان



بخش اول

آقای محمد ترکمان از جمله تاریخ‌پژوهانی هستند که هر زمان متناسب با شرایط خاص سیاسی اجتماعی و ضرورت‌های زمانه کوشیده‌اند هم‌وطنان را با تجربیات گذشته آشنا کنند. بسیاری از آثار ایشان روایت‌های تاریخی رسمی و رایج را به چالش کشیده‌اند و از زاویه دیگری وقایع تاریخی معاصر را بازنمایی کرده‌اند و روزه‌ای به بخش‌های مبهم و تاریک تاریخ گشوده‌اند. در گفت‌وگوی پیش‌رو ضمن آشنایی با تجربه زیست ایشان به بررسی این آثار پرداخته‌ایم. این گفت‌وگو در چند بخش خواهد آمد: بخش اول تجربیات ایشان از مبارزات دهه ۴۰؛ بخش دوم مربوط به فعالیت‌های دهه ۵۰ در خارج کشور؛ و بخش سوم آثار تاریخی منتشره ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی است.

را دستگیر کنند. تجربه خوبی بود که اندکی چشمم را باز کرد! البته اندکی! نه آن‌چنان که باید گویا نیاز به زمانی بسیار داشت تا چشم‌هایم بر بسیاری از موضوعات باز شود. بله: لازم بود دهه‌ها بگذرد تا پرده‌هایی از مقابل دیدگانم کنار رود تا اندکی بفهمم در اطرافم و دنیا چه می‌گذرد! چه هشیارانه و عمیق می‌گوید نیما یوشیج در «سفرنامه بارفروش»: «برای فهم مسائل، مطالعه و تفکر، کافی نیست، چه بسا گذر زمان، می‌تواند روشن‌گر باشد».

در گروه یادشده در بالا، اعلامیه‌های فراوانی می‌آمد و فعالیت‌های مختلفی انجام می‌شد. برای فروردین سال ۴۶ موقع تحویل سال پیشنهاد شده بود به قم برویم، چون افراد برای تبرک و تیمن هنگام تحویل سال به حرم می‌آیند و برای پخش اعلامیه فرصت خوبی بود. بنا به دلایلی کمی احساس نگرانی می‌کردم و حساس بودم که قضیه از چه قرار است، چون خیلی از افراد گروه را نمی‌شناختم. برای همین با گروه نرفتم و جدا رفتم. صحبت شده بود بعد از عملیات جایی جمع شویم و همدیگر را ببینیم. طلبه‌ای به نام آقای الهی آبخاری بود که با او آشنایی داشتم (آقای الهی اکنون در امریکا یک مرکز اسلامی را اداره می‌کند) او در مدرسه دارالشفاء حجره داشت. پیشنهاد کردم گروه پس از پخش اعلامیه به حجره او در دارالشفاء بروند. حدود ساعت یک بعدازظهر به قم رسیدم و مستقیم به حجره ایشان رفتم و دیدم اعضای گروه کباب گرفته و مشغول صرف ناهار هستند. بعدازظهر هم به منزل مرحوم آقای خمینی رفتم که مرحوم آقای پسندیده آنجا بودند. مدتی هم آنجا بودیم. یکی از اعضای گروه آقای محسن خیاطان (معروف به خانم) در آنجا قطعه شعری خواند. بعد هم به صحن حرم حضرت معصومه رفتم و مدتی هم در میان جمعیت، شعارهای ضد حکومتی داده شد و تراکت پخش شد. آنگاه به مدرسه فیضیه رفتم. طلبه‌ای به نام آقای کبیری که از دوستان آقای الهی بود به ما گفت اینجا نمائید چون مأموران امنیتی و اطلاعاتی اطراف شما هستند. به اصرار افرادی که مأموران را می‌شناختند تصمیم گرفتیم قم را ترک کنیم. دیروقت شام را در قم خوردیم و راه افتادیم. حدود ساعت یک شب به نزدیکی شهرری رسیدیم. یک کارگر کارخانه جیت‌ری به نام آقای بخشی در جمع ما بود. ایشان گفت الان که دیروقت است به خانه من (واقع در پل سیمان شهرری) بیایید و شب استراحت کنید. وقتی به منزل ایشان رفتم یکی از افراد گروه به نام «سعیدی» که خودش را دلال بازار معرفی کرده بوده و کلاه‌شاپو داشت که برای خواب، کلاهش را برداشت. دیدم سر او جای تیغ چاقو دارد و این به یک فرد سیاسی نمی‌خورد. کمی مشکوک شدم. فردا برای عرض تبریک عید نوروز با یکی از اعضای گروه به نام مرحوم رحیم حاج کاظمی قزوینی به منزل آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی رفتم (قابل توجه اینکه هنوز

شما پیش از رفتن از ایران، دو بار در سال‌های ۴۶ و ۴۹ بازداشت شده‌اید. ماجرای این بازداشت‌ها چه بود؟

«بله. حکایت نوجوانی و خامی و فضای استبدادزده بود. در سال ۴۵ که دبیرستانی بودم در گروهی که ساواک در ایجاد آن نقش اساسی داشت به تله افتادم. این شیوه در حکومت‌های استبدادی و ناسالم همیشه بوده و هست که جریان راه می‌اندازند و اهداف مختلفی هم از ایجاد چنین گروه‌هایی تعقیب می‌کنند. من هم بدون اطلاع از چند و چون برخی از افراد حاضر در گروه در آن جمع گرفتار شدم.

یعنی با ایجاد گروه‌های جعلی برای شناسایی افراد دام پهن می‌کنند؟

«هم دام است، هم اهدافی دارند که خود نمی‌خواهند مستقیم دست به آن کار بزنند و می‌خواهند زیر نظر خودشان ولی دیگران، کار را انجام بدهند؛ البته من یک تجربه هم خوب و هم هولناک از این شگرد از قبل داشتم که به من کمک می‌کرد با احتیاط بیشتری با این نوع از مسائل برخورد کنم. در سال‌های ۴۲ و ۴۳ که حجره پدرم در خیابان سیروس واقع بود و در شعبه شرق بازار بانک صادرات حساب جاری داشت. گاه مسئول گذاردن چک‌های مدت‌دار به حساب ایشان می‌شدم. برای رفتن به شعبه مذکور از «امامزاده سید اسمعیل» و جلو مدرسه و مسجد فیلسوف می‌گذشتم. لنگه بسته در مدرسه پر از اعلامیه‌های صادره آن ایام بود. من نیز که علاقه‌مند بودم می‌ایستادم و آن‌ها را می‌خواندم. روبه‌روی در مدرسه فیلسوف، دو سه مغازه کوچک تعمیر پوتین‌های ارتشی و نظامی بود. برخی مواقع فرد معممی در حال گفت‌وگو با تعمیرکاران کفش دیده می‌شد. یک بار آن شیخ مرا صدا کرد و گفت: می‌خواهی از این اعلامیه‌ها داشته باشی. جوابم مثبت بود. دسته‌ای اعلامیه به من داد و من هم خوشحال رفتم و در جامه‌ری چند مسجد قرار دادم. روزی دیگر که از آنجا می‌گذشتم، یکی از آن تعمیرکاران که خدای رحمتش کند، مرا صدا کرد و گفت: از اینجا کمتر گذر کن و از شیخ، دیگر اعلامیه نگیر. علت را جویا شدم و اینکه آیا شیخ مأمور است؟ پاسخ داد: «من چیزی به شما نگفتم» و این موجب شد در سن کم متوجه شوم در هر لباس و قیافه‌ای می‌توان مأمور بود و برای به تور انداختن مردم، دام پهن کرد و برای اهداف خاص اعلامیه‌های ضد دستگاه حاکم، حتی چاپ و پخش کرد. نام او، شیخ م. ض. و از اهالی استان اصفهان بود. بعدها او را می‌دیدم که ذو حیاتین شده بود، گاهی با همان لباس و هیئت، گاهی نیز با لباس معمولی انجام وظیفه می‌کرد، در خیابان بوذرجمهری جلوی مغازه خواربارفروشی می‌ایستاد، مخالفان فراری را که می‌دید به ایستگاه بعدی گزارش می‌داد تا آن فرد



زندان قزل قلعه

افراد ساده‌اندیشی بودند. این افراد نیت‌های خوبی دارند، اما آلت دست دستگاه‌های امنیتی می‌شوند. از مدرسه که بیرون آمدم، دیدم مأموران دست‌هایشان را حلقه کرده‌اند و افراد در این حلقه گیر افتاده‌اند. شناسایی تک‌به‌تک اعضا در آن شلوغی کار سختی بود، اما توانسته بودند آن‌ها را در یک نقطه جمع کنند و این‌طوری گیر انداخته بودند، البته عده‌ای افراد غیر مرتبط با گروه نیز بازداشت شده بودند که پس از شناسایی آزاد شده بودند. آن شب قرار بود یکی از افراد به نام آقای ابراهیم نظری (زارع) که شغل سراجی داشت از طریق پشت‌بام برود و برق مسجد را قطع کند تا در خاموشی اعلامیه‌ها و تراکت‌ها پخش شود. او را که دیدم به او گفتم برویم که همه را گرفته‌اند.

طبق قرار قبلی عده‌ای از اعضا هم گفته بودند ما به مسجد امام زمان در خیابان آینه‌هاور (آزادی) می‌رویم تا آنجا اعلامیه پخش کنیم. آقای صدر بلاغی آنجا صحبت می‌کرد. به ذهنم رسید که به آنجا برویم و آن‌ها را هم آگاه کنیم تا به خانه نروند و دستگیر نشوند. آقای صدر بلاغی در منبر و در حال سخنرانی بود و نمی‌دانستم چطور به دوستان اطلاع بدهم. وسط جمعیت راه می‌رفتم و مستمعین هم می‌گفتند بنشین! به هر حال دوستان فهمیدند و از مسجد بیرون آمدند و ماجرا را گفتیم و اینکه هرکس هر جا می‌تواند برود تا ببینیم چه باید کرد. من نشانی نداده بودم و فقط رابط داشتم، ولی برای احتیاط منزل نرفتم. به قم رفتم و در مدرسه فیضیه سرگردان بودم. مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی مرا دید و از رنگ رخسارم سر درونم را فهمید. ماجرا را گفتم و مرا به منزل خود برد. یک بار هم گفت شخصی از نجف برگشته، برویم به دیدن آن شخص. رفتم. آن شخص شیخ صادق خلخالی بود، از تحفه‌هایی که آورده بود یکی را که نشان داد کتاب سرخ مانو تسه تونگ بود در قطع جیبی! بعد از چند روز اقامت در خانه مرحوم ربانی از تهران که خبر گرفته فهمیدم کسی سراغ من نرفته است. به تهران که برگشتم متوجه شدم رابط من، آقای رضوی کشمیری را که سر کوچه دردار شرقی مغازه لبنیات فروشی

زندان فرستاده شده بود آقای خاتم اسامی یک‌یک افراد گروه را نوشته بود و به همه سلام رسانده بود. فهمیدیم خیلی اوضاع ما خراب است. شخص ناآشنا و مشکوک دیگری هم با نام توکلی از اعضا در آن جمع حضور داشت. یکی از اعضا گفت: این جمع خیلی غریبی است، اصلاً نمی‌دانیم در این جمع چه افراد با چه پیشینه‌ای حضور دارند. قرار شد تعطیلی گروه اعلام شود. قرار محرمانه این بود که پس از اخراج افراد ناشناخته، اعضایی که بیشتر قابل اعتماد بودند به فعالیت ادامه دهند، اما برخی ارتباطات متأسفانه بین برخی اعضای ساده‌اندیش با اخراجی‌ها حفظ شده بود. آقای سعیدی مورد اشاره مرتب پیگیری می‌شد و می‌گفت چرا مبارزه را متوقف کرده و قاعد شده‌اید!

آن سال ماه محرم مصادف با اردیبهشت بود. طبق یک سنت نانوشته نخست‌وزیر وقت، شب عاشورا (شام غریبان) به مسجد ترک‌ها در بازار کفاش‌ها (مسجد شیخ عبدالحسین) می‌رفت. سخنران هم آقای فلسفی بود. برخی دوستان آن مکان را برای پخش اعلامیه مناسب تشخیص داده بودند. قرار شده بود اعضا در مسجد سلطانی جمع شوند و از آنجا به محل موعود بروند. آنجا رفتیم و اعلامیه و تراکت را گرفتیم. طلبه‌ای کردستانی را می‌شناختم که سابقه زندان داشت و در شرایط مادی بسیار بدی زندگی می‌کرد و مدعی بود که می‌تواند از مصر امکاناتی برای مبارزه فراهم آورد. او خود را به نام سید عبدالله کریمی معرفی می‌کرد و در مدرسه کاظمیه نزدیک کوچه دردار شرقی حجره داشت (در سال‌های اخیر در کتابی که وزارت اطلاعات درباره مرحوم آیت‌الله سعیدی منتشر کرده دیده شد بعضی آقایان مرتبط با کریمی او را مأمور دستگاه معرفی کرده بودند: العلم عندالله). دیدم کریمی به مدرسه شیخ عبدالحسین می‌رود. به دنبال او رفتم و مقداری اعلامیه و تراکت برای پخش به او دادم. وقتی از مدرسه خارج و وارد بازار شدم، همان آقای سعیدی کذا و کذا را دیدم که با رسیدن ما می‌گفت جمع شوید، کجایید؟! او متأسفانه ارتباطاتی با بعضی افراد گروه داشت؛ البته برخی مبارزان هم

در سال نو، پدر و مادر و برادران و خواهران را ندیده بودم، آن‌ها هم از من بی‌اطلاع بودند). مرحوم ربانی شیرازی هم آنجا بود و گفتند: شنیدید دیروز قم خیلی شلوغ بوده؟ رحیم گفت: کار بچه‌های خودمان بوده است! مرحوم ربانی به من گفت آقای مروارید (مرحوم شیخ علی اصغر) به من گفته محمد را با شخصی به نام سعیدی دیده‌ام، او مأمور است. این را که شنیدم، شکم به یقین تبدیل شد.

شک من از پیش از این ماجرا در اولین جلسه‌ای بود که در «پارک شهر» برگزار شده بود. گفتنی است آشنایی ما با یکدیگر از هیئت «انصار الحسین» از هیئت‌های سیاسی تهران شکل گرفته بود و قرار شد از آن تاریخ به بعد برای فعالیت‌های سیاسی با یکدیگر در ارتباط باشیم و دور هم جمع شویم. درست این است که به جای فعالیت سیاسی بگویم فعالیت‌های اعتراضی و مخالفت با حکومت، چون هیچ‌یک از افراد این جمع درک درستی از «سیاست» نداشتیم؛ فهم ما از این مقوله بسیار عوامانه و سطحی بود، البته گناه اصلی در این جریان‌ها بر دوش حکومت‌های استبدادی و آزادی‌کش است که افراد عامی و احساساتی وارد گرداب‌هایی شده و آلت دست می‌شوند.

آقای خیاطان گفت: کار ما جدی است، همین روزها ما به اسلحه هم دست خواهیم یافت، لازم است ارتباط اعضا با یکدیگر سریع برقرار شود. وقتی صحبت از محل اجتماع جلسه آینده شد، گفتم مکانی را پیدا می‌کنم. مرحوم سعیدی در مسجد موسی بن جعفر امام‌جماعت بود و این مسجد در طبقه دوم تعدادی حجره و اتاق داشت که این حجره‌ها خالی بود. از آن مرحوم خواستم تا یکی از این حجره‌ها را برای روز جمعه در اختیار ما قرار دهد تا آن روز در آنجا جمع شویم. روز جمعه در آنجا گرد هم آمدیم. همان سعیدی که بعداً به او مشکوک شدم، در جمع اعضا گفت: کارهای مهمی در پیش داریم و باید سریع بتوانیم با هم ارتباط برقرار کنیم و نیاز است نشانی‌های یکدیگر را در اختیار داشته باشیم و شروع به نوشتن نشانی خود روی برگه‌ای از کاغذ کرد و بعد آن را به بقیه داد بنویسند. کاغذ به من که رسید، گفتم: اگر آدرس‌ها دست دستگاه بیفتد که خطرناک است! تا این حرف را زدم سعیدی گفت عجب نکته‌ای گفتی! کاغذ نشانی‌ها را پاره کرد ولی آن را در جیبش گذاشت. این کار باعث شد به او بیشتر مشکوک شوم، اما با صحبت آقای ربانی دیگر مطمئن شدم در تور ساواک هستیم.

وقتی از قم آمدم یکی از افراد به تهران نیامد. ایشان آقای محسن خیاطان بود که شعر هم می‌گفت و به خاتم معروف بود. اهل همدان بود و گفته بود می‌خواهم به همدان بروم. بعداً شنیدیم او فردای آن روز -دوم فروردین ۴۶- منزل مرحوم آقای خمینی رفته و شعری خوانده و دستگیر شده بود. این هم یک نگرانی بود. بعد از چند روز مرحوم صادق کانونیان که یکی از اعضا بود و بعداً در زندان جذب سازمان مجاهدین شد، گفت: حاج آقا صالحی ماست بند خیابان خراسان نامه‌ای به من داده و گفته این نامه از خاتم است، جمع شویم و این نامه را بخوانیم. در نامه‌ای که از

داشت به جای من دستگیر کرده‌اند. روزی که رادیو آغاز جنگ اعراب و اسرائیل و بمباران دمشق و قاهره و عمان را اعلام کرد (۱۹۶۷م؛ ۱۶ خرداد ۱۳۴۶ ش) آقای رضوی از زندان مستقیم به در خانه آمد و خبر آزادی خود را داد. ایشان گفت مأموران نشانی تو را می‌خواستند و دنبال هستند. در مهر ماه همان سال نزدیک برگزاری جشن‌های تاج‌گذاری مأموران به مدرسه آمدند و بازداشت‌م کردند. حدود دو ماه در قزل‌قلعه بودم. بقیه گروه را که گرفته بودند، چون جمع بودند دادگاهی شده بودند و از زندان شهربانی به زندان قصر فرستاده شده بودند. در آنجا مدتی از جمله با مرحوم مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی هم‌بند بودم که مهندس بازرگان در خاطراتش به اسامی عده‌ای از آنها اشاره کرده است و از آنها با نام «دستگیرشدگان ایام عاشورا» نام برده است. برخی هم دستگیر نشدند.

اسامی اعضا را به یاد دارید؟

«آن‌هایی را که به یاد دارم: مرحومان محمد خوانساری (سربازوظیفه بود)، علی توکلی (دانشجوی رشته اقتصاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود، در زندان‌های بعدی گرایش توده‌ای پیدا کرد و پس از دستگیری جمعی از توده‌ای‌ها در زمستان ۱۳۶۱ از ایران خارج و به اروپا رفت و در سال‌های اخیر در آلمان درگذشت)، رحیم حاج کاظمی قزوینی (در بازار در حجره یکی از بستگان خود کار می‌کرد)، سید محسن امیرحسینی (پیمانکار غذاخوری دانشگاه تهران بود، بعدها متوجه شدم که عضو مجاهدین اسلام سید شمس‌الدین قنات آبادی، حزب زحمتکشان مظهر بقائی و همچنین هیئت مؤتلفه و کارمند راه آهن نیز بوده است). مرحوم مهندس بازرگان در خاطرات خود درباره او نوشته است: (آقای امیرحسینی از طرفداران مرحوم کاشانی و بقائی چی، با سابقه طولانی فعالیت‌های مبارزاتی و هشت بار زندان، صادق کاتوزیان (دانش‌آموز) بعدها به سازمان مجاهدین پیوست و در حوادث پس از خرداد ۶۰ دستگیر و اعدام شد، حسن حسین‌زاده موحد (دانش‌آموز) پسرخاله صادق کاتوزیان، در دوران جنگ، اسیر شد و سال‌ها

پس از بازگشت آزادگان با تی رنجور به میهن بازگشت و در چند سال قبیل به رحمت خداوند رفت، سید کاظم رضوی کشمیری که پدر و برادرش معمم بودند و در سال‌های نزدیک به ۵۷ خود او نیز معمم شده بود و شنیدم در این اواخر در یکی از مساجد حدود محله فریدافشار خیابان ظفر، امام جماعت بوده است، به مصداق دعای مصطلح میان مسلمانان، بنده نیز می‌گویم: رحم الله معشرالمؤمنین و برای همه آنان رحمت و غفران الهی می‌طلبم.

آقای ابراهیم نظری (سراج و...)، آقایان بخشی و رفیعی کارگران کارخانه چیت‌سازی ری که از آنها بی‌اطلاعم.

یادتان هست در زندان قزل‌قلعه چه کسانی بودند؟

«روزهای اول که وارد شدم در سلول‌های انفرادی از جمله آصف رزم‌دیده و صابر محمدزاده بودند که در تور ساواک افتاده بودند و به چاپ ضمیمه روزنامه «مردم» حزب توده و «شعله جنوب» پرداخته بودند و در اوایل سال ۱۳۴۶ با تبلیغات فراوان دستگاه در رسانه‌ها دستگیر شده بودند.

سال‌ها بعد متوجه شدم در رأس تشکیلات آنان، عباسعلی شهرباری (اسلامی) معروف به مرد هزارچهره قرار داشته است و پس از سال ۵۷ در کتاب خاطرات منصور رفیع‌زاده (از دوستان دکتر بقائی و عضو حزب زحمتکشان) مسئول ساواک در آمریکا با عنوان (شاهد) خواندم که سپهبد نصیری، رئیس سازمان امنیت، در سفر آمریکا هنگام بازدید غرفه ایران در سازمان سیا، وقتی دستگاه چاپی را می‌بیند که روی آن نوشته شده بوده: ماشین چاپ به‌دست آمده از حزب توده، نصیری درحالی‌که می‌خندیده به رفیع‌زاده می‌گوید: «خودمان به آن‌ها داده بودیم». چه افسوس‌ها خوردم برای همه آثانی که فریب خوردند و نقد عمر و جان در این راه باختند. نصف روز در سلول بودم، بعد منتقل شدم به تنها اتاق عمومی که در حیاط قرار داشت با یک زندانی به نام آقای مرتضی شیرازی، کاسب بازار هم‌اتاق شدم. آن روزها مصادف بود با پخش اعلامیه‌هایی علیه جشن تاج‌گذاری

که عده زیادی دستگیر و به قزل‌قلعه آورده شدند. آنان را که به انفرادی برده بودند: آیت‌الله ربانی شیرازی، هاشمی رفسنجانی، مهدی کروبی، مرتضوی اصفهانی، مصطفی میرخانی، محمود مرآتی، حاج رضا گازرجی، افتخاری فومنی، تاج لنگرودی را به یاد دارم. در اتاق عمومی: افزون بر آقای شیرازی و بنده، این افراد اضافه شدند: آقایان: سید علی غیوری، بهشتی (بازاری)، فهیم کرمانی، صاحب‌الزمانی همدانی، شرعی شیرازی، سید هادی هاشمی، داماد مرحوم آیت‌الله منتظری، مؤیدی قمی،

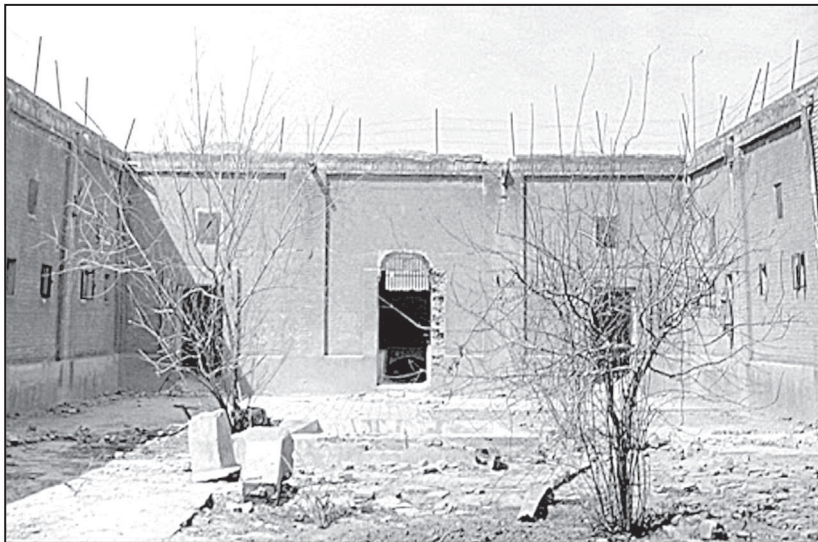
باقر شرعی سبزواری، تعدادی از طلاب نجف‌آبادی: رستمی، یزدانی، حجتی و کلاچی (بازاری)، دو پسرعمو به نام حاج مهدی (با سابقه عضویت در «ملل اسلامی»)، کلاری، حسین عابدینی درگوشی و یک کارگر توده‌ای به نام آقای غضنفری، جنب اتاق ما نیز یک توده‌ای در تنهایی زندانی بود که نام او را به خاطر نمی‌آورم.

دستگیری سال ۱۳۴۹ هم وقتی بود که یک همشاگردی

دبیرستان علمیه در سال‌های قبل، به نام آقای عبدالعلی رحیم‌خانی که برادرش (ناصر رحیم‌خانی) عضو گروه فلسطین (گروه شکرالله پاک‌نژاد) بود، دستگیر و زندانی شده بود و ارتباطاتی با فعالان سیاسی داشت و در سال‌های قبل در مدرسه هم در کارهای فرهنگی و سیاسی شرکت می‌کرد، برای آزادی افراد زندانی گروه فلسطین به اتفاق چند نفر دیگر، هواپیمایی از ایران روبرو و به عراق برده بودند. آنان می‌خواستند اعضای زندانی گروه فلسطین را آزاد و هواپیمایا را در مقابل پس بدهند. ما در سال‌های قبل در مدرسه علمیه یک نشریه‌ای به نام «رستاخیز» منتشر می‌کردیم. سازمان امنیت به مدرسه علمیه رفته بود تا درباره رحیم‌خانی، فعالیت‌ها و دوستانش در سال‌های گذشته تحقیق کند. اسم من هم به میان آمده بود و در آن ارتباط آمدند و مرا از خانه گرفتند و مستقیم به قزل‌قلعه بردند. در بازجویی گفتند رحیم‌خانی دستگیر شده و اعتراف کرده تو هم با گروه رابنده هواپیمایا در ارتباط بوده‌ای؛ این ماجرا مصادف با اعتراضات علیه گران شدن بلیت اتوبوسرانی بود. وقتی مرا از خانه بازداشت و به قزل‌قلعه بردند آنجا خیلی شلوغ بود. مرحوم داریوش فروهر را هم که به جدایی بحرین از ایران اعتراض کرده بود و اعلامیه‌ای به نام «حزب ملت ایران» صادر کرده بود، در قزل‌قلعه دیدم در بازجویی گفتم بعد از بازداشت قبلی، دیگر فعالیتی نداشته‌ام. تهدیدم کردند و شخصی را هم که پتو روی سرش انداخته بودند آوردند و گفتند الآن علیه تو اعتراف می‌کند. تا شب بازجویی ادامه داشت و درنهایت به من گفتند: آزادی. استواری به نام اسکندانی بود. به او گفتم کمربند و پول‌های جیبم را بدهید تا بتوانم خود را به خانه برسانم. در بار اول که دستگیر شده بودم، همین اسکندانی را یک شب دیدم با ناراحتی دنبال پتو برای یک زندانی بود. شیخی را به نام مرتضوی اصفهانی با یک دستگاه پلی کپی گرفته بودند و خیلی شکنجه شده بود (او اعلامیه‌های علیه جشن‌های تاج‌گذاری را چاپ کرده بود، ایشان در دهه ۶۰ از استان اصفهان، یک دوره نماینده مجلس بود). شب از یک ساعتی به بعد به زندانی جدیدالورود

امکانات نمی‌دادند، ولی اسکندانی دنبال پتو و وسایل برای او بود. دیدم انسان می‌تواند نگهبان زندان شاه وابسته باشد، اما وجدان داشته باشد و نگران افراد زندانی و شکنجه دیده هم باشد. درحالی‌که دنبال پول و کمربند بودم، اسکندانی آهسته به من گفت: کمربند و پولت را رها کن، سریع برو اینجا نایست، چون ممکن است یک بازجو بیاید و بخواهد تو را نگه دارد. من هم بدون گفت‌وگو از قلعه قزل‌قلعه بیرون آمدم و از آن منطقه که آن ایام بیابان بود، گذشتم و با ماشینی خود را به خانه رساندم. قبل از این بازداشت با گروهی که بعدها به گروه آل عال معروف شد، همکاری می‌کردم. مسئول حوزه سه‌نفره ما، آقای لشکری معروف به امیر بود و نفر سوم آقای عباس علیرضایی. قرار بود سرمایه‌گذاران امریکایی برای سرمایه‌گذاری به ایران بیایند و قرار بود اعلامیه تهیه‌شده گروه را پخش کنیم (گویا همه حوزه‌ها در تهیه آن مشارکت کرده بودند، من نیز با مطالعه چند کتاب و مجله به‌ویژه کتاب میراث‌خوار

دی و بهمن ۹۹



زندان قزل قلعه

می دادند مثل خمینی خمینی خدا نگهدار تو، بمیرد بمیرد دشمن خونخوار تو. در ضمن به واسطه مرحوم پدرم با برخی فعالان آن دوران آشنا شدم. مرحوم پدر با حاج احمد امانی همدانی (پدر امانی‌ها) و حاج سعید امانی رابطه تجاری داشت. همچنین حبیب‌الله عسکر اولادی روبه‌روی حجره پدر در بنگاه دماوند خیابان سیروس، مغازه چای‌فروشی داشت و برادر دیگر او صادق عسکراولادی که توده‌ای بود و در کنار حجره پدر در بنگاه دریز حجره خواربارفروشی داشت و همچنین اسدالله عسکراولادی که داماد و پسر خواهر همکار پدر، حاج میرزا عبدالله توسلی بود و برادران لاجوردی که پدر آنان در نزدیکی حجره سابق پدر در بنگاه ممتاز الوارفروشی داشت و به حاج آقا قمصری شهره بود و به مسجد شاه چراغی می‌آمدند و شاگرد مرحوم سید علی شاه چراغی - بعداً امام جماعت مسجد حسینیه ارشاد شد - بودند، با اغلب آنان کم و بیش آشنایی داشتم. در اجتماعی هم که به مناسبت اعتراض به تبعید مرحوم آیت‌الله خمینی در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۴۳ در مسجد سید عزیزالله بازار برگزار شد و سخنران آن آقای اعتمادزاده واعظ بود و قطعنامه را قرائت کرد که تا آمدن مرحوم آیت‌الله سید احمد خوانساری برای نماز مغرب به طول انجامید حضور داشتم. از جمله شرکت‌کنندگان در آن اجتماع، حاج صادق امانی و محمود مرآتی را به خاطر دارم.

در این سال‌ها با نوشته‌ها و کتاب‌های زنده‌یادان آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و شهید مطهری و آثار منتشره «شرکت سهامی انتشار» آشنایی داشتم. خصوصاً کتاب مهم بحثی درباره مرجعیت و روحانیت که مجموعه‌ای از مقالات مرحومان: علامه طباطبائی، شهید مطهری، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر بهشتی و آیت‌الله جزایری، آیت‌الله حاج سید ابوالفضل زنجانی بود که متأسفانه کمتر موردتوجه قرار گرفته است و امروز بسیاری از مسائل مطرحه در این کتاب را نمی‌توان مطرح کرد. همچنین مجله «مکتب اسلام» و «مکتب تشیع» و سلسله کتاب‌های اسلام‌شناسی زیر نظر مرحوم دکتر مفتاح را مطالعه می‌کردم. برخی از این آثار توسط طلبه‌ای دامغانی به

اول بازداشت شده بود، اما زود آزاد شد. نفر دوم پس از مدتی دستگیر و زندانی شد و نفر سوم در سال‌های بعد در ارتباط با سازمان‌های چریکی دستگیر شد.

شما قبل از رفتن به خارج از ایران ارتباطات گسترده‌ای با برخی اعضای گروه مؤتلفه و همچنین روحانیون مبارز مثل آقای سعیدی و ربانی شیرازی پیدا کرده بودید، چطور این آشنایی‌ها برقرار شده بود؟ با آقای رفسنجانی هم ارتباطی پیدا کردید؟

« در اواخر سال ۴۳ توسط مرحومان رضا خاکسار و حسن فرزانه به گروهی که از نام آنان بی‌اطلاع بودم و بعدها فهمیدم با مبارزان مذهبی و «مؤتلفه» مربوط هستند معرفی شده بودم، مسئول حوزه‌ای که به آن پیوستم مرحوم احمد جواهری بود که در بازار مسجد جامع، روبه‌روی مسجد بزازها مغازه فروش بلور و چینی جات داشت. جلسات در خانه پدری او نزدیک مدرسه و مسجد حاج ابوالفتح برگزار می‌شد. به‌جز مسئول حوزه سه شرکت‌کننده دیگر حضور داشتند: استاد اکبر ثبوت که دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود، شخصی به نام آقای محمودی (گمان می‌کنم) و بنده سراپا تقصیر. در جلسات اخبار مطرح می‌شد. نشریات پلی‌کیپی شده «انتقام» و «بعثت» و برخی تحلیل‌های سیاسی درباره مصر، جنبش آزادیبخش عدن، مبارزات سیاه‌پوستان در آفریقای جنوبی، رودزیا، جنبش کشورهای غیرمتعهد، جزوه‌ای مطالعاتی نیز داشتند با عنوان «وجوب مبارزه از نظر شرعی». این نشست‌ها با افت و خیزهایی تا پایان ۱۳۴۴ برگزار می‌شد؛ البته پیش از این تاریخ، در روز عاشورا (۱۳ خرداد ۴۲) در راهبیمایی اعتراضی علیه رخدادهای مدرسه فیضیه در ۲ فروردین ۴۲، از مدرسه حاج ابوالفتح تا دانشگاه تهران و از آنجا تا مسجد شاه حضور داشتم. در طول مسیر آقای محمدعلی جلالی سخنرانی کرد و مرتضی زمریدیان نیز درباره بازداشت رهبران نهضت آزادی صحبت کرد. در سردر دانشگاه شیخ‌الاسلامی از نهضت آزادی و مرحوم مهدی عراقی صحبت کردند؛ جمعیت هم شعارهای تندی

استعمار مهدی بهار، متنی تهیه و تحویل دادم). قرار بود در اوایل دهه سوم اردیبهشت ۴۹ این اعلامیه توزیع شود که مرحوم حسن فرزانه قبل از ساعت توزیع اعلامیه‌ها در شب ۲۲ اردیبهشت به در خانه آمد و گفت قرار منتفی است و افراد را گرفته‌اند. معلوم شد پس از دستگیری احمد کروی، لشگری و بعد اسدالله لاجوردی را گرفته‌اند. می‌گفتند یکی از دانشجویان گروه (احمد کروی)، اعلامیه را در دانشگاه به فردی داده و خط و ارتباط‌ها لو رفته است؛ الله‌اعلم. اعلامیه صادره از سوی این گروه علیه ورود سرمایه‌گذاران امریکایی به ایران، امضای «مردم مبارز ایران» و عنوان (کامی دیگر در راه تشدید غارتگری) داشت. مرحوم آقای سعیدی نیز در ارتباط با انتشار اعلامیه‌ای در مخالفت با موضوع فوق دستگیر و در زندان قزل‌قلعه به شهادت رسید. اتفاقات پس از آن و نقش مرحوم آیت‌الله طالقانی در اطلاع‌رسانی موضوع شهادت آیت‌الله سعیدی حائز اهمیت است. آیت‌الله طالقانی با دکتر عباس شبیانی و آقای مفیدی به خانه آن مرحوم آمد و گفت چرا در خانه نشستید؟ برخیزید به مسجد برویم و مردم را از این شهادت مطلع سازیم. وقتی جواب شنید که کلاتری و ساواک در مسجد را قتل کرده‌اند گفت: در خیابان می‌نشینم تا مردم را از این جنایت آگاه سازیم، چون شرح این مسائل طولانی است از آن می‌گذرم.

پس از این اتفاق، مدتی تهران را ترک کردم. چند ماه بعد وقتی دستگیر شدم بیشتر از اینکه فکر کنم این دستگیری به خاطر حضور همشاگردی سابق در ریودن هوایما بوده است، به همین ماجرای اعلامیه‌ها و آن دستگیری‌ها فکر می‌کردم، اما به نظر می‌رسید که آقای امیرلشگری که رابط ما با گروه بود، نامی از من نبرده است. به هر حال پس از آزادی، چون می‌دانستم مخاطراتی در میان است، تصمیم گرفتم از ایران خارج شوم، چون ممکن بود اتفاقی بیفتد و فردی را از دستگیر نشدگان بگیرند و اسم مرا ییاورد و مشکلات بیشتر شود.

دیگر اعضای این گروه را به خاطر دارید؟

« از اعضای دستگیرشده این گروه چهارده نفر دادگاهی شدند که عبارت بودند از: ۱. محمدعلی هاشم بیگ لشگری (معروف به: امیر)، ۲. احمد کروی، ۳. مهدی رجبی، ۴. مرحوم سید محمود فاطمی (معروف به فریدون فاطمی، در دهه‌های اخیر از مترجمین و نویسندگان و بنیان‌گذاران نشر مرکز)، ۵. سید اسدالله لاجوردی، ۶. مصطفی نژادستاری، ۷. نعمت‌الله حاج امیری، ۸. رحیم پیوان، ۹. حمید اخوت، ۱۰. علی اصغر اکباتانی، ۱۱. فتح‌الله بی‌نیاز، ۱۲. حسن کلاهدوزان، ۱۳. محمدرضا مقدم، ۱۴. محمدتقی کاظمی مجرد. از میان چهارده نفر فوق سه نفر پس از تحمل ۹ ماه زندان آزاد شدند و پرونده بقیه به دادگاه تجدیدنظر رفت و احکام آنان در تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۴۹ صادر شد. اکثریت افراد دستگیرشده از دانشجویان دانشگاه تهران بودند. از افرادی که عضو این گروه بودند و در آن روزها زندانی نشدند باید اسامی محمدعلی اشرف خراسانی، میرهاشمی، عزت شاهی (آقای عزت مطهری) را افزود. البته نفر

نام آقای موسوی که حجره‌ای در مدرسه حاج ابوالفتح داشت و در توزیع این آثار فعال بود به دستم می‌رسید. سال ۱۳۴۴ بود که با آیت‌الله شهید سید محمدرضا سعیدی خراسانی امام جماعت مسجد موسی بن جعفر واقع در خیابان غیائی در شرق تهران آشنا شدم. علت ارتباط با مرحوم آیت‌الله سعیدی، روحیه مبارز و شجاعت او و همچنین کنشگری اجتماعی او و علاقه او به مطالعه کتاب و استقبال او از ارتباط با جوانان و تحمل و تعامل با افراد دارای سلیق مختلف بود. آن مرحوم در آغاز در خانه‌ای استیجاری در خیابان جهان پناه ساکن بود، سپس به خانه بعدی در نزدیکی مسجدی که امامت آن را عهده‌دار بود، منتقل شد. من در خانه مرحوم سعیدی با بسیاری از عالمان دینی و برخی مبارزان از جمله مرحوم آیت‌الله منتظری، آیت‌الله ربانی شیرازی، دکتر فتح، آیت‌الله انصاری شیرازی، آیت‌الله مشکینی و مرحوم حجت‌الاسلام سید مهدی طباطبائی - برادرزن مرحوم سعیدی - آشنا شدم. با برخی دیگر از طرق مختلف آشنا شده بودم و در ارتباط بودم که شرح آن، طولانی و غیرضروری است.

در اوایل مرداد ۱۳۴۵ که مرحوم سعیدی بازداشت و در قزل‌قلعه زندانی شده بود. برای یاری به خانواده آن مرحوم جهت رفتن به قزل‌قلعه و ملاقات با مرحوم سعیدی، مرحوم احمد جواهری که در فوق ذکر او رفت، برادرش حسین جواهری را که فولکس‌واگن داشت به درخواست من فرستاد و خانواده مرحوم سعیدی را به قزل‌قلعه بردیم. خانواده به ملاقات رفتند و من در محوطه‌ای که بیابانی بود در انتظار بازگشت آنان بودم که بلندگو اعلام کرد: سعیدی برای ملاقات مراجعه کند. متوجه شدم مرحوم سعیدی من را به‌عنوان منسوب خود معرفی و اجازه برای ملاقات گرفته است. به طرف فضای باز سمت سلول‌های دست راست قلعه راهنمایی شدم. مرحوم سعیدی با خانواده روی پتویی روی زمین نشسته بودند. آیت‌الله منتظری مشغول وضو بودند. پس از دیدار و احوالپرسی با مرحوم سعیدی، آقای سید محمد سعیدی فرزند آن مرحوم

(الآن تولیت آستانه حضرت معصومه را دارند)، پیشنهاد کرد: می‌خواهی سلول پدرم را ببینی؟ وارد فضای سلول‌ها شدیم، مرحوم محمد منتظری را دیدم، از محوطه سلول‌ها وارد حیاط زندان شدیم. مرحوم ربانی شیرازی، شهیدان دکتر کاظم سامی و داریوش فروهر و همچنین دکتر حبیب‌الله پیمان را که گرد حوض حیاط زندان ایستاده بودند، دیدم. آن دیدار از زندان قزل‌قلعه برابم خاطره‌ای شد، وقتی در مهر ۴۶ بازداشت و به برخی زندانیان می‌گفتم قبلاً به این محیط آمده و دیداری داشته‌ام برای آنان شاید باورکردنی نبود. پس از آزادی مرحوم سعیدی

از زندان بارها مرحومان منتظری و ربانی را در خانه آقای سعیدی ملاقات کرده بودم. در مهر ۴۶ که در عمومی زندان قزل‌قلعه بودم، مرحوم ربانی و مرحوم هاشمی رفسنجانی بازداشت و به آن محل آورده شده بودند و هر یک در سلول‌های دو سوی حیاط قلعه، زندانی بودند. چون سلول‌ها، پنجره کوچکی به حیاط داشت، در صورت غفلت سربازان نگهبان یا نادیده گرفتن آن‌ها، امکان گفت‌وگوی مختصر با زندانی‌های محبوس در سلول فراهم می‌آمد که زمینه‌ساز ارتباط بیشتر با آن مرحومان شد.

در اینجا بی‌فایده نیست بگویم تحت تأثیر مطالعاتی که داشتیم، به‌ویژه مطالعه کتاب الجزایر و مردان مجاهد تألیف مرحوم حسن صدر و کتاب رستاخیز اندوختنی با نقش «جمعیة العلماء» آن دو کشور در مبارزه با استعمارگران فرانسوی و هلندی آشنا شده بودم. علاقه‌مند بودم که چنین جمعیتی نیز در ایران وجود داشته باشد و در مبارزه نقش خود را ایفا کند.

با مرحوم سعیدی صحبت کردم. موافق بود. با مرحوم سید صادق لویسانی که امامت مسجدی در بازارچه نایب‌السلطنه واقع در خیابان ری را عهده‌دار بود نیز گفت‌وگو کردم ولی استقبال نکرد. با مرحوم شیخ غلامحسین جعفری همدانی امام جماعت یکی از چند محل اقامه نماز جماعت در مسجد جامع تهران معروف به «گره‌خانه» و مرحوم شیخ فضل‌الله محلاتی امام جماعت مسجد کوچکی واقع در بازار در محلی معروف به «گردن کج» صحبت شده بود، آنان نیز پذیرفتند. امام جماعت مسجد اباذر آقای بجستانی هم در نشست شرکت کرد. نشست در منزل شخصی

به نام آقای موسوی که اهل خوانسار و صافکار و تعمیرکار اتومبیل و از دوستان مرحوم حسن فرزانه بود برگزار شد. مرحوم سعیدی وقتی آمد مرحوم هاشمی رفسنجانی و شیخی خراسانی به نام محامی را نیز با خود آورده بود. آقایان جعفری و بجستانی پس از صرف ناهار نشست را ترک کردند. من از این حرکت ناراحت شدم. مرحوم هاشمی رفسنجانی خطاب به دعوت کنندگان گفت: اگر می‌خواهید مبارزه کنید، خود را معطل ما نکنید، پس از این تاریخ، ارتباط با برخی از این آقایان افزایش یافت، به گونه‌ای یک بار مرحوم آقای سعیدی به اتفاق آقایان طاهری اصفهانی و آقای سید حسن طاهری خرم‌آبادی به خانه ما آمدند و مرحومه والسده در تعجب بود از ارتباط من با آقایان مذکور.

گفته مرحوم هاشمی رفسنجانی را از این بابت نقل کردم تا دانسته شود در آن ایام، همین چند نفر ائمه جماعت مساجد تهران بودند که مشهور به مخالفت با حکومت بودند. بسیاری از ائمه جماعات، ضمن داشتن زاویه با حکومت و دولت یا از روی استدلال، یا برای احتراز از خطر یا به دلایل مالی وارد این امور

نمی‌شدند، این جریان ضعیف‌تر، اما گویا تا اوایل دهه ۵۰ ادامه داشت، به گونه‌ای که یک بار آقای ناطق نوری در یک سخنرانی در «احمدیه» گلایه می‌کرد که در اولین اعلامیه‌ای که به نام «جامعه روحانیت مبارز تهران» در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۵۶ تهیه شده بود، از امامزاده قاسم تا جنوب تهران برای گرفتن امضا رفته بوده است، اما تعداد افراد امضاکننده پرشمار نبوده، بعدها که اعتراض‌ها افزایش یافت اوضاع تغییر کرد. در ضمن می‌خواهم بگویم برخلاف آنچه امروز تصور می‌شود بسیاری از افرادی که در این کسوت بودند به دلایل مختلف از ورود در مسائل سیاسی پرهیز داشتند و بعضاً زیر اصرار و فشار «سیاسی» ها وارد این وادی می‌شدند، آن روزها فعالیت سیاسی هزینه‌های بسیار داشت. در ضمن برخی نیز معتقد بودند که از راه‌های دیگر می‌توان نافع بود و به مردم و کشور خدمت کرد که چندان مورد قبول جوان‌های تندر و قرار نمی‌گرفت.

شما اشاره‌ای کردید که در مسجد جامع بازار چند محل نماز جماعت وجود داشت، چطور در یک مسجد چند نماز جماعت برگزار می‌شد؟

نکته‌ای که سؤال فرمودید بسیار مهم است. از این بابت که نشان‌دهنده تنوع و تکثر گرایش‌ها در جامعه مذهبی ایران پیش از بهمن ۵۷ بوده است. به گونه‌ای که وقتی شما از در شمالی مسجد وارد صحن مسجد جامع می‌شدید، در سمت راست، ضلع غربی مسجد، در شبستان شاه‌آبادی، فیلسوف و حکیم معروف آیت‌الله سید ابوالحسن قزوینی تدریس فلسفه می‌کرد و امام جماعت هم بود. مراجعین این شبستان اهل فضل و حکمت و فلسفه از جمله اساتید دانشگاه و دانشجویان بودند. بر کنار این شبستان مرحوم سبسط - روحانی سنتی - امام جماعت بود. در انتهای ضلع غربی گره‌خانه قرار داشت که مرحوم آقا شیخ غلامحسین جعفری امام جماعت بود. این شبستان مرکز رفت‌وآمد مخالفان و معارضان با حکومت بود. آقایان مروارید، طاهری اصفهانی، سید رضا یاسینی و برخی دیگر از روحانیون که آنجا می‌آمدند بعدها معروف و زبانزد شدند. ضلع جنوبی شبستان جهلستونی قرار داشت که در اختیار آیت‌الله جهلستونی و فرزند ایشان مرحوم حاج حسن آقاسعید بود. ضلع شرقی دوطبقه بود. در طبقه بالا آقاسید ضیاءالدین استرآبادی امام جماعت بود. نیم طبقه پایین در اختیار عرفا و درویش بود و سخنران آنجا مرحوم سبزواری بود. مجموعه‌ای که ذکر آن رفت نشان‌دهنده سلیق مختلف و متنوع و متکثر جامعه مذهبی در قلب بازار تهران بود. این موضوعی بود که شبیه آن را در سراسر کشور می‌شد دید. این الگویی از فرهنگ مدارا در میهن ما به شمار می‌رفت؛ البته امثال ما، خود را فرقه ناجیه و در مسیر درست تصور می‌کردیم و توجه نداشتیم راز تاب‌آوری و بقای فرهنگ و تمدن ایرانی، پذیرش تنوع و تکثر و رواداری آن بوده است، نه تمرکز و حاکمیت یک خط و یک مشی.

ادامه دارد...

امثال ما خود را فرقه ناجیه و در مسیر درست تصور می‌کردیم و توجه نداشتیم راز تاب‌آوری و بقای فرهنگ و تمدن ایرانی، پذیرش تنوع و تکثر و رواداری آن بوده است، نه تمرکز و حاکمیت یک خط و یک مشی

تراژدی قانون‌گرایی در ایران

قانون‌گرایی و اسلام‌گرایی

بخش پنجم

این رشته نوشته‌هایی که از زاویه قانون‌گرایی روند گذشته را بازنگری می‌کند، نه در پی نقد و تخطئه تلاش‌های گذشتگان است و نه در صدد افسوس و حسرت که کاش چه می‌کردیم و چه نکردیم. شاید مهم‌ترین انگیزه و نتیجه این باشد که گذشته را تکرار نکنیم. فرصت‌های از دست رفته را بشناسیم و دیگر فرصت‌سوزی نکنیم. هزینه‌های گزاف پرداخت‌شده را با نتایج به‌دست‌آمده بسنجیم و در انتخاب راه آینده محاسبه دقیق‌تری داشته باشیم.

در همین راستا این نوشته به مقطعی از تاریخ ایران می‌پردازد که بسیار حساس و سرنوشت‌ساز بوده و به‌عنوان یک نقطه عطف تأثیرگذار در سرنوشت امروز جامعه ما به‌شمار می‌رود؛ سال‌های آغازین دهه ۴۰ که مسیر مبارزات وارد فازی دیگر شد و شتابی روزافزون گرفت تا به انقلاب اسلامی ۵۷ انجامید. مقطعی که مبارزات از شکل قانونی خارج شد و به برخورد قهرآمیز کشیده شد. هدف مبارزه هم از اجرای قانون اساسی به براندازی رژیم و رسیدن به حکومتی اسلامی تغییر یافت.

مهدی غنی

حاکمیت سال ۱۳۴۱

دولت اسدالله علم روی کار آمد درحالی که نه دولت امینی از مجلس شورای ملی رأی اعتماد گرفت که مجلسی وجود نداشت و نه اسدالله علم با موافقت مجلس به نخست‌وزیری رسید.

مهرماه ۱۳۴۱ درحالی که مجلس شورای ملی منحل شده و محلی برای قانون‌گذاری در کشور نبود، دولت اسدالله علم لایحه‌ای تصویب کرد که بر طبق آن انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل شود. دو نکته تازه در این طرح گنجانده شده بود:

الف - طبق قوانین جاری کشور منتخبین بایستی به قرآن مجید قسم می‌خوردند، اما در لایحه دولت علم به جای «قسم به قرآن مجید»، «قسم به کتاب آسمانی» گذاشته شده بود. استدلال آن‌ها این بود که چون نمایندگان اقلیت‌های مذهبی هم در انتخابات شرکت می‌کنند و آن‌ها نمی‌توانند به قرآن قسم بخورند کتاب آسمانی شامل همه ادیان می‌شود.

ب - برای اولین بار پس از انقلاب مشروطه اعلام شده بود که زنان نیز حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دارند.

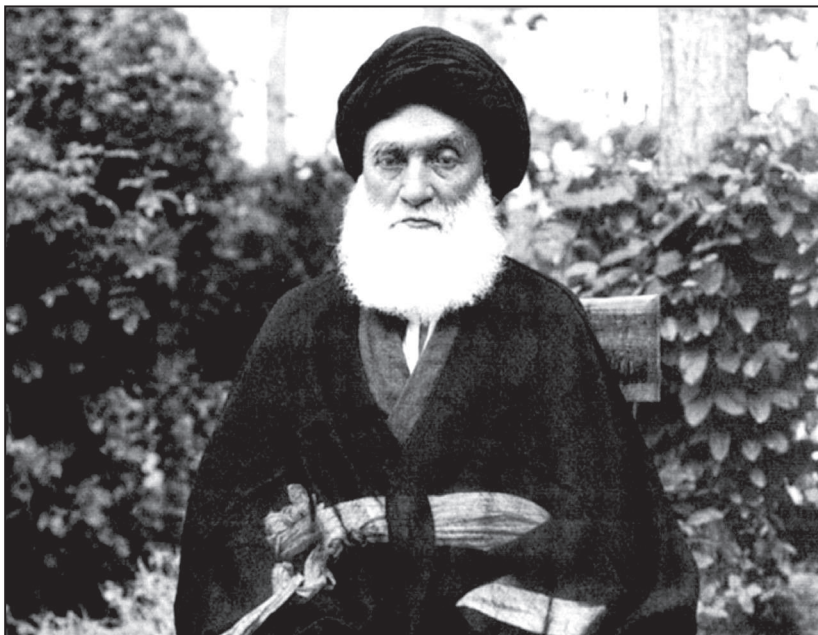
اما مشکل اصلی این بود که دولت علم که خود رأی اعتماد مجلس را نداشت و در حقیقت غیرقانونی بود، در جایگاه قانون‌گذاری نشسته و لایحه مزبور را صادر کرد. این لایحه در آذرماه لغو شد؛ اما در ۱۹ دی‌ماه ۴۱ شاه اصولی به نام انقلاب سفید اعلام کرد و در ۶ بهمن آن را به‌رفراندم گذاشت. این اصول که به‌عنوان برنامه آینده حاکمیت قلمداد می‌شد، از این جهت به‌رفراندم گذاشته شد که در غیاب مجلس مشروعیّت پیدا کند. به این طریق پادشاهی که قرار بود طبق قانون اساسی سلطنت کند نه حکومت، عملاً قانون اساسی مشروطه را زیر پا نهاده و کل حاکمیت را به زیر سلطه خویش درآورد، حتی مقرر شد که نمایندگان مجالس بعدی فقط کسانی باید باشند که به این انقلاب سفید اعتقاد دارند.

موضع روحانیت و مبارزان دیگر

تا پیش از سال ۱۳۴۰ مرجعیت تامه جهان تشیع آیت‌الله بروجردی بودند. ایشان ترجیح می‌دادند در امر حکومت و سیاست دخالت نکنند. در مواردی هم که با حکومت مشکلاتی پیش می‌آمد با تذکر و هشدار به شاه و مقامات حکومتی آن‌ها را حل و فصل می‌کردند. هرچند کسانی چون نواب صفوی و یارانش به این رویه اعتراض داشتند و خواستار دخالت روحانیت در امور سیاسی بودند،

انتخابات مجلس بیستم (۱۳۳۹) آن‌قدر با تقلب و تخلف و آبروریزی همراه بود که دکتر امینی شرط نخست‌وزیری شدن خود را انحلال مجلسین شورای ملی و سنا قرارداد. به این ترتیب روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرمان انحلال مجلسین از سوی شاه صادر شد؛ البته طبق قانون اساسی اولیه، هیچ‌کس حتی پادشاه حق انحلال مجلس را نداشت؛ اما محمدرضا شاه ۴۳ سال بعد از انقلاب مشروطه، با تشکیل مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ با تغییر اصل ۴۸ قانون اساسی این حق را برای خود ایجاد کرد، اما این اصل شرایطی را برای انحلال مجلس پیش‌بینی کرده بود که شاه آن اصل خودنگاشته را هم رعایت نکرد. در اصل **چهل‌وهشتم آمده بود:** «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌تواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید. در هر مورد که مجلسین یا یکی از آن‌ها به‌موجب فرمان همایونی منحل می‌گردد، باید در همان فرمان انحلال علت انحلال ذکر شده و امر به تجدید انتخابات نیز بشود. انتخابات جدید در ظرف یک ماه از تاریخ صدور فرمان شروع شده و مجلس یا مجلسین جدید در ظرف سه ماه از تاریخ مزبور باید منعقد گردد». شاه در اردیبهشت ۱۳۴۰ که مجلسین را منحل کرد نه تنها تاریخ انتخابات مجدد را مشخص نکرد، بلکه تا دو سال و نیم دیگر کشور بدون مجلس ماند و انتخابات مجلس بیست‌ویکم در مهرماه ۱۳۴۲ برگزار شد؛ بنابراین همه کابینه‌هایی که در این مدت روی کار آمدند و اقداماتی که صورت گرفت بدون وجود مجلسین بود. درحالی که قانونیت و مشروعیت نظام مشروطه بر وجود پارلمان استوار است. در حقیقت این دوران فرم نظام سیاسی ایران به قبل از مشروطه بازگشت که شاه همه کاره بود و مردم نقشی در مدیریت و سیاست‌های اجرایی و قانون‌گذاری کشور نداشتند. گرچه در انتخابات قبلی هم نمایندگان واقعی مردم امکان کاندیدا شدن در انتخابات را نداشتند، اما حداقل ظاهر قضیه حفظ می‌شد و مجلسی فرمایشی شکل می‌گرفت. درحالی که در بازه زمانی ۴۰ تا ۴۲ حتی شکل ظاهری مجلس فرمایشی هم وجود نداشت. این یک تخلف آشکار از قانون اساسی مشروطه بود.

اتفاقاً در همین دوره زمانی وقایع مهمی رخ داد که مسیر آینده حاکمیت را تعیین کرد. در بین مخالفان نیز چرخشی اساسی ایجاد شد. بعد از برکناری دکتر امینی،



آیت‌الله بروجردی

اما ایشان بر همان رویه خود تأکید می‌ورزید. ایشان در فروردین ۱۳۴۰ درگذشت. از این زمان مراجع متعددی در قم و نجف مطرح شدند. تشیع جنازه آیت‌الله بروجردی با مشارکت بی‌ظنیر و شگفت‌انگیز مردم رویه‌رو شد. همچنین در سراسر ایران مراسم ترحیم باشکوه و پرشوری برای ایشان برپا شد که تا آن زمان سابقه نداشت.

در فقدان آیت‌الله بروجردی راه برای روحانیون دیگر باز شد. از سوی دیگر حکومت هم از تکثر و پراکندگی درون روحانیت استقبال کرد و کوشید از آن بهره‌برداری کند. به‌عنوان مثال شاه بلافاصله درگذشت آقای بروجردی را به آیت‌الله حکیم در نجف تسلیت گفت؛ یعنی مرجعیت ایشان را به رسمیت می‌شناسد. گفته شده هدف شاه انتقال مرجعیت از قم به نجف بود که برای حاکمیت دودر کمتری داشته باشد.

با وجود این، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی جرقه‌ای شد که روحانیت را به صحنه آورد. آنان شرکت زنان در امر انتخابات را از محرمات شرعی شمرده و اقدام حکومت را امری ضد دینی برشمردند. جایگزینی کتاب آسمانی به جای قرآن را هم در همان راستا، تلاشی برای حذف اسلام و قرآن تلقی کردند. گویی این احساس شکل گرفته بود که با رفتن آیت‌الله بروجردی حکومت میدان را خالی دیده و قصد تهاجم به اسلام و روحانیت دارد. اعتراض یکپارچه روحانیت که دو ماهی طول کشید موجب عقب‌نشینی دولت شد و لایحه در آذرماه ۴۱ پس گرفته شد؛ البته این فقط روحانیت نبود که با اقدامات حکومت و دولت مخالفت می‌کرد، جبهه ملی و نهضت آزادی هم مخالف بودند، اما مخالفت آن‌ها بیشتر ناظر بر خودکامگی شاه و فقدان آزادی انتخابات و آزادی بیان بود. آن‌ها با محتوای مصوبات دولت یا اصول انقلاب سفید مخالفت چندانی نداشتند، اما به شیوه حکمرانی محمدرضا انتقاد داشتند. جبهه ملی با شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری هرگز» چنین برخوردی داشت.

تأکید روحانیت اما بر محتوای لایحه دولت یا محتوای اصول انقلاب سفید بود. آن‌ها با تأکید بر شرع و اسلام به مبارزه با آن برخاستند؛ بنابراین از این مقطع علاوه بر قانون اساسی، یک پارامتر و معیار جدیدی وارد عرصه سیاسی شد و آن اسلام و شرع مقدس بود.

دو شیوه برخورد

در برابر اقدامات حکومت در سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ با دو روش می‌شد ایستاد و مخالفت کرد:

الف - احیا و اجرای قانون اساسی

با تکیه بر قانون اساسی می‌شد رفتار شاه را به چالش کشید. تخیلفاتی که انجام شده بود عبارت بودند از:

۱. تعطیل کردن مجلس بیستم توسط شاه بدون اینکه تاریخ انجام انتخابات مجدد را مشخص کرده باشد، امری خلاف اصل ۴۸ قانون اساسی بود.

۲. طبق همان اصل، دولت امینی پس از یک ماه از تعطیلی مجلسین باید انتخابات را برگزار می‌کرد و در ماه سوم مجلسین شروع به کار می‌کردند و به

دولت رأی اعتماد می‌دادند، اما چنین نشد؛ بنابراین دولت امینی پس از گذشت سه ماه غیرقانونی بوده و ادامه کارش مشروعیت نداشت. طبق اصل ۶۴ دولت مستقل از شاه مسئولیت داشت و باید اقدام می‌کرد. این اصل می‌گوید: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند».

۳. دولت علم در فقدان مجلس روی کارآمد؛ یعنی اعتبار قانونی نداشت. تا زمانی که انتخابات مجلس برگزار نشده و مجلسین تشکیل نشود هیچ کار این دولت جنبه قانونی و مشروع ندارد.

۴. لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز مستقل از محتوایش مشروعیت قانونی نداشت و قابل اجرا نبود. این لایحه وقتی قابلیت اجرا داشت که در مجلس به تصویب نمایندگان رسیده باشد.

۵. اصول انقلاب سفید نوعی سیاست‌گذاری کلان و قانون‌گذاری برای کل کشور و آینده حاکمیت بود. شاه حق نداشت در این حوزه دخالت کند. بر فرض داشتن چنین پیشنهادی باید آن‌ها را به مجلس عرضه می‌کرد تا آن‌ها تصمیم بگیرند و این اصول را به‌صورت قانون تصویب کنند تا الزام‌آور شود. اصل چهارم قانون اساسی پادشاه را از مسئولیت مبرا دانسته و اعلام کرده بود وزرا دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.

اصل ۴۵ تصریح می‌کند که فرامین شاه تا زمانی که به امضای وزیر مربوطه نرسیده باشد، قابلیت اجرا ندارد: «اصل چهارم و پنجم: کلیه قوانین و دستخط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است».

طبق این اصول شاه حق دخالت در اجرا و قانون‌گذاری را ندارد. این وزیر است که در مقابل مجلس مسئول و پاسخگوست و می‌تواند فرامین شاه را امضا و اجرا کند. در قانون اساسی مشروطه،

پارلمان مهم‌ترین رکن و شاخص مشروطیت به شمار می‌رفت؛

بنابراین نیروهای سیاسی در سال ۴۰ تا ۴۲ می‌بایست به‌طور جدی خواستار برگزاری انتخابات آزاد برای تشکیل مجلسین شوند و به زیر پا گذاشتن قانون اساسی توسط شاه و دولت اعتراض کنند. اعلام کنند حکومت شاه در فقدان مجلس از نظام مشروطه خارج شده و به نظام استبدادی برگشته است. در صورتی که نیروهای منتقد از موضع دفاع از قانون اساسی با بالاترین مقام حکومت برخورد می‌کردند، برگ برنده‌ای در دست داشتند که مشروعیت حکومت در گرو آن بود؛ بنابراین اگر شاه به جای تمکین در برابر این خواست مشروع یعنی اجرای قانون اساسی، دست به سرکوب می‌زد، هرچه بیشتر مقبولیت و مشروعیت خود را از دست می‌داد و نهایتاً راهی جز تسلیم به این خواست منطقی نداشت. ادامه این رویکرد فرهنگ قانون‌گرایی را در جامعه ترویج می‌کرد و به قدرتمندان هم می‌آموخت که بهترین راه حفظ خودشان رعایت حدود قانون است. علاوه بر این روحانیون می‌توانستند از حاکمیت بخواهند اصل دوم متمم قانون اساسی را که از بدو مشروطیت معطل مانده بود به اجرا درآورد. دوگانه شرع یا قانون اولین بار در انقلاب مشروطیت بروز کرد و تحت عنوان مشروطه و مشروعه در میان روحانیون شکاف انداخت، اما با تدبیر مشروطه‌خواهان و تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی این دوگانگی به نحوی تعدیل و مدیریت شد. طبق این اصل ۵ تن از مجتهدان بر مصوبات مجلس نظارت کرده و مصوبات خلاف شرع و موازین اسلامی را رد می‌کردند؛ یعنی همان کاری که در سال ۴۱ و ۴۲ می‌خواستند، در قانون اساسی سازوکار قانونی برایش پیش‌بینی شده بود، اما طی دهه‌های گذشته روحانیون آن را مطالبه نکرده بودند. در صورت اجرا شدن اصل دوم متمم نیازی به تظاهرات و درگیری و

هزینه‌های گزاف نبود. ضمن اینکه چون سازوکاری قانونی و مورد وثوق همه بود، اختلافات فکری و عقیدتی میان اسلام‌گرایان و همچنین دوگانه شرع و قانون نیز بروز و ظهور چندانی پیدا نمی‌کرد.

ناگفته نماند در آن دوران دکتر مصدق که در حصر خانگی احمدآباد به سر می‌برد، طی نامه‌ای همین رویه را توصیه کرده بود: ایشان در نامه‌ای به تاریخ ۴۱/۶/۲۸ یعنی دو هفته پیش از تصویب نهایی لایحه انجمن‌ها، در برابر آن چنین موضع گرفت: «... مشروطه باید از پایین به بالا سرایت کند و (اینکه) تا انجمن‌های شهر و ایالتی انتخاب نشوند مردم نمی‌توانند وکلای خوبی انتخاب کنند، عذری است بدتر از گناه، چون که در مملکت اول مردم نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کنند. چنانچه بعد مجلس قانونی برای تشکیل انجمن‌ها وضع نمود، به این کار مبادرت می‌نمایند و تا نیم قرن بعد هم اگر مملکت دچار رژیم دیکتاتوری باشد اعضای انجمن نخواهند توانست به هویت اشخاص پی ببرند...»^۱

نهضت آزادی هم در آبان همان سال همین موضع را داشت. در اعلامیه‌ای تحت عنوان «دولت از هیاهوی انتخابات انجمن‌های ایالتی چه خیالی دارد؟»، آزادی انتخابات مجلس و عدم دخالت دولت را بحث اولیه و مقدم بر مسئله شرکت زن یا مرد دانسته بود. هدف و انگیزه دستگاه را از راه‌اندازی این لایحه انگیزه‌ای انحرافی برای سرگرم کردن مردم و فرار از اعطای آزادی انتخابات دانسته و وارد محتوای آن نشده بود، اما سران نهضت و جبهه ملی در ۴ بهمن ۴۱ دستگیر شدند و این موضع‌گیری ادامه نیافت.^۲

ب - اسلام به جای قانون

از این مقطع یک جریان دیگر با مشخصات جدید وارد میدان مبارزه شد. جریانی که بر فرهنگ اسلامی بیشتر تأکید داشت، اما این تکیه بر اسلام منهای سازوکار قانونی آن، مشکلاتی در پیش‌رو داشت:

۱. چون دیدگاه واحدی نسبت به اسلام و حتی احکام شرع وجود نداشت، بر سر اینکه چه چیزی خلاف اسلام است اختلاف بین نیروهای منتقد حاکمیت ایجاد می‌شد.

مثلاً در مورد همین شرکت زنان در انتخابات در آن دوران نظرات متفاوتی وجود داشت. برخی علما مانند آیت‌الله طالقانی آن را خلاف شرع و قرآن نمی‌دیدند. با اصلاحات ارضی را برخی علما حرام می‌دانستند و برخی در جهت تعدیل ظلم و تبعیض می‌شمردند و با آن مخالفتی نکردند.

حتی خود محمدرضاشاه هم در کتاب انقلاب سفید که در سال ۱۳۴۵ منتشر شد، برای تبیین شرکت زنان در انتخابات به آیات و روایات متمسک شده و آن را



اسدالله‌علم

به‌عنوان امری اسلامی معرفی کرد.^۳

مراجع مختلف تقلید نیز در آن زمان مشی واحدی در برخورد با حکومت نداشتند. کما اینکه در همان زمان راه خود را از امام خمینی جدا کردند.

در دی ماه ۱۳۴۱ امام خمینی برای ادامه مبارزه با انقلاب سفید شاه، جمعی از مراجع و علمای اعلام را به جلسه‌ای خصوصی دعوت کرد که در این مورد تصمیم بگیرند. در برابر این سخنان که شاه می‌خواهد در مقابل اسلام و روحانیت بایستد، علمای حاضر در جلسه اعلام کردند باید با خود شاه صحبت شود، از کجا بدانیم که انگیزه شاه مخالفت با اسلام و روحانیت است؟ شاید وی متوجه این معنا نیست.

سرانجام آیت‌الله روح‌الله کامالوند از علمای غرب کشور به‌عنوان نماینده نزد شاه رفت تا مخالفت علما را اعلام کرده و نظر شاه را جویا شود. شاه در دیدار با وی به‌طور آشکار و قاطع اعلام کرد اجرای این برنامه به سرنوشت من مربوط است و شما چه موافقت کنید و چه مخالفت، من آن‌ها را اجرا می‌کنم.

علمای مذکور پس از شنیدن پاسخ شاه چنین نتیجه گرفتند که مخالفت ما اثری ندارد و شاه کار خودش را خواهد کرد، کار ما مثل مشت بر درفش کوبیدن است، پس بهتر است خود را ضایع نکنیم.^۴ از این زمان به بعد امام خمینی شخصاً در برابر اقدامات رژیم موضع‌گیری کرد و می‌دانیم سرانجام به تبعید ایشان انجامید.

۲. اسلام در آن زمان بیشتر به‌صورت یک آرمان و انگیزه مطرح بود و کمتر به‌صورت یک نظام سیاسی و اقتصادی مشخص شناخته شده بود.

حوزه‌های علمیه که اساساً با چنین مباحثی سروکار نداشتند. برخی فرهیختگان با دغدغه‌های فردی به اسلام‌شناسی روی آورده و در صدد شناخت این مباحث بودند. در میان آنان نیز اختلاف نظر فراوان بود. برخی از آن‌ها نظام اقتصادی اسلامی را بیشتر مشابه سرمایه‌داری (اقتصاد ما - محمدباقر صدر) و برخی نزدیک‌تر به سوسیالیسم (اسلام و مالکیت - محمود طالقانی) می‌دیدند. چگونگی نظام سیاسی اسلام ابهامات بیشتری داشت. بسیاری پرسش‌ها مانند نسبت علم با دین، فلسفه اسلامی، روش تفسیر قرآن، مناسبات میان مردان و زنان، حقوق زن و حقوق کارگر مطرح بود که به کار مطالعاتی و پژوهشی سهمگینی نیاز داشت.

این ابهامات و عدم تشخیص به جریان مقابل امکان می‌داد که اسلام‌خواهی را به خرافه‌گرایی و ارتجاع فکری متهم کرده و افکار عمومی را علیه آن بسیج یا حداقل سردرگم کند.

۳. براندازی حکومت از همین دوران در دستور کار نیروهای مبارز قرار گرفت. آن‌ها کشتار ۱۵ خرداد را نشانه اصلاح‌ناپذیری حاکمیت دانسته و تکیه بر قانون اساسی را فرمالیستی و سازشکارانه تلقی کردند و تنها راه را در مبارزه مسلحانه و قهرآمیز با رژیم پهلوی دیدند. امام خمینی نیز در رساله حکومت اسلامی یا ولایت فقیه خود فتوای جهاد مسلحانه را اعلام کرد.^۵

این نیروها چون جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی، حزب ملل اسلامی، حزب‌الله، مجاهدین خلق همه خواستار برچیدن نظام سلطنت و تشکیل حکومتی بر پایه اسلام بودند، اما دیگر فرصت نکردند مشخص کنند نظامات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی اسلام چگونه است و چه تفاوت‌هایی با نظام‌های موجود دارد. آن‌ها و سایر نیروها بر یک چیز توافق داشتند و آن سرنگونی رژیم موجود بود، اما در اینکه چه چیزی جایگزین آن شود، توافق و تبادل آرای صورت نگرفت و به آینده دور موکول شد. شاه و عوامل حکومتی نیز که موجودیت خود را درخطر می‌دیدند، با تمام قوا به مقابله پرداختند. هزینه سنگینی در این سالیان صرف شد تا آن هدف مشترک اولیه؛ یعنی سرنگونی رژیم در سال ۱۳۵۷ محقق شد، اما برداشته‌های مختلف از اسلام هرکدام راهی در پیش گرفتند که با دیگری همخوان نبود.

این تجربه بزرگی بود که نشان داد ما همواره آن مقدار که برای نفی و مقابله آمادگی و انگیزه داریم در جهت آنچه می‌خواهیم بسازیم و جایگزین کنیم دقت عمل نداریم. ■

پی‌نوشت:

- ۱ اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، صفحه ۱۷۲.
- ۲ همان، صفحه ۱۷۱ تا ۱۷۳.
- ۳ محمدرضا پهلوی، انقلاب سفید، کتابخانه سلطنتی ۱۳۴۵، صص ۱۱۴-۱۱۹.
- ۴ حمید روحانی، نهضت امام خمینی، جلد ۱، صفحه ۲۳۰.
- ۵ روح‌الله خمینی، ولایت فقیه حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ ۲۲، ۱۳۸۹، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

” اگر شاه به جای تمکین در برابر اجرای قانون اساسی، دست به سرکوب می‌زد، هرچه بیشتر مقبولیت و مشروعیت خود را از دست می‌داد

مذاکرات شورای انقلاب

مقدمه

مدتی است مذاکرات شورای انقلاب به تدریج منتشر می‌شود و در سایت‌ها در دسترس است. متأسفانه این مذاکرات در آن زمان ضبط نشده و توسط آقایان دکتر عباس شیبانی و بعدها مهندس بازرگان تندنویسی شده‌اند. به همین دلیل کامل و منقح نیستند و در خیلی از موارد جمله ناقص رها شده است. با وجود این، اطلاعات بسیار مفیدی از فضای مذاکرات و نظرات اعضای شورای انقلاب به دست می‌دهند و بخشی مهم از تاریخ انقلاب و منبعی موثق برای تحلیل انقلاب است که می‌تواند شناخت ما را از انقلاب دقیق کند. ناشر این مذاکرات کار مفیدی که انجام داده توضیحاتی است که در پاورقی آورده و تا حدود زیادی موضوعات را روشن کرده، مخصوصاً منابع توضیحات را هم ذکر کرده است. در اینجا سعی خواهیم کرد فشرده‌ای از این مذاکرات را به تدریج منعکس کنیم.

نکات مهم

۱. با صلاح دید امام که در پاریس بودند، هسته مرکزی اولیه شورای انقلاب از پنج روحانی مورد تأیید خود، آقایان مطهری، بهشتی، موسوی اردبیلی، باهنر و هاشمی رفسنجانی در تهران تشکیل شد. این هسته اجازه داشت شخصیت‌های دیگر را به ترکیب شورا بیفزاید.

۲. خیر تشکیل شورای انقلاب، ۲۳ دی ۱۳۵۷ رسانی‌های شد. تا بهمن ۱۳۵۷ به تدریج آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله مهدوی کنی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، آقای احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس مصطفی کتیرایی، سرلشکر قرنی و تیمسار مسعودی به جمع شورا پیوستند.



حسین رفیعی

۳. با تشکیل دولت موقت، آقایان بازرگان، یدالله سبحانی، حاج سید جوادی و کتیرایی به دولت رفتند و قرنی به ارتش منتقل شد. آقایان حسن حبیبی، عزت‌الله سبحانی، عباس شیبانی، بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده جای آن‌ها را گرفتند.

۴. چند ماه بعد، بار دیگر شورا تصمیم به افزایش تعداد اعضای خود می‌گیرد و آقایان میرحسین موسوی، حبیب‌الله پیمان و احمد جلالی هم عضو شورا می‌شوند.

۵. شورای انقلاب عملاً جایگاه قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری در کلیه امور کشور را داشت. گروه تروریستی فرقان با ترور آقای مطهری در اردیبهشت ۱۳۵۸ و تهدید به ترور ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده، هادوی (دادستان کل) و امیرانتظام که به‌زعم این گروه در زمره اعضای شورا بودند قلب تصمیم‌گیری انقلاب را هدف قرار داده بود.

۶. با بروز مشکلات اداره کشور و تعداد مراکز تصمیم‌گیری با موافقت امام، عده‌ای از اعضای شورای انقلاب به دولت موقت آمدند تا «حفظ وحدت» محقق شود. آقای خامنه‌ای معاون وزیر دفاع، آقای باهنر معاون وزیر آموزش و پرورش، آقایان رفسنجانی و مهدوی کنی معاونان وزیر کشور و آقای بنی‌صدر، معاون وزیر دارایی شدند. فهرست اعضای شورا کماکان محرمانه بود.

۷. پس از چندی تعدد مشکلات و ضعف شورای انقلاب و دولت موقت، مردم را نسبت به آینده کشور دچار تردید کرد. دولت موقت اعتراض داشت تعداد مراکز تصمیم‌گیری مانع کار آن است. بنی‌صدر معتقد بود دولت بازرگان «نظام» ندارد و مترصد است بنیان ساختار رژیم سابق را حفظ نموده و تنها آن را اصلاح کند.

جبهه ملی توصیه کرد که دولت موقت کنار رود و شورای انقلاب منحل شود و قدرت خود را به دولت منتخب رهبری انقلاب واگذار کند. دکتر بهشتی نقد شورا به دولت موقت را این می‌دانست که نباید نیروهای انقلابی در پیچ و خم بوروکراسی اداری موجود تضعیف و خشی شوند.

۸. با درگذشت ناگهانی آیت‌الله طالقانی در شهریور ۵۸، شورای انقلاب اعلام کرد رئیس خود را از دست داده است. درحالی‌که آیت‌الله طالقانی از چند ماه پیش از فوت در جلسات شورای انقلاب شرکت نمی‌کرد و آقای بهشتی عملاً ریاست شورا را در اختیار داشت.

۹. در مذاکرات آمده است که از اول آبان ۵۸، دولت و شورای انقلاب به این توافق دست یافتند که امکان اداره کشور به سبک قبلی مقدور نیست و دولت موقت باید کنارگیری کند و دولتی با ترکیب جدید جایگزین

” اشغال سفارت آمریکا، نوعی کاتالیزور بود که به کناره‌گیری دولت موقت شتاب داد



شود. اشغال سفارت امریکا، نوعی کاتالیزور بود که به کناره گیری دولت موقت شتاب داد. پس از این، شورای انقلاب اعلام کرد طرحی ضربتی برای اداره کشور در نظر دارد. ایران تا پایان انتخابات مجلس نخست وزیر نخواهد داشت و باید تغییراتی بنیادین در نظام اقتصادی و اجتماعی حاصل شود و با جذب نیروهای جوان، مؤسسات و وزارتخانه‌ها از عناصر فاسد، پاک‌سازی و شورا ترمیم شود و سه انتخابات تصویب قانون اساسی، انتخاب رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس به عمل آید.

۱۰. در این مقطع شورای انقلاب امور تقنینی و اجرایی را به عهده گرفت، درحالی که توان این کار را نداشت و به‌رغم برداشت عمومی، قدرت سیاسی، تمرکزی در شورای انقلاب نداشت. چهره‌هایی چون بازرگان، معین‌فر به شورای انقلاب پیوستند و جلالی و میرحسین موسوی مسئولیت‌های دیگری را عهده‌دار شدند. آقایان بهشتی، رفسنجانی، مهدوی کنی و موسوی اردبیلی به ترتیب متصدی سرپرستی جهاد سازندگی، وزارت کشور، کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب و سپاه و بنیاد مستضعفان شدند. بنی صدر تصدی دو وزارتخانه امور خارجه و اقتصاد و دارایی را عهده‌دار شد. حبیبی به وزارت فرهنگ و آموزش عالی،

عزت‌الله سبحانی به سازمان برنامه و بودجه، شیانی به وزارت کشاورزی و معین‌فر به وزارت نفت رفتند.

در همین ایام روزنامه بنی‌صدر، اسامی شورای انقلاب را افشا کرد و از آقایان منتظری، بهشتی، اردبیلی، مهدوی کنی، خامنه‌ای، باهنر، هاشمی رفسنجانی، بازرگان، شیانی، بنی‌صدر، معین‌فر، قطب‌زاده، حبیبی و عزت‌الله سبحانی نام برد (انقلاب اسلامی، ۵۸/۸/۲۲)

۱۱. مهندس بازرگان، وظیفه جدید شورای انقلاب را راهی می‌دید که آقایان متوجه اشکالات خواهند شد. دولت موقت می‌گفت «اختلاف هست، تعدد مراکز تصمیم‌گیری است و نمی‌شود کاری کرد». شورا معتقد بود نباید معطل این حرف‌ها شد و با سرعت بخشیدن به اقدامات انقلابی

نیازهای جامعه انقلابی را باید محقق نمود. جبهه ملی طی یک نامه سرگشاده به امام خمینی

و رئیس شورای انقلاب شد. ابتدا اطمینان داد تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری را حل کند و وحدت کامل را محقق خواهد ساخت (اطلاعات، ۵۸/۱۱/۸).

حجت‌الاسلام رفسنجانی اعلام کرد بنی‌صدر یا باید اعضای کابینه خود را برای تصویب به شورای انقلاب معرفی کند یا تا تشکیل مجلس صبر کند. بنی‌صدر هم مورد اخیر را ترجیح داد. او هشدار داد که باید ترکیب و تصمیمات شورای انقلاب با رأی اخیر ملت (انتخاب او) متناسب باشد (اطلاعات، ۵۸/۱۱/۱۳). وی پیش از انتخابات مجلس اعلام کرد باید انتخابات مجلس تجسم همان آرای باشد که به رئیس‌جمهور داده شد (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۱/۳).

بنی‌صدر هم به تعدد مراکز قدرت از جمله شورای انقلاب نقد کرد (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۳). در مقابل، بهشتی که دیگر رقیب فکری بنی‌صدر شده بود، اعلام کرد قاعده دموکراسی و در تصمیم‌سازی‌های درون شورا رعایت می‌شود (کیهان، ۵۹/۲/۱۸).

۱۳. در هفتم خرداد ۱۳۵۹، مجلس شورای اسلامی آغاز به کار کرد و بار مسئولیت شورا به مجلس انتقال یافت. با این وجود، شورا تا پایان تیر ۱۳۵۹ و آغاز رسمی فعالیت دولت منتخب مردم و مجلس برقرار بود.

۱۴. دکتر محمدجواد باهنر چند روز بعد از پایان کار شورا، بیان کاری آن را بیان کرد. بر این اساس شورا ظرف ۱۷ ماه، ۲۰۰۰ لایحه را تصویب کرده بود. او موفق‌ترین طرح شورای انقلاب را لغو قراردادهای استعماری از طرح مستشاران خارجی عنوان کرد. ■

اعتراض کرد که سابقه ندارد شورای انقلاب جایگزین نخست‌وزیر و مقام اجرایی شود. جنبش مسلمانان مبارز این نقد را به شورای انقلاب وارد می‌دانست که روش و طرز عمل و بینش فکری و مشی آن به همراه دولت موقت، در مجموع با مقتضیات و ضرورت‌های انقلاب تناسب نداشته و اعضای آن خط امام را بر مبنای مذاق و مصلحت فردی خویش تفسیر می‌کنند که این امر برای انقلاب ستم مهلکی است. این اظهارنظر در حالی بود که از چند ماه قبل دکتر پیمان در شورای انقلاب شرکت نمی‌کرد.

شیخ علی‌تهرانی، خواستار انتشار صورت‌جلسات شورای انقلاب بود. مسعود رجوی از دکتر بهشتی دعوت کرد برای بررسی کارنامه یک‌ساله شورای انقلاب با وی مناظره تلویزیونی داشته باشد (کیهان، ۲۲ اسفند ۵۸). آیت‌الله صدوقی طی پیامی به شورای انقلاب هشدار داد بیش از این نشستن و شاهد توطئه بودن برخلاف تعهدات انقلابی است و تاکنون اقدام چندانی در زمینه پاک‌سازی‌ها صورت نگرفته است (جمهوری اسلامی،

” شورای انقلاب عملاً جایگاه قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری در کلیه امور کشور را داشت. گروه تروریستی فرقان با ترور آقای مطهری در اردیبهشت ۱۳۵۸ و تهدید به ترور ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده، هادوی (دادستان کل) و امیرانتظام که به‌زعم این گروه در زمره اعضای شورا بودند، قلب تصمیم‌گیری انقلاب را هدف قرار داده بود

(۵۸/۱۰/۳).

۱۲. در بهمن ۱۳۵۸، بنی‌صدر رئیس‌جمهور

انقلاب ایران چرا و چگونه؟

و هم‌زمان وضعیت شیوه تولید شبانکارگی و زندگی قبیله‌ای را نیز در آن دوران معرفی کرده است. این سیر در دوره‌های بعدی تا آخر سلطنت پهلوی تداوم یافته است.

۴. روحانیت به‌عنوان یکی از طبقات مهم و تأثیرگذار در جامعه ایرانی در تمام این پنج قرن گذشته مورد توجه فوران بوده و سیر تغییرات و تحولات درونی آن و تعامل آن با حکومت را بررسی کرده است. رابطه روحانیون با شیوه تولید مسلط و طبقات مولد و تأییدی که از آن‌ها گرفته نیز از موارد قابل توجه این پژوهش است. هم‌زمان در هر دوره تاریخی وضعیت اقلیت‌های مذهبی در نقاط مختلف ایران از یاد نرفته است. فوران اثرات هر واقعه را در متن جامعه ایران موشکافانه دنبال می‌کند. به‌عنوان نمونه اعدام مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را چنین می‌نگرد: «بعد از به دار آویخته شدن نوری، روحانیان عمدتاً دست از طرفداری این یا آن برداشتند و یک موضع مرکزی اتخاذ کردند. نوری با آن موضع‌گیری توانست روحانیان را به مخالفت با مشروطه وادار سازد، اما احساسات پرتوان مشروطه‌خواهی آن‌ها را سست کرد...»^۱

فوران در کنار روحانیت، به نقش روشنفکران و آزادیخواهان نیز در طول تاریخ مبارزات توجه کرده، ضمن اینکه تفاوت نگرش آنان با روحانیت را هم دیده است.

۵. نکته مهم دیگر اینکه گرچه جان فوران از محققان غربی و دانش‌آموخته دانشگاه کالیفرنیا و همچنین استاد همان دانشگاه است، اما در این پژوهش سعی کرده است با بی‌طرفی به مسائلی بنگرد. برخی تحلیل‌های او با نگاه‌های متعارف غربی و حتی پژوهشگران ایرانی فاصله بسیار دارد و استدلال‌هایش تأمل است. مثلاً درباره احداث راه آهن سراسری در دوره رضاشاه که اغلب آن را از محسنات رضاشاه می‌شمارند، می‌نویسد: «احداث این خط آهن ۸۵۰ مایلی سراسری در واقع به هدر دادن منابع بود، طرحی پرهزینه که پیامدهای ناگوار چندی داشت. تورم‌زا بود، هدف‌های اقتصادی چندانی نداشت و از هیچ‌یک از شهرهای عمده کشور جز تهران عبور نمی‌کرد، سطح زندگی عمومی را پایین می‌آورد... احداث هر مایل راه آهن ۳۵ هزار پوند استرلینگ هزینه برمی‌داشت، درحالی که احداث جاده‌های ماشین‌رو با یک تا ۱/۵ درصد این هزینه امکان‌پذیر بود. عمده‌ترین عملکرد آن ایجاد امنیت داخلی در جنوب بود»^۲.

نامبرده همچنین در کودتای ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ به‌خوبی نقش قدرت‌های خارجی انگلیس و آمریکا را نشان داده است.

۶. نکته آخر اینکه جان فوران برای همه ادعاهای خود اسناد و منابع زیادی ارائه کرده و خواننده را به تحقیق و تفحص وامی‌دارد. همچنین تحلیل‌ها مبتنی بر آمار و داده‌هایی است که آن‌ها را از ادعاهای کلی و نظری خارج کرده و به عینیت و واقعیت ارجاع می‌دهد.

امید است پژوهشگران هم‌وطن نیز با تأمل در چنین پژوهش‌های ارزنده‌ای، دستاوردهایی کامل‌تر واقعی‌تر ارائه دهند. ■

پی‌نوشت:

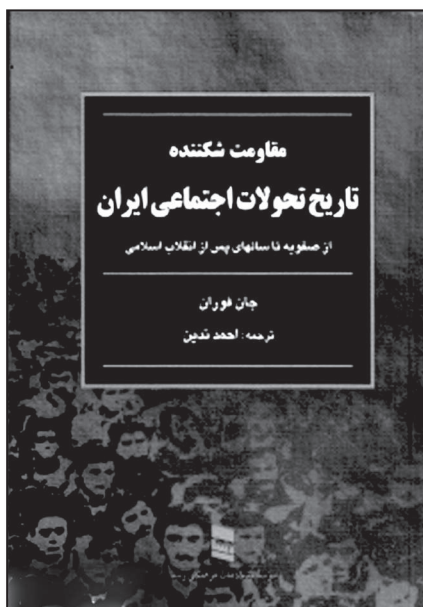
- ۱- فوران جان، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، چاپ ۱۹، انتشارات رسا، ص ۲۹۱.
- ۲- همان، ص ۳۵۳.

یکی از نیازهای جامعه ما درباره انقلاب سال ۵۷ دست‌یابی به شناختی واقعی از این رویداد مهم است. گرچه در این باره هر گروه و نهادی مطابق ذوق و نگرش خود دیدگاه‌هایی را مطرح کرده‌اند، اما دیدگاهی عالمانه و بی‌طرفانه که با روشی علمی به قضایا بنگرد کمتر دیده شده است. مدل تحقیق نیز خود مسئله مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد. یکی از پژوهشگران غربی، جان فوران ازجمله کسانی است که در این زمینه کار بزرگی کرده که هم از جهت محتوا و هم مدل تحقیق برای ما قابل استفاده است. کتاب او که حاصل چندین سال پژوهش است به نام مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران با ترجمه احمد تدین ازجمله منابع مهم شناخت انقلاب ایران است. برخی نکات ویژه این تحقیق آن اهمیت آن را نشان می‌دهد:

۱. برخی برای تحلیل انقلاب ۵۷ به رویدادهای یکی دو سال آخر رژیم شاه می‌پردازند یا سیر تحولات را از سال ۴۲ یا حداکثر کودتای ۱۳۳۲ پی می‌گیرند، اما جان فوران برای شناخت علل و عوامل انقلاب ۵۷، سیر تحولات جامعه ایران را از پانصد سال پیش از آن، یعنی دوران قبل از صفویه آغاز می‌کند و گام‌به‌گام پیش می‌آید تا به ایران معاصر می‌رسد.

۲. گروهی برای تحلیل و کشف علل سقوط سلطنت و پیروزی انقلاب، در حوزه سیاست داخلی و خارجی کنکاش کرده و عملکرد شاه و دربار و ساواک و نیز قدرت‌های خارجی و همچنین نیروهای مبارز درون و بیرون ایران را بررسی می‌کنند و از تعامل و تقابل آن‌ها به پاسخ مطلوب خود می‌رسند، اما نگاه جان فوران صرفاً به وقایع سیاسی و یا روند حکومت یا مخالفان آن متمرکز نیست. او به عمق جامعه می‌رود و طبقات مختلف اجتماعی و اقتصادی و همچنین وضعیت فرهنگی جامعه ایرانی را هم مدنظر دارد. شیوه‌های مختلف تولید، نسبت صنعت و کشاورزی، میزان و ترکیب واردات و صادرات و تغییرات هر یک از این موضوعات را در دوره‌های مختلف تاریخی دنبال می‌کند و تأثیر متقابل عوامل اقتصادی و سیاسی را بر یکدیگر در نظر می‌گیرد.

۳. یک نگاه دیگر تحلیل طبقاتی است که با تکیه بر شیوه تولید، تصویری از طبقه استثمارگر مسلط که سرمایه‌داری کمپرادور بود و طبقات استثمارشونده مثل کارگران و دهقانان و تکیه بر تضاد منافع آنان، روند جابه‌جایی و مقابله این طبقات با یکدیگر و نقش طبقات میانی بورژوازی و خرده‌بورژوازی را تحلیل کرده و می‌کوشند سیر وقایع و اتفاقات را تبیین کنند. در تحلیل جان فوران این نگاه هم مدنظر بوده و کنار گذاشته نشده، اما این عوامل را در کنار سایر عوامل دیده و جامع‌تر به واقعیت جامعه ایران نگریسته است. مثلاً در دوره صفویه هم به وضعیت دهقانان در روستاها پرداخته و هم در جامعه شهری وضعیت پیشه‌وران و صنعتگران خرد و تجار و بازرگانان و نیز اقلشار محروم و تهیدست را بررسی کرده



سوسیالیست مصلح

نگاهی به کتاب «در دفاع از خلیل ملکی» نوشته کمال قائمی

هما. ف

دفاعیات بخش مهمی از میراث نسلی است که با انقلاب به نوعی پیوند داشت. نیروهای سیاسی معمولاً سعی می‌کردند در چارچوب «دفاعیات» چکیده نظرات خود را بگویند. بخش بزرگی از دفاعیات برجامانده از انقلابیون در آن سال‌ها، حاوی محتوای رادیکال و برانداز نظام مستقر است، اما دفاعیات خلیل ملکی مختصات متفاوتی دارد.

مبنای انتشار کتاب در دفاع از خلیل ملکی، انتشار محتوای دفاعیات اوست که حدود دویست صفحه از کتاب حدود هفتصد صفحه‌ای را به خود اختصاص داده است. هرچند دکتر قائمی که از یاران خلیل ملکی بوده است نتوانسته است به متن کامل دفاعیات ملکی دست یابد، اما کوشش او به ایجاد این اثر ارزشمند منجر شده است که بسیاری از دیدگاه‌ها و نظرات خلیل ملکی را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. قائمی از همان ابتدای کتاب تکلیف خود را با خاطره‌نویسی درباره ملکی مشخص کرده است؛ آنچه زندگی‌نامه دکتر ملکی قلمداد می‌شود در کمتر از بیست صفحه نخستین کتاب، پیش از مقدمه کتاب، آورده شده و باقی کتاب معرفی خلیل ملکی به روایت کمال قائمی با استناد به اسناد است. قائمی در نخستین بخش از کتاب به ماجراهای پیش و هم‌زمان با دولت مصدق می‌پردازد. نقدهای ملکی به اعضای جبهه ملی و همراهی و حمایت تمام‌قد او از مصدق و نهضتش جان‌مایه این بخش از کتاب است. ملکی نقدهای اساسی‌ای به مسیر جبهه ملی داشت. او معتقد بود جغرافیای سیاسی ایران اجازه می‌دهد که آمریکا را به‌عنوان میانجی در معادلات ملی شدن صنعت نفت وارد کنیم. برای ملکی ملی شدن نفت آن اندازه اهمیت دارد که در تمام مسیر ملی شدن نفت ایران، با بررسی شرایط دائم نقد و تحلیل خود را از طریق نشریه‌اش در اختیار بدنه دولت قرار می‌داد. او معتقد بود آمریکا و دولت‌های غربی تعهدی به سود شرکت نفت انگلیس ندارند؛ «دول غربی و آمریکا از غارت شدن سود حاصله از نفت

به وسیله سرمایه‌دارهای انگلیسی نفعی نمی‌برند و از لحاظ واسطه بودن انگلیس بین تولیدکننده و فروشنده انحصارطلب ضرر هم می‌برند. با ملی شدن نفت، فقر خاتمه و بی‌ثباتی اجتماعی از بین می‌روند. به همین مناسبت یکی از بزرگ‌ترین اختلافات ایران با یکی از اعضای مؤثر بلوک غرب، انگلستان، از بین می‌رود. اشتراک منافع ایران با ملل غربی مطابق نقشه اساسی است که دنیای غرب آن را تعقیب می‌کند» (قائمی به نقل از ملکی، ۱۳۹۹).

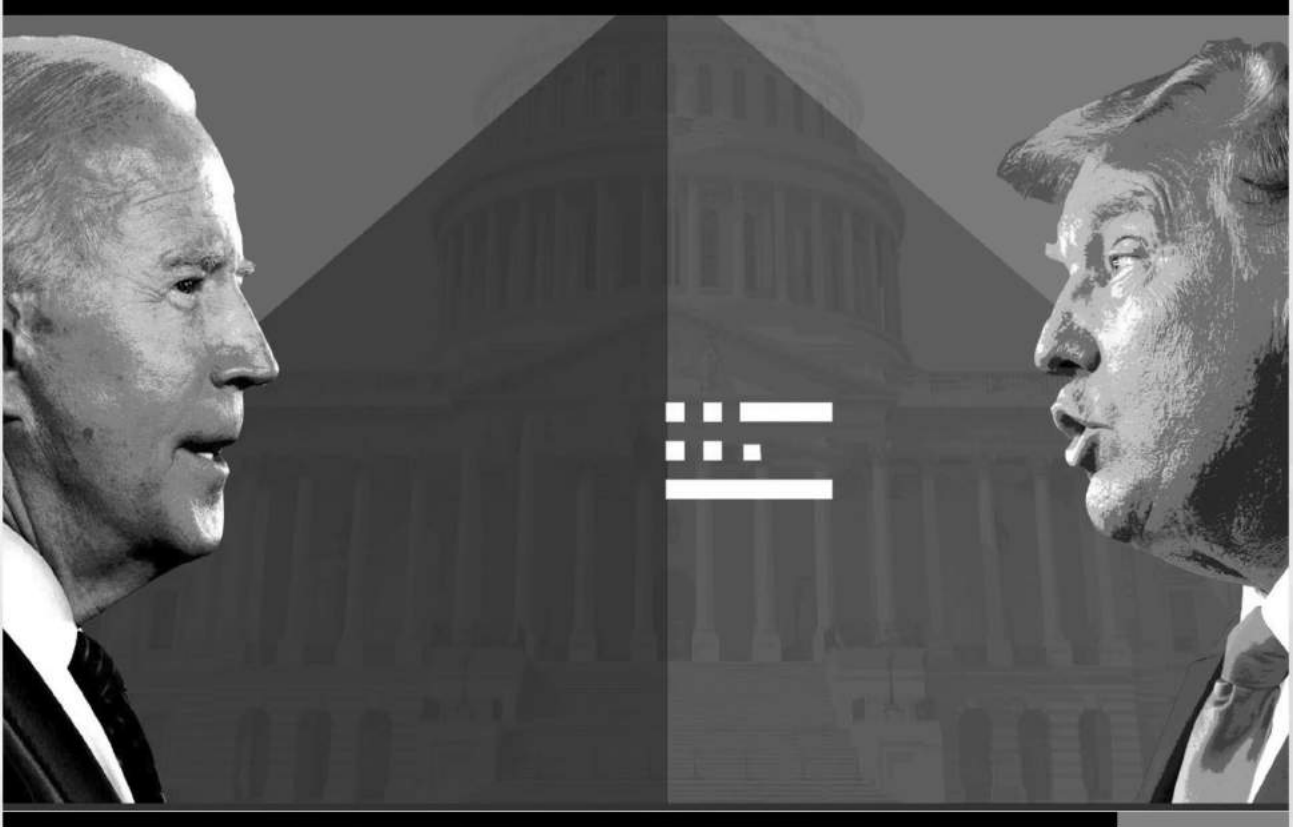
ملکی همان قدر که معتقد بود ایرانی می‌توانست کشته نشود و بودنش بسیار مفیدتر به حال جامعه بود تا نبودنش، معتقد بود «رهبری جبهه ملی ظرافت‌های سیاسی و دیپلماتی روز را درنیافته، تنها وظیفه خود را در آن تیره از تاریخ نهضت ملی که حل مسئله نفت بر مدار تجاری-اقتصادی بود، به سیاست کشانده و در هاله‌ای از آمال و آرزوهای سرخورده ضد استعماری، ضد اجنبی و استقلال‌طلبی پیچیدند که نه جزو وظیفه از آنان خواسته شده بود و نه آنکه رهبری استعداد را هبند و یا ملزومات اداره آن دوران را نشان می‌داد» (قائمی، ۱۳۹۹).

هرچند ملکی و قائمی معتقدند بخشی از آنچه جبهه ملی را وارد منازعه‌ای مهلک با کل غرب کرد «ترفندهای مزورانه حزب توده» بود، اما شاید نزاع جدی ملکی و حزب توده بر این تحلیل نیز تأثیر داشته است.

دومین بخش از کتاب به مواضع و عملکرد ملکی پس از کودتا پرداخته است. در این مقطع ملکی اختلافاتی با جبهه ملی پیدا می‌کند، هرچند رابطه خود با مصدق را همواره حفظ کرد و نسبت به رهبر بزرگ نهضت ملی همیشه رویکردی احترام‌آمیز داشت.

مدافعات منتشرشده در مطبوعات، بخش بزرگی از کتاب (حدود دویست صفحه) است. در ابتدای مدافعات، دکتر قائمی شرحی درباره چگونگی یافتن دفاعیات ملکی و نقشی که جلال آل‌احمد در این گردآوری داشته داده است. آل‌احمد تنها حاضر دادگاه‌های ملکی بوده و یادداشت‌ها و روایت او یکی از منابع مستند در این موضوع است. مشی ملکی در دفاعیات خود، آرام، مصلحانه و البته نقادانه است. قائمی معتقد است عناصر دادگاه بدشان نمی‌آمد دفاع احساسی و ایدئولوژیک از ملکی می‌شنیدند و او را پای اعدام می‌بردند: «انتظار داشتند ملکی با نطق‌های انقلابی و با حمله به مقام‌ها و ورود به مباحث عقیدتی، زمینه را برای الزام مجازات‌ها زندان طولانی و حتی اعدام بر اساس «بند یک از ماده یک قانون مجازات مقدمین علیه امنیت مملکت و سلطنت مشروطه» فراهم سازد»، اما ملکی معتقد بود هر نوع تظاهر به انقلابی بودن یا تظاهر به تدروی به ضد انقلاب کمک می‌کند و دفاعیات خود را نیز در چنین مسیری تنظیم کرد. آخرین بخش از کتاب به بحث‌های نظری درباره انشعاب پرداخته شده است. به جز پیوست‌های ارزشمند کتاب، حدود پنجاه صفحه نمایه ارزش پژوهشی بالایی به این کتاب داده است. این کتاب را نشر هزار کرمان در ۱۳۹۹ منتشر کرده است. ■

حشم انداز سیاست خارجی



در این شماره محمد احمدی درباره ویژگی‌های انتخابات آمریکا، از دو قطبی جامعه آمریکا و راه مشکل بایدن سخن گفته است و به پدیده راهبردی یهودیان مستقل از لابی اسرائیل در آمریکا اشاره کرده که ۷۶ درصد آن‌ها به بایدن رای داده‌اند.



علی نظیف‌پور در مقاله «انتخابات آمریکا، آینده‌ای از جامعه‌ای دوپاره» به بررسی تاریخ قطبی بودن جامعه آمریکا پرداخته و نشان داده انتخابات ۲۰۲۰ اوج و آشکارترین شکل این دو قطبی است. همچنین امکان پیروزی دو حزب عمده در آینده را ارزیابی کرده است.

مهدی جامی در مقاله «چگونه برخی رسانه‌های فارسی پوپولیست شدند؟» به ارتباطی که بین دوره ترامپیسم در آمریکا با رسانه‌های آمریکا و رسانه‌های ایران و همچنین تضعیف طبقه متوسط در آمریکا و ایران اپوزیسیون رسانه‌ای ایران در خارج از کشور پرداخته که بدون پایگاهی در داخل با الهام از ترامپ خط براندازی را دنبال می‌کنند.

پیرمحمد ملازهی در مصاحبه با چشم‌انداز ایران معتقد است طالبان از داعش جدا نبوده و با خریدن زمان و کارشکنی در مذاکرات صلح سعی می‌کنند زمینه را برای آینده حکومت بدون رسانه خود آماده کنند.

راه دشوار بایدن؛

محمد احمدی



ترورهای هدفمند شخصیت‌های فرهنگی در افغانستان؛

گفت‌وگو با پیرمحمد ملازهی



راه دشوار بایدن

چگونه دو حزب اصلی آمریکا مردم را به گروگان رقابت‌های خصمانه خود درآورده‌اند؟



محمد احمدی

نگاهی سریع به آمار انتخابات

انتخابات سال ۲۰۲۰ آمریکا با شرکت حدود ۱۵۸ میلیون رأی‌دهنده؛ یعنی حدود ۶۷ درصد واجدین شرایط، پس از جنجال‌های بسیار بر سر تقلب و ابطال آرا به پیروزی جو بایدن در کسب کرسی ریاست‌جمهوری منتهی شد. او ۳۰۶ رأی الکترال و ۸۱ میلیون رأی مردم یعنی ۵۱ درصد آرا را به دست آورد. دونالد ترامپ با کسب ۲۳۲ رأی الکترال و ۷۴ میلیون رأی مردم یعنی ۴۷ درصد آرا، شانس انتخاب مجدد را از دست داد.^۱

به علت شیوع کرونا، بیش از ۱۰۰ میلیون نفر از طریق پستی یا قبل از روز انتخابات رأی دادند که در تاریخ آمریکا بی‌سابقه است. درصد مشارکت مردم در این انتخابات از سال ۱۹۰۰ تا کنون نیز بی‌سابقه است که حساسیت فوق‌العاده و تاریخی آن را نشان می‌دهد. در حالی که اکثر مردان و بیشتر سفیدپوستان به ترامپ رأی دادند رأی اکثر جوانان، زنان و بیشتر اقلیت‌ها مانند سیاهان، لاتین‌تبارها و آسیایی‌تبارها به بایدن تعلق گرفت. در بین مذاهب، اکثر پروتستان‌ها از جمله بیشتر اونجلیست‌ها به ترامپ رأی دادند، اما رأی اکثر کاتولیک‌ها، مسلمانان، یهودیان، سایر پیروان مذاهب و حتی غیرمذهبی‌ها به بایدن تعلق گرفت. با اینکه ترامپ بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری خواسته‌های اسرائیل را دنبال می‌کرد، ۷۶ درصد یهودیان به بایدن رأی دادند.

به‌طور هم‌زمان، در انتخابات پارلمانی، حزب دموکرات با وجود از دست دادن چند کرسی، بار دیگر اکثریت کنگره را به دست آورد. در سنا، جمهوریخواهان با کسب نیمی از کرسی‌ها (۵۰ از ۱۰۰) برتری خود را حفظ کردند و دموکرات‌ها دو رأی کمتر از آنان به دست آوردند.^۲

خصمانه شدن عرصه سیاسی

گروهی از کارشناسان می‌گویند به ارقام بالا نباید زیاد خوش بین بود. مثلاً نشریه فارین پالیسی به توانایی بایدن در نجات دموکراسی در آمریکا نگاهی بدبینانه دارد.^۳ در تاریخ اخیر، مثال‌هایی از کشورهای دموکراتیک وجود دارند که راه خود را گم کردند، به دامن استبداد غلتیدند و قادر به بازگشت به دموکراسی نبودند، مگر پس از یک فاجعه تمام‌عیار. آلمان در دوران وایمار^۴ یعنی بین دو جنگ جهانی، چنین وضعی داشت.

توماس کاروترز^۵ رئیس بخش پژوهشی بنیاد کارنگی برای صلح بین‌المللی که استاد رشته حکمرانی و دموکراسی است، می‌گوید: ایالات متحده اکنون به پایین‌ترین درجه بین دموکراسی‌های مستقر نزول کرده و بیش از هر کشور دموکراتیک دیگری گرفتار رقابت‌های جناحی شده که امکان رهایی از آن وجود ندارد.

بایدن برای کنترل بحران‌های جاری آمریکا نیاز به افزایش مالیات‌ها در قالب یک طرح بزرگ دارد که قطعاً خشم جناح مخالف او را برخواهد انگیزد. با اینکه کنگره در اختیار دموکرات‌هاست بایدن با جمهوریخواهان در سنارو به‌روست که موفقیت خود را در شکست طرف مقابل می‌بیند. این همان رقابت جناحی است که آمریکا را در سال‌های اخیر، بیش از گذشته، پولاریزه یا قطبی کرده و به افول کارآیی دموکراسی انجامیده است.

یک نمونه دیگر آن، شرکت در معاهده برجام توسط یک دولت و سپس خروج از آن توسط دولت بعدی است. احتمال دارد این نوع چرخش‌های ۱۸۰ درجه بارها تکرار شود

و اعتبار آمریکا در دنیای امروز را بیش از پیش زیر سؤال ببرد. مثلاً با این نوع چرخش‌ها و کشمکش‌های متعصبانه بین احزاب آمریکا، آیا ایران یا هر کشور دیگری می‌تواند روی مذاکره و معاهده با آمریکا حساب کند؟ بایدن راه آسانی در پیش ندارد و برای موفقیت دولت خود فقط می‌تواند به انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۲۲ امیدوار باشد تا طرح‌های آینده‌اش در سنا خنثی نشود، اما اگر نتواند بحران کرونا و نتایج اقتصادی آن از جمله بیکاری وسیع را کنترل کند تا آن زمان حتی ممکن است دموکرات‌ها برخی از کرسی‌های خود را نیز به رقیب بیازند و دولت بایدن ضعیف‌تر شود.

در نظام کنونی آمریکا، مقامات سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه در هر سمتی که هستند بر اساس وابستگی به یکی از دو حزب اصلی انتخاب یا منصوب می‌شوند. درحالی که سنت قدیمی آمریکا این بود که هر شهروند عادی بر اساس شایستگی خود و حمایت مردمی، صرف‌نظر از وابستگی‌های حزبی بتواند به مقام و منصب حکومتی برسد. این آرمان الکسی دو توکویل^۶ متفکر فرانسوی قرن نوزدهم و نظریه‌پرداز دموکراسی در آمریکا بود که دموکراسی نباید تبدیل به بازی متعصبانه و قدرت‌طلبی احزاب شود، اما مدت‌هاست که این سنت فراموش شده و شهروندان آمریکایی از ایفای نقش سازنده در حکومت و فارغ از ملاحظات حزبی مأیوس شده‌اند.

نظام دوحزبی یا چندحزبی

فارین پالیسی می‌گوید بیشتر کارشناسان آمریکایی که در این باره نظر داده‌اند معتقدند ساختار سیاسی این کشور مردم را به بن‌بست کشیده و تنها راه خروج تغییر این ساختار است، اما راه هرگونه اصلاحات در این زمینه، به دلیل مقاومت احزاب علیه یکدیگر، به‌ویژه در زمینه نظام مالیاتی مسدود شده است. رضایت هر حزب در مسدود کردن طرح‌های حزب مخالف است. هر یک از طرفین تصور می‌کند که اندکی عقب‌نشینی سبب می‌شود کل جنگ را به طرف مقابل بیازد. اخیراً کتابی در آمریکا منتشر شده به نام شکستن حلقه شوم دوحزبی: در حمایت از دموکراسی چندحزبی در آمریکا^۷ که پیشنهاد می‌کند سیستم از انحصار دموکرات‌ها و جمهوریخواهان خارج شود.

نویسنده این کتاب، لی دروتمن^۸ می‌گوید: در دهه ۱۹۸۰ نیوزیلند نیز گرفتار چنین پدیده‌ای بود که باعث فلج شدن حکمرانی می‌شد تا اینکه یک کمیسیون ملی پیشنهاد داد نظام چندحزبی تشکیل شود تا مردم بتوانند احزاب مخرب یکدیگر را در روند انتخابات حذف کنند. همین اقدام، نقش مهمی در موفقیت‌های بعدی نیوزیلند داشت. نویسنده پیشنهاد می‌دهد اکنون نیز بایدن می‌تواند چنین کمیسویی را تشکیل دهد.

اما مشکل بر سر راه این اصلاحات، نظام انتخاباتی الکترال است. این نظام اجازه نمی‌دهد به‌جز دو حزب اصلی هیچ حزب دیگری نتواند پا بگیرد. برای جزئیات این موضوع، به شماره گذشته مجله چشم‌انداز ایران (شماره ۱۲۴، صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲) مراجعه کنید. در یک سیستم چندحزبی باید همه احزاب، از اقلیت تا اکثریت در هر مقطع زمانی به نسبت آرای خود در هر ایالت و در کل کشور، دارای نماینده باشند. مردم باید بتوانند به ترکیبی از کاندیدها از احزاب مختلف یا به ائتلافی از آن‌ها رأی دهند، چیزی که امروزه در آمریکا غیرممکن است. در صورت چنین اصلاحاتی در قوانین انتخاباتی آمریکا، احزابی که سرنوشت مردم را به گروگان رقابت‌های خصمانه خود درآورده‌اند از دور خارج می‌شوند، مگر اینکه رفتارهای خود را تعدیل کنند. اگر آمریکا چنین تغییراتی را در قوانین خود جای دهد، اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی آن می‌توانند حزب تشکیل دهند و در پارلمان نماینده داشته باشند. آن‌ها برای تشویق اقشار مختلف مردم به مشارکت در انتخابات و تأمین منافع این اقشار می‌توانند از راه ائتلاف انتخاباتی با احزاب بزرگ‌تر، در دولت شرکت داشته باشند، همچنان که در بسیاری از نظام‌های دموکراتیک



ترامپ و بایدن در دوسوی شکاف جامعه آمریکا

جهان شاهد هستیم. اگر نخبگان حاکم اجازه دهند، امریکا می‌تواند هر یک از این اصلاحات را در یک یا چند ایالت به‌طور آزمایشی شروع کند و به تدریج آن را به سایر ایالت‌ها و سپس به کل کشور تعمیم دهد. امریکا نیاز به راه‌حل‌های اساسی برای مقابله با تغییرات آب و هوایی، بحران کرونا، فرسودگی زیرساخت‌ها، ضعف بیمه بهداشت و بسیاری امور دیگر دارد. بودجه و طرح‌های مرتبط با همه این‌ها باید در کنگره و سنا تصویب شود، اما در نظام کنونی، کشمکش احزاب، اجازه انجام اقدامات بزرگ را نمی‌دهد.

شکستگی در مقابل عناصر مخرب

روی کار آمدن ترامپ در سال ۲۰۱۶ نشان داد انتخابات دموکراسی امریکا قادر به حفظ خود از عناصر مخرب نیست. ترامپ در سال ۲۰۲۰ نیز بیش از ۷۴ میلیون رأی آورد و اگر بحران کرونا و شرایط اقتصادی ناشی از آن نبود، به احتمال زیاد، ترامپ چند میلیون رأی بیشتر می‌داشت و بار دیگر به مدد پوپولیسم خود، تثبیت می‌شد. در این صورت، امریکا باید چهار سال دیگر، اعمال تخریبی و تحریک‌آمیز او را در داخل کشور تحمل می‌کرد و جهان نیز با این نوع اقدامات او در سطح بین‌المللی مواجه می‌شد.

بحران کرونا سرانجام تمام خواهد شد و احتمالاً در آینده نیز کاندیداهایی در انتخابات امریکا ظهور خواهند کرد که الگوی پوپولیستی و موفق ترامپ قبل از کرونا را دنبال می‌کنند. در واقع مشکل، ناشی از نظام انتخاباتی امریکا است که افرادی مثل ترامپ، شانس زیادی برای رسیدن به ریاست جمهوری دارند. شبکه ان‌بی‌سی امریکا همین موضوع را تحلیل کرده است.^۹

از زمان انتخابات سال ۲۰۰۰ مشخص شد که سرنوشت امریکا وابسته به یک نظام کهنه و ناکارآمد انتخاباتی است که در آن، چند رأی مشکوک در یک ایالت توانست نتیجه کل آرا را به نفع جرح بوش تغییر دهد، در حالی که مردم به رقیب او، سناتور آل گور، نیم میلیون رأی بیشتر داده بودند. در انتخابات سال ۲۰۱۶ نیز آرای مردم به رقیب ترامپ، ۳ میلیون بیشتر از آرا به ترامپ بود، اما نظام کهنه الکترا، نتیجه را به شکل معکوس تعیین کرد. اگر تصادفاً بحران کرونا در سال انتخاباتی ۲۰۲۰ روی نمی‌داد، ترامپ می‌توانست بار دیگر از همین نظام ناکارآمد به نفع خود بهره‌برد. او در چند ماه اخیر، نهایت تلاش خود را به کار گرفت تا نتیجه انتخابات ۲۰۲۰ را از طریق نظام قضائی و مقننه امریکا و ایالت‌های آن معکوس کند. گرچه او موفق نشد، نباید شکست او را نشانه استحکام نظام انتخاباتی امریکا دانست زیرا امکان تکرار ماجرای شبهه اتفاقات سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۶ کاملاً وجود دارد.

اصلاحاتی برای نجات از افول

به قول ان‌بی‌سی دموکراسی امریکایی بسیاری با یک نظام مصون از سوءاستفاده، فاصله دارد و لازم است اصلاحات متعددی در این نظام انجام شود تا چنین وقایعی روی ندهد:

- لغای نظام الکترا و کالج (مجمع) آن، به طوری که آرای مردم تعیین‌کننده نتایج باشد.
- اجباری کردن شرکت مردم در انتخابات، به طوری که هیچ جناحی نتواند با فضا سازی، بهانه‌تراشی یا ارباب، مردم را از رأی دادن منصرف یا محروم کند.

- اصلاح نظام کمک‌های مالی در رقابت‌های انتخاباتی، به طوری که هیچ نهاد خصوصی یا فرد ثروتمندی نتواند با پول دادن به کاندیداها یا مردم، بر نتیجه انتخابات اثر گذاشته و آن را در جهت منافع خود به کار گیرد.

- محدود کردن قدرت رئیس‌جمهور در جلوگیری از تصویب بودجه ادارات دولتی، به طوری که او نتواند با تعطیل کردن دولت، از مردم و رقبای خود باج بگیرد.

- محدود کردن دوران حضور قضات در دیوان عالی، به طوری که رئیس‌جمهور نتواند با انتصاب قاضیان مطلوب خود، قدرت حزبی در نظام قضائی امریکا را ریشه‌دار کند. در عمل، جمهور یخ‌واهان از جمله ترامپ با بهره‌برداری از همین نقطه ضعف دموکراسی امریکایی تلاش کرده‌اند در دعوای انتخاباتی از رأی قاضیان به نفع خود سود ببرند.

- محدود کردن دوران حضور نمایندگان در کنگره و سنا، به طوری که نمایندگی احزاب در اختیار جناح‌های جوان و پیشرو قرار گیرد.

- حذف قانونی که به نمایندگان سنا و کنگره اجازه می‌دهد تا تکنیک تأخیر و سد کردن رأی‌گیری برای جلوگیری از تصویب لوایح استفاده کنند.

- تعیین تعداد سناتورهای هر ایالت به نسبت جمعیت آن برخلاف نظام کنونی که به ازای هر ایالت دو کرسی در سنا وجود دارد مثلاً ایالت وایومینگ با کمتر از ۶۰۰ هزار جمعیت و ایالت کالیفرنیا با حدود ۴۰ میلیون جمعیت دارای سهم مساوی در سنا هستند. در حالی که اقلیت‌های قومی و نژادی و مهاجران عمدتاً در ایالت‌های پرجمعیت متمرکزند و طبق قانون فعلی، رأی هر فرد از آن‌ها ارزش کمتری از رأی هر فرد در ایالت‌های سفیدپوست کم جمعیت دارد.

درواقع، این اصلاحات بارها مورد بحث جناح‌ها و رسانه‌های امریکا قرار گرفته، اما سیاستمداران قدرتمند در دو حزب اصلی مایل به این نوع تغییرات نیستند و مانع اصلاح نظام انتخاباتی و حکومتی امریکا می‌شوند. آن‌ها قدرت خود را مدیون نظام پوسیده موجود می‌دانند و از یک دموکراسی مردمی هراس دارند. در نتیجه در آینده نیز افرادی مانند ترامپ می‌توانند با سوءاستفاده از همین نظام و بهره بردن از حمایت همین نوع سیاستمداران، دوباره بر سر کار بیایند و برای مردم امریکا و جهان، دردسر بیافرینند.

درس‌هایی از کشورهای دیگر

یکی از اصلاحاتی که نظام انتخاباتی امریکا نیاز دارد تا مشارکت مردمی را افزایش دهد، امکان رأی‌دانی اینترنتی برای همگان است. برخی از کشورها این امکان را برای همه تأمین کرده‌اند، اما در امریکا فقط چند ایالت این امکان را آن‌ها هم برای افراد خاص که قادر به رفتن به حوزه‌های رأی‌نویسی نیستند، فراهم کرده‌اند. امریکا با وجود شرکت‌های بزرگ خود در حوزه اینترنت و رایانه هنوز یک سیستم جامع رأی‌دهی الکترونیک از راه دور با احراز هویت ندارد.

مثال‌های از نظام‌های انتخاباتی پیشرفته‌تر در جهان کنونی وجود دارد که امریکا می‌تواند از آن‌ها درس بگیرد. هند با جمعیتی ۴ برابر امریکا و مشکلات فراوان اجتماعی و اقتصادی، در سال ۲۰۱۹ انتخاباتی برگزار کرد که ۵۰۰ میلیون رأی‌دهنده آن از تجهیزات الکترونیک برای رأی‌دادن استفاده کردند. این کشور از شیوه‌های نوین ارزیابی هویت رأی‌دهندگان نیز بهره می‌برد. این امور به آسانی مشارکت مردم در انتخابات و استحکام نتایج در مقابل انواع سوءاستفاده‌ها کمک می‌کند.

کشورهایی مانند بلژیک، برزیل، آرژانتین، استرالیا و سنگاپور از سال‌ها پیش، شرکت در انتخابات را اجباری کرده‌اند و مردم در صورت عدم مشارکت باید جریمه بپردازند. بیش از بیست کشور جهان بر اساس قانون خود، رأی‌دادن را برای افراد واجد شرایط، الزامی می‌دانند.^{۱۰}

دلایل مختلفی برای این کار وجود دارد:

- وظیفه و مسئولیت‌شناسی مردم برای شرکت در سرنوشت جامعه می‌تواند انگیزه‌ای برای افزایش آگاهی‌های سیاسی آنان باشد.

- رأی‌دادن الزامی در یک دموکراسی باعث می‌شود گروه‌های اجتماعی به ویژه اقلیت‌هایی که از نظام کشور سرخورده شده‌اند، انگیزه بیشتری برای روی کار آوردن نمایندگان واقعی خود بیابند.

- رأی‌دادن الزامی مردم سبب می‌شود نمایندگان منتخب آنان، نماینده و پاسخگوی عده بیشتری در جامعه باشند.

- با افزایش حضور مردم هزینه‌ای که کشور برای برگزاری انتخابات می‌پردازد، سود بیشتری برای مشروعیت نظام خواهد داشت.

- تبلیغات انتخاباتی و صرف هزینه برای آن کاهش خواهد یافت و تبلیغات بر ارائه برنامه کاندیداها متمرکز می‌شود زیرا مردم، خود موظف به یافتن کاندیدای

مطلوبشان خواهند بود؛ البته مردم حق دارند در صورت عدم علاقه به برنامه هیچیک از کاندیداها رأی سفید بدهند.

- تبلی برخی از مردم که دوری صندوق رأی، سختی حمل و نقل به محل رأی دادن، آب و هوا، اشتغال به امور زندگی، سفر، بیماری و از این قبیل را بهانه می کنند تا شرکت نکنند، معمولاً عامل کاهش شرکت در انتخابات است، اما رأی دادن الزامی سبب می شود این گروه از مردم نیز برای مشارکت در تعیین سرنوشت کشور، برای خود برنامه ریزی کنند. البته دولت ها باید رأی دادن را به هر شکل ممکن، ساده کنند و نیازهای خاص مردم برای شرکت در انتخابات را برطرف سازند. مثلاً امکان رأی دادن قبل از روز رسمی انتخابات را فراهم کنند و رأی دادن از طریق فضای مجازی پس از احراز هویت را رواج دهند. همچنین افرادی که در ایام انتخابات دچار مشکلاتی اضطرابی شده و قادر به مشارکت نیستند باید از پرداخت جریمه معاف شوند.

افت وخیز مشارکت در دموکراسی

امریکا از زمره کشورهایی است که گروه های بزرگی از اقلیت ها در آن زندگی می کنند و نظام انتخاباتی آن، طوری طراحی شده که مشارکت این اقلیت ها را به شکل های مختلف، کم رنگ می کند. برای شرح جزئیات و علل این موضوع، به شماره پیشین (۱۲۴) مجله چشم انداز ایران مراجعه کنید. وقتی میزان حضور اقلیت ها در انتخابات کم شود، مشارکت در انتخابات کاهش یابد، ناپایداری سیاسی و بحران های ناشی از پوپولیسم در قشر خاصی از جامعه، مانند پدیده طرفداران دونالد ترامپ، شانس بیشتری برای تأثیر در سرنوشت کشور خواهند داشت. به علت نظام انتخاباتی امریکا که همه رأی الکترال را نصیب برنده می کند، نتیجه انتخابات

ریاست جمهوری معمولاً وابسته به تعدادی از ایالت ها است که در آن ها رأی دو کاندیدا به هم نزدیک است. ترامپ سعی داشت با دست کاری یا ابطال چند هزار رأی در همین ایالت ها، همه رأی آن ها را تصاحب کند. این نشان می دهد چرا افزایش مشارکت مردمی حتی در حد چند هزار رأی می تواند نتیجه را کاملاً دگرگون کند.

میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری امریکا از دهه

۱۹۷۰ تا قبل از انتخابات اخیر، بین ۴۹ درصد تا ۵۹ درصد در نوسان بوده است.^{۱۱}

نتیجه این میزان مشارکت، انتخاب شدن افرادی چون ریچارد نیکسون، رونالد ریگان و جرج بوش پسر برای چهار سال دوم ریاست جمهوری هریک بوده است، اما آنان رؤسای جمهوری جنگ طلب و فریبکار بوده اند که بر اساس رأی هواداران متعصب خود، از جمله اونجلیست ها و سایر گروه های راست گرا برای بار دوم انتخاب شدند. اگر میزان مشارکت اقلیت ها در انتخابات، بالاتر می بود، احتمال انتخاب چنین افرادی کاهش می یافت. چنان که در انتخابات سال ۲۰۲۰ به علت مشارکت حدود ۶۷ درصد واجدین شرایط، مردم

موفق به طرد دونالد ترامپ از کاخ سفید شدند. در این انتخابات، ترامپ اصرار داشت که رأی پستی شمارش نشود و بسیاری از رأی شمرده شده به طرق مختلف، باطل اعلام گردد؛ زیرا می دانست طرفداران او شامل اونجلیست ها معمولاً به شکل حضوری رأی می دهند و در صورت ابطال رأی پستی، نسبت رأی هواداران او به کل آرا افزایش خواهد یافت.

مشارکت مردم در انتخابات کنگره و سنا کمتر از انتخابات ریاست جمهوری است.^{۱۲}

در انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۱۴ حدود ۳۷ درصد واجدین شرایط شرکت داشتند، اما انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۸ شاهد افزایش مشارکت به حدود ۵۰ درصد بود که از ۱۰۰ سال قبل تا این زمان بی سابقه بود. این افزایش احتمالاً به علت مقابله مردم با تندروی های ترامپ بود و در نتیجه آن، حزب او ۴۱ کرسی کنگره را از دست داد.

دلایل مختلفی برای عدم شرکت واجدین شرایط در انتخابات امریکا وجود دارد.^{۱۳}

بین گروه های سنی، جوانان کمتر در انتخابات شرکت می کنند زیرا به جای سیاست، دغدغه امور دیگری مانند تحصیل، ازدواج و شغل خود را دارند. مثلاً در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۸ فقط ۲۰ درصد جوانان رأی دادند. نظرسنجی نشریه امریکا امروز^{۱۴} نشان می دهد ۵۹ درصد کسانی که از رأی دادن خودداری می کنند، معتقدند کاری از دولت بر نمی آید. ۵۴ درصد بر این باورند که دولت گرفتار فساد است. ۳۷ درصد نیز اعتقاد دارند سیاست، تأثیری در زندگی آنان ندارد. برخی دیگر در میان کاندیداها فرد مناسبی را پیدا نمی کنند که خواسته آن ها را پوشش دهد. مشارکت در انتخابات مقدماتی امریکا که درون حزبی برگزار می شود و مشارکت در انتخابات کنگره و سنا اغلب کم است، زیرا مردم حس می کنند انتخابات های کمی دارند و تفاوت

مهمی بین کاندیداها را در حزب وجود ندارد. در بین کاندیداها دو حزب نیز معمولاً تنوع دیدگاه ها آن قدر زیاد نیست که مردم حس کنند با انتخاب خود می توانند انعطاف مهمی در سیاست های نظام ایجاد کنند. مثلاً در انتخاب بین ترامپ و بایدن، انگیزه اصلی رأی دهندگان به هریک از آن ها این بوده است که طرف مقابل رأی نیاورد، اما این به معنی شایسته بودن کاندیدایی نیست که رأی آورده است.

دل زدگی مردم از سیاست

یک دلیل مهم برای عدم شرکت در انتخابات، سیاست زدگی یا بیگانه شدن از سیاست است.^{۱۵} در جوامعی که دارای اقلیت های بزرگ هستند، اما اراده اکثریت اجازه عرض اندام به آن ها نمی دهد، این پدیده بیشتر مشاهده می شود. مثلاً در امریکا، اقلیت های سیاه پوست، لاتین تبار و مهاجران از فرهنگ های غیراروپایی حس می کنند که سیستم، اهمیتی به آنان نمی دهد و نمایندگان منتخب، به منافع آنان توجه کافی ندارند. پس انگیزه آنان برای مشارکت در انتخابات کم است. رهبری دو

حزب اصلی نیز معمولاً در اختیار شخصیت های سفیدپوست امریکایی است که از این کاهش آرا، سود می برند و قدرت خود را در ارکان حکومت تحکیم می کنند. از سوی دیگر، نظام الکترال سبب می شود رأی حزب اقلیت در هر ایالت، به حساب حزب اکثریت گذاشته شود یعنی همه کرسی های الکترال به برنده داده شود. پس اقلیت حتی اگر سفیدپوست باشد، انگیزه کافی برای حضور در انتخابات ندارد. برای جزئیات بیشتر در این باره، به شماره گذشته مجله مراجعه کنید.

اداره آمار امریکا می گوید امریکایی های واجد شرایط که از شرکت در انتخابات خودداری می کنند، بیشتر در بین طبقات پایین، بیکاران، افراد دارای تحصیلات کم و مادران مجرد هستند. آنان بر این باورند که کاندیداها از هر حزبی که باشند پس از انتخاب، مشکلات آنان را رفع نمی کنند.^{۱۶}

مثلاً در دولت های دموکرات و جمهوریخواه حداقل دستمزد حقوق بگیران از بیش از ده سال قبل تاکنون تغییری نکرده است. بیکاری، خشونت پلیس علیه سیاهان، تمایل سیستم قضایی به زندانی کردن سیاهان و نظایر آن نه تنها افتی روشنی ندارد، بلکه وخامت بیشتری پیدا کرده و بسیاری از مردم را به این باور رسانده که در انتخابات، قدرت واقعاً دست به دست نمی شود، بلکه در چنگ عده های خاص باقی می ماند. حضور یک سیاه پوست به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری در انتخابات سال ۲۰۰۸ سبب شد عده ای از میان اقلیت های سیاه و لاتین تبار امیدوار شوند و به او یعنی اوباما رأی دهند، اما زمانی که او را نیز در همان سمت و سوی نخبگان حاکم بر سیستم یافتند، برای بار دوم به او اعتماد نکردند و از حضور در انتخابات منصرف شدند. ■

پی نوشت:

1. https://en.wikipedia.org/wiki/2020_United_States_presidential_election
2. <https://www.theguardian.com/us-news/ng-interactive/2020/nov/09/senate-and-house-elections-2020-full-results-for-congress>
3. <https://foreignpolicy.com/2020/11/12/biden-cant-stop-americas-democratic-decline/>
4. Weimar
5. Thomas Carothers
6. Alexis de Tocqueville
7. Breaking the Two-Party Doom Loop: The Case for Multiparty Democracy in America
8. Lee Drutman
9. <https://www.nbcnews.com/think/opinion/trump-s-election-lies-show-u-s-democracy-isnt-ncna1249788>
10. https://en.wikipedia.org/wiki/Compulsory_voting
11. https://en.wikipedia.org/wiki/Voter_turnout_in_United_States_presidential_elections
12. https://en.wikipedia.org/wiki/2018_United_States_elections
13. https://en.wikipedia.org/wiki/Voter_apathy
14. USA Today
15. https://en.wikipedia.org/wiki/Political_alienation
16. <https://www.nytimes.com/2020/10/26/us/election-nonvoters.html>

”
نظرسنجی نشریه
امریکای امروز نشان
می دهد ۵۹ درصد
کسانی که از رأی دادن
خودداری می کنند،
معتقدند کاری از دولت
بر نمی آید

انتخابات آمریکا، آینده‌ای از جامعه‌ای دوپاره



علی نظیف‌پور

جواب این پاسخ بسیار روشن است: دوقطبی شدن جامعه آمریکا. جامعه آمریکا هرگز در تاریخ خود این چنین دوقطبی نبوده است و به همین دلیل وفاداری حزبی بسیار در این کشور عمیق است. دوقطبی شدن باعث می‌شود که رأی‌دهندگان حزبی که تحت هر شرایطی به نامزد هم‌حزب خود رأی خواهند داد بیشتر شوند و در نتیجه میزان رأی‌دهندگان خاکستری کاهش می‌یابد و در نتیجه تعداد سناریوهای ممکن نیز محدودتر خواهد شد.

در انتخابات سال ۲۰۲۰ نزدیک به ۹۴ درصد جمهوریخواهان به ترامپ رأی دادند و نزدیک به ۹۷ درصد دموکرات‌ها به بایدن. هر دو حزب میزان مشارکت پایگاه خود را به حداکثر رساندند و میزان آرای خام نامزد خود را به بیشترین حد آن در تاریخ آمریکا رساندند. بایدن با کسب رأی بیشتر از مستقین واقعی و قشر خاکستری موفق شد که با نزدیک به ۵ درصد اختلاف پیروز شود. این انتخابات نشان داد که اگر دموکرات‌ها و جمهوریخواهان موفق شوند پایگاه رأی خود را کاملاً فعال کنند دموکرات‌ها پایگاه مردمی بیشتری دارند و احتمالاً در انتخابات ریاست جمهوری پیروز خواهند شد. ولی برخی عوامل ساختاری مثل کالج الکترال به سود جمهوریخواهان هستند و پیروزی دموکرات‌ها را دشوار خواهند کرد. بیش از هر چیز، این نتایج دوقطبی بودن آمریکا را نشان دادند.

بخش اول) جبر جغرافیایی

عوامل زیرساختی جامعه آمریکا در نوع رأی دادن آمریکایی‌ها بسیار مؤثر هستند. اقلیت‌های نژادی به دموکرات‌ها رأی می‌دهند و سفیدپوست‌ها به جمهوریخواهان. افرادی که مدرک لیسانس به بالا دارند به دموکرات‌ها رأی می‌دهند و افراد بدون تحصیلات دانشگاهی به جمهوریخواهان. مردان به جمهوریخواهان و زنان به دموکرات‌ها. مشارکت بین جوانان پایین است و مشارکت بین سالخورده‌گان بالاتر از حد متوسط. اما هیچ‌یک از این عوامل مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده به ساختار دوقطبی آمریکا نیستند. در سال ۲۰۲۰ ترامپ میزان رأی خود بین اقلیت‌های نژادی را افزایش داد و بایدن میزان رأی خود بین سفیدپوستان و سالمندان را. مهم‌ترین و متضادترین عامل دوقطبی شدن آمریکا جغرافیای سیاسی آن است. در آمریکا شهرهای بزرگ پایگاه رأی دموکرات‌ها هستند، روستاها پایگاه رأی جمهوریخواهان و حومه‌ها با تغییر موضع خود سرنوشت انتخابات را تغییر می‌دهند.

فرایندی که منجر به تشدید دوقطبی شدن جامعه آمریکا شده است فرایند مهاجرت قشر لیبرال سفیدپوست به شهرهای بزرگ بوده است. اقلیت‌های نژادی و به شکل مشخص سیاه‌پوستان از قرن‌های پیش در شهرها متمرکز بوده‌اند. (این امر تا حدی شدت داشته که در زبان انگلیسی آمریکایی لغت urban که به معنی شهری است می‌تواند مجاز از سیاه‌پوستان باشد - مثلاً معنی عبارت urban music موسیقی سیاه‌پوستان است). همچنین معمولاً دانشگاه‌های بزرگ آمریکا همواره در ایالت‌های لیبرال قرار داشته‌اند، مانند ماساچوست، نیویورک و کالیفرنیا، اما با توجه به مهاجرت سفیدپوستان لیبرال از مناطق روستایی و حومه‌ای به مناطق شهری، تمام پایگاه رأی حزب دموکرات در شهرهای بسیار بزرگ یا حومه‌های اطراف آن‌ها متمرکز شده‌اند، اما از

انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا از بسیاری جهات بسیار پرماجر بود. برای کسانی که این انتخابات را از نزدیک دنبال می‌کردند تجربه این انتخابات به این می‌مانست که یک دهه تاریخ را در یک سال فشرده کرده باشند. پایان استیضاح رئیس‌جمهور، بیماری همه‌گیر کووید ۱۹، فروپاشی اقتصادی آمریکا، تظاهرات بسیار گسترده علیه نژادپرستی و خشونت پلیس، افشای توهین‌های ترامپ به سربازان آمریکایی، افشای اسناد مالیاتی ترامپ

که نشان می‌دادند او درباره میزان موفقیت خود در مقام یک تاجر دروغ‌گفته است، درگذشت یک قاضی لیبرال دیوان‌عالی و انتصاب یک محافظه‌کار رادیکال به جانشینی او که مسیر سیاست داخلی را برای دهه‌ها تغییر خواهد داد، پرآشوب‌ترین و بی‌ادبانه‌ترین مناظره ریاست‌جمهوری تاریخ آمریکا و درنهایت ابتلای رئیس‌جمهور مستقر آمریکا به یک بیماری بالقوه مرگبار. اگر هر یک از این وقایع به تنهایی در هر سال دیگری اتفاق می‌افتادند مهم‌ترین خبر آن سال می‌بودند. سال ۲۰۲۰ پرماجرترین سال تاریخ آمریکا بوده است، اما درنهایت انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا به شکلی بسیار عادی تمام شد. درنهایت پس از آن که همه آرا شمرده شدند و نقشه انتخاباتی آمریکا روشن شد، نقشه پیش روی ما نقشه‌ای بسیار عادی بود.

درنهایت جو بایدن که در تمام طول انتخابات در نظرسنجی‌ها پیش‌تاز بود در انتخابات پیروز شد. ترامپ که رئیس‌جمهور نامجوبی بود و میزان رضایت از او در طول ریاست‌جمهوری‌اش به‌طور متوسط بین ۴۱ و ۴۳ درصد بود به دور دوم راه نیافت. بایدن در ۵ ایالت پیروز شد که ترامپ در سال ۲۰۱۶ در آن‌ها پیروز شده بود. از این ۵ ایالت، سه ایالت همان ایالت‌های رقابتی‌ای بودند که بایدن بیش از همه روی آن‌ها حساب کرده بود (پنسیلوانیا، میشیگان، ویسکانسین) و دو ایالت سنتاً جمهوریخواه که بایدن فتح کرده بود (جورجیا و آریزونا)، هر دو سال‌ها بود که به سمت رقابتی‌تر شدن حرکت کرده بودند. اگر نتایج نهایی سال ۲۰۲۰ را به یک تحلیل‌گر انتخاباتی در سال ۲۰۱۹ نشان می‌دادید و بعد از او می‌پرسیدید با توجه به این نتایج حدس می‌زنید وقایع سال ۲۰۲۰ چگونه رقم خواهد خورد، او احتمالاً پیش‌بینی می‌کرد که سال ۲۰۲۰ سالی بسیار عادی در تاریخ آمریکا بوده است.

بسیاری در سال ۲۰۲۰ منتظر نتایجی غیرعادی بودند. شاید به هم ریختن زندگی عادی به این معنا بود که شرکت‌های نظرسنجی مرتکب خطایی بسیار بزرگ و غیرعادی شده بودند و ترامپ در انتخابات پیروز می‌شد. شاید ترامپ در انتخابات شکست می‌خورد ولی موفق می‌شد با مطرح کردن ادعای تقلب در مقام خود باقی بماند. شاید بیماری کووید ۱۹ به بایدهن امکان می‌داد که به پیروزی بسیار قاطعی دست یابد و بیش از ۴۰۰ رأی الکترال کسب کند و ایالت‌های محافظه‌کار بیشتری از جمله تگزاس و کارولینای شمالی را هم به ستون خود اضافه کند و به دموکرات‌ها کمک کند که سنا را هم فتح کنند، اما درنهایت هیچ‌یک از این سناریوهای غیرعادی رخ ندادند. چرا؟



طرف دیگر مناطق روستایی و بخشی از حومه‌های امریکا جمعیتی کاملاً سفیدپوست دارند که به دو گروه تقسیم می‌شوند: سفیدپوست‌های سنتا جمهوریخواه و سفیدپوست‌های طبقه کارگر که سنتا جزئی از رأی‌دهندگان حزب دموکرات بودند ولی در سال‌های اخیر به سمت حزب جمهوریخواه حرکت کرده‌اند.

نتیجه این امر مشخص است: دموکرات‌ها رأی‌دهندگان بیشتری دارند که در نقاط جمعیتی بزرگ متمرکز هستند و جمهوریخواهان رأی‌دهندگان کمتری دارند که در طول نقشه امریکا پراکنده هستند. این امر از سه طریق به دوقطبی شدن جامعه امریکا منجر می‌شود: اولاً میزان روابط انسانی بین حامیان دو حزب را کاهش می‌دهد. در انتخابات ۲۰۲۰ نزدیک به ۶۰ درصد رأی‌دهندگان ترامپ و ۵۰ درصد رأی‌دهندگان بایدن به نظرسنجی‌ها گفته بودند که حتی یک نفر از رأی‌دهندگان به نامزد رقیب را از نزدیک نمی‌شناسند. میزان کاهش روابط انسانی بین این افراد منجر به رادیکالیزه شدن می‌شود. ثانیاً این امر باعث می‌شود که اکثر مناطق امریکا رقابتی نباشند و از پیش مشخص باشد که چه نامزدی در آن پیروز می‌شود. در سال ۲۰۲۰ وب‌سایت علمی کوک پلیتیکال ریپورت تنها ۳۲ کرسی از ۴۳۵ کرسی مجلس نمایندگان را رقابتی تشخیص داد. این امر باعث می‌شود انتخابات عمومی از انتخابات مقدماتی اهمیت کمتری پیدا کند و حامیان هر حزب تنها مطالبات خود را در نظر بگیرند و تلاش نکنند که مطالبات رقیب سیاسی خود را نیز درک کنند و ثالثاً با این شکل فعلی جغرافیای سیاسی، حزب جمهوریخواه انگیزه‌ای برای تغییر وضع موجود ندارد. در ادامه دلیل این امر را توضیح خواهم داد.

بنیان‌گذاران امریکا ساختار سیاسی این کشور را به گونه‌ای طراحی کرده‌اند که در آن اولویت با ایالت‌هاست و نه مردم عادی. این امر باعث می‌شود که برای احزاب فتح تعداد بیشتر ایالت‌ها مهم‌تر باشد تا جذب رأی بیشتر مردم. سیستم کالج الکترال باعث می‌شود که افزایش رأی دموکرات‌ها در شهرهای پرجمعیت عمدتاً بی‌اثر باشد. هیلاری کلینتون در سال ۲۰۱۶ در ایالت کالیفرنیا نزدیک به ۲ میلیون رأی بیش از باراک اوباما در سال ۲۰۱۲ رأی آورد، اما این ۲ میلیون رأی تأثیری در نتیجه نهایی نداشت چون هم اوباما و هم کلینتون تمام ۵۵ رأی الکترال این ایالت را کسب کردند. به همین منوال کلینتون از طریق شهرهای بزرگ و پرجمعیتی مثل هیوستون و دالاس در تگزاس بیش از ۵۰۰ هزار رأی بیشتر از اوباما رأی آورده بود، اما این کافی نبود که بر برتری جمهوریخواهان در روستاها و حومه‌های تگزاس غلبه کند و رامنی و ترامپ هر دو ۳۸ رأی الکترال تگزاس را به چنگ آورده بودند. این وضع در انتخابات سنا حتی بدتر هم هست: هر ایالت با هر مقدار جمعیت ۲ سناتور دارد و این بدین معناست که کالیفرنیا و نیویورک که

دوره چندحزبی (۱۸۲۸-۱۸۳۲)، دوره دوحزبی دوم (۱۸۳۶-۱۸۶۰)، دوره دوحزبی سوم (۱۸۶۴-۱۹۴۴)، دوره مدرن اول (۱۹۴۸-۱۹۹۲) و دوره مدرن دوم (۱۹۹۶ تا امروز). در تمام این ۶ دوره جامعه امریکا دوقطبی بوده است.

از زمانی که امریکا بنیان‌گذاری شد، از همان جلساتی که در آن‌ها درباره قانون اساسی تصمیم‌گیری می‌شد، دوقطبی بودن جغرافیایی آن هم ایجاد شد. بنیان‌گذاران امریکا به دو دسته جنوبی‌ها و شمالی‌ها تقسیم می‌شدند. جنوبی‌ها (که تامس جفرسون، جیمز مدیسون و جیمز مونرو مهم‌ترین چهره‌هایشان بودند) طرفدار دولت مرکزی کوچک و اعطای حاکمیت به دولت‌های ایالتی بودند و همین‌طور با ممنوعیت برده‌داری در تمام امریکا مخالف. شمالی‌ها (که الکساندر همیلتون، بنجامین فرانکلین و جان آدامز چهره‌های شاخصشان بودند) به دنبال دولت مرکزی قوی و همچنین ممنوعیت کامل نژادپرستی بودند. اینکه انتخابات چگونه برگزار شود یکی از اختلاف‌های این دو گروه بود. شمالی‌ها به دنبال انتخاب مستقیم رئیس‌جمهور توسط افراد دارای حق رأی (مردان صاحب‌ملک) بودند، ولی جنوبی‌ها که می‌ترسیدند از این طریق استقلال ایالت‌ها از بین برود پیشنهاد می‌دادند که کنگره رئیس‌جمهور را انتخاب کند. کالج الکترال حاصل مصالحه‌ای بین این دو گروه بود: مجلسی که هر چهار سال یک بار برای انتخاب رئیس‌جمهور تشکیل می‌شد و بعد منحل می‌شد و هر یک از ایالت‌ها تصمیم می‌گرفت چگونه نمایندگان خود در آن را انتخاب کند.

در زمان تأسیس امریکا، برخی ایالت‌ها انتخابات عمومی برگزار می‌کردند که البته فقط مردانی که صاحب‌ملک بودند در آن حق رأی داشتند و در برخی ایالت‌ها مجلس ایالتی نمایندگان کالج الکترال را بدون رأی مردم منصوب می‌کرد. با گذر زمان انتخابات در امریکا دموکراتیک‌تر و

در مجموع ۶۰ میلیون نفر جمعیت دارند با داکوتای شمالی و داکوتای جنوبی که در مجموع کمتر از ۲ میلیون نفر جمعیت دارند تعداد سناتورهای برابری دارند و به این دلیل که تعداد ایالت‌های کم جمعیت محافظه‌کار بیشتر از ایالت‌های پرجمعیت لیبرال است، جمهوریخواهان همیشه در انتخابات سنا برتری ساختاری دارند و فتح سنا برای دموکرات‌ها بسیار دشوار است.

البته، افزایش میزان آرای دموکرات‌ها در شهرهای بزرگ کاملاً هم بی‌فایده نیست. بایدن با افزایش مشارکت دموکرات‌ها در شهر آتلانتا در ایالت جورجیا و شهر فینکس در ایالت آریزونا در کنار پیروزی در چند حومه مهم این دو ایالت موفق شد پس از سال‌ها این دو ایالت محافظه‌کار را فتح کند. همچنین جای شکی نیست که به‌رغم پیروزی ترامپ در تگزاس، این ایالت نیز رقابتی بوده است و در سال‌های بعد امکان آبی شدن آن وجود دارد، اما فرایند رقابتی کردن ایالت‌های محافظه‌کار از طریق مهاجرت به شهرهای بزرگ آنان فرایندی بسیار طولانی است که نسل‌ها طول خواهد کشید، بنابراین در حال حاضر حزب جمهوریخواه می‌داند که اگرچه کسب آرای بیشتر بسیار برایش دشوار است، اما با توجه به پراکندگی جغرافیایی پایگاه رأی او همچنان شانس پیروزی در انتخابات را دارد (نامزد حزب جمهوریخواه در ۷ انتخابات از ۸ انتخابات گذشته رأی کمتری آورده ولی در ۳ انتخابات از ۸ انتخابات پیروز شده است)، یعنی حزب جمهوریخواه هیچ انگیزه‌ای برای تغییر دوقطبی شدن امریکا ندارد چون تشخیص می‌دهد که هزینه دوقطبی نگه داشتن جامعه کمتر از هزینه تلاش برای ایجاد پایگاه رأی در شهرهای امریکاست.

بخش دوم) جبر تاریخی

دوقطبی بودن جامعه امریکا بر محور جغرافیا امر جدیدی نیست. انتخابات امریکا به چند دوره تقسیم می‌شود: دوره دوحزبی اول (۱۸۰۰-۱۸۲۴)،

دموکراتیک‌تر شد. حق رأی به تدریج به همه مردان سفیدپوست، سپس به همه مردان و در نهایت به زنان اعطا شد و از سال ۱۸۸۰ به این سو تمام ایالت‌های امریکا نمایندگان کالج الکترال را از طریق آرای عمومی انتخاب می‌کنند. از این منظر امریکا بسیار از تصور بنیان‌گذاران جفرسونی‌اش دور شده و عملاً به یک دموکراسی مستقیم تبدیل شده، اما به رغم این که کالج الکترال دیگر هدف اولیه خودش یعنی ترکیب دموکراسی مستقیم و غیرمستقیم را برآورده نمی‌سازد اما ساختارش به‌جا مانده است. دلیل این امر این است که اصلاح قانون اساسی امریکا بسیار دشوار است: باید سه چهارم اعضای هر دو مجلس در کنگره و دو سوم مجالس ایالتی به اصلاحیه قانون اساسی رأی مثبت دهند و با توجه به این که ادامه وجود کالج الکترال به نفع یکی از دو حزب بزرگ امریکا و ایالت‌های پرتعداد کم جمعیت است، این امر عملاً غیرممکن است. حفظ ساختار کالج الکترال باعث شده است که انتخابات امریکا همیشه در شکل آرایش ایالت‌ها معنی پیدا کند و بنابراین دوقطبی بودن آن ساختاری جغرافیایی داشته باشد. حفظ ساختار جغرافیایی کالج الکترال به این معنی بوده که همیشه احزاب و نامزدها به دنبال افزایش تعداد ایالت‌های خود باشند. نه افزایش آرای خود و به همین دلیل بخش‌های بزرگی از جغرافیای امریکا به حال خود رها شده‌اند، چون سرمایه‌گذاری در آن‌ها سودمند نیست.

از سال ۱۷۹۶، اولین انتخابات رقابتی امریکا تا سال ۱۸۶۰، میزان قدرت دولت مرکزی و برده‌داری

مهم‌ترین مسئله انتخابات امریکا بود. احزاب طرفدار دولت مرکزی بزرگ و مخالف گسترش برده‌داری (فدرالی است، ویسک، جمهوریخواه که هریک بعد از انحلال قبلی سر برآورد)، در شمال تسلط داشتند و احزاب طرفدار استقلال ایالت‌ها و برده‌داری (دموکرات-جمهوریخواه و سپس دموکرات)، در جنوب، همیشه چند ایالت معدود غربی بودند که رقابتی بودند و سرنوشت انتخابات را تعیین می‌کردند.

در زمان تصویب قانون اساسی امریکا ۱۳ ایالت اولیه توافق

کرده بودند که در ایالت‌های شمالی برده‌داری ممنوع و در جنوبی‌ها ممکن باشد، ولی با گسترش امریکا به سوی غرب اختلاف نظر بین دو منطقه این بود که ایالت‌های جدید ایالت‌های آزاد باشند یا ایالت‌های برده‌دار. در انتخابات ۱۸۶۰ دوقطبی شدن جامعه امریکا به اوج رسیده بود و آبراهام لینکلن پیروز شده بود، نامزدی که با تأکید وعده می‌داد که برده‌داری نباید گسترش یابد. انتخاب

لینکلن باعث شد که ایالت‌های جنوبی اعلام جدایی کنند و جنگ داخلی آغاز شد. جنگ داخلی در واقع در همان روزی ناگزیر شده بود که بنیان‌گذاران امریکا حل مسئله برده‌داری را به نسل‌های بعدی موکول کرده بودند و به یک کشور دوقطبی را به وجود آورده بودند. فرایند تشدید رادیکالیزه شدن دو طرف و دوقطبی شدن امریکا از ۱۷۸۷ شروع شده بود و در ۱۸۶۰ بالاخره به نقطه جوش رسیده بود.

جنگ داخلی با پیروزی شمال به پایان رسید و لینکلن از فرصت پیروزی استفاده کرد و برده‌داری را در سراسر امریکا لغو کرد و به سیاه‌پوستان حق رأی داد، اما پس از شهادت لینکلن و پایان جنگ داخلی هم دوقطبی بودن جامعه امریکا ادامه یافت: ایالات شمالی تلاش می‌کردند که از طریق برنامه موسوم به «بازسازی» جنوبی‌ها را به رعایت حقوق سیاه‌پوستان (البته با معیارهای قرن نوزدهمی) وادار کنند و جنوبی‌ها مقاومت می‌کردند، چه از طریق روش‌های مدنی و چه از طریق روش‌های خشونت‌آمیز. جنوب امریکا هیچ‌گاه شکست در جنگ داخلی را نپذیرفت.

نقطه عطف بعدی انتخابات ۱۸۷۶ بود، اولین بار در تاریخ امریکا که نامزد حزب جمهوریخواه (راثرفورد هیز) کمتر از نامزد حزب دموکرات (سموئل تیلدن) رأی آورده بود ولی در کالج الکترال نمایندگان بیشتری کسب کرده بود. دموکرات‌ها تهدید کردند که نتیجه انتخابات را نمی‌پذیرند و در نهایت دو حزب بزرگ به توافق رسیدند که دموکرات‌ها ریاست جمهوری هیز را بپذیرند و در عوض جمهوریخواهان به بازسازی پایان

دهند. در نتیجه ایالات جنوبی برای تبعیض علیه سیاه‌پوستان تلاش کردند، جداسازی نژادی به وجود آوردند و اگرچه قادر نبودند حق رأی سیاه‌پوستان را علناً سلب کنند ولی قوانینی تصویب کردند که رأی دادن سیاه‌پوستان را آن‌قدر دشوار می‌کرد که عملاً غیرممکن بود. دوقطبی دوباره شدت می‌گرفت.

در قرن بیستم دموکرات‌ها و جمهوریخواهان تغییر موضع دادند. حزب دموکرات با توجه به برنامه‌های دولت رفاه و چپ‌گرایانه وودرو ویلسون و فرنکلین روزولت، رؤسای جمهور دموکرات و برنامه‌های بازار آزاد و راست‌گرای وارن هاردینگ، کلویس کولیدج و هربرت هورر، رؤسای جمهور جمهوریخواه، از حزب دست راستی اقتصادی به حزب دست چپی اقتصادی تغییر موضع داد. رئیس‌جمهورهای دموکرات بعدی، یعنی هری ترومن، جان اف کندی و لیندون جانسون دست به اصلاحات نژادی گسترده زدند.

” حفظ ساختار کالج الکترال باعث شده است که انتخابات امریکا همیشه در شکل آرایش ایالت‌ها معنی پیدا کند و بنابراین دوقطبی بودن آن ساختاری جغرافیایی داشته باشد

این اصلاحات در دوران جانسون به اوج رسید: جانسون با امضای چند قانون تاریخی، به جداسازی نژادی و ایجاد مانع بر سر رای دادن سیاه‌پوستان پایان داد. این امر باعث شد که نژادپرستان جنوبی که تا دوران جانسون جزئی از ائتلاف حزب دموکرات بودند از این حزب خارج شوند. در همین زمان ریچارد نیکسون تشخیص داد که جنوب امریکا نماینده‌ای حقیقی ندارد و «استراتژی جنوبی» را تدوین کرد که هدفش جذب رأی ایالات جنوبی از طریق مخالفت با گسترش حقوق سیاه‌پوستان بود. به همین دلیل در سال‌های بین ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۶، آغاز ریاست جمهوری جانسون تا پایان ریاست جمهوری نیکسون، دو حزب اصلی امریکا جایشان با یکدیگر عوض کردند: حزب دموکرات حزب شمالی شد و حزب جمهوریخواه حزب جنوبی، اما یک مسئله همچنان ادامه داشت: دوقطبی بودن جغرافیایی جامعه امریکا.

بخش آخر) دوقطبی‌ترین انتخابات

جو بایدن بارها گفته است که وقتی تصمیم قطعی گرفت که در انتخابات نامزد شود که گروه‌های راست افراطی و نئونازی در اعتراض به تصمیم دولت ایالتی ویرجینیا برای برداشتن مجسمه یکی از ژنرال‌های ارتش جنوب دست به تظاهرات بزنند. در این تظاهرات این افراد یک زن بی‌گناه را با ماشین زیر گرفتند و کشتند و شعارهای نژادپرستانه دادند. ترامپ حاضر نشد این افراد را محکوم کند. بایدن پس از امتناع ترامپ از محکوم کردن این نژادپرستان، تصمیم گرفت که وارد انتخابات شود. مسئله هنوز ژنرال‌های جنگ داخلی بود. هنوز جنوبی‌های افراطی از برافراشتن پرچم کنفدراسیون امریکا، کشوری که برای حفظ برده‌داری ایجاد شد و چهار سال بیشتر دوام نداشت، دست‌نشانده‌اند. جنوب هنوز شکست در جنگ داخلی را نپذیرفته است.

رقابت بین بایدن و ترامپ ادامه روند‌های تاریخی و جغرافیایی بود. امریکا هنوز نتوان آن مصالحه‌ای را می‌دهد که بنیان‌گذارانش ۲۴۴ سال پیشتر بر سر برده‌داری آن را امضا کردند و ۱۶۰ سال پیش بر سر آن جنگیدند و هنوز پیامدهای آن به سیاست امریکا شکل می‌دهد، اما این دوقطبی تاریخی با مهاجرت تشدید شده است. جغرافیا، تاریخ را تشدید کرده است.

جامعه امریکا به ندرت این چنین دوقطبی بوده است. کسانی مانند روزولت، جانسون، ریگان و نیکسون قادر بودند به پیروزی بسیار قاطع دست یابند و بیش از ۴۰ ایالت را فتح کنند، اما پیروزی بایدن به رغم همه مسائل محدود بود. اقلیت کوچکی از دموکرات‌ها پیروزی بوش پسر در سال ۲۰۰۰ را نپذیرفتند، اما امروز ۷۰ درصد جمهوریخواهان بایدن را رئیس‌جمهور مشروعی نمی‌دانند. جامعه امریکا در سال ۱۸۶۰ دوقطبی‌ترین انتخابات خود را تجربه کرد، ولی در دوران مدرن و ۱۲۰ سال اخیر هیچ انتخاباتی به اندازه ۲۰۲۰ دوقطبی نبوده است. انتخابات ۲۰۲۰ آینه جامعه‌ای به شدت دوباره است. ■

*تحلیل‌گر مسائل داخلی امریکا

چگونه برخی رسانه‌های فارسی پوپولیست شدند؟



مهدی جامی

درآمد

دوره ترامپ سر آمده است. گرچه دوره ترامپیسم به عقیده ناظران چه بسا تازه شروع شده باشد؛ بنابراین موضوع ترامپی شدن سیاست و رسانه همچنان مطرح است و دست کم تا چشم‌انداز قابل دیدار تأثیرگذار خواهد بود. در این میان، به دلیل سیاست خصمانه ترامپ با ایران مسئله رسانه‌های فارسی در دوران او و تغییراتی که در نقشه سیاسی دست کم در بیرون از ایران ایجاد کرده‌اند قابل توجه است.

مسئله اصلی در عصر ترامپ تقویت گرایش به توده‌های بی‌نام‌ونشان بود؛ نوعی بازگشت به سوسیالیسم توده‌ای - رسانه‌ای که اوایل انقلاب در داخل کشور تجربه کردیم. عصر ترامپ در ایران و آمریکا به طبقه متوسط پشت کرد. پایگاه اجتماعی ترامپ از دل طبقات مادون متوسط برآمد و او در این دوران کاملاً به آن وفادار ماند. رسانه‌های فارسی هم که معمولاً متکی به طبقه متوسط و ارزش‌های غرب‌گرای آن بودند ناگهان متوجه طبقات فرودست شدند. دلیل سیاسی آن ظاهراً این بود که ترامپ و دستگاه تبلیغاتی او فکر می‌کردند طبقه متوسط زورش را زده و دیگر مخاطب آن‌ها نیست. چون دست کم از ۲۰۰۲ این تصور حاکم بود که طبقه متوسط و ارزش‌های غربی‌اش را باید از طریق پخش ماهواره‌ای تقویت کرد (بنگرید به: توصیه‌های تانیاهو در کنگره آمریکا) و لسی مختصات این طبقات مناسب آن فشار حداکثری نبود که ترامپ می‌خواست به ایران وارد کند. پس بر طبقات مادون متوسط و عمدتاً حاشیه‌نشینان و کارگران با دستمزد پایین و گروه‌هایی رو کرد که ظاهراً تحریک‌پذیرتر بودند یا فشار حداکثری اقتصادی بر آن‌ها جواب می‌داد و آمادگی شورش داشتند و این نیت سیاسی دولت ترامپ را برآورده می‌ساخت.

این موضوع را در مقاله حاضر بیشتر بحث خواهیم کرد و نقطه واقعی شکست رابطه طبقه متوسط و امریکای ترامپ را خروج از برجام می‌دانم، اما این نکته را هم باید بگویم و تأکید کنم که سیاست رسانه‌ای و فرهنگی در ایران (و از خارج برای ایران) در یک چشم‌انداز تاریخی از مشروطه به این سو مدام بین طبقه اعیان / متوسط و طبقات فرودین

جامعه آونگ بوده و این چهار سال اخیر به‌طور چشمگیری به‌سوی طبقات فرودین گرایش یافته است.

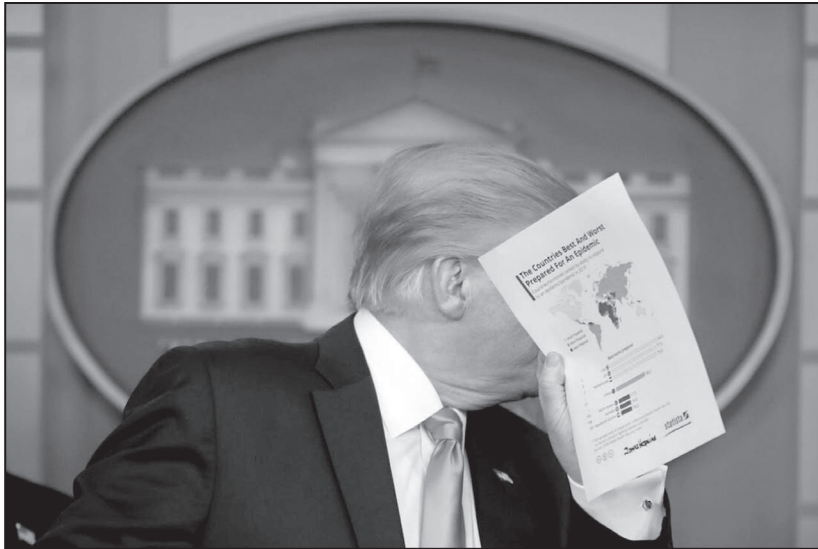
کمی روشن‌تر بگویم: گرایش به مردم و توده در ایران دهه‌هاست موضوع رقابت شرق و غرب، چپ و راست، شوروی و آمریکا و اکنون روسیه (و تازگی چین) و امریکاست، درحالی که حرکت‌های اساسی توسعه در ایران چه اقتصادی و چه سیاسی به همت نخبگان صورت گرفته (مثلاً در دوره رضاشاه و در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی) و جز این نمی‌توانسته باشد، سیاست‌های شرق و غرب مداوماً ایجاب می‌کرده که نخبگان کنار زده شوند و میدان برای عامه مردم باز شود. این موضوع جداگانه قابل بررسی است ولی تذکر به آن برای ارتباط با رویکرد رسانه‌ای ترامپ در زبان فارسی مهم است؛ به عبارت دیگر، اگر از دهه‌های پیش «پولتاریا» مورد توجه جریان چپ ایران (و حامیان جهانی آن) بوده است، جریان‌های راست‌گرا هم نوعی فرهنگ و سیاست عامه‌پسند را ترویج کرده‌اند تا با آن مقابله کنند. من این فرهنگ را «فرهنگ رعایا» می‌نامم که صور مختلفی داشته و دارد. آمریکا و روسیه هر دو در ایران عمدتاً طرفدار توجه به رعایا / پولتاریا بوده‌اند و کمتر برای شهروندان / نخبگان اهمیتی قائل شده‌اند. این همان بستر تاریخی است که پایه عوام‌زدگی رسانه‌های فارسی را در عصر ترامپ ساخته و با اتکا به گسترش فضای مجازی آن را به بالاترین درجه نفوذ رسانده است.

«فیک نیوز»: اسم اعظم

ظهور ترامپ در صحنه سیاست و رسانه مشت ما روزنامه‌نگاران را بعد سال‌ها ادعا باز کرد و معلوم شد از چه مایه دانش و بینش برخورداریم. ترامپ، انقلابی در رسانه بود، هم در رسانه‌های آمریکایی که از دایره بحث ما بیرون است و هم در رسانه‌های فارسی؛ و چنته این رسانه‌ها را و هست و نیستشان را روی دایره ریخت. ترامپ مرد رسانه است؛ آن هم به سبک آمریکایی. از روز نخست که وارد کاخ سفید شد، شمشیرش را از رو بست و هر رسانه‌ای را که با او زاویه داشت «فیک نیوز» خواند و اصلاً این اصطلاح را وارد افکار عمومی و مباحث رسانه‌ای کرد و همین اصطلاح در زبان فارسی هم جایی برای خود باز کرد.

فیک را شاید بتوان اسم اعظم دوران ترامپ دانست. خود او در صدر دروغ‌زنان سیاست قرار گرفت و بارها دروغ‌هایش در طول یک روز یا یک سخنرانی شمارش شد و درباره‌اش گزارش منتشر شد. ترامپ از جایگاه خود استفاده کرد و سخنانی گفت و ادعاهایی مطرح کرد که خواه‌ناخواه نمی‌شد گزارش نکرد و چون گزارش می‌شد خودبه‌خود به گسترش اخبار نامطمئن دامن می‌زد و از آنجا که او تقریباً هر روز خبرساز بود - دست کم به خاطر توثیق‌هایش - تداوم گزارش از خبرسازی‌های او رویه تازه‌ای را در رسانه‌های فارسی ایجاد کرد که می‌شود گفت به‌نوعی احساس‌لختی و تسلیم و وادادگی در برابر خبرسازی رسید.

رسانه‌های فارسی در برابر چنین سیاستی خلع سلاح بودند. این رسانه‌ها عموماً کارمند استخدام می‌کنند تا روزنامه‌نگار و روزنامه‌نگار هم اگر جذب می‌کنند آن‌قدر کار سرش می‌ریزد و آن‌قدر تحت فشار وقت است و باید این و آن خطا را اصلاح کند یا برای کار با کیفیت با کمبود بودجه و اعضای تیم مواجه است که زمان تعریف شده‌ای برای کار جدی و تحقیق خبری ندارد و نمی‌ماند، اما در



دوران ترامپ این سیستم نا کارآمد یک باره با تقاضای فراوانی برای انتشار خبر از طرف سرمایه گذاران روبه‌رو شد و طبعاً مشکلات پیشینش چند چندان شد. نمونه شاخص آن در شکل گرفتن تلویزیون تازه‌ای پدید آمد که ادعای پوشش ۲۴ ساعته خبری داشت؛ ادعایی بزرگ که در زمان کوتاهی قرار بود تحقق یابد.

ظهور رسانه ترامپ

ظهور تلویزیون «ایران اینترنشنال» در واقع ناشی از ظهور ترامپ بود. در نبود رسانه‌ای که به اندازه کافی صراحت لهجه داشته باشد، مواضع راست‌گرایانه را به‌خوبی پوشش دهد، منافع شرکای خاورمیانه‌ای آمریکا را دنبال کند و منعکس سازد، قرعه به نام کسانی زده شد که بدون توجه به بازار رسانه‌های فارسی و توان آن برای چنین کاری و عمدتاً بر اساس آشنایی با بازار رسانه‌های عربی، طرح شبکه‌ای ۲۴ ساعته را به قول دوستان روزنامه‌نگار «کلید» زدند. این طرح چنان شتابزده شروع شد و گسترش یافت که اصولاً نمی‌شد جایی در آن برای آموزش و آماده‌سازی کادرهای مجرب در نظر گرفت؛ بنابراین، شبکه بیشتر به جذب نیروهای «مغرب» از دیگر رسانه‌ها پرداخت و نیروی انسانی دو شبکه دیگر را که هر دو در لندن بودند (ی.بی.سی و من‌وتو) تقریباً غارت کرد. در یک مقطع، نه ایران اینترنشنال هنوز قدرتی داشت و نه بی.بی.سی نیروهای زنده‌اش را می‌توانست نگه دارد و نه برای من‌وتو نیروی باتجربه‌ای باقی ماند.

این وضعیت، هم از نظر مختل شدن نیرو و هم از نظر افزایش تعداد ساعات پخش، باعث شد پای بسیاری از آماتورها به صحنه رسانه باز شود. چه به‌عنوان مجری و خبرنگار و گزارشگر و چه به‌عنوان تحلیلگر. وضعیتی که یادآور انقلاب ماست: کسانی وارد کاخ‌ها و سازمان‌های کشوری و لشکری و رسانه‌ای شدند که تقریباً هیچ تجربه‌ای پیش از آن از سیاست و مدیریت نداشتند.

خامدستی مدیران شبکه جدید در کنار شتابزدگی و فشار سرمایه‌گذاران برای ارائه تلویزیون به مخاطب ایرانی - احتمالاً تحت فشار برای استفاده بیشتر از وقت چهارساله ترامپ - باعث شد که آن‌ها نتوانند به‌خوبی شبکه من‌وتو هویت منابع مالی خود را محرمانه نگه‌دارند و اظهارات ضدونقیض آن‌ها موجب شد که سنگ اول اعتماد بین رسانه و مخاطب لقی گذاشته شود، حتی وقتی بعد از ماه‌ها شایعه درباره سرمایه‌گذاران، روزنامه‌گاردین گزارشی درباره وابستگی سرمایه‌گذاران به عربستان و احتمال رابطه آن‌ها با سعود الفحطانی نوشت که به ماجراهای دور و درازی دامن زد، باز مدیر وقت تلویزیون با مدیر راه‌اندازی آن با یادداشتی ذیل نسخه آنلاین همان گزارش، منکر هر گونه رابطه شبکه از نظر مالی و سیاسی با دول خارجی از جمله ایران! شد.

میدان آماتور یسم و پوپولیسیم

اما فارغ از موضوع سرمایه‌گذاران و هویت آنان که هرگز به‌طور رسمی شفاف نشد، اداره یک تلویزیون ۲۴ ساعته خبری کاری نه آسان بود. این است که

هرکسی که کم و زیاد با رسانه آشنا بود یا قلمی زده بود یا فریادی کشیده بود یا در شبکه‌های اجتماعی چیزی نوشته بود، جذب شبکه شد تا نیروی انسانی آن تأمین شود. این آماتور یسم بالقوه‌ای بود که بالفعل می‌شد. به همین دلیل، ده‌ها و صدها خطای خبری و خبرنگاری و مصاحبه‌گری و تدوین به امری عادی تبدیل شد و به‌نوبه خود بر دیگر رسانه‌ها تأثیر منفی گذاشت. از آن گذشته، شبکه جدید پس از مدتی که از خزینه مشترک تحلیلگران بهره برد - چنان‌که یک تحلیلگر در ساعتی روی این شبکه ظاهر می‌شد و در ساعت بعد روی شبکه بعدی - دست به یارگیری سیاسی زد و تحلیلگران راست‌گرای همسو را جذب کرد و این صدای معینی را به شبکه جدید بخشید که امروز در آن بارز است و از آن شنیده می‌شود.

وضعیت رسانه‌ای در دیگر شبکه‌های تلویزیونی هم دستخوش موج‌های تغییر شد و ناگهان سه شبکه لندن (بی‌بی‌سی، من و تو، ایران اینترنشنال) در یک مسیر مشترک قرار گرفتند: پوپولیسیم؛ و این به‌نوبه خود دیگر رسانه‌ها را هم متأثر ساخت. چنان‌که در یک دوره، رسانه محافظه‌کاری مثل دوچه‌وله فارسی پوپولیسیت‌تر از همه شده بود؛ و ناگفته پیداست که این موضوع به‌خودی‌خود نشان می‌دهد که تا چه حد رویکردهای سیاسی آمریکا بر رسانه‌های اروپایی مؤثر است و آن‌ها قطب نمای خود را با واشنگتن تنظیم می‌کنند.

پوپولیسیم مرام و مکتب سیاسی ترامپ بود و گرچه پیش از او هم رهبرانی با این مرام اینجا و آنجا در غرب و خاصه اروپا روی کار آمده بودند، اما ظهور رهبری در رأس دولت آمریکا به‌طور طبیعی بُرد و گسترش فوق‌العاده‌ای به پوپولیسیم داد به‌خصوص که ترامپ از نظر رسانه‌ای بسیار فعال بود و مرام خود و سبک گفتاری و نوشتاری خود را با قدرت هرچه تمام‌تر تبلیغ می‌کرد و نمایش می‌داد و پیش می‌برد و به خاطر سیاست خاصش درباره ایران یعنی «فشار حداکثری»، رسانه‌های فارسی به تربیون سیاست او تبدیل شدند.

هر سه موضوع پوپولیسیم، آماتور یسم و فیک‌نیوز به این ترتیب به هم گره خورد و این هر سه در رفتار و کردار رسانه‌های فارسی مؤثر افتاد و به‌طور خاص ۲۴ ساعته شدن شبکه جدید، دیگران را به تکاپو انداخت که از آن عقب نمانند. امروز می‌توان گفت دو شبکه پیشگام در پوپولیسیم و آماتور یسم خبری و فیک‌نیوز ایران اینتل و من‌وتو هستند و بی‌بی‌سی هم لنگان‌لنگان از پی آن‌ها می‌آید.

در دوران ترامپ و به‌خصوص با انتخاب پمپئو، سبک و زبان ارتباطات در رسانه‌های اجتماعی وزارت خارجه آمریکا هم تغییر کرد و از بیان دیپلماتیک به سمت بیان اکتیویستی و پوپولیسیتی چرخید و شماری از بدزبان‌ترین تئوری‌های تاریخ وزارت خارجه را در صفحه فارسی این وزارتخانه خواندیم.

براندازان رسانه‌ای

یکی از جرائم ترامپ - پمپئو تقویت معنوی و سیاسی و مالی گروه‌هایی بود که ناگهان به اسم برانداز و به شکلی تهاجمی در صحنه پیدا شدند و با دورباش و کورباش سعی کردند جایی برای خود باز کنند و خود را تنها نماینده اصیل و واقعی نسل جدید مبارزان با جمهوری اسلامی نشان دهند و با شلتاق کردن و حمله به رسانه‌های ناهمسو - به این عنوان که شما اگر طرف ما نیستید طرف جمهوری اسلامی هستید - به نیرویی سیاسی تبدیل شوند. آن‌ها دور رضا پهلوی تنها مدعی تاج و تخت رژیم سابق گرد آمدند و سعی بسیار کردند که از او چهره‌ای بلانمازع بسازند و در این راه از هر اتهام و پرونده‌سازی و برجسب‌زنی و هسو و جنجالی علیه مخالفان و منتقدان خود خاصه روزنامه‌نگاران ناهمسو خودداری نکردند؛ اما حداکثر چیزی که به آن رسیدند موقعیتی است که من آن را «اپوزیسیون رسانه‌ای» توصیف می‌کنم؛ یعنی گروه‌هایی که از عمل ناتوان‌اند و در میان مردم ریشه‌ای و پایگاهی ندارند یا قادر به بسیج هواداران خود - اگر باشند - نیستند اما فضای رسانه‌ای را پر کرده‌اند و شعارهای



معینی را به تکرار و تکرار بازگو می کنند؛ و تصورشان این است که از این حرف‌ها حرکتی و عملی زاده خواهد شد.

همه نشانه‌ها حاکی از آن است که تصور طراحان فشار حداکثری این بود که این فشار همه‌جانبه از جمله فشار رسانه‌ای تا پایان چهار سال اول ترامپ به نتیجه می‌رسد؛ و برای رسیدن به آن، در واقع، هیچ مرزی باقی نماند که از آن عبور نکنند. هر گونه گفتار و ادعا و خبر و پروپاگاندا به کار بسته شد تا هدف فشار حداکثری رسانه‌ای تأمین شود؛ اما نشد. به این ترتیب، سرنوشت براندازان بعد از ترامپ نامعلوم است و احتمال زیاد به سرنوشت دولتی مستعجل دچار خواهند شد که خوش هم ندرخشید!

در این دوره چهارساله، نیروی عظیمی از رسانه و روزنامه‌نگار به هدر رفت تا سیاست فشار حداکثری به‌جایی برسد و نرسید، اما نتیجه آن تا سال‌ها با رسانه‌های فارسی خواهد بود. آن‌ها ناچارند به بازسازی اعتماد عمومی بپردازند - که کاری دشوار است - و به صحنه واقعیت‌ها و نیازها و خواست‌های عمومی برگردند که به معنای فاصله گرفتن از پروپاگاندا و تحریک سیاسی از طریق خبرهای دست‌چین شده و نامیزان است. تأثیر این دوره از تجربه رسانه‌ای چیزی در ردیف تجربه رسانه‌های ژاپنی بعد از جنگ دوم است. آن رسانه‌ها تحت سانسور شدید نیروهای فاتح امریکایی ناچار بودند تصویری مطابق خواست قدرت بیگانه به دست دهند نه تصویری که به مخاطبان آن‌ها و مشاهدات و تجربه‌های ایشان نزدیک باشد. در واقع، آنچه رسانه‌ها تحت دوران پروپاگاندا انجام می‌دهند مخدوش کردن واقعیت برای تأمین نیازهای

قدرت سیاسی است؛ بنابراین آن‌ها تصویرسازی می‌کنند و در این کار به درجات مختلف از خبرسازی، برجسته‌نمایی، تکرار مصائب گذشته، محدودسازی حوزه آگاهی خبری یا دست‌کاری در این آگاهی خبری و به بازی گرفتن آن و امثال این شیوه‌های مخرب و ضد رسانه بهره می‌برند.

تجربه این دوره تجربه‌ای تلخ است از روبه‌رو شدن با این واقعیت که رسانه‌های فارسی اصولاً از استقلال فکر و مرام و روش کار و سردبیری بی‌بهره‌اند. بعید است که بتوانیم مقاله‌ای و گزارش‌های و برنامه‌ای

در نقد سیاست‌های ترامپ در این رسانه‌ها پیدا کنیم و اگر هم از اتفاق پیدا شود اصولاً تک و استثنایی است و نقطه‌ای است که به خط تبدیل نشده است. تلخی مرور وضعیت رسانه‌های فارسی از این است که «امکان» ی برای مستقل بودن هم ندارند؛ دوره چهارساله ترامپ این را به‌خوبی از پرده بیرون افکنده است.

در عین حال، رسانه‌های پروپاگاندیست مثل آفتابگردان‌اند و بدون نور و گرمای ترامپ قادر به ادامه حرکت نخواهند بود و ناچارند مسیر خود را تغییر دهند و با سیاست‌های جدید تطبیق یابند، اما توان این رسانه‌ها تحلیل رفته است. آن‌ها به اصطلاح زور خود را زدند تا کار به نتیجه‌ای برسد: یا براندازی به‌جایی برسد یا فشار اقتصادی امان مردم را ببرد و فشار سیاسی بر مقامات ایجاد کند یا خود مقامات تحت فشار بی‌امان تن به مذاکره دهند، اما هیچ کدام این‌ها محقق نشده است. رسانه‌ها شکست‌خورده‌اند و خسته و فرسوده شده‌اند و نیازمند بازسازی.

از دست دادن طبقه متوسط

نتیجه سیاست پوپولیستی معمولاً به ضرر طبقه متوسط است چنان‌که چهره‌هایی که در دوره ترامپ از رسانه کنار گذاشته شده‌اند (از کسانی که صدای

امریکا آن‌ها را نخواست تا کسانی مثل مسعود بهنود که بی‌بی‌سی آن‌ها را از جلو دوربین حذف کرد) نشان می‌دهد که آن‌ها عمدتاً چهره‌های محبوب طبقه متوسط جامعه مخاطب بوده‌اند یا به آرمان‌های این طبقه دل‌بستگی داشته‌اند. از این منظر می‌توان گفت رسانه‌های فارسی در دوران ترامپسیم یک درجه در مخاطب‌گزینی سقوط کردند و به سمت عامه‌پسندی گراییدند و این به نوبه خود موجب شد رسانه‌ها از سرمایه فکری و تحلیلی مناسب با سطح انتظارات طبقه متوسط تهی شوند و مخاطبان سیاست

در در طبقات فرودست جامعه جستجو کنند و خود نیز به همین ترتیب عوام‌زده‌تر شوند.

نتیجه فشار حداکثری تحریم‌ها نیز هر طور نگاه کنیم به تضعیف طبقات میانی جامعه منجر می‌شود و این طبقات را چندان درگیر معیشت روزانه می‌کند که دیگر برای آن‌ها فرصتی باقی نمی‌ماند که کار مدنی و فرهنگی کنند؛ بنابراین جامعه از پرتکاپوترین

طبقات خود محروم می‌شود و وظیفه مقابله با نخبگان حاکم بر دوش طبقات فرودست می‌افتد که حربه‌ای جز اعتراض خیابانی و آشوب ندارند و از آموزش مدنی و رهبری مناسب بی‌بهره‌اند؛ به عبارت دیگر، فشار حداکثری بر این تصور بنیاد شده است که اگر مردم طبقه متوسط مصلحت‌سنجی می‌کنند و دست به اعتراض نمی‌زنند یا با سیاست‌های فشار و تحکم و خط و نشان کشیدن اصولاً موافق نیستند و راه‌های دیگری می‌جویند، پس باید بر فرودستان جامعه تکیه کرد زیرا ظاهراً آن‌ها ساده‌تر تحریک می‌شوند و برای رژیم خطرناک‌ترند. در عمل، این محاسبات به نتیجه نرسید و گرچه دو اعتراض نسبتاً فراگیر در ایران در این سال‌ها رخ داد اما هر دو ابتر ماند.

آنچه این رسانه‌ها و طراحان سیاست فشار حداکثری متوجه نمی‌شدند این بود که در ایران هیچ حرکت اجتماعی به نتیجه نمی‌رسد مگر تأیید نخبگان طبقه متوسط را با خود داشته باشد. با این حساب، سیاست فشار حداکثری رویاروی طبقه متوسط ایران ایستاد و نتوانست در آن نفوذ پیدا کند زیرا راه «مبارزه با رژیم» را از طریقی دنبال می‌کرد که هم برخلاف دیدگاه‌های این طبقه بود و هم از چشم آنان منافع ملی را به خطر می‌انداخت. طبقه متوسط به‌صورت طبیعی حافظ منافع ملی است و نمی‌تواند هر زمانی که تحریک شد تن به آشوب سیاسی دهد یا حرکت‌های پرخطر براندازی را بپذیرد.

اینکه اپوزیسیون رسانه‌ای طبقه متوسط را از دست داد دقیقاً به خاطر بلند کردن پرچم براندازی بود. این موضوع با خروج ترامپ از برجام شدت یافت. برجام امیدهای بزرگی در میان طبقات متوسط شهرنشین و تحول‌خواه ایجاد کرده بود، اما اکنون این طبقات می‌دیدند هم در داخل، تدریجاً با برجام مخالفت می‌کنند و هم در خارج، اپوزیسیون رسانه‌ای در کنار پیمان‌شکنی ترامپ ایستاده و او را تأیید می‌کند؛ بنابراین، راه این طبقات که به برجام دل بسته بودند از اپوزیسیون حاکم بر رسانه‌ها جدا شد. به لحاظ تاریخی طبقه متوسط در ایران امریکادوست است و غرب‌گرا و متحد طبیعی غرب می‌تواند باشد؛ اما در این ماجرا بزرگ‌ترین نیروی حامی خود را در

”
**سیاست فشار
 حداکثری رویاروی طبقه
 متوسط ایران ایستاد
 و نتوانست در آن نفوذ
 پیدا کند زیرا راه «مبارزه
 با رژیم» را از طریقی
 دنبال می‌کرد که هم
 برخلاف دیدگاه‌های این
 طبقه بود و هم از چشم
 آنان منافع ملی را به
 خطر می‌انداخت**

مقابل خود دید و ناچار چشمش به واقعیت‌های تازه‌ای باز شد. برای اولین بار بعد از انقلاب، افشار وسیعی از ایرانیان غرب‌گرا دیگر نمی‌توانستند نام امریکا را به‌عنوان کشوری یاد کنند که حامی حقوق و آزادی‌های آن‌ها و حامی ارتباط با اقتصاد ایران با جهان است. امریکای ترامپ آن‌ها و آمل آن‌ها را سرکوب کرده بود، میدان فعالیت اجتماعی و اقتصادی را بر آن‌ها تنگ کرده بود و میدان را در داخل و خارج به دست نیروهایی داده بود که هیچ همدلی و همسویی با ارزش‌های طبقه متوسط نداشتند.

رسانه فرودستان

با آشکار شدن تدریجی گرایش به راست توده‌گرا در رسانه‌های فارسی، رسانه‌ها برای ارتباط با فرودستان به سوی کار با اکتیویست‌ها چرخیدند چون ظاهراً این گروه ارتباط خوبی با بدنه جامعه یا مردم کف خیابان دارند؛ از کارگران بی‌حقوق مانده تا معلمان معترض و از محروم‌ترین اقشار جامعه مانند قاچاقچیان بلوچستان تا کولبران کردستان و حتی پناه‌جویان افغان، اما در عمل این گروه به دلیل آماتوریزم خود به نسخه برگردانی از همان فرودستان تبدیل شدند که صرفاً صاحب تریبون شده‌اند. رسانه‌های کوچک و پراکنده اکتیویستی که معمولاً وب‌سایتی بودند (و این اواخر تلگرامی)، ناگهان از حاشیه به متن وارد شدند و با ورود اکتیویست‌ها به شبکه‌های تلویزیونی رسانه‌های عامه‌پسند و زردی ظاهر شدند که اگر به‌طور طبیعی شکل گرفته بودند چه‌بسا جایی در تحول اجتماعی می‌داشتند یا می‌شد در تحولات اجتماعی آن‌ها را به حساب

آورد؛ اما چون به‌طور مصنوعی و با دستور کارهای سیاسی بیگانه شکل گرفتند، گرایش آن‌ها محاسبه‌گرانه و تکیه آن‌ها به اکتیویست‌ها به‌عنوان رابطان عوام کاملاً ابزارانگاره ارزیابی می‌شود.

در عین حال، ضعف اپوزیسیون رسانه‌ای در برانگیختن طبقه عامه یا در واقع آشکار شدن عدم نفوذ آن در طبقات فرودست مانع از آن نبود که پیامدهایی واقعی - اگرچه ناخواسته - در صحنه داخلی صورت گیرد. در واقع عصر ترامپ باعث شد فاصله بزرگی میان رسانه فارسی خارج از ایران و تحولات داخلی ایجاد شود؛ زیرا:

الف. این رسانه‌ها طبقه متوسط را به میزان زیادی از دست دادند؛

ب. اپوزیسیون رسانه‌ای وابستگی خود را آشکار کرد و نشان داد تابع دستور کار سیاست‌های خارجی است؛

ج. تحولات اصیل همچنان به داخل کشور محدود ماند و سهم اپوزیسیون رسانه‌ای چیزی نبود جز

کارزارهای خبری و بی‌فرجام. مثل آخرین آن‌ها که درخواست برای تحریم مسابقات ورزشی ایران بود؛ و یا موضع‌گیری‌های شرم‌آور ضد ملی و ترجیح حل مسائل داخلی به دست خارجی.

سرکوب اندیشه ملی

این رفتار یا در واقع کج‌رفتاری درست در جهت تضعیف عمدی یا سهوی جامعه مدنی ایران بود. گرچه جامعه مدنی از نشاط نیفتاده بود، اما رسانه‌ها این جامعه را پشت پرده پرنجبال پروپاگاندا بی‌صدا کردند و با مصادره سیاسی جامعه مدنی اجازه ندادند صدای این جامعه به‌درستی شنیده و تحولاتش دیده شود. صدای واقعی جامعه ایرانی - که تحت فشار حداکثری رسانه‌های فارسی قرار داشت - صدای ایران‌گرایی بود. ترامپ و رسانه‌هایی که خواه‌ناخواه با او همراه شدند به نتیجه‌ای رسیدند که اصلاً فکرش را نمی‌کردند و آن تقویت وطن‌دوستی از یک طرف و بیگانه‌هراسی از طرف دیگر بود که در عمل سیاسی به معنای بی‌عملی طبقه متوسط و بی‌اعتنایی آن به این اپوزیسیون رسانه‌ای بود؛ طبقه متوسط ایران نگران بود تا مبادا پارکش بیگانگان شود و فعال شدنش به تقویت گروه‌هایی از اپوزیسیون بینجامد که هنوز نیامده شلتاق می‌کنند و خط و نشان می‌کشند (و این اواخر طبقه متوسط را «همدست رژیم» می‌شمارند). این گرایش در شماری از رسانه‌ها با واکنش علیه اندیشه ملی، ناسیونالیسم و ایده ایران‌شهری نیز همراه شد. اگر اندیشه ملی از آغاز انقلاب زیر ضرب داخلی بود در این سال‌ها زیر ضرب اپوزیسیون خارجی هم قرار گرفت.

اما حتی بیرون از حلقه اندیشه ملی هم اصیل‌ترین صداها همچنان از داخل ایران به گوش می‌رسد نه از اپوزیسیون رسانه‌ای. آن‌ها که در وطن‌اند و شرایط اجتماعی و سیاسی کشور را زندگی می‌کنند راه چاره‌های خاصی دارند که ریشه‌دارتر و مؤثرتر است و اساساً بیان آزاد ایده‌هایشان چون در شرایط ناامن و نامساعد اظهار می‌شود ارزش انسانی و سیاسی والایی دارد (مثلاً عماد باقی را در نظر بگیرید و یادداشت او را در نقد سند امنیت قضائی - اعتماد، ۲۷ مهر ۹۹). به همین دلیل هر مجله تازه‌ای، هر یادداشت روزنامه‌ای بهنگامی و هر مقاله و کتاب و تألیف و ترجمه اساسی می‌تواند موج ایجاد کند و افکار را تحت تأثیر قرار دهد؛ هنوز کلمه و کلام ارزش دارد - چیزی که رسانه‌های فارسی خارج از ایران از آن روزبه‌روز دورتر می‌شوند چون برای خود حدود مرزی تعیین نکرده‌اند.

در داخل کشور همچنان نخبگان «صاحب کلمه و کلام» محل رجوع‌اند و در خارج کشور نخبگان

دیگر محلی از اعراب ندارند و اکتیویست‌های رنگارنگی جای آن‌ها را گرفته‌اند که کلمه برایشان بازچه است و هدف هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند. اکتیویست‌هایی که در دوره ترامپ زبان و بیان رسانه‌ای وزارت خارجه امریکا را هم در زبان فارسی به رنگ خویش درآوردند و آن را از ظرافت بیان دیپلماتیک تهی ساختند؛ یعنی پوپولیزم محض، توده‌گرایی بی‌مرز و خشونت و بدویت زبانی.

ناکامی رویکرد تحمیلی

فن اساسی تبلیغ نفوذ از مجاری ذهن مخاطب است (به تعبیر دقیق مرحوم پروفیسور فلاطوری) برای ترغیب او به پذیرش گفتاری یا عمل به کرداری معین. رسانه‌های فارسی در دوران ترامپ تلاش برای ترغیب را به‌طور کلی کنار گذاشتند و همان‌طور که زبان عربیان‌تری اختیار کردند به‌سوی تحمیل عقاید معینی رفتند فسارغ از اینکه مخاطب آن را می‌پسندد یا طرد می‌کند. این روش‌ها ممکن است سرمایه‌گذاران و سفارش‌دهندگان و طراحان تبلیغات سیاسی را راضی کند اما مخاطب را دل‌زده می‌کند و رسانه را ناچار می‌کند به افراطی‌ترین لایه‌های سیاسی نزدیک شود و از دست دادن مخاطب را با رضایت گروه‌های اقلیت افراطی جبران کند.

نتیجه همین است که می‌بینیم. تصور بسیاری از اکتیویست‌های این گروه‌های افراطی آن است که هر قدر تندتر و پرشورتر و جنجالی‌تر و حتی بلندتر حرف بزنند موفق‌ترند. درحالی‌که اگر این روش در عصر رسانه‌های یک‌سویه ممکن بود مؤثر باشد در عصر رسانه‌های دوسویه و عصر وب و تنوع رسانه‌ای با هیچ موفقیتی همراه نخواهد بود. امروز عصر فریاد کردن (shouting) گذشته است و عصر گفت‌وگو و در میان گذاشتن و اشتراک (sharing) رسیده است. اپوزیسیون رسانه‌ای کمتر نشانه‌ای از گفت‌وگو نشان می‌دهد و همچنان به روش قیام‌مآب و عقل کل عمل می‌کند.

به این ترتیب، رسانه‌ها در عصر ترامپ از مردم صاحب‌رای جدا افتادند و گرفتار گروه‌های اکتیویست و قیام‌مآب شدند (تقریباً همه آن‌ها از جانب همه مردم ایران حرف زدند و می‌زنند). راه اصلاح این رویکرد بازگشت فروتنانه به مردم در تنوع آن‌ها و نیازهای متنوع آن‌هاست. رسانه همواره می‌تواند فقط یک گام از مردم جلوتر باشد نه بیشتر. فاصله بیشتر از مردم به معنای از دست دادن آن‌ها و تکیه بر گروه‌های جانشین مردم است که همه از طرف مردم حرف می‌زنند ولی میزان ارتباطشان با مردم و نمایندگی‌شان از گروه‌های مختلف مردمی روشن نیست. رسانه مردمی می‌تواند وجود داشته باشد اما چنین رسانه‌ای نمی‌تواند راهی را انتخاب کند که با تحمیل گزینه‌های سیاسی بر مردم همراه شود. از تحمیل دور ایستادن یک امر استراتژیک است برای جلب مخاطبانی که هر چه می‌کشند به خاطر تحمیل است. اگر قرار است رسانه‌ای صدای آن‌ها باشد، خود باید از هر گونه روش و رویکرد تحمیلی پیراسته باشد؛ شاید در آینده‌ای نزدیک. ■

جامعه مدنی از نشاط نیفتاده بود، اما رسانه‌ها این جامعه را پشت پرده پرنجبال پروپاگاندا بی‌صدا کردند و با مصادره سیاسی جامعه مدنی اجازه ندادند صدای این جامعه به‌درستی شنیده و تحولاتش دیده شود

تروهای هدفمند شخصیت‌های فرهنگی در افغانستان

گفت‌وگو با پیرمحمد ملازهی

را به رسمیت بشناسد. این خط مرزی هست که مناطق پشتون‌نشین را جدا کرده و در زمان عبدالرحمان خان حدوداً ۱۸۹۳ امضا شده است؛ ب) نفوذ هند در آنجا اگر قطع نمی‌شود حداقل کاهش پیدا کند و این خط نفوذ که هند در آنجا دارد و پلیس را آموزش می‌دهد و حتی خطوط هوایی را سازمان‌دهی می‌کند برای پاکستانی‌ها قابل قبول نیست؛ ج) پاکستان از طریق افغانستان بدون هیچ محدودیتی بتواند وارد آسیای مرکزی شود و بتواند از طریق آن‌ها تجارت انجام دهد. یک طرف این قضیه برمی‌گردد به رقابت‌های پشت پرده با ایران و آن منطقه چابهار که می‌خواهند کل ارتباطشان با آسیای مرکزی از طریق افغانستان باشد نه از چابهار و این هم یکی از اهداف راهبردی است که پاکستان دنبال می‌کند و به نظر من تا این اهداف تحقق پیدا نکنند مذاکرات دوحه به جایی نمی‌رسد.

طالبان مذاکرات را کش می‌دهند، مانع ایجاد می‌کنند، مذاکرات را متوقف می‌کنند و همین‌طور ادامه می‌دهند تا وضعیتی پیش بیاید که نیروهای امریکایی از افغانستان خارج شوند و طالبان از برتری نظامی‌اش استفاده کند و دوباره مذاکرات را پیش ببرد که البته این کار ساده‌ای نیست و در آن صورت هم گروه‌های جهادی شمالی دست به سلاح خواهند برد و جنگ ادامه پیدا خواهد کرد. هرچند جغرافیای جنگ عوض می‌شود و از شرق مناطق پشتون منتقل می‌شود به شمال و مرکز که هزاره و تاجیک و ازبک هستند. بعضی‌ها پیش‌بینی می‌کنند که اگر این اتفاق بیفتد، ممکن است روس‌ها از شمالی‌ها حمایت نکنند و به نوعی افغانستان تجزیه ارضی هم بشود.

آیا ایرانی‌ها هم ممکن است از شمال حمایت کنند مثل دورانی که از احمدشاه مسعود حمایت کردند؟

بله، ایران، هند و روسیه موضع یکسانی داشتند و الآن چین هم به آن‌ها اضافه شده؛ یعنی اگر این اتفاق بیفتد ایران و روسیه و چین از شمالی‌ها حمایت خواهند کرد و پاکستان و عربستان از طالبان.

دکتر ظریف چهاردهم دی ماه با شبکه ۳ تلویزیون ایران مصاحبه کرد و گفت آن امریکا که به افغانستان حمله کرد، حالا بعد از هجده سال دارد فرار می‌کند و خودش را رها می‌کند و احساس شکست می‌کند نه تنها در افغانستان بلکه در یمن و سوریه هم همین‌طور، فکر می‌کردند یمن را چهار روز می‌توانند تسلیم کنند، اما نتوانستند. شما چه فکر می‌کنید، واقعاً زلمای خلیل‌زاد که این مذاکره را شروع کرد بیشتر برای خود امریکا بود و هیچ برنامه‌ای برای ماندن و آینده افغانستان ندارد؟

شاید آقای ظریف بیشتر جنبه تبلیغاتی مسئله را بیان کرده، اما این‌طور نیست. آنچه در افغانستان اتفاق افتاده این است که امریکایی‌ها دیگر حاضر نیستند هزینه انسانی و مالی بدهند، اما این به معنی رها کردن افغانستان نیست. به نظر من توافق که بین ملابرادر و زلمای خلیل‌زاد شده، قرار است حضور امریکایی‌ها در سطح محدودی در همان حد ۱۵۰۰ نیرو حفظ شود، اما معنایش این است که دیگر در جنگ به معنایی که هزینه بدهند دخالت نمی‌کنند و این اجازه را می‌دهند که طالبان و دولت به یک جمع‌بندی برسند که افغانستان به یک فرم و ثباتی برسد تا کاری به کار امریکایی‌ها نداشته باشند. امریکایی‌ها در پایگاه‌های خودشان هستند و در شهرها نمی‌آیند، تعطیلات آخر هفته را با هواپیما می‌روند جاهای دیگر و تفریح می‌کنند و به پایگاه‌هایشان برمی‌گردند و کاری هم به کار کسی ندارند. هدفشان این است که افغانستان را به‌عنوان یک پایگاه اصلی که با سه کشور رقیبشان همسایه است، روسیه، آسیای مرکزی با ایالت سین کیانگ چین و ایران نگه دارند.

آیا در سیر مبارزات داعش و طالبان در افغانستان تحولی رخ داده؟ تروهای هدفمند مانند ترو هفت خبرنگار و همچنین حمله به مراکز فرهنگی مثل دانشگاه.

استراتژی آن‌ها تغییر خاصی نکرده است، بلکه به‌موازات عملیات کور قبلی یک عملیات هدفمند جدید را در پیش گرفتند. یکی از اهداف آن‌ها رسانه‌ها هستند که در حال افشاکاری هستند و طالبان نگران هستند وقتی شریک قدرت شوند یا در آینده قدرت را در دست بگیرند، با این نیرو در این صورت بسیار سخت می‌توانند کار کنند. اساساً در دیدگاه طالبان آزادی رسانه‌ها به شکلی که الآن در افغانستان وجود دارد معنا ندارد. آن‌ها دیدگاه خاص فقهی دارند که بر اساس آن حرکت می‌کنند؛ بنابراین از همین حالا این هشدار را به اهل رسانه می‌دهند که با شما به قولی آیمان در یک جو نمی‌رود.

این پیام طالبان است، ولی این عملیات را داعش انجام داده است؟

واقعیت این است که این شبکه حقانی است. درست است که داعش به شبکه حقانی تمایل دارد و به آن پیوسته، اما بخشی از این شبکه هم طالبان است، یا مثلاً معاونت شورای کویته بر عهده شبکه حقانی است؛ بنابراین نمی‌توانید این‌ها را از هم تفکیک کنید. واقعیت این است این‌هایی که الآن پرچم داعش را بالا می‌برند در واقع گروه‌هایی هستند که در پشت پرده با طالبان کار می‌کنند، این‌طور نیست که طالبان خودشان را جدا از داعش ببینند.

طالبان ترو خبرنگاران را محکوم نکردند؟

طالبان روشن و مشخص محکوم نکردند. مثلاً سخنگوی آن‌ها گفته این عملیات کار ما نیست؛ یعنی مواضع روشنی را که مخالفت قطعی با این مسئله داشته باشند نشان نمی‌دهند. درحالی‌که شبکه حقانی مسئول است و گروه‌هایی که به نوعی با طالبان همکاری می‌کنند؛ گروه‌های کشمیری، گروه‌های الاحرار، نهضت اسلامی ترکستان شرقی و نهضت ازبکستان زیرمجموعه‌های القاعده بودند که در جنگ سوریه و عراق جنگیدند و الآن دارند در افغانستان متمرکز می‌شوند و با طالبان در پشت پرده هماهنگ بوده و به لحاظ ایدئولوژیک خیلی به هم نزدیک هستند و این‌طور نیست که کسی انکار طالبان را جدی بگیرد.

ملابرادر در پاکستان از نیروهای مراکز طالبان سان دید، در این باره چه نظری دارید؟ چون دولت افغانستان هم خیلی به این موضوع واکنش نشان داد.

پاکستانی‌ها همیشه انکار می‌کردند که با طالبان ارتباط آموزشی و نظامی و مالی دارند ولی ملابرادر در این سفر به آن بیمارستانی که زخمی‌هایشان بودند و پایگاه آموزشی‌شان رفت؛ بنابراین ثابت کرد پاکستان همچنان آن سیاست دوگانه را دارد؛ یعنی از یک طرف به طالبان کمک می‌کند و از طرف دیگر مدعی هستند که ما می‌خواهیم صلح برقرار کنیم. گمان می‌رود که مسئله رفتن او تصادفی نبود و خود پاکستانی‌ها می‌خواستند به دولت افغانستان این هشدار را بدهند که اگر شما با طالبان توافقی بکنید که منافع ما در آن دیده نشود، صلحی در افغانستان برقرار نخواهد شد.

اهداف پاکستان در افغانستان چیست؟

پاکستانی‌ها دو سه هدف مشخص دارند که آن‌ها را پیگیری می‌کنند و تا به این‌ها نرسند به نظر من اجازه نمی‌دهند طالبان در مذاکرات دوحه به نتیجه برسند. به ترتیب اولویت عبارت‌اند از الف) خط مرزی دیورند بود که می‌خواهند افغانستان این خط مرزی



ملابردار

به نظر می آید یک توافق کلی بین امریکایی ها و طالبان صورت گرفته که هنوز ابعاد آن مشخص نشده و آن این است که داعش در افغانستان پرچم به زمین نهاده شده طالبان را بالا بگیرد اما مأموریتش این است که علیه این سه کشور وارد عمل شود نه علیه امریکایی ها؛ اطلاعات موثقی در مورد این نظریه وجود ندارد، ولی می شود حدس زد که یک توافق پنهانی هم در کنار آن توافق رسمی وجود داشته باشد. به نظر من امریکایی ها اساساً نیامدند برای خود افغانستان بلکه آمدند برای آن جایگاه راهبردی که افغانستان در منطقه دارد که از یک طرف حوزه امنیتی آسیای مرکزی است و از طریق مرزی که با چین دارد در حوزه منطقه امنیتی شرق آسیا است و از این طرف مجموعه امنیتی جنوب آسیا و منطقه غرب که حوزه امنیتی منطقه خلیج فارس است. به نظر در این جایگاهی که افغانستان دارد امریکایی ها افغانستان را رها نمی کنند.

اما در جهت دیگری هم نظر آقای ظریف رد می شود، الان اسرائیل با اعراب خلیج فارس به تفاهم رسیده و ترامپ هم این ها را باهم نزدیک کرده است و البته جنگ یمن مسئله جدایی است که تحلیل خودش را می طلبد. ولی واقعیت این است که الان امریکایی ها دارند یک اتحاد راهبردی بین اعراب خلیج فارس و محور عربستان سعودی با اسرائیل ایجاد می کنند که از کرانه های دریای مدیترانه شروع می شود و وارد اقیانوس هند می شود و اقیانوس هند را در بر می گیرد و به شرق آسیا از طریق تنگه ملاکا می رود و آن طرف استرالیا و ژاپن و کره جنوبی را در بر می گیرد و هدف اصلی این جریان هم محاصره چین است. به نظر می آید بخش خشکی محاصره چین را سه کشور تأمین می کنند؛ افغانستان، مغولستان و میانمار. الان امریکایی ها هم در افغانستان دارند پروژه خودشان را پیاده می کنند هم در مغولستان و هم در میانمار. هرچند که چینی ها در میانمار نفوذ دارند ولی واقعیت این است که هم محاصره از طرف شرق است و هم از خشکی مغولستان و افغانستان، بنابراین خیلی نباید روی آن جنبه تبلیغاتی که آقای ظریف تأکید می کند تکیه کرد.

به نظر من منظور آقای ظریف این بود که امریکایی ها که آنجا را اشغال کردند هدفشان توسعه بود اما در توسعه افغانستان موفق نشدند و برنامه ای هم برای توسعه افغانستان ندارند؛ مثلاً نیروهای فرهنگی دارند از بین می روند و مواد مخدر بیداد می کند، پنج برابر دوره طالبان شده و هیچ کاری در جهت توسعه انجام نگرفته است.

بیند اینک امریکایی ها با هدف توسعه به افغانستان آمده باشند به نظر من محل تردید است؛ یعنی اگر هدفشان توسعه بود این فرصت و مجال را برای نیروهای داخلی ایجاد نمی کردند که مملکت را غارت کنند و هرچه ثروت می آید دوبرتبه به سمت غرب برگردد. به نظرم مسئله توسعه و مبارزه با قاچاق مواد مخدر پوشش بود برای عملیات نظامی که مقداری برای افکار عمومی در داخل امریکا مسئله را قابل قبول کنند و در سطح جهان ولی هدفشان فکر می کنم این است که افغانستان

را در چنگ خودشان نگه دارند و دعوی اصلی بر سر هژمونی دو منطقه است یکی در شرق آسیا و دیگری در اقیانوس هند. هدف اصلی نفوذ در چند کشور است که افغانستان و پاکستان و ایران هستند و این ها هنوز نه غربی کامل هستند و نه شرقی کامل؛ یعنی چین دارد کارهای خودش را می کند تا در افغانستان نفوذ پیدا کند، روسیه و چین دارند تلاش می کنند که ایران را کاملاً به سمت شرق بکشانند و پاکستان هم محل دعوی اصلی در آن پروژه کشمیر است که امریکایی ها دارند تلاش می کنند به کمک عربستان و هند، چین را محاصره کنند؛ بنابراین بحث خیلی گسترده تر از این است.

چینی ها در قرن ۲۱ برنامه ریزی شان این است که به اولین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شوند و امریکایی ها را عقب بزنند و امریکایی ها به لحاظ ذهنی این آمادگی را ندارند که این قدرت را واگذار کنند. البته یک نشانه هایی وجود دارد که آقای بایدن جهان چندقطبی را می پذیرد، خوب اگر این هم باشد به هر حال امریکایی ها به عنوان قطب مطرح هستند و چین و روسیه و اروپا هم مطرح است، هند مطرح است و همه این ها می توانند در جهان چندقطبی جایگاه خودشان را پیدا بکنند ولی اینکه به هر حال امریکایی ها به سادگی زیر بار این نخواهند رفت که قدرت اول را از دست بدهند قطعی است و ارتباطی هم به رئیس جمهور دموکرات یا جمهوری خواه ندارد، بلکه مجموعه حاکمیت امریکا دارد روی این زمینه کار می کند. در این چهار سال باید تحولات آسیای میانه و آسیای شرقی و خاورمیانه را دید تا بتوان به تحلیل مناسبی دست پیدا کرد.

اگر این را بپذیریم که پاکستانی ها همین سیاست دوگانه را ادامه دهند، صلح در افغانستان برقرار نخواهد شد ولی اگر فشار به پاکستانی ها آن قدر باشد که خودشان شکننده شوند موضوع فرق خواهد کرد چون الان ایالت بلوچستان پاکستان دچار مشکل جدی است و اگر هندی ها چراغ سبز امریکا را داشته باشند و در مسائل پاکستان دخالت کنند، احتمال اینکه پاکستانی ها در مسائل افغانستان کوتاه بیایند زیاد خواهد بود.

اگر می که پاکستان از آن استفاده می کند طالبان و نیروهای رادیکال اسلامی هستند اما این نیروها از یک خصالت هم برخوردارند و ممکن است علیه خود پاکستان هم عمل کنند. به علاوه اینکه تحولات کشمیر را نباید نادیده بگیریم که با لغو قانون خودمختاری کشمیر توسط هند و اجازه خرید ملک و سرمایه گذاری هندی ها از سایر ایالت ها در کشمیر که تا قبل از این ممنوع بود، شرایط دارد به سود هند و زبان پاکستان تغییر می کند و به همین دلیل است که پاکستان تحت فشار است نه تنها در کشمیر بلکه در مناطقی مثل بلذستان و گیلگیت که شش مذهب و اسماعیلی هستند. این ها هم تمایل به تجزیه نشان می دهند و من فکر می کنم پاکستان خطر را در منطقه کشمیر جدی حس می کند.

عربستان هم در موضوع کشمیر از پاکستان در کنفرانس اسلامی حمایتی نکرد.

«خیر حمایتی نکرد بلکه عربستان کمابیش به سمت اتحاد با امریکا و هند رفته است، در نظر بگیرد آن طرحی که بین هند و عربستان مطرح است که یک خط لوله نفت و گاز از مسیر دریای عمان به بمبئی کشیده شود که در بلندمدت نیاز هند را به انرژی تأمین می کند و از آن طرف یک خط لوله آب به عمان و امارات و عربستان سعودی کشیده می شود و حتی تارندن و اسرائیل هم می رسد و قرار است آب آن از سد هایی که بر روی رودخانه های منطقه کشمیر زده شده تأمین شود. اگر این اتفاق بیفتد با وجود آن رودخانه هایی که در حال حاضر سیراب می کند پاکستان تبدیل می شود به یک کشور نیازمند آب؛ بنابراین طرح های بسیار عظیمی در منطقه هست که امکان عملیاتی شدن دارد و اگر این اتفاق بیفتد می توان فهمید چرا عربستان سعودی از پاکستانی ها در کشمیر حمایت نمی کند چون دارد با امریکا و هند منافع مشترک برای خودش تعریف می کند و پاکستان اولییتی برای عربستان سعودی نخواهد بود.»

چشم انداز پنج سال آینده را چطور می بینید؟ آیا صلحی در افغانستان برقرار می شود؟ مردم افغانستان به ثبات نسبی خواهند رسید یا نه؟

«به پاکستانی ها بستگی دارد، ولی اگر فشار امریکا آن قدر زیاد باشد و این ها متوجه شوند که چینی ها خیلی نمی توانند در مقابل امریکایی ها مقاومت کنند ممکن است تغییر رویه دهند، یعنی محاسبات چینی ها هم این است که اگر خیلی بخواهند به پاکستانی ها نزدیک شوند و امریکایی ها احساس کنند که پاکستان از چنگشان در می رود در آن صورت ممکن است دست به کودتا بزنند و معادله را برهم زنند. احتیاطی که چینی ها در پاکستان دارند بی ارتباط با مسائل کلی منطقه و جهان نیست.

در آینه رسانه‌ها ایران

ایران درباره قدرت نظامی خود با هیچ کس مذاکره نمی‌کند

سردار دهقان: اگر امریکایی‌ها به دموکراسی و تعیین سرنوشت ملت‌ها توسط خودشان، تمامیت ارضی و احترام به حاکمیت‌های سیاسی معتقدند، باید این اجازه را بدهند که بعد از این همه فجایع انسانی که رخ داده است، نقطه پایانی بر فشار حداکثری یک ملت بگذارند و اجازه بدهند که فلسطینی‌ها جمع شوند و هر تصمیمی که می‌خواهند را خودشان بگیرند. ما هم از این موضوع حمایت می‌کنیم و البته رسماً اعلام کرده‌ایم که هر جریانی که مقابل اسرائیل، زیاده‌خواهی‌ها و تجاوزگری‌ها و بایستد، از او حمایت کرده و خواهیم کرد. ما به امریکایی‌ها و دنیا نشان دادیم که آماده‌ایم حرف بزیم و مذاکره کنیم، ما به دیپلماسی معتقدیم و به دنبال جنگ و بحران نیستیم.

برای نمونه جلسه‌ای می‌گذارد تا به ما حمله کند و تأسیسات هسته‌ای ما را بزند، اما یادمان باشد تمامی کسانی که به او مشورت دادند از عواقب ایجاد یک جنگ در هر سطحی، او را پرهیز دادند چرا که یک درگیری تاکتیکی می‌تواند به جنگی فراگیر ختم شود و یقیناً امریکایی‌ها، منطقه و دنیا تحمل چنین بحران فراگیر و گسترده‌ای را ندارند. ما از این بحران و جنگ استقبال نمی‌کنیم.

روزنامه اطلاعات - یکم آذر ۹۹

زیر پوست انتخابات ۲۰۲۰ در امریکا

فرخ نگهدار: از آنجا که جهان دائماً بازتر و در عین حال در هم تنیده‌تر می‌شود، از آنجا که علی‌رغم همه موانع، جهان با قطعیت و با شتاب در سمت تبعیض‌زدایی تحول می‌یابد، از آنجا که تغییر تناسب قدرت اقتصادی به زبان‌بخش‌های میرا و به سود بخش‌های پویا سیری بی‌بازگشت است، با اطمینان می‌توان گفت که پوپولیسم ناسیونالیستی موجی بی‌آینده و در تحلیل نهایی فرومیرنده است. خلع این نگرش از رهبری جهان سرمایه‌داری امری محتوم و یقینی بوده است. حاصل رقابت‌های انتخاباتی در ایالات متحده امریکا امری فراتر از یک رقابت انتخاباتی معمولی را رقم زده است.

در انتخابات دور قبل (۲۰۱۶) امریکا جناح‌های واپس‌گرای سرمایه‌داری با اتکا بر پوپولیسم ناسیونالیستی و با جذب

اقتدار زیان‌دیده و هراسیده از جهانی‌شدن و شتاب تحولات تکنولوژیک موفق شدند جناح‌های رو به رشد سرمایه‌داری، مجموعه نیروهای وفادار لیبرال‌دموکراسی و سوسیال‌دموکراسی را شکست دهند؛ اما این شکست هرگز نمی‌توانست منجر به احیای گذشته سرمایه‌داری و عظمت دوباره بخش‌های رو به افول آن شود.

در انتخابات اخیر هم رقابت میان قدرت‌ها و گروه‌های اجتماعی فرسایش‌یافته از یک‌سو و رشد‌یافته از سوی دیگر پنهان و آشکار خصلت نمای انتخابات بود؛ و این بار بازندگان تاریخ، علی‌رغم سخت‌ترین مقاومت‌ها، سرانجام میدان را واگذار کردند. مدعی نیستیم که آقای ترامپ به دلیل ماهیتی که داشت، در همین انتخابات قطعاً می‌باخت، اما یقین دارم که طرز فکر گذشته‌گرای او و تکیه‌گاه اجتماعی فرسایش‌یافته‌اش در امریکا که در قالب ناسیونالیسم پوپولیستی عرضه می‌شود طرز فکری نیست که بتواند جهان سرمایه‌داری را در مسیرهای آینده راهگشا باشد. به زیر کشیدن ورشکستگان تاریخ از مسند رهبری جهان سرمایه‌داری، اتفاقی بود که دیرتر یا زودتر حتماً و قطعاً اتفاق می‌افتاد و افتاد.

با این‌همه بسیار خوش‌بینانه است هرگاه تصور شود که شکست طرز فکر واپس‌گرایانه ترامپ، حامیان آن را از تلاش برای از کار انداختن چرخ تحول جهان منصرف خواهد کرد. واپس‌گرایان هنوز با منابع قدرت عظیم مالی، شبکه اطلاعاتی-نظامی قوی، بسیار مهمی را کنترل می‌کنند. آن‌ها هنوز از حمایت نزدیک به نیمی از جامعه امریکایی برخوردارند. در اعماق ایالات متحده تازه دسته‌های کابوی ترامپیست مانور مسلحانه راه انداخته‌اند. اینکه چهره‌های شاخص ائتلاف بازندگان، پمپئو، تانیا هو، بن سلمان، مخفیانه و شبانه در نیوم عربستان جلسه می‌کنند که برای «مقاومت» نقشه راه تدوین کنند، اینکه در آستانه انتقال قدرت به دموکرات‌ها، به ترورهای شرورانه متوسل می‌شوند، نباید کسی را درباره حد قدرت این ورشکستگان به اشتباه بیندازد. خطای استراتژیک است هرگاه از دست رفتن مشروعیت را پایان مقاومت تلقی کنیم. ایالات متحده با زحمت بسیار به مسیر اصلی خود بازگشته؛ اما مسیر، به دلیل تناسب قدرت مالی و حمایت اجتماعی بسیج شده پشت‌دوپاره تشکیل‌دهنده وضعیت سیاسی در آن کشور، میان حامیان ترامپ و مخالفان وی، هم چنان شکننده است.

کار آنلاین - ۱۵ دسامبر (۲۵ آذر ۹۹)

سید حسین موسویان

با توجه به مصوبه مجلس تحت عنوان طرح اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها، سرنوشت برجام را چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟

«مصوبه مجلس به دولت امریکا دو ماه مهلت داده که اگر امریکا به برجام برگردد و تحریم‌ها را کامل بردارد در مقابل ایران هم به تعهداتش عمل کند، اما اگر امریکا در این مهلت به برجام برنگشت یا برگشت و تحریم‌ها را به‌طور کامل برنداشت، ایران از پروتکل الحاقی خارج و محدودیت‌هایی مثل غنی‌سازی‌های ۵ درصد را بردارد. درواقع در صورت غنی‌سازی ۲۰ درصد و خروج ایران از پروتکل الحاقی فاتحه برجام خوانده شده است و هیچ برجامی باقی نمی‌ماند. حال این مصوبه هفته اول دسامبر انجام شده است دو ماه هم مهلت داده است و هفته اول فوریه دو ماه تمام می‌شود، بایدن ۲۰ ژانویه روی کار می‌آید و تازه می‌خواهد وزیر خارجه و وزیر خزانه‌داری دولت‌ش را به‌کنگره معرفی کند. این پروسه حداقل چند هفته طول می‌کشد تا دولت جدید مستقر شود. وقتی دولت جدید مستقر شد اگر بخواهند تحریم‌ها را بردارند به تدوین آیین‌نامه‌های جدید برای هر تحریمی در هر دستگاهی نیاز دارند که نیازمند زمان است.»

این پروسه چگونه خواهد بود و چه مدت زمانی طول می‌کشد؟

«در جولای ۲۰۱۵ توافق برجام صورت گرفت. از جولای ۲۰۱۵ تا ژانویه ۲۰۱۶، امریکایی‌ها و اروپایی‌ها پروسه تدوین مقررات و آیین‌نامه‌های داخلی جدید برای رفع تحریم‌ها را انجام دادند چون نیاز به قوانین، مصوبات و آیین‌نامه و مقررات جدید داشتند؛ بنابراین برجام با اعلام یک کلمه «بازگشت به برجام» انجام نمی‌شود چون احتیاج به دستورالعمل‌های متعدد جدید دارد و این دستورالعمل‌ها ممکن است چندین صفحه برای هر موردی باشد.»

حالا فرض می‌کنیم دولت بایدن هم ظرف چند هفته مشخص شد و او هم جدی است و می‌خواهند تحریم‌ها را سریع بردارند، در این صورت به زمان احتیاج دارند تا دستورالعمل‌ها تدوین و اجرایی شود. از این‌رو با این دو ماهی که ما برای امریکا مهلت تعیین کردیم، روشن بوده که ترامپ بر نمی‌گردد. پس منظور ما بایدن است. اگر منظور این باشد که بایدن در همان دو سه هفته اول روی کار آمدن، باید همه تحریم‌ها را در عمل بردارد، این یک چالش اساسی خواهد شد. چون بایدن، حدود یک ماه فرصت احتیاج دارد تا دولت جدید تعیین کند، وزرا و معاونین مستقر شوند و بعد شروع به تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی جدید برای لغو آیین‌نامه‌های قبلی کنند که یک تا سه ماه طول می‌کشد. لذا اگر منظور از مصوبه مجلس این باشد که رأس دو ماه یعنی هفته اول فوریه (دو سه هفته بعد از شروع بکار بایدن) همه تحریم‌ها باید کامل در عمل برداشته شود در غیر این صورت ایران از پروتکل خارج و غنی‌سازی را به ۲۰ درصد می‌رساند؛ این یعنی اینکه همان اول کار بایدن، اوضاع به بن‌بستی می‌رسد که تقریباً فاتحه برجام خوانده شده است.»

در تیم بایدن برخی گفته‌اند باید بدون شرط و پیش‌شرط و فوری به برجام برگردیم و برخی می‌گویند از تحریم‌های ترامپ برای اعمال فشار و امتیازگیری از ایران استفاده شود. ارزیابی شما چیست؟

«آن دو نکته‌ای که قبلاً گفتم چالش‌های جدی حقوقی و فنی است. روشن است که بازگشت بایدن به برجام با چالش‌های سنگین سیاسی

و امنیتی روبرو خواهد بود. لابی صهیونیست‌ها که قدرتمندترین لابی یک کشور خارجی در داخل امریکا است، چند سال تلاش کردند تا توانستند برجام را توسط ترامپ نابود کنند. لابی سعودی‌ها و کشورهای عربی متحد امریکا دومین لابی قدرتمند در داخل امریکا است. اخیراً هم خبری منتشر شد مبنی بر اینکه سعودی‌ها قراردادهای سنگین بستند تا ده‌ها میلیون دلار هزینه کنند برای همراه کردن دولت بایدن. قطعاً یکی از اهداف سیاسی‌شان مقابله با ایران و نابودی برجام است.

چالش سوم جریان نتوکان‌ها هستند که از قدیم دنبال جنگ و براندازی بودند، تفکر بولتونیسم همین نتوکان‌های امریکا هستند که تعدادشان بسیار بوده و در عین حال قدرتمند هستند.

چالش چهارم برجام و ایران، «جریان اوانجلسیت»هاست که در دوره ترامپ، ظهوری قدرتمند پیدا کرده‌اند. قبلاً قدرت داشتند اما در دوره ترامپ آنچنان قدرتی در حاکمیت امریکا پیدا کردند که بی‌سابقه است. این‌ها جریان مسیحی‌های صهیونیست هستند و آن‌ها هم به معتقد به نابودی کامل ایران و شیعه هستند و نه تنها به تغییر رژیم بلکه نابودی و تجزیه کامل ایران را می‌خواهند.

بحث اصلی دموکرات‌ها در مورد ارتباط با ایران چیست؟

«در حال حاضر یک دسته می‌گویند دولت بایدن بدون پیش‌شرط و بدون تأخیر به برجام برگردد بعد سایر اختلافات را مثل مسائل منطقه‌ای و موشکی را دنبال کند. دسته دوم می‌گویند برجام به‌تنهایی کفایت نمی‌کند و باید مسائل منطقه‌ای و موشکی را بیاوریم روی میز؛ چراکه مسائل ما با ایران، مسائل هسته‌ای نیست باید همه را در یک قالب حل کنیم. دسته سوم می‌گویند که ما مخالف خروج ترامپ از برجام بودیم اما بالاخره او از برجام خارج شده و تحریم‌هایی را اعمال کرده و بلایی به سر ایران آورده است که سابقه ندارد. واقعیت این است که در دولت ترامپ فشارها و تحریم‌هایی علیه ایران اعمال شد که در تاریخ ایران بعد از مغول بی‌سابقه است. از این‌رو دسته سوم در دموکرات‌ها معتقدند که باید از این فرصت استفاده کنند و مفت و مجانی از دست ندهند چون سرمایه خوبی برای چانه‌زنی است.»

این سه طرز تفکر داخل خود دموکرات‌ها هم وجود دارد. دموکرات‌ها یکدست نیستند، جمهوریخواهان هم یکدست نیستند مثل جریانات سیاسی داخلی ایران که اصلاح‌طلبان ما یکدست نیستند و اصولگرایان ما هم یکدست نیستند. به‌نوعی واقعیت‌های سیاسی داخلی ما و امریکا شبیه به هم است.

اما با شناختی که من از تیم فعلی بایدن دارم؛ هم امیدوارم و هم نگرانم. نگرانی‌ام همه چالش‌های فنی، سیاسی، امنیتی و حقوقی است که بیان کردم به‌خصوص اگر در داخل کشور ما هم شرایطی به وجود بیاید که موجب تسهیل و تقویت آن چالش‌ها شود؛ یعنی ما هم یک شرایط سیاسی داشته باشیم یا خدایی نکرده به وجود بیاوریم که تمام آن چالش‌ها و تهدیدها تقویت و جدی و عملیاتی شوند. این آرزوی اسرائیل است که شرایطی به وجود بیاید که بایدن نتواند به برجام برگردد یا اگر برمی‌گردد آنچنان فشل باشد که اجرای آن فقط صوری، شکلی و ظاهری باشد.

با وجود دیدار و رایزنی نزدیکی که با امیر عبدالله داشتید عربستان آن زمان با زمان کنونی یعنی بن سلمان چه تفاوتی کرده است؟

«اگر امیر عبدالله بود و طرز تفکر امیر عبدالله بود عربستان نه به یمن حمله می‌کرد، نه قطر را تحریم می‌کرد و دنبال تغییر رژیم در قطر بود، نه به لیبی حمله می‌کرد و نه خاشقچی را تکه‌تکه می‌کرد.»

خبرگزاری برنا / ۹۹/۱۰/۰۶

چشم انداز خوانندگان

با سلام فراوان

خواندن مقالات شما مرا به این نتیجه رساند که اگر بشود در گفت‌وگویی باز و همه‌جانبه را درباره سازمان مجاهدین، تحولاتی که در آن به وجود آمد، راهکاری را که اکنون در آن به سر می‌برد مورد بررسی قرار دهیم؛ شاید بتوانیم روایتی اندکی تازه را به تاریخ معاصر ایران هدیه کنیم. با احترام فراوان

حدود بیست سال پیش نیز آشنا هستم، ضمن آرزوی سلامتی و تندرستی موفقیت روزافزون شما را در عرصه این خدمت بزرگ از خداوند خواستارم. ارادت‌مند شما و همه اندیشمندیانی که دردمند ساختن جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد هستند.

حسین ثقفی - ۱۶ شهریور ۹۹

ناصر حریری - ۱۵ شهریور ۹۹

جناب آقای مهندس میثمی

سلام،

در این دو دهه و اندی که بیش از همه وقت به مطالعه مطبوعات و مجلات مختلف مشغول بوده‌ام، نشریه شما مهم‌ترین دغدغه‌ها و عطش‌های مرا در ارتباط با جامعه پاسخ‌گفت و هم اکنون نیز در کنار مطالعه داستان و ادبیات ایران و جهان همچنان طرفدار پروپاقرص مطالب شما هستم به خصوص در اوج ناامیدی مقالات و مصاحبه‌ها و میزگردهای شما با اندیشمندان دیگر قوت قلبی را در دلم جای می‌دهد. این موارد را گفتم تا به اصل مطلب بپردازم.

حدود دو یا سه ماه پیش در برنامه مرور مطبوعات در شبکه بی بی سی، مسعود بهنود که یکی از برجسته‌ترین ژورنالیست‌های معاصر است و به خوبی او را می‌شناسید و از نظر من بر خلاف تازه به دوران رسیده‌ها از منصف‌ترین انسانها در داوری است، طی معرفی یکی از شماره‌های مجله چشم انداز چنین گفت: «بحق لطف الله میثمی وزنه‌ای در مطبوعات کشور است».

از آن جا که با سعه صدر شما در برابر خودم در همان دو مورد ملاقات در

آب گل آلود، منفعت مشترک ترامپ و نتانیاهو و دلواپسان

برجام یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای دیپلماسی در تاریخ ایران با شش قدرت جهانی بود. امریکا توانسته بود با همراهی چین و روسیه پرونده هسته‌ای ایران را از شورای حکام آژانس انرژی اتمی به شورای امنیت بکشاند و تحریم‌های وسیعی علیه ایران از طرف خود و سازمان ملل، اتحادیه اروپا و سایر کشورهای جهان به اجرا گذارد و مذاکرات موسوم به برجام توانست پرونده ایران را از ذیل بند ۷ منشور سازمان ملل خارج کند. البته این معاهده مخالفانی مثل ترامپ، نتانیاهو و گروهی معروف به دلواپسان در ایران و (لایبی صهیونیستی در امریکا) را هم داشت که با راه یافتن ترامپ به کاخ سفید و خروج از این معاهده به دنبال فعال کردن «مکانیسم ماشه» و بازگرداندن پرونده ایران به شورای امنیت ترامپ تمام تلاش خود را برای ارجاع مجدد به آن شورا بکار گرفت ولی حتی موفق نشد یک عضو از پانزده عضو آن شورا را با خود همراه سازد و این بزرگ‌ترین شکست ترامپ در مجامع جهانی بود. حال نتانیاهو و مشتکی دلواپس می‌خواهند شکست سخت ترامپ را جبران نمایند و پرونده هسته‌ای ایران را دگر بار به سال ۹۰ بازگردانند. خروج از پروتکل الحاقی به راحتی می‌تواند آنچه را که ترامپ توانست محقق کند، در دوران بایدن به راحتی انجام دهد.

ابراهیم ملکی - ۱۵ شهریور ۹۹

خانواده‌های محترم ملکی، شعبانی، حقی و شاددل ما را در غم خود شریک بدانید.

لطف الله میثمی و همکاران نشریه چشم انداز ایران